



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تأملی در نہضت عاشورا

رسولِ حضرتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاملی در نهضت عاشورا

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

مورخ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	تأملی در نهضت عاشورا
۹	مشخصات کتاب
۹	آغاز سخن
۱۲	درباره ی منابع تاریخ عاشورا
۱۷	ابومخنف و مقتل الحسین
۲۳	محمد بن سعد و مقتل الحسین
۲۶	بلاذری و مقتل الحسین
۲۸	دینوری و مقتل الحسین
۳۱	طبری و تاریخ عاشورا
۳۳	احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین
۳۸	خوارزمی و مقتل الحسین
۴۰	مقتل الحسین امام طبرانی
۴۰	آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری
۴۳	منابع داستانی، ادبی و روضه ای
۴۹	تحلیلی از وضعیت قریش و جناح های داخلی آن تا کربلا
۵۱	سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا
۵۳	سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه
۵۵	برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری ها
۵۷	چگونگی عقاید عامه ی مردم در مناطق مختلف
۵۹	راه های منحرف کردن عامه ی مردم توسط امویان
۶۲	چگونگی امر تحریف دین در این دوره
۶۶	گزارش نامه ی واقعه ی کربلا
۲۴۹	مخالفت امام حسین با خلافت یزید

۲۵۲	اعزام مسلم به کوفه
۲۶۲	حرکت امام به سمت عراق
۲۶۵	موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا
۲۷۰	فشار این زیاد بر مردم کوفه
۲۷۹	ارزیابی سفر به عراق
۲۹۲	امام در برابر سپاه عراق
۳۰۶	آگاهی از شهادت در کربلا
۳۱۲	انحرافات دینی و کربلا
۳۱۹	آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه ی شیعه
۳۲۲	عدد چهل
۳۲۴	عدد «اربعین» در متونی دینی
۳۲۶	اربعین امام حسین
۳۲۸	بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا
۳۳۰	میرزا حسین نوری و اربعین
۳۳۱	شهید قاضی طباطبائی و اربعین
۳۳۳	حکمت شهادت امام حسین
۳۳۹	عاطفه و برداشت سیاسی
۳۴۱	دو تجربه ی صلح و انقلاب
۳۴۳	تجربه ی سیاست یا فرهنگ
۳۴۴	مفهوم امام
۳۴۵	تأثیر غالبان
۳۴۹	حکمت شهادت و امر سیاست
۳۵۲	نگاه صوفیانه
۳۵۴	هدف و آگاهی پیشین
۳۶۳	به سوی برداشت سیاسی
۳۶۵	هدف سیاسی: شهادت

- ۳۶۷ سخن آخر
- ۳۶۸ تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان
- ۳۷۲ قیام امام حسین یک قیام اسوه
- ۳۷۶ تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام های پس از آن
- ۳۷۷ امامان شیعه و مسأله ی قیام
- ۳۷۸ تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه ی شیعه
- ۳۸۰ بعد معنوی کربلا
- ۳۸۲ مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن قولویه
- ۳۹۹ ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین
- ۴۰۰ ویژگی عمده ی این سه صورت شعاری
- ۴۰۱ ویژگی شعارها
- ۴۰۳ تغییر پذیری قالب شعائر
- ۴۰۴ شعائر و هنر
- ۴۰۵ عوارض منفی شعائر تازه یاب
- ۴۰۷ روضه خوانی و شعار
- ۴۰۹ بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین
- ۴۰۹ درآمد بحث
- ۴۱۱ ابوحنیفه شیعه ی زیدی
- ۴۱۵ مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد
- ۴۲۴ عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری
- ۴۳۲ خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین
- ۴۴۰ برخی از آثار علمای حنفی درباره ی امام حسین
- ۴۴۴ خاتمه
- ۴۴۵ مسأله ی تحریف در نهضت عاشورا
- ۴۴۷ زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا
- ۴۴۸ انگیزه های تحریف در تاریخ عاشورا

- ۴۵۰ نقلهای تاریخی و عاطفی
- ۴۵۲ روضه الشهداء و مسأله ی تحریف
- ۴۵۳ حکومت ها و مسأله ی تحریف در وقایع عاشورا
- ۴۵۷ راه های جلوگیری از تحریف در عاشورا
- ۴۵۹ تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا
- ۴۶۳ پیشینه ی مبارزه با تحریف درباره ی عاشورا
- ۴۶۷ میرزا حسین نوری و مسأله ی تحریف در عاشورا
- ۴۷۱ استاد مطهری و مسأله ی تحریف
- ۴۷۳ روضه الشهداء ملاحسین کاشفی
- ۴۷۴ احوال کاشفی
- ۴۸۱ آثار کاشفی
- ۴۸۴ مذهب کاشفی
- ۴۹۶ کاشفی و تألیف روضهالشهداء
- ۵۰۳ منابع کاشفی در روضهالشهداء
- ۵۱۱ کاشفی و نقد و بررسی نقلها
- ۵۱۴ نفوذ دیرپای روضهالشهداء
- ۵۲۰ روضهالشهداء جایگزین ابومسلم نامه ها
- ۵۲۳ روضهالشهداء و رواج تشیع در ایران
- ۵۲۵ روضه ی الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست
- ۵۲۷ کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا
- ۵۳۰ درباره مرکز

تأملی در نهضت عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفریان ، رسول ، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: تأملی در نهضت عاشورا / رسول جعفریان.

مشخصات نشر: قم: مورخ ، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۷۶ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۴-۱۸۶-۹۰۵-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

یادداشت : کتاب حاضر در سال های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۶۱] - ۳۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم ، ۴ - ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: BP۴۱/۴ / ج ۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۹۶۵۵

آغاز سخن

آغاز سخن

تویی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس

ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن گفتن از امام حسین علیه السلام و آنچه در کربلا بر وی خاندان و اصحابش گذشت، بسی سهل و ممتنع است. چرا که از یک سو، دریایی از اطلاعات و اخبار در اختیار ماست که می توانیم از آن بهره ببریم؛ او از سوی دیگر، آمیخته شدن اخبار سره و ناسره، و واقعی و داستانی در روایت تاریخی کربلا چندان بالا گرفته است که نوشتن و سخن گفتن را سخت دشوار می کند.

به راستی، آیا می توان عظمت حسین علیه السلام و بزرگی و منزلت و جایگاه آن امام را براساس همین روایات و اخبار به دست آورد؟ پاسخ به این پرسش دشوار است. حقیقت آن است که انسان هر بار که در این باره می اندیشید و چیزی می گوید و می نویسد، احساس می کند که نتوانسته است حق مطلب را درباره ی آن حماسه ی جاودانه ی تاریخ ادا کند.

با این همه، دامنه ی نهضت عاشورا، از شروع ماجرا تا عصر عاشورا و از آنجا تا پیامدها و آثار، چندان گسترده است که هر چه در این باره گفته آید و نوشته شود، باز در برابر

آن دریای بیکران، اندکی بیش نیست. طبعاً همچنان جای سخن گفتن و تحقیق و تأمل باز است. به علاوه، نوشتن درباره‌ی امام حسین علیه السلام هیچ گاه تکراری نیست، به همین جهت، هر چه نوشته یا گفته شود، زیاد نخواهد بود. هر زمان باید درباره‌ی آن نوشت و آن را تفسیر مجدد کرد؛ با قلمی تازه، با تأمل بیشتر و با درس‌های نو برای نسل جدید؛ به ویژه اگر منابع کهنی درباره‌ی آن به چاپ رسیده که تاکنون در اختیار نبوده است.

(صفحه ۱۲)

نویسنده با این استدلال، و با اذعان به ناتوانی خود در پدید آوردن اثری تازه، قلم به دست گرفت تا از بابت دینی که امام حسین علیه السلام بر مسلمانان به ویژه بر شیعیان دارد و سهم عظیمی که در نشر ارزشهای انسانی و الهی موجود در میان جامعه‌ی اسلامی دارد، مطالبی بنگارد. پیش از این، آثار علمی فراوانی در این باره پدید آمده بود و بعد از این هم، کتاب‌ها و مقالات بیشماری نوشته خواهد شد؛ اما بر ما فرض است تا در حد وسع خود در این باب، چیزی بنگاریم و تلاشی در شناساندن نهضت عاشورا به جوانان و پیران خود داشته باشیم. در نخستین بخش، به معرفی کهن‌ترین و مهم‌ترین متون تاریخی مربوط به تاریخ عاشورا پرداخته ایم. پس از آن ضمن فصلی کوتاه، به شرح زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و وظایف‌ای دینی رخداد کربلا مشغول گشته ایم. در ادامه، در دو فصل مفصل، تاریخ کربلا را مرور کرده ایم که مستقل از یکدیگر نوشته شده و هر کدام ویژگی خاص خود را داراست. اساس و پایه‌ی نگارش هر دو بخش، به خصوص «گزارش نامه‌ی واقعه کربلا» که

یک مقتل است، متون کهن تاریخی است. گفتارهایی درباره ی اربعین امام حسین علیه السلام حکمت شهادت امام حسین علیه السلام آثار نهضت امام حسین علیه السلام، مرور بر محتوای کتاب کامل الزیارات ابن قولویه، ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین علیه السلام، تاریخ عزاداری سنیان برای امام حسین علیه السلام تحریفات عاشورا و بررسی و نقد کتاب روضه الشهداء از ملاحسین کاشفی در ادامه آمده است. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

رسول جعفریان - بهمن ماه ۱۳۸۰.

(صفحه ۱۳)

درباره ی منابع تاریخ عاشورا

درباره ی منابع تاریخ عاشورا

بدون تردید تحول عظیم عاشورا برای همه ی مسلمانان، حادثه ای شگفت و دردناک بوده و در مقایسه با رخدادهایی که در قرون نخستین اسلامی رخ داده، و بی تردید پس از حادثه ی ظهور اسلام، مهم ترین حادثه شناخته شده است. (۱) به همین دلیل، عنایت به آن و نگارش تاریخ آن، جدی تر از سایر رخدادها بوده و تواریخ متعددی در این باره نوشته شده است. مع الاسف بسیاری از این تواریخ از میان رفته است؛ با این حال، در میان آثار برجای مانده، هنوز می توان امیدوار بود که نه تنها کلیت حادثه بلکه بسیاری از جزئیات آن ثبت، و سیر تاریخ این رخداد از حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت آن حضرت و اصحابشان در کربلا، در منابع ضبط شده باشد. طبعاً اختلافاتی در نقل ها، درباره ی برخی رخدادها و اشخاص و گفته ها و مکان هاست هست که جای نقد و بررسی دارد.

در آغاز یک پرسش را باید پاسخ دهیم و آن این که نویسندگان تواریخ مربوط به عاشورا چه کسانی و با چه گرایش های مذهبی بوده اند؟

امروز سلفی ها که سنیان متعصبی هستند، بر این باورند که منابع تاریخ اسلام را شیعیان

تدوین کرده اند. این سخن را سنیان متعصب قرن سوم و چهارم نیز مطرح کرده، بسیاری از مورخان بنام قرون اولیه را شیعه می دانستند. آنچه در این باره می توان گفت این است که اصولاً- بکار بردن تغییر شیعه درباره ی این گروه می تواند دلائل مختلفی داشته باشد. عثمانی مذهب ها که سخت گیری مذهبی زیادی داشتند،

(صفحه ۱۴)

روزگاری هر کسی را تمایل جدی به امام علیه السلام داشت، شیعه معرفی می کردند. اگر فردی امام علی علیه السلام را بر عثمان مقدم می داشت، از نظر آنان یک شیعه به حساب می آمد. اگر شخصی امام علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر ترجیح می داد، حتی اگر آنان را قبول داشت، شیعه ی غالی و حتی رافضی شناخته می شد. طبعاً جرم کسی که از اساس به مشروعیت خلفای اولیه باور نداشت، بسیار بیش از این بود! این افراد متعصب که از قرن دوم تا چهارم، کتابهای رجالی را برای ارزیابی سند روایات تدوین می کردند (۲) با همین نگاه، بسیاری از راویان عراقی را شیعه معرفی کردند و با ادعای آن که اینان از اهل اهواء بوده و بدعت گرا هستند، آنان را قدح می کردند. از همین جا بود که مورخان عراق که به تحولات عراق با دید بازتری می پرداختند و احیاناً از زاویه ی یک عراقی، از شام و تسلط امویان متنفر بودند، به تشیع متهم می شدند. در واقع، عثمانی ها مورخی را می پسندیدند که هیچ گونه اشکالی به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نکند؛ و طبعاً از معاویه نیز به عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و خال المؤمنین ستایش کند. همچنین از نقل فضائل امام علی علیه السلام به ویژه فضائلی که برتری امام را

نسبت به خلفا روشن می کند، خودداری ورزد. در غیر این صورت، او را متهم به تشیع می کردند. کافی بود یک راوی، خبری را که به نوعی قدح در یک صحابی است، نقل کند؛ در این صورت متهم به رافضی گری می شد.

با این مقدمه می توان به این نکته پی برد که چرا نویسندگان سلفی از قدیم و جدید مورخان صدر اسلام را که تا اندازه ای با دیدی بازتر وقایع عراق دوره ی امویان را نقل می کنند، متهم به تشیع کرده اند.

از سوی دیگر، سخن گفتن درباره ی این که مورخان به لحاظ مذهبی چه گرایش هایی داشته اند، صرف نظر از اتهامات وارد شده در منابع رجالی اهل حدیث، فوق العاده دشوار است. اگر بخواهیم در قالب های معمول و تعریف های شناخته شده

(صفحه ۱۵)

از تشیع، تسنن یا هر گرایش مذهبی دیگر، از گرایش های مذهبی این افراد سخن بگوییم، نخستین اشکال آن است که بسیاری از این قالب ها در طول زمان شکل گرفته و تطبیق آنها بر یک دوره ی تاریخی یا شخصی که در آن دوره بوده، کار دشواری است. دومین اشکال این است که علائم نقل شده از گرایش مذهبی آن ها گاه به قدری مبهم است که با آنها نمی توان به طور قاطع درباره ی گرایش مذهبی مشخص یک فرد سخن گفت. به علاوه، و در واقع سومین مشکل آن که برخی از امور مثل محبت اهل بیت علیهم السلام میان فرقه های مختلف مشترک است و به صرف وجود آنها در آثار یک مورخ، نه شیعه می تواند مدعی شیعه بودن آن شخص بشود و نه سنی افراطی می توان آن فرد را شیعه دانسته، آثارش را رد کند. به هر روی سخن گفتن در این باره دشوار است.

می‌کوشیم تا با مروری مختصر بر زندگی آنها، در این باب و آثار آنان در باب امام حسین علیه السلام و گرایش مذهبی شان هم سخن بگوییم. طبعاً درباره‌ی برخی اساس تردیدی وجود ندارد. باید گفت، محدثان که روی سند احادیث تکیه‌ی فراوانی داشتند، مورخان را - که آنان را اخباری می‌خواندند - به عنوان راویان غیر قابل اعتماد می‌شناختند؛ چرا که شاهد بودند که اینان به هر روزی بر آنند تا همه‌ی اخبار موجود، اعم از درست و نادرست را نقل کنند، کتاب‌هایشان را پر حجم کرده و جزئیات بیشتر را ارائه کنند چنین روشی برای محدثی که فوق العاده به سند حدیث اهمیت می‌داد، قابل قبول نبود. این قاعده تقریباً کمتر استثنا داشت. ابن اسحاق، ابومخنف، مدائنی، واقدی همه مشمول این نگاه محدثان می‌شدند. در این میان، گهگاه مورخی مانند ابن سعد که همبستگی فکری با اهل حدیث داشت، مورد تأیید قرار می‌گرفت.

در میان مقتل‌های اصیل موجود که می‌توان با اعتماد کلی بر آنها به بررسی رویداد کربلا پرداخت. پنج مورد وجود دارد که قابل توجه است. این پنج مورد مربوط به قرن دوم تا اوائل قرن چهارم هجری است. در قرون بعد آنچه نگاشته شده، منهای مطالبی که به نوعی از این پنج مأخذ گرفته‌اند و همانها نیز نیاز به بررسی دارند، دشوار می‌توانند به عنوان منبع و مأخذ اولیه به حساب آیند. این پنج منبع عبارتند از: مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف، ابن سعد، بلاذری، دینوری و ابن اعثم. در این میان آنچه طبری و

(صفحه ۱۶)

شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین آورده‌اند، تقریباً برگرفته از ابومخنف است؛ همین‌طور آنچه خورازمی در مقتل الحسین علیه السلام آورده، به

طور عمدۀ از برگرفته از فتوح ابن عثم است.

پیش از آن که به سراغ مقتل های موجود برویم، لازم است اشاره کنیم که چندین مقتل کهن وجود داشته که امروزه از آنها خبری در دست نیست. از آن جمله مقتل الحسین علیه السلام محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ یا ۲۰۹) است که ابن ندیم و یاقوت حموی از آن یاد کرده اند. (۳). کتاب دیگر با عنوان مقتل الحسین علیه السلام از ابو عبیده معمر بن مثنی (م ۲۰۹) است که کتابی با این عنوان داشته و در دست ابن طاوس م ۶۶۴ بوده است. (۴) کتاب دیگر با عنوان مقتل الحسین علیه السلام از نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲) صاحب کتاب وقعه صفین است. ابن ندیم و نجاشی از این کتاب یاد کرده اند. (۵) ابو عبید قاسم بن سلام هروی (م ۲۲۴) هم کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است. (۶) ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م ۲۲۵ - ۲۲۴) کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است که ابن شهر آشوب از آن یاد کرده است. (۷) عبدالله بن محمد معروف به ابن ابی الدنیا (م ۲۸۱) نویسنده ی آثار متعدد از جمله مقتل علی بن ابی طالب علیه السلام که به چاپ رسیده، کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است. (۸) یعقوبی که در کتاب تاریخ خود صفحات اندکی به جریان عاشورا اختصاص داده، کتابی مستقل با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است. (۹) ابو عبدالله محمد بن زکریا الغلابی (م ۲۹۸) که کتاب الجمل وی یافت شده و به چاپ رسیده، کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است. (۱۰) ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن شاهنشاه

(صفحه ۱۷)

بغوی بغدادی (م ۳۱۷) کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام داشته است.

(۱) ابوریحان بیرونی بر این باور است که این حادثه حتی در میان امت های دیگر هم مانند نداشته است. بنگرید: الاثار الباقیه. (تصحیح پرویز اذکائی، تهران ۱۳۸۰) ص ۴۲۰.

(۲) بخشی از کتابهای کهن در این باره عبارتند از: کتاب الکامل فی الضعفاء ابن عدی (م ۳۶۵) الجرح و التعديل رازی (م ۳۲۷) التاريخ الكبير بخاری الضعفاء عقیلی، تاریخ ابن معین، تاریخ ابی زرعه ی دمشقی، احوال الرجال جوزجانی (م ۲۵۹) المجروحین ابن حبان (م ۳۵۴) آثار متعدد دارقطنی (م ۳۸۵) از جمله المؤلف و المختلف او، و همچنین آثار متعدد خطیب بغدادی (م ۴۶۳) از جمله تاریخ بغداد.

(۳) الفهرست، ص ۱۱۱؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۵۸؛ أهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۲، ش ۶۹۱.

(۴) اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۳؛ ش ۶۹۲.

(۵) رجال النجاشی ش ۱۱۴۸؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۱۰۶، اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۴، ش ۶۹۳.

(۶) سير اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۰۶، اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۵، ش ۶۹۴.

(۷) معالم العلماء، ش ۴۸۶، اهل البيت فی لمکتبه العربيه، ص ۵۳۵، ش ۶۹۵.

(۸) سير اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۴۰۳؛ اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۶، ش ۶۹۶.

(۹) اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۷، ش ۶۹۷.

(۱۰) الفهرست ابن ندیم، ص ۱۲۱؛ رجال النجاشی، ش ۹۳۶؛ اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۸، ش ۶۹۸.

(۱۱) كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۹۴؛ اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۸، ش ۶۹۹، مرحوم طباطبائی از چند عنوان دیگر هم در همانجا، ص ۵۴۷ - ۵۴۶ یاد کرده است.

ابومخنف و مقتل الحسين

ابومخنف و مقتل الحسين

قدیمی ترین مورخ کربلا ابومخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷) است که کتاب مشخصی با

عنوان مقتل الحسين عليه السلام داشته است. وی از خاندانی عراقی بود (جدش مخنف بن سلیم از یاران امام علی علیه السلام) که تشیع کوفی داشتند؛ تشیعی که مانند آن را بسیاری از محدثان آن زمان کوفه مانند اعمش و بسیاری از عراقی ها، داشتن. ابومخنف توسط رجال شناسان سنی تضعیف شده و ابن عدی (م ۳۶۵) او را شیعی افراطی خوانده است.

نگاهی به اخبار وی در طبری و کتاب های دیگر نشان می دهد که وی موضع تندی بر ضد خلفا ندارد. ممکن است کسی بگوید که وی چنین موضعی داشته و طبری آن گونه اخبار وی را نیاورده است، ولی باید توجه داشت که علمای شیعه از آثار وی فراوان نقل کرده اند؛ اگر وقعا در اخبار او چیزی در باب مطاعن خلفا وجود داشت، دست کم در آثار شیعیان روایت می شد. با این حال می توان پذیرفت که وی نوعی عقیده به تشیع دارد؛ در همان حدی که در کوفه رایج بوده است، یعنی راجع به خلفای اول و دوم اثباتا و نفیا حرفی نداشتند؛ نسبت به خلیفه ی سوم انتقادهای تندی می شده و معاویه را اصلا نمی پذیرفتند. این همان چیزی است که در کربلا در خبر راجع به بریر بن حضیر منعکس شده است: ابومخنف به نقل از یوسف بن یزید از عقیف بن زهیر که خود در کربلا حضور داشته است نقل می کند که:

خرج یزید بن معقل... فقال: یا بریر! کیف تری الله صنع بک؟ قال: صنع الله و الله بی خیرا و صنع الله بک شرا. قال: کذبت و قبل الیوم ما کنت کذابا. هل تذکر و أنا أما شیک فی بنی لوزان و أنت تقول: ان عثمان بن عفان کان

ابی سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن ابی طالب. (۱) یزید بن معقل از دل سپاه دشمن درآمد و خطاب به بریر از اصحاب امام حسین علیه السلام گفت: ای بریر! کار خدا را با خود چگونه می بینی؟ گفت: کار خدا با من بسیار خیر و خوب و با تو بسیار شر بوده است. یزید گفت: دروغ می گویی، در حالی که پیش از این دروغگو نبود. خاطرت هست که من و تو در میان بنی لوزان قدم می زدیم و تو میگفتی: عثمان بر نفس خود زیاده روی کرد و معاویه فردی گمراه و گمراه کننده است و علی بن ابی طالب امام هدایت و حق است؟ این سه قضاوت درباره ی عثمان، معاویه و امام علی علیه السلام مبنای تشیع عمومی عراقی ها بود که به ویژه در کوفه وجود داشت.

در حال حاضر، نگرش اهل حدیث باز در عربستان حاکم شده و نسبت به مرویات ابومخنف و امثال آن حساسیت نشان داده می شود؛ به طوری که در نقد آن کتاب و رساله می نگارند. برای نمونه کتاب مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری از یحیی بن ابراهیم بن علی الیحیی در سالهای اخیر در ریاض به چاپ رسیده و در اصل پایان نامه ی کارشناسی ارشد نویسنده بوده است. ریاض، دارالعاصمه، نویسنده گاه در نقد روایات ابومخنف انتقادهایی را مطرح کرده که بر اساس آنها انسان در عربی خوانی مؤلف هم تردید می کند. برای مثال در نقد این روایت ابومخنف که سخنان ابوبکر را در سقیفه آورده؛ آن جا که خطاب به انصار می گوید: و أنتم یا معشر الانصار من لاینکر فضلهم فی الدین و لا

سابقتهن العظمیه فی الاسلام، رضیکم الله أنصار لدینہ و رسولہ و جعل الیکم جله أزواجه و أنصاره، فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا أحد بمنزلتکم (، چنین نقد کرده است که این سخن ابوبکر خطاب به انصار که «و فیکم جله أزواجه نمی تواند از ابوبکر باشد: «اذ عامه ازواجه علیه الصلاه و السلام من قریش بل انه لم یثبت بسند صحیح زواجه من الأنصار قط» (۲) زیرا زنان آن حضرت همگی از قریش بودند؛ بلکه به سند صحیح ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز زن انصاری نگرفت. بنابراین چگونه ابوبکر در سقیفه گفته است که عامه یا بیشتر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله انصاری هستند. «مع الاسف این نویسنده ی عرب، حتی مقصود از یک متن ساده ی عربی

(صفحه ۱۹)

را دریافته است. مقصود ابوبکر این نیست که پیغمبر زن یا زنان انصاری گرفته است؛ بلکه مقصود این است که زنان پیغمبر و انصار او همه در مدینه و در میان شما انصار زندگی می کنند! البته ممکن است برخی انتقادهای وی یا دیگران بر ابومخنف وارد باشد؛ اما به هر حال، موضع گیری او به لحاظ همین نسبت تشیع به ابومخنف تند است. حقیقت آن است که اگر ابومخنف شیعه ی بسیار افراطی یا به اصطلاح رافضی بود، اساساً همین مقدار اخباری نیز که نقل کرده، دست کم با این لحن و سبک و سیاق نقل نمی کرد. به هر روی، ابومخنف، با توجه به آن که تولدش در حوالی سال هشتاد هجری و یا حتی اندکی پیش از آن بوده، قدیمی ترین نویسنده ای است اخبار کربلا را نوشته و به دست ما رسیده است.

بر اساس تحقیق آقای یوسفی غروی در مصادر ابومخنف که در مقدمه ی متن استخراجی مقتل ابومخنف از تاریخ طبری نوشته، (و نام آن را وقعه الطف نهاده) بسیاری از اخبار وی از کسانی است که در کربلا حضور داشته و یاد در آن زمان زنده بوده و اخبار کربلا را روایت کرده اند.

برای مثال وی خبری را از همسرش زهیر بن قین روایت می کند: قال ابومخنف: فحدثنی دلهم بنت عمرو امرأه زهیر بن القین. (۳) طبعا در این مسائل هیچ مشکلی به لحاظ سال وجود ندارد. در بسیاری از موارد نیز با یک یا حداکثر دو واسطه اخبار کربلا را روایت می کند. مثلا اخباری را با یک واسطه ی از سرامح بن عدی بن حاتم طائی نقل می کند. یا اخباری را از عقبه بن سمعان که در شب عاشورا کنار امام حسین علیه السلام بوده و روز زعاشورا مجروح شده و سالم مانده، با یک واسطه نقل کرده است. (۴).

گفتنی است که به رغم آن گزارش ابومخنف نزدیک ترین گزارش به واقعه ی کربلاست، به هیچ روی کامل نیست. محتمل است که برخی مطالب آن را طبری تلخیص کرده باشد؛ اما گاه از متن یک داستان بر می آید که ناقص نقل شده و در مقایسه، آنچه را که بلاذری، دینوری و یا ابن سعد در انساب، اخبار الطوال یا طبقات آورده اند، کامل تر است.

در میان آثار شیعه، شیخ مفید (م ۴۱۳) در کتاب الارشاد بیشترین استفاده را از مقتل

(صفحه ۲۰)

ابومخنف کرده است. این امر از تشابه نقلهای ایشان با آنچه در تاریخ طبری آمده است، قابل درک است. گرچه تفاوت هایی نیز دیده می شود که می تواند ناشی از استفاده ی شیخ مفید از

متن اصلی مقتل ابومخنف افزوده باشد. یک متن داستانی هم درباره ی حادثه ی کربلا به ابومخنف منسوب است که محققان در درستی آن تردیدی جدی دارند؛ چرا که اشکالات زیادی در آن وجود دارد. (۵) در این باره در مقدمه ی کتاب وقعها لطف توضیحاتی آمده و موارد تعارض آن با مقتل اصلی ابومخنف که طبری در کتاب خود جای داده، بیان شده است. به طور طبیعی مقایسه ی اخبار این متن با آنچه در متن اصلی ابومخنف آمده، نشان می دهد که یک نفر آن را به صورت داستانی و به احتمال برای مجالس تعزیت و سوگواری تحریر کرده و اطلاعاتی را بر آن افزوده است.

مقاتل الطالیین اثر ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ - ۲۸۴) اثری جاودانه در شرح مبارزات علویان با دولت های غاصب اموی و عباسی است؛ اثری منحصر به فرد که در روزگار خود ماندهایی داشته که از میان رفته است. بخشی از این کتاب (صص ۱۲۱ - ۸۴) به حادثه ی کربلا- اختصاص دارد و در این بخش، عمده ی نقل ها برگرفته از ابومخنف است. افزون بر آن روایاتی از این سوی و آن سوی بر آن افزوده شده که در این میان، روایاتی از امام باقر و گه گاه از امام صادق علیه السلام است که در منابع دیگر نیامده و بنابراین مغتنم است.

(۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱.

(۲) مرویات ابی مخنف، ص ۱۲۴، ۱۰۷.

(۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۶.

(۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳، ۴۰۷، ۴۰۶.

(۵) مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه ی نفس المهموم می نویسد، و از مقتل ابی مخنف به توسط طبری و

از سید ابن طاووس تعبیر می‌کنم به سید و از ابن اثیر به جزری و از محمد بن جریر طبری به طبری و از ابی مخنف به ازدی (تعبیر می‌کنم) تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است، آن را نقل کرده‌ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل از آن ابی مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگری نیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگر نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کند، داند که این مقتل از وی نیست.

محمد بن سعد و مقتل الحسین

محمد بن سعد و مقتل الحسین

در آغاز این بحث اشاره ای به نقد اهل حدیث نسبت به مورخان داشتیم که هر کدام

(صفحه ۲۱)

آنان را با اتهامی از میدان اعتماد کنار می‌گذارند و کسی از مورخان سالم از دست آنها رها نشده است. این مطلب شامل کسانی چون ابن اسحاق، واقدی، ابومخنف و هشام کلبی و پدرش محمد بن سائب و دیگران می‌شود. با این حال، کسانی از مورخان، ولو گرفتار زبان تند اهل حدیث شده‌اند. اما بعدها توسط ذهبی و ابن جریر تهرئه گشته‌اند. دلیل این اقدام آنان این است که خود ذهبی و ابن حجر هر دو مورخ بوده‌اند و آگاهند که تخطئه‌ی این افراد ضربه‌ی سنگینی به معارف تاریخی مسلمین می‌زند. بنابراین نخواستند با قدح اینان، حجم زیادی از معارف تاریخی - اسلامی را بی اعتبار سازند. به علاوه نسبت به برخی از مورخان که

همدلی بیش تری با اهل حدیث داشته اند، توجه بیشتری معطوف داشته اند. نمونه ی این گروه محمد بن سعد (م ۲۳۰) مشهور به کاتب الواقدی است که ولو در موردی یحیی بن معین سخن نقل شده از او را دروغ خوانده، اما از قدمای رجالین سنی، ابوحاتم رازی او را صدوق خوانده و بعدها شمس الدین ذهبی از وی دفاع کرده است. (۱) به هر روی در سنی بودن ابن سعد و حتی اهل حدیث بودن او تردیدی وجود ندارد.

محمد بن سعد، متن مهمی از واقعه ی کربلا در ذیل شرح حال امام حسین علیه السلام در طبقات خود آورده است که متنی پرمطلب و به لحاظ تاریخی غنی است؛ گرچه به هر روی ممکن است برخی از اخبار وی قابل نقد باشد. از آن جایی که چاپ نخست کتاب الطبقات الکبری در اروپا بر اساس نسخه ی ناقصی صورت گرفت، مقدار زیادی از شرح حال ها از آن چاپ افتادگی داشت که در دهه ی اخیر بخش های چاپ نشده در سه جلد مستقل به چاپ رسید. از جمله ی آنها شرح حال حسنین علیه السلام بود. ابتدا این بخش را مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی بر اساس نسخه ای از قرن هفتم که در ترکیه نگهداری می شود، چاپ کرد و بعدها با تحقیق محمد بن صامل السلمی تحت عنوان «الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة من الصحابه» مطالب سقط شده از چاپ نخست را که از آن جمله شرح حال حسنین علیه السلام است، در دو جزء به چاپ رساند (طائف، مکتبه الصدیق، ۱۴۱۴). شرح حال امام حسین علیه السلام و مقتل آن حضرت در پایان جزء نخست

(صفحه ۲۲)

این کتاب آمده است.

این شرح حال در دو بخش است: نخست شرح حال کلی از

نسب و تولد و ویژگی ها و فضائل و مناقب، و بخش دوم مقتل الحسین علیه السلام. شیوه ی ابن سعد روایت تاریخ به سبک حدیثی است که مطالب را بخش بخش به صورت مستند نقل می کند و این ارزش علمی این متن را بالا می برد. در بخش اول ۹۰ خبر آمده است؛ اما در بخش مقتل که متأسفانه حالت سندی آن برای تک تک در بیشتر موارد از بین رفته، تنها چند سند کلی به دست داده شده است. در بخش مقتل نزدیک به ۵۰ خبر مستند هم آمده، اما همان گونه که گذشت، بخش عمده مقتل بدون سند و با استناد به اسنادی که در ابتدای مقتل آمده، نقل شده است.

در بخش اسناد، وی به چند سند اشاره کرده که منبع مورد استفاده ی خود ابن سعد، واقدی است که او با اسناد خود مطالبی نقل کرده است. ابن سعد به دنبال آن به استفاده از ابومخنف لوط بن یحیی و چند مأخذ دیگر اشاره می کرده و سپس می نویسد: و غیر هؤلاء أيضا قد حدثنی فی هذا الحدیث بطائفه، فکتبت جوامع حدیثهم فی مقتل الحسین رحمه الله علیه و رضوانه و صلواته و برکاته. (۲).

توجه ابن سعد به گزارش مقتل الحسین علیه السلام جالب است. در طبقات تقریبا این شیوه وجود ندارد که در ذیل شرح حال اشخاص، تحولات مهمی تاریخی زندگی آنان را بیان کند؛ اما عظمت کربلا در ذهن ابن سعد وی را بر آن داشته است که به این مسأله توجه ویژه مبذول دارد. البته نقلهای زیادی هم آمده است که به نظر می رسد ابن سعد هدفش از ارائه ی آنها، صرفا گردآوری بوده و درستی و نادرستی آنها امری است که باید محققان

به آن بپردازند. برای مثال، روی اخباری که جهت گیری آن چنان است که یزید را در واقعه ی شهادت امام حسین علیه السلام بی تقصیر نشان دهد و گناه را بر گردن ابن زیاد بگذارد، فراوان تکیه شده است. (۳) در این باره دو احتمال وجود دارد: یا آن که یزید واقعا این رفتارها را داشته و هدفش نوعی کار سیاسی بوده است؛ چنان که هیچ بازخواستی از ابن زیاد نکرد و او همچنان حکومت عراق را در دست داشت و حتی به

(صفحه ۲۳)

او نوشت که بر عطایای مردم کوفه بیفزاید؛ یا آن که مورخان اموی این اخبار را که حکایت از برخورد ملاطفت آمیز یزید با بازماندگان حادثه ی کربلا دارد، جعل کرده اند.

همچنین ابن سعد، اخبار زیادی آورده است که نشان از بروز برخی علائم غیر طبیعی در وضع آسمان و زمین در زمان شهادت امام حسین علیه السلام دارد. به روایاتی مانند آن که هر سنگی را که بر می داشتند، خون زیر آن می یافتند، یا آنکه پس از عاشورا سرخی در آسمان پدید آمد و غیر اینها. از حوادث غیر طبیعی دیگر در روز عاشورا که برای کسانی از سپاهیان عمر بن سعد رخ داده، اشارت رفته است. (۴) نقل ابن قبیل روایات از سوی ابن سعد که خود از علمای اهل حدیث عراق در نیمه ی نخست قرن سوم هجری است، شگفت می نماید.

(۱) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳.

(۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۸۴-۸۳.

(۴) همان، ص ۹۱-۸۹.

بلاذری و مقتل الحسین

بلاذری و مقتل الحسین

احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹) مورخ و ادیب و نسب شناس برجسته ی عصر مأمون تا مستعین عباسی، در کتاب عظیم نسبی - تاریخی خود

با عنوان انساب الاشراف، تاریخ اسلام را در قالب بیان شرح حال خاندان های برجسته ی عرب به دست داده است. وی در شرح نسب ابوطالب و فرزندان، به تفصیل درباره ی امام علی علیه السلام و فرزندانش سخن گفت و از جمله درباره ی امام حسین علیه السلام و مقتل او هم فصلی مفصل را در کتاب خود آورده است. بخش طالبیان این کتاب در دو مجلد در سال ۱۳۹۷ قمری توسط محقق برجسته محمد باقر محمودی در بیروت چاپ شده و اخیراً هم در چاپ متن کامل این کتاب که با اسم جمل انساب الاشراف چاپ شده، آن مطالب آمده است. از چاپ دو جلدی انسانی که اختصاص به طالبیان دارد، در مجلد دوم (که در ارجاعات از آن با عنوان ج ۳ هم یاد می شود؛ بدان دلیل که پیش از این دو جلد، یک جلد هم در سیره ی نبوی چاپ شده) ضمن صفحات ۲۲۸-۱۴۲ به اخبار کربلا اختصاص داده شده است. با توجه به زمان تألیف این اثر، می توان تصور کرد که وی از متون مکتوب پیش استفاده کرده و گاه از اسناد مستقلی هم بهره برده است. بلاذری پس از ارائه ی چند

(صفحه ۲۴)

حدیث درباره ی امام حسین علیه السلام، تولد آن حضرت و فرزندان، به شرح وقایع کربلا می پردازد و مطالبش را از تمام شیعیان کوفه با امام حسین علیه السلام از زمان صلح امام حسن به این سو، بدون آن که در بیشتر موارد مستندی ارائه دهد، با تعبیر «قالوا» آغاز می کند. طبعا در مواردی هم سند نقل می کند؛ از جمله از ابومخنف (۱) هیثم بن عدی (۲) هشام کلبی، (۳) و عوانه بن الحکم (۴) یا با تعبیر

«قال العتبی» (۵) «حدثنی بعض الطالبین»؛ (۶) در مواردی هم از آثار عمر بن شبه (۷) مورخ معروف و نویسنده ی کتاب تاریخ المدینه المنوره مطالبی نقل کرده که نشان می دهد او نیز در این باره نوشته ای داشته است.

اخبار بلاذری تفاوت هایی با اخبار دیگران دارد و این نشان می دهد که از مصادر متنوعی استفاده کرده است این اخبار در مقایسه با آنچه در منابع دیگر آمده، می تواند روشنگر برخی از نکات ریز در واقعه ی عاشورا باشد. یک خبر جالب را که در تاریخ طبری هم آمده، برای نمونه نقل می کنیم: قال حصین (۸) فحدثنی سعد بن عبیده: قال: ان اشیاخنا من أهل الکوفه لوقوف علی تل یبکون و یقولون: اللهم أنزل علیه نصرک، فقلت: یا أعداء الله! ألا- تنزلون فتنصرونه. (۹) به هر روی، انساب بلاذری، یکی از منابع مهم کربلاست که به نوعی با روایت ابومخنف، ابن سعد و دینوری توافق دارد و مطالب آنها را به رغم اختلافاتی که دارند، مؤید یکدیگر هستند.

(۱) انساب، ج ۳، ص ۲۰۷، ۱۵۶.

(۲) همان، ص ۲۱۳.

(۳) همان، ص ۲۰۴.

(۴) همان، ج ۳، ص ۲۱۸.

(۵) همان، ص ۱۵۶.

(۶) همان، ص ۲۰۶.

(۷) برای نمونه، ر.ک همان، ص ۲۲۷، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۰۹.

(۸) مقصود حصین بن عبدالرحمن است که در طبری نیز روایاتی در مقتل از وی به نقل از همین سعد بن عبیده و افراد دیگر نقل شده است. بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۳-۳۹۱.

(۹) همان، ص ۲۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

دینوری و مقتل الحسین

دینوری و مقتل الحسین

ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (م ۲۸۲) گیاه شناس و مورخ است که دو اثر مهم یکی کتاب الانواء و دیگری اخبار الطوال از

برجای مانده است. وی با این که فردی مسلمان است، اما علائق ایرانی دارد و به واقع، نه تاریخ اسلام بلکه تاریخ ایران را

(صفحه ۲۵)

می نگارد وی تاریخ ایران را از پیش از اسلام آغاز کرده، با ورود اسلام به ایران بحث را ادامه می دهد؛ یعنی از سیره ی نبوی و خلافت شیخین سخنی نمی گوید. پس از آن اخبار ایران و عراق را که دست در دست هم دارد تا دهه ی سوم قرن سوم هجری ادامه می دهد. مهم ترین بخش کتاب، از فتح ایران تا سال ۲۲۷ هجری است و در میان این حوادث، از تحولات عراق با تفصیل بیشتری سخن گفته و از جمع ۴۰۰ صفحه ی کتاب، صفحات ۲۲۹ تا ۲۶۲ را به اخبار امام حسین علیه السلام و عاشورا اختصاص داده است. هیچ گونه علائق مذهبی در اینجا وجود ندارد و به نظر می رسد که مؤلف مسلمان سنی مذهبی است که تعصب مذهبی ندارد.

کتاب وی یک تاریخ عمومی همانند تاریخ یعقوبی است و لذا به شکل حدیثی مانند آنچه طبری یا واقدی و ابن سعد دارند - به گزارش حوادث نپرداخته و در هر قسمت، سخن را با قالوا آغاز کرده و به شرح رخدادها پرداخته است.

تنها یک خبر را از حمید بن مسلم - یکی از منابع مهم اخبار کربلا که ابومخنف هم از مطالب وی استفاده کرده - آورده است که حکایت از پشیمانی عمر بن سعد - دوست خود حمید بن مسلم - پس از بازگشت از کربلا دارد؛ حمید می گوید: عمر بن سعد با من دوست بود. وقتی از جنگ باحسین علیه السلام بازگشت حالش را پرسیدم؛ گفت: لا تسأل عن حالی، فانه ما رجع غائب الی

منزله بشر مما رجعت به، قطعت القرابه القریبه، و ارتکبت الامر العظیم (۱).

در میان اخبار این کتاب، گاه نکات بکر و تازه ای هست که در منابع دیگر نیست. مقایسه ی اخبار وی با آنچه در منابع پیشین آمده، نشان از آن دارد که هر چند مضامین اخبار بسیار مشترک است، اما تعابیر و عباراتی که وی آورده، در مآخذ دیگر نیامده است. به همین دلیل باید این کتاب را از منابع درجه ی اول عاشورا تلقی کرد.

احساس خاص دینوری درباره ی عاشورا و فاصله ی زمانی آن با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در این تأکید به دست می آید که پس از اشاره به این نکته: و أمر عمر بن سعد بحمل نساء الحسین و أخواته و بناته و جواریه و حشمه فی المحامل المستوره علی الابل، می نویسد: و کانت بین وفاه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین قتل الحسین

(صفحه ۲۶)

خمسون عاما. (۲) میان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کشته شدن امام حسین «پنجاه سال» فاصله بوده است! مؤلف در شرح کیفیت یافتن محل اختفای مسلم در شهر کوفه از طریق مسلم بن عوسجه و فریب او توسط یکی از غلامان ابن زیاد نکته ای درباره ی اخلاق دینی شیعیان آورده است با این عبارت که هؤلاء الشیعه یکترون الصلاه و از آن طریق دریافته که مسلم بن عوسجه که نامز فراوان می خواند، شیعه است. (۳).

(۱) اخبار الطوال، ص ۲۶۰.

(۲) اخبار الطول، ص ۲۵۹.

(۳) همان، ص ۲۳۶ - ۲۳۵؛ در روضه الشهداء (تصحیح شعرانی، ص ۲۱۸) توضیح فارسی این سخن با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه های سفید و پاکیزه

پوشیده بود و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می نمود. با خود گفت که شیعه جامه های سفید پاک می پوشد و در نماز اکثار می کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

طبری و تاریخ عاشورا

طبری و تاریخ عاشورا

بی تردید کتاب تاریخ طبری، اثر پرحجم محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) گرچه درست ترین تاریخ های تدوین شده از دوره ی اسلامی نیست، اما بزرگترین آنها است. در این کتاب با نگاهی وسیع به مجموعه ی تحولات تاریخ اسلامی در سه قرن نخست هجری (علاوه بر تاریخ انبیاء و ایران قبل از اسلام) پرداخته شده و روایاتی از منابع مختلف گردآوری شده است. هدف طبری جمع آوری روایات و نگهداری آن برای نسلهای بعد و واگذاری بررسی و تحقیق در آنها به دیگران بوده است.

طبری در ذیل رخدادهای سال ۶۰ و ۶۱ هجری به بیان حوادثی که به عاشورا منجر شده پرداخته و در این باره از چندین مأخذ مهم استفاده کرده، و روایات ارجمنندی را از گزند نابودی نجات داده است. در این که طبری سنی مذهب است، کمترین تردیدی نمی توان داشت؛ اما این منافات با آن ندارد که کتابی درباره طرق حدیث غدیر نوشته باشد؛ (۱) چیزی که خشم اهل حدیث را برانگیخته و به همین دلیل به او نسبت تشیع داده اند. این مطلبی است که خود ذهبی به صراحت بیان کرده و نوشته است که به خاطر تألیف این اثر، متهم به تشیع شده است. ذهبی می نویسد، و أظنه بمثل جمع هذا

(صفحه ۲۷)

الکتاب نسب الی التشیع (۲) مهم ترین بخش مقتلی که در تاریخ طبری آمده، مطالبی است که از کتاب مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف برگرفته شده است این متن

را طبری از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی روایت کرده و به علاوه، از خود مقتل هشام کلبی هم بهره‌ی زایدی برده است. در واقع، هشام کتاب ابومخنف را همراه با اضافاتی که با اسناد خود داشته، به صورتی کتابی درآورده که مورد استفاده‌ی کامل طبری قرار گرفته است؛ با اسنادی از این قبیل: قال هشام بن محمد عن أبي مخنف... حدثت عن هشام عن أبي مخنف... (۳) و در مواردی هم از هشام بن محمد بدون آن که از ابومخنف نقل کرده باشد (۴) طبری همچنین از آثار واقدی استفاده کرده است (قال محمد بن عمر، حدثني شرحبيل بن ابي عون عن أبيه... (۵) با این همه، نمی‌توان گفت که بخش عمه‌ی مقتل که در طبری آمده، از ابومخنف می‌باشد. مطالب نقل شده از مقتل الحسين عليه السلام ابومخنف در تاریخ طبری، تنها مطالبی است که از این مقتل باقی مانده و به احتمال در اصل کتاب اخبار دیگری هم بوده است که به خاطر مفقود شدن آن، امروز در دسترس ما نیست. مجموعه‌ی بخش کربلای تاریخ الطبری تحت عنوان استشهاد الحسين با کوشش السید الجمیلی به ضمیمه‌ی رساله‌ی رأس الحسين ابن تمیمه به چاپ رسیده است. (۶).

متن پارسی شده‌ی این بخش طبری به قلم بلعمی از روی نسخه‌ای که از قرن ششم بر جای مانده به چاپ رسیده است (۷) گفتنی است که همه‌ی مطالب طبری در بخش مقتل، از ابومخنف نیست؛ وی نقلهای مهمی از امام باقر علیه السلام به روایت عمار دهنی دارد که مأخذ مکتوب آن بر بنده روشن نیست. وی گاه خبری را از این طریق نقل کرده و بعد به گفته‌ی خودش،

مفصل تر از آن را از طریق ابومخنف نقل می کند. (۸).

(۱) بقایای این کتاب تحت عنوان «کتاب فضائل علی بن ابی طالب و کتاب الولایه» به کوشش نگارنده و توسط نشر دلیل به سال ۱۳۷۹ در قم به چاپ رسیده است.

(۲) رساله طرق حدیث من کنت.... ص ۶۲، ش ۶۱.

(۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۰.

(۴) برای نمونه بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶.

(۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۴.

(۶) دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۷.

(۷) تحت عنوان: قیام سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و خوانخواهی مختار، به کوشش محمد سرور مولائی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷ ش.

(۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۷ و مقایسه کنید با ص ۳۵۱.

احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین

احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین

ابن اعثم کوفی (م حدود ۳۱۴) در کنار مورخان کهنی مانند یعقوبی، مسعودی، طبری

(صفحه ۲۸)

دینوری و بلاذری، یکی از چهره های تاریخ نگار برجسته ای است که بسیاری از تحولات تاریخ صدر اسلام و را در کتاب الفتوح خود حفظ کرده و کتابش مانند آثار دیگران مملو از اخبار و آثاری است که نیاز به نقد و بررسی دارد. وی در این کتاب اخبار امت اسلامی را از پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دوران خلافت مستعین در نیمه ی قرن سوم هجری آورده و در این میان، سهم عمده ای تقریباً در حد یک نهم کتاب، به کربلا و نهضت امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. ما در جای دیگری درباره ی ماخذ این کتاب سخن گفته ایم. (۱) آنچه یاد کردنی است این که ابن اعثم نیز همانند برخی مورخان دیگر، اسناد تک تک نقلها را نیاورده و تنها فهرستی کوتاه از آن در

آغاز کتاب و برخی موارد دیگر به دست داده است.

بخش کربلای کتاب فتوح، حاوی اخبار ریز و دقیقی است؛ گرچه ساخت عبارات در برخی از موارد داستانی شدن شماری از رخدادهای را نشان می‌دهد و این طبعاً از ارزش کلی کتاب در قیاس با سایر متون می‌کاهد، با این حال، از آن جایی که بسیاری از اخبار این کتاب در آثار دیگر هم آمده، و با مقایسه‌ی میان آنها صحت آنها قابل اثبات است، نباید چندان در درستی بسیاری از مطالب آن تردید کرد. بسیاری از خطبه‌های امام حسین علیه السلام و نامه‌های آن حضرت که در فتوح آمده، در مآخذ دیگر نیز آمده که همراه با تفات‌های چندی است.

در این که ابن اعثم گرایش شیعی دارد یا سنی، اطلاعاتی خارج از کتاب در اختیار نیست؛ آنچه در کتاب آمده، گرایش ویژه‌ای است که با قالب‌های رسمی تعریف شده از شیعه و سنی سازگار نیست، نگاهی به بخش‌های نخست این کتاب درباره‌ی جنگ‌های رده، گرچه حاوی اخباری است که متفاوت با نگرش حاکم بر تاریخنگاری رده در دید اهل سنت است، اما در مجموع، بسان دیدگاه‌های شیعی منتقدانه نیست؛ اخبار مربوط به خلافت دو خلیفه‌ی نخست، مطابق همان مطالبی است که در سایر متون تاریخ آمده و این قبیل تاریخنگاری با آنچه که در مآخذ شیعی در این باره آمده، به لحاظ نگرش، قابل انطباق نیست. معنای این سخن آن است که شیعه دانستن ابن اعثم،

(صفحه ۲۹)

به هیچ روی روا نیست مگر بسان گرایش شیعی که در کوفه بوده و پیش از آن از آن سخن گفتیم، و حتی خود ابوحنیفه و اعمش و عده‌ای دیگر نیز همین

گونه بودند، مورد نظر باشد.

بی تردید ابن اعثم، مطالب تازه ای را درباره ی کربلا برای ما حفظ کرده که در منابعی چون ابومخنف و دیگران نیامده است؛ هر چند این اخبار نیاز به بررسی دارد؛ اما به هر روی برای تکمیل بحث، اخبار مذکور می تواند بسیار مفید باشد.

یکی از اخبار مهم و تازه ی ابن فتوح، وصیت نامه ای است که آن حضرت برای محمد بن حنفیه در مدینه نوشتند. ابن اعثم متن آن را آورده و جمله ی مشهور امام حسین علیه السلام که فرمود: «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی اُرید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و سیره اُبی علی بن ابی طالب» در همین وصیت نامه آمده است. تا آنجا که جستجو کردیم. این مطلب جز در فتوح نیامده است؛ هر چند ابن شهر آشوب جمله ی بالا- را نه به عنوان وصیت نامه، بلکه از قول امام در گفتگو با ابن عباس آورده است. (۲) با این حال صورت وصیت نامه ی آن به صورت یک متن مکتوب تنها در فتوح آمده و بحار نیز از منبعی گرفته که در مقایسه با فتوح، روشن می شود که آن هم در اصل از فتوح بوده است. (۳).

در موارد متعددی متن نامه ها و گزارش هایی که در منابع دیگر به اختصار آمده، در فتوح به شکل کامل تری ضبط شده است. از نکات دیگری که در مقتل ابن اعثم جلب توجه می کند آن است که اخبار فراوانی درباره ی آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادتش طی مسیر به وسیله خواب یا ندای یک منادی ناپیدا-هاتف- و حتی احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه

و آله در این باره آمده است. این اخبار را در برخی از کتب حدیثی می توان یافت؛ اما در منابع تاریخی دیگر که پیش از این، از آنها یاد کردیم، تنها اشارات مختصری در این باره آمده است. نمونه ی آن خواب دیدن امام حسین علیه السلام در شب قبل از خروج از

(صفحه ۳۰)

مدینه است که طی آن پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام می فرماید: «یا بنی! یا حسین! کانک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بأرض کرب و بلاء من عصابه من أمتی فی ذلک عطشان لا تسقی و ظمان لا تروی.» (۴).

نمونه ای از داستانی شدن برخی از نقلها، بحث مقدمات حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه است. در نقل ابن عثم، برخلاف همه ی نقلها، ابتدا از امام حسین علیه السلام دعوت به بیعت می شود؛ پس از مخالفت او، ولید بن عبتہ خبر آن را به شام می فرستد و با رسیدن پاسخ یزید، برخورد تندی با امام حسین علیه السلام شده و آن حضرت حرکت می کند. (۵) در منابع دیگر، این وقایع چنان آمده است که امام حسین علیه السلام شب اول به قصر حاکم مدینه رفت و شب بعد مدینه را به قصد مکه ترک کرد. با این حال، در همین تفصیل که مشابه آن در بسیاری از موارد دیگر هم وجود دارد، جزئیاتی به چشم می خورد که در عین آن که دقیق و جزئی و قابل توجه به نظر می آید، اما در مآخذ دیگر نیامده است. برای نمونه، نحوه ی شهادت علی اکبر متفاوت با مطالبی است که در مآخذ کهنه پیشگفته در این باره آمده و نزدیک به مضمونی است که در روضه خوانی ها مورد توجه است.

در این نص برای نمونه آمده است که «فلم یزل یقاتل حتی ضج أهل الشام من یده» (۶) علی اکبر؛ چنان جنگید که شامیان از دست وی به ناله و فغان درآمدند. این در حالی است که اساسا در ساپه کوفه، شامی وجود نداشته است. بخش های دیگری از فتوح نیز مبنای همان مطالبی است که بعدها در مرثیه سرایی های امام حسین علیه السلام در محافل شیعی استفاده شد. برای مثال، تقریبا همه ی منابع کهن از عبدالله بن حسین، کودکی که در دامان امام حسین علیه السلام با تیر حرمه به شهادت رسید، یاد کرده اند؛ در این میان ابی اعثم و یعقوبی حکایت علی اصغر را دارند که طفل شیرخواری است و امام حسین علیه السلام او را از دم خیمه گرفت تا با وی وداع کند. در این وقت تیری به طفل اصابت کرد که وی را به شهادت رساند؛ سپس امام با نوک شمشیر خود حفره ای کنده او را دفن

(صفحه ۳۱)

کرد و اشعاری هم که هفده بیت است، همانجا خواند! (۷) به نظر می رسد بیشتر این رجزها مربوط به روزگاری دیگر است که به لحاظ تاریخی، متصل به اخبار کربلا گشته است. همچنین در میان منابع کهن، تنها منبعی که خطبه های برخی از زنان کربلا مانند حضرت زینب علیها السلام را آورده اند، همین ابن اعثم است (۸) که از همان طریق بعدها به منابع دیگر هم وارد شده است.

آنچه در مناقب ابن شهر آشوب (م ۵۵۸) درباره ی کربلا آمده، تلفیقی است از اطلاعاتی که از طبری، ابن اعثم و برخی از منابع دیگر گرفته است. اشاره وی به این که امام حسین علیه السلام پیش از شهادت خود یک هزار و نهصد نفر را کشته است، (۹) می تواند به

استفاده ی وی از برخی از منابع داستانی در این زمینه اشاره کند.

(۱) منابع تاریخ اسلام، صص ۱۶۸-۱۶۷.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹.

(۳) بحارالانوار ۷ ج ۴۴، ص ۳۲۹ از محمد بن ابی طالب الموسوی (بدون یاد از نام کتاب خاصی).

(۴) الفتوح، ج ۵، ص ۲۸.

(۵) الفتوح، ج ۵، ص ۲۹-۱۵.

(۶) الفتوح ج ۵، ص ۲۰۹.

(۷) الفتوح، ج ۵، صص ۲۱۲-۲۱۰ روایت یعقوبی (ج ۲، ص ۲۴۵) کوتاه است و نام علی اصغر در آن نیامده است.

(۸) بنگرید: الفتوح، ج ۵، ص ۲۲۳-۲۲۲.

(۹) مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۰.

خوارزمی و مقتل الحسین

خوارزمی و مقتل الحسین

ابوالمؤید موفق به احمد مکی خوارزمی (م ۵۶۸) اثری مفصل و ارجمند درباره ی عاشورا فراهم آورده است. وی را به اخطب خوارزم و خلیفه الزمخشری می شناسد؛ چرا که شاگرد وی بوده و همانند او مذهب حنفی داشته و به لحاظ عقاید، معتزلی بوده است. وی کتابی تحت عنوان مناقب ابی حنیفه دارد که در دو جزء در هند به چا رسیده است.

خوارزمی از روی تشیعی که داشته، چندین اثر درباره ی اهلیت تألیف کرد که از آن جمله همین مقتل السحین است. برخی از کتاب های دیگر وی عبارتند از: کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیهاالسلام کتاب رد الشمس علی امیرالمؤمنین علیه السلام، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، الاربعین فی مناقب النبی الامین صلی الله علیه و آله و وصیه امیرالمؤمنین علیه السلام وی در کتاب مقتل الحسین علیه السلام (۱) خود، پس از یک مقدمه ی کوتاه طی پانزده فصل مباحثی را در فضائل و تاریخ اهل بیت علیهم السلام آورده است. از فصل اول تا هفتم، فضائل پیامبر، علی علیه السلام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و

(صفحه ۳۲)

حسنین علیهماالسلام آمده و در ادامه به

اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی امام حسین علیه السلام و سپس وقایع کربلا تا ماجرای مختار پرداخته شده است.

بخش های نخست کتاب که در فضائل است. به صورت روایی و مستند است و مؤلف ضمن آن، روایات را با ذکر مشایخ خود نقل کرده است. از آغاز بحث کربلا، مطالب بیش از همه از فتوح ابن اعثم روایت شده و مؤلف با تعبیر ذکر الامام احمد بن اعثم الکوفی مطالب را آغاز کرده است (۲) وی پس از نقل مطالب فتوح که با تلخیص و تهذیب همراه است، گاه حدیث و نقلی را بر آن افزوده و باز نقل از فتوح را ادامه داده است. (۳) در مورد دیگری پس از مطالبی که از ابن اعثم آورده، نکته ای را افزوده و در ادامه به کتاب فتوح باز میگردد (رجعنا الی حدیث ابن اعثم الکوفی). (۴) مطالب افزوده، معمولاً نقلهایی است که مؤلف به طور مستند و از طریق مشایخ خود نقل کرده است؛ وی در مواردی به مقایسه ی اخبار ابن اعثم با منابع دیگر هم پرداخته است. (۵) در بخش های مربوط به اخبار مختار مطالبی از کتاب المعارف ابن قتیبه و نیز ابومخنف آورده شده است. (۶) مطالبی هم از تاریخ عبدالکریم بن حمدان نقل شده (۷) که دانسته نشد، چیست. این احتمال هم وجود دارد که خوارزمی از نسخه ی کاملتری از فتوح بهره برده که امروزه آن نسخه در اختیار ما نیست.

(۱) درباره ی این کتاب، نسخه ها و راویان آن بنگرید: اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۴۶ - ۵۴۱.

(۲) مقتل الحسین علیه السلام ج ۱، ص ۲۵۴.

(۳) همان، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۴) همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

(۵) همان، ج

(۶) همان، ج ۲، ص ۲۰۴، ۱۹۹.

(۷) همان، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۲، ۲۵۴، ۲۱۰، ۲۰۰.

مقتل الحسین امام طبرانی

مقتل الحسین امام طبرانی

ابوالقاسم سلیمان بن احمد شامی طبرانی (۳۶۰ - ۲۶۰) از بزرگترین محدثان قرن چهارم هجری است که دو اثر شگرف او با عنوان معجم اوسط و معجم الکبیر مجموعه ای عظیم از روایات را در خود جای داده است.

کتابی که تحت عنوان مقتل الحسین علیه السلام با تحقیق محمد شجاع صیف الله (۱) از وی به چاپ رسیده، مشتمل بر ۱۴۸ روایت است که هر کدام به بخشی از زندگی امام

(صفحه ۳۳)

حسین علیه السلام از فضائل تا رخدادهای کربلا اختصاص دارد. بیش از وی، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی این بخش را در کتاب الحسین و السنه (۲) به چاپ رسانده بود. (۳) طبعا این کتاب، کتاب مقتل به معنای معمول آن نیست، اما روایات آن می تواند گوشه ای از مسائل مربوط به عاشورا را روشن کند. بسیار از نقلها، به تحولات غیر طبیعی که در پی شهادت امام حسین علیه السلام رخ داده، اختصاص یافته است. طبعا طرق این روایات، طرق اهل سنت است و طبرانی هم به عنوان یک محدث برجسته ی سنی، شخصیتی شناخته شده می باشد.

(۱) کویت، دارالاوراد، ۱۹۹۲.

(۲) تهران، مدرسه ی چهل ستون، ۱۳۹۷ ق.

(۳) و همچنین بنگرید به مطالبی که ایشان درباره این کتاب در اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ ش ۷۰۲، ۷۰۱ نوشته است.

آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری

آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری

برخلاف انتظار در کتاب تاریخ یعقوبی که بنا به شیعه بودن وی انتظار می رفت اطلاعات بیشتری درباره ی کربلا در اختیار ما بگذارد، تنها اندکی در این باره سخن گفته شده است. (ج ۲، صص ۲۴۵ - ۲۴۳) همین طور که در کتاب الامامه و السیاسه

قرن سوم یا اوائل چهارم هجری است، چند صفحه ای بیشتر در این باره نیامده است. در این اخبار وی درباره ی ورود اسرا به شام و برخورد با یزید قابل توجه است. (۱)

صفحاتی چند هم در کتاب المحن محمد بن احمد بن تمیم التمیمی (م ۳۳۳) درباره ی خبر شهادت امام حسین علیه السلام آمده است. (۱۵۵ - ۱۴۲) در این متن غلطهای شکاری وجود دارد که از آن جمله بکار بردن نام «شهر بن حوش» به جای شمر بن ذی الجوشن است (۲) با این حال، جسته گریخته آگاهی هایی در آن یافت می شود؛ به ویژه اخباری که درباره ی آثار غیر طبیعی حادثه ی کربلا آمده، بسان آنچه در طبقات ابن سعد یا منابع دیگر آمده، فراوان است. نمونه ی آن پیدایش «حمره» در آسمان و برآمدن خون از زیر سنگهاست. (۳) در البدء و التاریخ از مظهر بن طاهر مقدسی که در حدود سال ۳۵۵ هجری تألیف شده، صفحاتی به رویداد کربلا اختصاص یافته است. (ج ۶، صص ۸ -

(صفحه ۳۴)

۱۳). وی بیعت یزید، سفر مسلم به کوفه و سپس واقعه ی کربلا را با کوتاهی نقل کرده و اشعار یزید را همزمان با زدن چوب بر لبان آن حضرت بوده، گزارش کرده است.

کتابی با عنوان تاریخ الخلفاء (نسخه ی قرن پنجم هجری) بدون نام مؤلف برجای مانده که به صورت عکسی در سال ۱۹۶۸ در مسکو به چاپ رسیده است. در این کتاب به تفصیل تمام واقعه ی کربلا گزارش شده است. (۷۰ ب تا ۸۷ آ). مع الاسف مؤلف این اثر روشن نیست، چنان که اسناد اخبار نیز در آن یاد نشده است؛ با این حال آشکار است که از منابع کهن بوده و

گزارش آن موافق دیگر متون اصیل است. در یک مورد نامی از حمید بن مسلم به میان آمده (۴) که به طور معمول یکی از منابع ابومخنف است. در پایان شرح مقتل حسین علیه السلام می نویسد: ما درباره ی ایام حسین و مقتل او سخن را بط دادیم گرچه در مقابل آنچه راویان در این باره نوشته اند، اندک است. دلیل تفصیل ما آن بود که مانند چنین حادثه ای پیش و پس از اسلام رخ نداد؛ و گمان ما بر آن است که در سایر ادیان هم تا زمان ما چنین چیزی رخ نداد؛ حتی نزدیک به آن هم انجام نشده. و سپس می گوید: اللهم جدد اللعن عليهم و علی من يبخل عليهم باللعن و كن المنتقم لاهل بيت نبيك بفضلک و رحمتك (۵).

(۱) الامامه و لاسياسه، ج ۲، ص ۱۲.

(۲) کتاب المحن، ص ۱۴۷.

(۳) همان، ص ۱۵۴-۱۵۳.

(۴) تاریخ الخلفاء، برگ ۸۶آ.

(۵) تاریخ الخلفاء برگ ۸۷آ.

منابع داستانی، ادبی و روضه ای

منابع داستانی، ادبی و روضه ای

آنچه گذشت، معرفی مهم منابع تاریخی بود که حتی در برخی از همانها نیز داستان نویسی رسوخ کرده است. با این حال، می توان آنها را به عنوان مبنای کار پژوهش در بررسی حادثه کربلا پذیرفت. در ادامه ی همان منابع اصولی، بعدها آثاری دیگر تدوین شد که در تدوین آنها به طور اساسی از آثار پیشگفته استفاده شده بود. با این حال، باید گفت، دانش تاریخ از قرن پنجم به این سوی، ضعیف شد. البته تاریخنگاری روز، در برخی از مناطق نیرومند بود، اما تاریخنگاری عصر نخست اسلامی، به دلیل دور شدن تدریجی ماخذ اولیه یا حذف عمدی آنها توسط گروه های مذهبی متعصب سنی راه را برای نگارش آثار تحقیقی

مذهبی خود و بیشتر بر اساس رویکردهای ادبی و اجتماعی، با آن برخورد می کردند. نتیجه ی آن پدید آمدن آثاری بود که بیش از آن که به تاریخی باشد، اثری غیرتاریخی اما در عین حال، به جهات دیگر ارجمند است.

نکته ی مهم آن که روشن نیست دقیقا از چه زمانی، شماری کتاب درباره ی حادثه ی کربلا نگاشته شده که چندان به بعد واقعی تاریخی ماجرا توجهی ندارد. بلکه این حادثه را به عنوان یک پدیده ی ویژه در قالب متونی خاص به شکل داستانی، ادبی، و روضه ای تصویر می کند. آنچه باید به عنوان یک احتمال مورد بررسی قرار گیرد، آن است که نویسندگانی داستان نویس با نام ابوالحسن بکری - ذبیح الله منصوری روزگار کهن - که بخش عمده ای از تاریخ اسلام را به صورت داستانی در قرن پنجم یا در آورده، می تواند حلقه ی مهمی برای داستانی کردن روایت عاشورا باشد. وی مقتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد که نسخه ای از آن در مرعشی (ش ۲: ۱۱۴۹۹) موجود است. وی همچنین مقتل الحسین علیه السلام دارد که نسخه ای از آن در کشور مغرب، دانشگاه قرویین ضمن مجموعه ی شماره ی ۳: ۵۷۵ در صص ۸۶- ۷۷ آمده است. گرچه به نظر می رسد این نسخه کوتاه است، اما ادبیات بکری می بیاست به گونه ای در این بخش نیز نفوذ کرده باشد. (۱) همچنین می توان گفت، بخشی از این رویکرد در جریان روضه خوانی های داخل جوامع شیعه پدید آمده که در بسیاری از آنها، با توجه به ضعف تفکر تاریخی و عدم آشنایی با متون اولیه، محصول متفاوت اما به لحاظ عامیان، مؤثر و پرانرژی پدید آورده است. نمونه ی برجسته ی آنها کتاب

لهوف سید بن طاوس و مثیر الاحزان ابن نمای حلی است که همیشه مورد استفاده این قبیل محافل بوده و اساساً به هدف استفاده در همین محافل، تألیف شده است.

در واقع، از قرن ششم به بعد، در آثار عمومی به این حادثه پرداخته شده است. با علاقه مندی جامعه ی سنی - شیعی در نقاط مختلف ایران به برگزاری مراسم عاشورا، از قرن ششم به بعد، در ادبیات فارسی اعم از نثر و نظم آثاری درباره ی واقعه ی کربلا پدید

(صفحه ۳۶)

آمد. آخرین کتاب از این دست، روضه الشهداء ملاحسین کاشفی است که در اوائل قرن دهم هجری، در هرات تألیف شد. این کتاب داستان کربلا را در یک قالب دینی بسیار زیبا ریخته و صرفنظر از مستند بودن نقلها یا عدم آن، رخداد کربلا را به هیجانی ترین شکل ارائه کرده است. او در این راه از نثر زیبای خود و هم از اشعار خود و دیگران بهره گرفته و تحولی عمیق در مقتل خوانی که پیش از آن نیز باب بوده، ایجاد کرده است. ما در مقالی مستقل در همین مجموعه درباره ی روضه الشهداء سخن گفته ایم.

با روی کار آمدن دولت صفوی، مراسم عاشورا جایگاه رسمی تری یافت و متونی تازه در مقتل تألیف شد؛ گرچه موقعیت روضه الشهداء همچنان استوار بوده و «روضه خوانی» به معنای خواندن همین کتاب بوده است. همین طور «واقعه خوان» نیز کسی بود که متون مربوط به حادثه ی کربلا را در محافل می خوانند. این وضعیت همچنان در تزیاید بوده و تا انتهای دروه ی قاجار و پس از آن ادامه یافته و هر سال تألیف یا تألیفاتی در این زمینه از نثر و نظم بر میراث پیشین افزوده شده است.

یکی

از آثاری که در اواخر دوره ی صفوی تدوین شد، کتاب المنتخب (۲) از فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵) است که محتوی مطالبی است که برای مجالس روضه ی عربی تنظیم شده و به رغم آن که بخش مهمی از ادبیات مرثیه خوانی عربی را برای کربلا نگاه داشته، از دقت تاریخی لازم در نقلها برخوردار نیست.

به هر روی از این زمان به بعد دقت تاریخ وجود ندارد و همانگونه که گذشت از مصادر دقیق در تدوین آثار جدید استفاده نشده است. آنچه از لحاظ بیشنی در مقتل نویسیهای این دوره وجود دارد که آن عمدتاً از زاویه اندوه و غم و مصیبت و ابتلا به قضیه نگاه شده و پیش از آن که تدوین یک متن تاریخی درست در نظر باشد، تدوین یک اثر حزن زا به قصد روضه خوانی مورد توجه بوده است. غالب این آثار، برای مجالس سوگواری تألیف شده و هدف عمده اش فراهم کردن زمینه برای گریه بوده است. نمونه هایی از این کتابها را که از دوره ی صفوی به بعد تألیف شده و عمده ی آنها

(صفحه ۳۷)

از دروه ی قاجاری است نام می بریم:

ابتلاء الاولیاء (ادبیات فارسی، استوری، ۹۹۳ «از این پس با نام استوری»)، ازاله الاوهام فی البكاء (ذریعه ۱۱:۶۱)، اکسیر العباده فی اسرار الشهاده از ملا آقا دربندی (استوری، ۹۸۶) امواج البكاء (استوری، ۹۷۹، مرعشی، ۷۱۶۵)، بحرالبكاء فی مصائب المعصومین (ذریعه ۲۶:۸۴) بحر الحزن (استوری، ۹۹۰)، بحر الدموع (مرعشی ۲۵۹۲)، بحر غم (استوری، ۹۶۴) بستان ماتم (استوری، ۱۰۰۱) بیت الاحزان (استوری، ۹۷۶)، خلاصه المصائب (استوری، ۱۰۱۷)، داستان غم (استوری، ۹۶۴، مرعشی ۲۹۱۶) دمع العی علی خصائص الحسین علیه السلام (استوری ۹۹۵)، الدمعه الساکبه فی المصیبه الراتبه (الذریعه ۸:۲۶۴) ریاض البكاء (ذریعه

١:٦)، روضه ی حسینیه (استوری، ٩٥١، مرعشی، ٦٥٤٥، ٦٢٢٤)، روضه الخواص (مرعشی، ٣٠٠١)، روضه الشهداء یزدی (مرعشی، ١٥٦)، ریاض الاحزان (استوری، ٩٧٢) ریاض الاحزان، (فهرست مسجد اعظم، ص ٢١٥) ریاض الشهداء فی ذکر مصائب الساده (استوری، ٩٥٨)، سر الاسرار فی مصیبه ابی الائمہ الاطهار (استوری، ٩٩٦)، طریق البکاء (ذریعه ١٥:١٦٤)، طوفان الکباء (استوری، ٦٩٧) عمان البکاء (استوری، ٩٨٢) عین البکاء (استوری، ٩٤١)، عین الدموع (مرعشی، ٤٤٠)، فیض الدموع (استوری، ٩٨٨)، قیسات الاحزان (استوری، ٩٨٩) کنز الباکین (استوری، ٩٦٩)، کنز الباکین (مرعشی، ٤٥٥٠)، کنز المحن (استوری، ٩٩١) کنز المصائب (استوری، ٩٨٧، ٩٦٩) لب عین البکاء (استوری، ٩٤٢)، لسان الذاکریں (استوری، ٩٧٠) ماتمکده (استوری، ٩٧٥، ٩٦٣) مبکی العیون (مرعشی، ٥٠٠٦) مجالس المفجعه (استوری، ٩٤٥)، مجری البکاء (ذریعه ٢:٤٠)، مجمع المصائب فی نوائب الاطائب (مرعشی، ٦٦٤٣، ٥٤٢٥، ٣٣٦٩)، مجمع المصائب مازندرانی (مرعشی، ٦٥٧٢) محرق القلوب (استوری، ٩٤٣) محیط العزاء (استوری، ٩٤٥) مخازن الاحزان فی مصائب سید شباب اهل الجنان، مخزن البکاء (مرعشی، ١٦٤٥)، استوری، ٩٦٩) معدن البکاء فی مقتل سیدالشهداء (مرعشی، ٣٠١٧) مفتاح البکاء فی مصیبه خامس آل عبا (مرعشی، ٢٣٦٣) مفتاح البکاء (کتابخانه ی مطهری، ٥:١٩٢) مناهل البکاء (مرعشی، ٣٤٥٥) منبع البکاء (ذریعه ٢٢:٣٥٨)، مهیج الاحزان (استوری، ٩٥٩) نجات

(صفحه ٣٨)

العاصین (استوری، ١٠٠٠)، نور العین فی جواز البکاء (ذریعه ٢٤:٣٧٢)، وسیله البکاء (مرعشی، ٥٥٠٠) وسیله النجاه (استوری، ٩٦١)، ینبوع الدموع (مرعشی، ٣٠٨٣) هم و غم فی شهر المحرم، ملاحسین بن علی حسن (مرعشی ٥٦٢٧) نوحه الاحزان و صیحه الاشجان، محمد یوسف دهخوارقانی، (مرعشی ١٧٣١)، ابصار الابدکار لانتصار سید الابرار (مجلس، ٩:١٢) ریاض الکوئین فی مصائب الحسین علیه اسلام (کتابخانه ی شهید مطهری، ف ٥:٧٧). طغیان البکاء، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ٣:٣٧ تذکار الحزین، همان ٣:٩٣؛

اکلیل المصائب الاطایب، ۳: ۳۴۰؛ تأثر الاخیار، همان ۳: ۲۸۴؛ مجالس الاحزان همان ۲: ۱۸ (معدن البکاء، ۲: ۴۵۷).

دقت در اسامی این کتابها، نشانگر آن است که چند مفهوم کلیدی در آنها وجود دارد که عبارت است از بکاء، حزن، ابتلات، اشک، مصیبت. کربلا- در این دروه بیشتر از زاویه این مفاهیم مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که اشاره شد کمتر دید تاریخی در آن مد نظر بوده است.

نکته ی دیگر در این آثار، آن است که تعجب از شکست اصحاب امام حسین علیه السلام سبب شده است تا آمار کشته های دشمن رو به ازدیاد بگذارد. در این باره نگاهی به اسرار الشهاده ملاآقا دربندی و حتی تذکره الشهداء ملاحیب الله کاشانی، این قبیل ارقام نجومی را که با هجی ملاک تاریخی قابل اثبات نیست، نشان می دهد. این قبیل آثار به قدری دور از وقاع بود که میرزا حسین نوری را که خود عالمی اخباری بود و بخش اعظم روایات ضعاف را در مستدرک الوسائل فراهم آورد، بر آن داشت تا با نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان به جنگ مقتل نویسان و مقتل خوانان برود.

مقتل نویسی در دروه ی معاصر، با اندکی تغییر موضع، صورت تازه ای به خود گرفته است. این گرایش مربوط به رخدادهای پس از مشروطه در ایران است که به نحوی برداشت از اسلام را سیاسی تر کرده است. آثاری که طی یک صد سال گذشته در این زمینه، به ویژه در محافل مذهبی نوگرا تدوین شده، متفاوت با آثار پیشین است. این مسأله تحقیق ویژه ای را می طلبد که باید حکایت آن را تا شهید جاوید و آثار دیگری از این دست که نگارش یافته دنبال کرد.

(صفحه ۳۹)

(۱) درباره ی ابوالحسن بکری اختلاف نظرهای

زیادی وجود دارد که بخشی از آنها در گفتاری کوتاه در فهرست مرعشی ج ۲۹، صص ۱۳۳-۱۲۸ آمده است.

(۲) چاپ شده تحت عنوان «المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری» قم، منشورات الشریف لرضی، ۱۴۲۰.

تحلیلی از وضعیت قریش و جناح های داخلی آن تا کربلا

تحلیلی از وضعیت قریش و جناح های داخلی آن تا کربلا

الف: در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع داخلی میان قریش در بدر و احد به نوعی، به صهرت برخورد میان بنی هاشم و دیگر طوایف قریش درآمد. در ادامه، بنی هاشم مکه را فتح کردند و در نظام اخلاقی - دینی جدید، بسیاری از سران طوایف دیگر قریش، به عنوان طلقا شناخته شدند. از زاویه ی نگرش قبیله ای روشن بود که این نزاع خاتمه یافتنی نیست و قریش به رغم آن که در احد انتقامش را گرفته و حتی حمزه را کشته بود و ابن زبیری آن اشعار را سروده بود، باز در انتظار انتقام گیری از بنی هاشم بود.

ب: در عصر خلفای ثلاثه، ابتدا خط میانی قریش - نه بنی امیه و نه بنی هاشم - پیروز می شود و پس از آن خط افراطی اموی در پوشش یک مسلمان قدیمی متعلق به این طایفه، یعنی عثمان، به قدرت می رسد. زمانی عثمان به امام علی علیه السلام میگوید: ما ذنبی ان لم یحبک قریش، و قد قتل منهم سبعین رجلا کان وجوههم سیوف الذهب، گناه من چیست که قریش تو را دوست نمی دارند؛ تو هفتاد نفر آنان را که صورتشان چون طلا می درخشید، کشته ای (۱) در انتهای این دوره، پای قبایل دیگر که طی این بیست و پنج سال برآمده بودند، به میان کشیده شد. آنان بنی امیه را سرنگون کردند و بنی هاشم را سر

ج: در عصر خلافت امام علی علیه السلام خط میانی و خط اموی بر ضد امام علی علیه السلام شورید. جنگ جمل سمبل نزاع خط میانی با بنی هاشم و جنگ صفین، نشان جنگ خط اموی با خط هاشمی است. در این حرکت، و در نهایت، خط اموی بر خط هاشمی غلبه کرد. پس از غلبه ی حرکت اموی که معاویه رهبری آن را عهده دار بود، قریش در قالب خاندان اموی قدرت خود را استوار کرد. معاویه با تحقیر بنی هاشم - در رسمی کردن لعن بر علی بر منابر و تحقیر انصار با نامیدن آنان به اوس و خزرج - می کوشید تا آنان را از میدان بدر کند؛ اما چندان مصلحت اندیش بود که در فکر انتقام بیشتر نیفتاد؛ جز آن که با با شهادت رساندن امام حسن علیه السلام راه را برای خلافت فرزندش یزید هموار کرد و همین خود آشوبی را در جهان اسلام پدید آورد.

د: با روی کار آمدن یزید، این بار خط میانی قریش و خط هاشمی بر ضد بنی امیه وارد عمل شدند؛ اما با یکدیگر متحد نشدند. طبعاً سه نبرد مهم امویان که یک مورد با خط طالبی - و نه هاشمی به معنای مطلق آن؛ چون عباسیان در کربلا شرکت نداشتند - در کربلا- صورت گرفت، و دو مورد در حمله به مدینه و سپس مکه با خط میانی رخ داد، همه حاصل تعارضات قبیله ای این مقطع از تاریخ است. این بار در کربلا از طالبی ها انتقام گرفته شد و در حره، از انصار. اکنون تمسک یزید را به شعر ابن زبیری بهتر درک می کنیم که ای کاش مشایخ ما که در بدر کشته شدند،

می بودند و می دیدند که ما در اینجا انتقام خود را از آنان گرفتیم.

مروان در همان ابتدای طرح مسأله ی بیعت با یزید در مدینه، خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: فانکم آل ابی تراب قد ملتتم کلاما و أشربتم بغض آل بنی سفیان و حق علیکم ان تبغضوهم و حق علیهم أن یبغضوکم. شما خاندان ابوتراب - علی علیه السلام - بغض آل ابو سفیان را در دل دارید و حق شماست که از آنان در خشم باشید و حق آنان است که از شما در غضب باشند. امام حسین علیه السلام بغض طرفینی را درمی یافت با این تفاوت که این جنگ و بغض، از نظر او طایفه گری نبود؛ امام به مروان چنین جواب داد: ویلکک یا مروان! الیکک عنی، فانک رجس، و انا اهل بیت طهاره الذین انزل الله عزوجل علی نبیه

(صفحه ۴۱)

محمد: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس (۲) ای مروان! تو را به ما چکار! تو پلید هستی و ما اهل بیت پاکیزه و طاهر که خداوند درباره ی ما آیه ی تطهیر را بر رسولش نازل کرد.

(۱) معرفه الصحابه، (ابونعیم اصفهانی، تحقیق محمد راضی حاج عثمان، مدینه، ۱۴۰۸) ج ۱، ص ۳۰۱.

(۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۴.

سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا

سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا

طرز برخورد با اسلام در سه دروه ی تاریخی، از پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این سوره متفاوت بوده است:

الف: یکی برخورد مصلحت جویانه دست کم از سر ناآگاهی و تأویل گرایانه که در دوره ی پیش از عثمان مطرح بود. یعنی خط میانی قریش که ملاحظات مختلفی داشت و از نظر دین شناسی هم نگرش مصلحت جویانه و بدعت گرایانه را

دنبال می کرد. دقیقاً همین مصلحت اندیشی بود که خط ولایت را به خط خلافت تبدیل کرد.

ب: برخورد سودجویانه با دین و ارائه ی تعبیری اشرافی از آن. همان چیزی که در سوره ی عبس و تولى قرآن از آن نهی کرده؛ یا در آیه ی کثر با آن مقابله نموده و یار در قصص انبیاء آن را مذمت کرده است. از اواخر دوره ی عثمان، تعبیر اشرافی از دین برای امویان و حتی بسیاری از اصحاب به نظر طبیعی و قابل توجیه درآمد. ادعای این که بیت المال ملک خلیفه است (چون مال، مال الله است و خلیفه هم، خلیفه الله!) (۱).

یا ادعای این که «واو» آیه ی کثر جزو آیه نیست؛ و نزاع ابوذر و عثمان یا کاخ سبز معاویه در شام که به بهانه ی عظمت اسلام و امثال اینها ساخته شد و همه نموداری از رشد تعبیر اشرافی از اسلام در این دوره بود. تعبیر امام علی علیه السلام بر این که دین اسیر دست اشرار بوده و آنرا وسیله ی سودجویی قرار داده بودند. (فان هذه الدین کان أسیراً فی أیدی الاشرار، یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا) (۲) صراحت در همین نگرش دارد. فراموش کردن سیره ی عملی پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرصه ی سیاست و زندگی، نتیجه ی غلبه ی همین نگرش است.

ج: برخورد ارادتمندانه ی امام علی علیه السلام با کتاب و سنت که می توان از آن با عنوان خط

(صفحه ۴۲)

اهل بیت علیهم السلام یاد کرد؛ حرتی که اسلام را از دریچه ی خود اسلام و منابع اصلی آن یعنی کتاب و سنت می نگرد. آن هم بدور از مصلحت اندیشی ها و بدعت گرایی ها. چنان که وفاداری امام علی علیه السلام به قرآن و

سنت نبوی، به خوبی در نهج البلاغه منعکس است. روبرو شدن ایشان با بدعت ها و تصورات مصلحت اندیشانه ی کسانی که معتقد بودند اسلام ناقص است و آنان باید تکمیلش کنند، نشانگر همین نگرش در امام است. وفاداری شخصی به سیره ی نبوی، زندگی ساده، حفظ و حراست از قرآن و حدیث همه نشان از وجود این نگرش در امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دارد.

برای توجیه این برخوردهای متفاوت - و همچنین به عنوان محصول این قبیل برخوردها با دین - میتوان به مسأله ی ایجاد شبهات در دین اشاره کرد. حتی کم مانده بود که قرآن را هم ضایع کنند وجود شبهه در شناخت دین و این که کدام نگرش درست است، زمینه اختلاف و فتنه را در جامعه فراهم می کند که کرد.

از آثار این شبهات، یکی آن بود که مرز مسلمان، مؤمن، کافر، فاسق و منافق درهم آمیخته شد. از یک سو گفتن شهادتین برای اسلام آوردن کافی دانسته می شد و از سوی دیگر، بسیاری از مسلمانان سودجویی و نفاق و فسق و فجور را پیشه می کردند و حتی به بغی می گرویدند؛ بدتر از آن که گاه به نام دین، با دین به مبارزه برمی خاستند.

(۱) بنگرید التذکره الحمدونیه، (تصحیح احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۶) ص ۳، ص ۴۳.

(۲) نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.

سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه

سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه

از ابتدای حکوم اسلامی مدینه تا کربلا، سه نوع نظام سیاسی تجربه می شود:

الف: نظام نبوی و ولایی به ریاست پیامبر صلی الله علیه و آله و در چهارچوب مفاهیمی که در قرآن و سیره به آن پرداخته شده و رابطه ی مردم با پیامبر را بر اساس

اطاعت از احکام الهی و بیعت بر سر اسلام تبیین و تعیین کرده است. نظام نبوی الگویی است که شیعه آن را در نظام ولایی پی می گیرد.

ب: دو نظام خلافت که نوعی جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه است. نظام خلافت، طبعاً نظام موروثی نیست: قرار است شایسته سالاری باشد، ساده زیستی دست کم در ظاهر هنوز یک ارزش است. این نظام تا نیمه ی دوره ی عثمان ادامه دارد؛ اما

(صفحه ۴۳)

بعد از آن، به آرامی وضعیت تغییر می کند و به سمت نظام نوع سوم حرکت می کند.

ج: سوم نظام سلطنتی - خلافتی که شبیه نظام شاهی رومی ها و ایرانی های پیش از اسلام با همه ی لوازم آن است. از رفتار عثمان برای تعیین امویان به حکومت شهرها، می توان بوی موروثی گری را دریافت. معاویه سر کار آمد، نظام پادشاهی را کاملاً استوار کرد. وی هم خودش از این که او را سلطان بنامند خوشنود بود و هم برخی از صحابه که نظام خلافتی را دیده بودند و تفاوت آن را بنظام سلطنتی اموی جدید درک می کردند، به طعنه او را سلطان می خواندند. سعد بن ابی وقاص از روی طعنه او را پادشاه (ملک) خواند، نه خلیفه. (۱) چنان که خود معاویه هم می گفت: أنا اول الملوک (۲).

چنین رویه ای از سوی امویان برای ائمه ی شناخته شده بود. لذا امام حسن علیه السلام در وقت صلح، در سخنانی که در مسجد ایراد کرد، خطاب به معاویه فرمود:

انما الخلیفه من سار بسیره رسول الله و عمل بطاعته و لیس الخلیفه من دان الجور و عطل السنن و اتخذ الدنیا ابا و اما. خلیفه کسی است که به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده و از

او اطاعت کند. خلیفگی به این نیست که خلیفه ستمگری بورزد، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نماید و دنیا را به عنوان پدر و مادر خود بگیرد. (۳)

(۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المصنف، عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۹۱

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۱، ص ۱۴۷ (طبع هند) و نک الفتنه و وقعه الجمل، ص ۷۱؛ در آنجا معاویه از خلافت به ملک تعبیر می کند. حصنی نیز درباره ی معاویه آورده است که «کان میالا- بفطرته الی التحال الملک» نک: منتخبات التواریخ لدمشق ص ۸۰، نقل از: من دوله عمرالی دوله عبدالملک، ص ۱۴۷؛ در جای دیگری از معاویه نقل شده که گفت: أنا اول الملوک و آخر خلیفه؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۵۵.

(۳) ترجمه الامام الحسن علیه السلام صص ۱۷۲، ۱۷۱.

برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری ها

برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری ها

الف: سکوت امام علی علیه السلام به خاطر حفظ اصل اسلام همراه با انتقاد در فرصت های مناسب یک اصل اساسی در رفتار سیاسی آن حضرت است؛ آن هم با این تعبیر صریح امیرمؤمنان علیه السلام در خطابه ی شقشقیه که فرمود: صبرت و فی الحلق شجی و فی العین قذی أری تراثی نهبا. امام حسین علیه السلام هم در نامه ای که از مکه به اهل بصره نوشتند، همین

(صفحه ۴۴)

مضامین را درباره ی نگرش تاریخی خود مطرح کردند. کلام امام این بود: فاستاثر علینا قومنا بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقه (۱) قوما - قریش - در این بار بر ما ستم کردند، ما هم راضی شدیم چون از اختلاف پرهیز داشتیم.

ب: مرحله ی دوم تلاش

برای به دست گرفتن خلافت بود که البته بعد از سقیفه هم وجود داشت. پس از خلافت عمر، امام در شوری شرکت کرد و تا مرز خلیفه شدن پیش رفت. با کشته شدن خلیفه ی سوم، امام تمایل چندانی در به عهد گرفتن خلافت نداشت؛ اما به اصرار مردم آن را پذیرفت و سیاست اصلاح را پیشه کرد. چهار سال و نه ماه تلاش، صرف نظر از آثار جانبی آن در برجای گذاشتن میراث گرانبهای سخنان و مکتوبات امام و تأثیری که بر روند تاریخ تشیع در عراق داشت، نتیجه ی عملی در پی نداشت و معاویه که خود را در امتداد تاریخ خلافت می دانست و در این ادعا راست نمی بود، به قدرت رسید.

ج: حکومت ششم ماهه ی امام حسن در ادامه ی حکومت امام علی علیه السلام یعنی تلاش برای اصلاح است؛ پس از آن، کوتاه آمدن اجباری و پذیرفتن معاویه مشروط به آن که این وضعیت موروثی نباشد و ادامه نیابد. یعنی هنوز فرصت برای در دست گرفتن رشته ی امور وجود دارد.

د: تمام شدن مدت صلح تحمیلی؛ روی کار آمدن یزید و عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید و آغاز نهضت و مخالفت که باز به هدف اصلاح صورت می گرفت. چه به قدرت برسد و چه نرسد. امام حسین علیه السلام در برابر اصرار بر بیعت با یزید، به عتبد بن ابی سفیان می فرماید: یا عتبه! قد علمت، انا أهل بیت الکرامه، و معدن الرساله، و أعلام الحق الذین أودعه الله عزوجل قلوبنا و أنطق به ألسنتنا، فنطقت باذن الله و لقد سمعت جدی صلی الله علیه و آله یقول: ان الخلافه محرمة علی ولد أبی سفیان (۲) ای عتبه! تو آگاهی

که ما اهل بیت کرامت، معدن رسالت و نشانه های حق هستیم که خداوند آنها را در قلوب ما به ودیعت نهاده و بر زبان ما جاری کرده است. من به اجازه ی خداوند سخن گفتم و خود از جدم شنیدم که فرمود: خلافت بر فرزندان ابو سفیان حرام است.

(صفحه ۴۵)

(۱) بنگرید: البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۸-۱۵۷.

(۲) امالی شیخ صدوق، ص ۱۵۱.

چگونگی عقاید عامه ی مردم در مناطق مختلف

چگونگی عقاید عامه ی مردم در مناطق مختلف

مردم عراق یا ساکنان دو شهر بصره و کوفه که ترکیبی از قبایل مختلف مهاجر، به ویژه یمنی ها بودند، از سلطه ی شام در هراس بودند و طالب آن نبودند. جدای از بصری ها که به خاطر جنگ جمل بیشتر عثمانی مذهب شدند، و البته شماری شیعه هم در میانشان بود، بسیاری از مردمان کوفه شیعه مذهب بودند؛ کسانی هم بعد از صفین خارجی مذهب شدند. عده ی فراوانی هم، هیچ کدام از این دو را نمی خواستند؛ همان طور که بنی امیه را نمی پسندیدند. شیعیان عراق نیرومند بودند و اصرار بر حمایت از امام حسین علیه السلام داشتند. شاهد آن که، وقتی امام حسن به شهادت رسید. آنان تسلیت نامه ای فرستاده و ارادت خود را به عنوان شیعه ی امام حسین علیه السلام به وی ابلاغ کردند و از وی خواستند تا نزد آنها برود. اما امام فرمود: و اما انا فلیس رأیی الیوم ذاک، فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا فی البیوت. (۱) متن این نامه را به طور کامل تر یعقوبی آورده است. (۲).

مردم مدینه و مکه به ویژه انصار غالباً از امویان متنفر بودند. اینها طرفدار خط میانی قریش بوده و پس از جمل و صفین که شمار فراوانی از انصار در

آن از امام علی علیه السلام حمایت کردند، ساکنان مدینه، طالب خط علوی نبوده و بیشتر جانبدار مشی عبدالله بن زبیری و یا عبدالله بن عرم بودند. با این تفاوت که یکی از اینها انقلابی بود و دیگری غیرانقلابی. امید انقلابی های این جمعیت ابن زبیر بود که پس از رفتن او به مکه، طرفدارانش از جمله مصعب پسر عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن مطیع عدوی دستگیری و زندانی شدند.

مردم شام هم که شامل مردم سوریه و اردن و فلسطین می شد، همه هوادار امویان بودند. جمعیت و اقتصاد این مردم فوق العاده زیاد و به همین دلیل امکانات فراوانی در اختیار امویان بود. مردم شام با تمام وجد از معاویه دفاع می کردند تا سلطنت میانشان بماند. وقتی معاویه در حال احتضار بود، آنان به دیدار معاویه آمده و پس از آن با ترس اظهار می کردند: و کان البیعه من بعده تخرج من ال ابی سفیان الی آل

(صفحه ۴۶)

ابی تراب، لا والله، لا نرضی بذلک ابدا. (۳) گویی بیعت بعد از معاویه از آل ابوسفیان بیرون رفته به آل ابوتراب برسد؛ نه خیر به خدا سوگند ما به این امر راضی نخواهیم بود. سران شام در حضور معاویه که در حال احتضار بود جمع شدند: انهم سبوا علی بن ابی طالب رضی الله عنه، و قال فیہ القبیح، و قالوا: انه سار الینا من العراق فقتل سراتنا و اباد حضارانا، و لسنا نحب أن تصیر الخلافه الی ولده، فاجعلها فی ولدک یزید. فانه لنا رضی و لجمیع المسلمین (۴) خلاصه این که از علی بدگویی کردند و به خاطر جنگ صفین که ضمن آن بسیاری از شامیان کشته شدند. به معاویه گفتند

که اجازه نخواهند داد خلافت به فرزندان او برسد. بنابراین معاویه! خلافت را در پسرت قرار ده. یزید در همان اولین سخنرانی به مردم گفت که جنگ سختی میان او و مردم عراق واقع خواهد شد؛ و البته خیر در میان شما مردم شام است! (۵).

(۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۳.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۳) الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۲.

(۴) همان، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۳.

(۵) همان، ج ۵، ص ۶.

راه های منحرف کردن عامه ی مردم توسط امویان

راه های منحرف کردن عامه ی مردم توسط امویان

الف: در شام، مردم خاندان اموی را از انسل پیغبر می شناختند و از خود معاویه هم نقل شده است که به آنها می گفت: نحن شجره رسول الله. (۱) آنها همچنین خود را وارث خون عثمان می دانستند. یزید در اولین سخنرانی خود، لباس خونی عثمان را بر تن کرد و به منبر درآمد: فخرج یزید و علی رأسه عمامه معاویه و معه سیفه و خاتمه، و قد لبس قمیص عثمان الذی قتل عثمان فیه ملطخا بالدم (۲) یزید در سخنانی به مردم گفت: نحن أهل الحق و أنصار الدین. (۳) زمانی که امویان سقوط کردند، و عباسیان به قدرت رسیدند، چهل نفر از پیران شام نزد سفاح قسم خوردند که برای پیامبر صلی الله علیه و آله خویشانی

(صفحه ۴۷)

بجز امویان نمی شناخته اند.

ب: برای معاویه فضائلی جعل می شد که از آن جمله این بود که او خال المؤمنین و کاتب وحی است. حرمت و قداستی هم که به تدریج برای صحابه درست شده بود، شامل حال او نیز می شد؛ چیزی که سبب شد بعدها هم اهل سنت، بر همان اساس، از عیوب آشکارا او چشم پوشی کنند و اجازه ندهند تا دیگر

فرقه های اسلامی از وی به بدی یاد کنند.

ج: در مذمت امام علی علیه السلام و علویان احادیثی جعل می شد که برخی از صحابه ی وابسته به خط معاویه به آن کمک می کردند. حتی امویان حاکم بر مدینه در پیش چشمان امام حسین علیه السلام بر علی بن ابی طالب دروغ می بستند، بد می گفتند: کاری که چند بار سبب خشم امام حسین علیه السلام شد و با مروان برخورد کرد. مروان در پیش مردم به امام حسین علیه السلام و مادرش فاطمه ی زهرا علیها السلام توهین کرد..

د: استفاده از مفاهیم اساسی دو پهلو برای قانع کردن مردم و آرام کردن آنان، یکی از راه های رسیدن به هدف برای امویان بوده است. استفاده از تعبیر جماعت یکی از این تعابیر است. همان شیئی که صحبت بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام و ابن زبیر بود، ابن عمر به آنها گفت: اتقیا و لا تفرقا جماعه المسلمین (۴) این عقیده ی فردی چون عبدالله بن عمر بود که می گفت تنها وقتی جماعت باشد، او بیعت می کند. خود امویان بیش از امثال ابن عمر، روی این مسأله تأکید می کردند. مفهوم دیگر، مفهوم نقض بیعت است که با کمال شگفتی با زور از افراد بیعت گرفته می شد و بعد هم، اگر کسی نقض عهد می کرد، به خاطر آن مؤاخذه می شد. معاویه به عایشه می گفت: أخذت البیعه لابنی یزید، و قد بایعه کافه المسلمین، أفترینی انقض بیعه قد ثبتت و تأکدت، و ان یخلع الناس عهدهم؟ فقلت عایشه: انی لا أری ذلک، و لن علیک بالرفق و التأنی. (۵) من برای پسر یزید بیعت گرفته ایم و عامه ی مسلمانان هم با او بیعت کرده اند. آیا عقیده ی و این است که بیعتی که تا

این اندازه تأکید شده، نقض کنم و مردم پیمان خویش را نقض کنند؟ عایشه پاسخ داد: عقیده ی من این نیست، اما با نرمی و مدارا با مردم برخورد کن.

(صفحه ۴۸)

معاویه به مردم شام یاد داده بود که خلافت آنان را خلافه الله بدانند لذا وقتی یزید در اولین نطق خود از پدرش ستایش می کرد، کسی از جمعیت فریاد زد که دروغ می گویی، و سپس در جمعیت گم شد به طوری که مأموران یزید را نیافتند. شخصی از طرفداران یزید برای دلگرمی یزید به او گفت: نگران مباش، و قد أعطیت خلافه الله من بعد أبیک فأن خلیفتنا. (۶) خلافه الله پس از پدرت به تو رسیده است؛ تو خلیفه ی ما هستی.

از برخی از مفاهیم دینی - سیاسی دیگر هم مثل فتنه استفاده می شد. این تعبیر را ابن عمر برای برخی از مخالفین بیعت به کار برده، و از هر آنچه برخورد مخالفانه بود با تعبیر فتنه یاد می کرد. برخی از رجال طایفه ی بنی عدی که عمر هم از این جماعت بود، از عبدالله بن عمر خواستند تا برای آزادی عبدالله بن مطیع عدوی و ساطت کند، وی گفت: لا تعجلوا بالفتنه و لا تسارعوا الیها (۷) مروان بن حکم همان زمان معاویه به او نامه ای نوشت و در آن گفت: انی لست امن أن یکون حسین مرصدا للفتنه. (۸) البته امام حسین علیه السلام در نامه ی معروفش به معاویه فرمود که من فتنه ای بالا-تر از سلطه ی تو بر امت نمی شناسم. بعدها در زمان مرگ معاویه، ضحاک بن قیس که از ایادی نزدیک او بود - و چند سال بعد به دست مروان ها کشته شد - در سخنانی گفت:

خداوند به وسیله ی معاویه فتنه را از میان برد و سنت را احیا کرد! (۹).

ه - استفاده از نظام قبیله ای و خریدن رؤسای قبایل عراق و اشراف که نقش مهمی در هدایت مردم داشتند. سیستم قبیله به گونه ای بود که همه ی افراد تحت سلطه ی رئیس قبیله بودند و به راحتی دستور و سخن او را می پذیرفتند.

(۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۸۷؛ گفته اند که در آن زمان کسانی در شام بودند که می گفتند: اگر معاویه پیغمبر نباشد لااقل نصف پیغمبر هست، نک: بهجه المجالس ج ۱ ص ۵۵۰ و زمانی یکی از علاقمندان او که از مصر بر وی وارد شد خطاب به او گفت: سلام بر تو ای رسول خدا نک: الاوائل تستری، ص ۱۶۳؛ و احنف بن قیس درباره ی کسی که در حضور معاویه و او به علی دشنام داد گفت: به خدا سوگند که اگر او بداند رضایت تو در لعنت به همه انبیا است چنین خواهد کرد؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۱۳.

(۲) الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۶.

(۳) الفتوح، ج ۵، ص ۶.

(۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۲.

(۵) الفتوح، ج ۴؛ ص ۲۳۸ - ۲۳۷.

(۶) الفتوح، ج ۵، ص ۸-۷.

(۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۲.

(۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۴.

(۹) عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۴.

چگونگی امر تحریف دین در این دوره

چگونگی امر تحریف دین در این دوره

یک معضل مهم در جامعه ی اسلامی در پنج دهه ی نخست، عدم وجود راهبران دینی بود؛ یعنی وقتی بحث امامت کنار رفت، خلفایی آمدند که شم دین شناسانه نداشتند. در

(صفحه ۴۹)

جامعه اسلامی نیز مدرسه ای وجود نداشت تا نیرویی علمی تربیت کند. تنها تعدادی از صحابه بودند که راهبری

مردم را عهده دار بودند. برای مثال، عایشه با ابوه‌ریره در مدینه و کسانی هم در کوفه چنین بودند. نسل صحابه که تمام شد، تعدادی از تابعین که از روی علاقه در اطراف صحابه زندگی کرده و از آنان مطالبی شنیده بودند، این نقش را عهده دار شدند. با این حال، آموزش و تعلیم و تربیتی برای رهبری دینی وجود نداشت و به همین دلیل سطح فهم دین پایین بود. نفس وجود قرآن و حفظ آن و اندکی هم حدیث کمک به حفظ دین می کرد. آنچه پدید آمد، اختلاف و تفرقه ی شدید در آراء و اندیشه ها بود. اگر عامل جعل و تزویر را هم بیفزاییم، یا دخالت حکام را هم ضمیمه کنیم، مقدار آسیبی که از نواحی به دین خورده است را می توانیم دریابیم. این به جز آن است که بسیاری از مسلمانان حکام ساده ی دینی را هم نمی دانستند. این ناآگاهی، زمینه ی تحریف دین را فراهم می کرد.

در این دروه، چند گونه تحریف در دین به وجود آمد، پیش از آن باید توجه داشت، همان گونه که گفتیم سطح دین شناسی مردم در جامعه پایین بود. در این میان، تلکیف بدوی ها روشن بود؛ غیر بدوی ها هم آموزش صحیح نمی دیدند. داستان تحریف از اوائل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

تحریف در عقاید: جدای از آن که دین خوب تبیین نمی شد برخی از مفاهیم دینی که ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی می توانست داشته باشد، تحریف می شد یا تلقی از آنها به گونه ای دیگر بود. مثلاً اعتقاد به نقش خدا در تحولات اجتماعی؛ به طوری که باید توجه به جنبه ی دوگانه ی آن، از این مسأله برای استوار کردن

استفاده از قضا و قدر هم برای تحمیل خواسته های حکام به مردم، بکار می رفت. معاویه سلطنت خود را الهی می دانست و از این بابت نوعی تقدس برای آن قائل بود. معاویه در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید، در سال ۵۶ در مدینه به عایشه گفت: ان امر یزید قضاء من القضاء، و لیس للعباد الخیره من أمرهم. (۱).

(صفحه ۵۰)

تحریف در نگرش دین نسبت به خلافت هم مبتنی بر تحریف بود. اینان نظریه ی امامت و ولایت را ابتدا از میان بردند و نوعی خلافت را مستقر کردند. معلوم نیست این حدیث که خلافت از آن قریش است چه زمانی جعل شد؛ اما طبیعی است که این حدیث می توانست قبایل دیگر را از ادعای خلافت بر حذر دارد. خلیفه ی منتخب که به اصطلاح باید مردم او را بر می گزیدند، و اصلا چنین نشد، به گونه ای برای وی تعیین اختیارات کردند که قدرت جایگزینی احکام جدید شرعی را حتی برخلاف آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح کرده، داشته باشد. یا درباره ی اموال بیت المال، آن را ملک طلق خویش بدانند. الگوهای اخلاقی امارت هم تغییر کرد؛ سخت گیری زمان عمر درباره ی والیان از یاد رفت و کاخ سازی رواج یافت. تغییر خلافت به سلطنت و تحت تأثیر نظام رومی واقع شدن آن، و حتی پیش از آن رفتار خلیفه ی سوم، دربار آلوده ای درست کرده بود. اساسا روی کار آمدن طلقا خود مشکل زا شده بود امام حسین علیه السلام در رویارویی با مروان فرمود: قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله الخلافه محرمة علی آل ابی سفیان و علی الطلقاء و ابناء الطلقاء، فاذا رأیتم معاویه

اینها نسبت به دین و ارزش های دینی توجهی نداشتند. تنها اندکی حساسیت در مدینه وجود داشت که آن هم بازیچه دست عبدالله بن زبیر بود.

رشد عنصری مثل یزید در دربار معاویه، امری عادی و خلق الساعه نبود. اصرار معاویه هم برای سلطنت یزید نمی توانست بی مقدمه و یا آن گونه که معاویه و طرفداران او برای تحمیق مردم اظهار می کردند، از روی مصلحت اندیشی برای اسلام و مسلمانان باشد. آشکارا بود که وضع به جایی رسیده بود که این امر طبیعی می نمود و معاویه خود را قادر می دید تا آن را به انجام برساند. اینجاست که به اعتقاد امام حسین علیه السلام: و علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامه براع مثل یزید. (۳)

در عمل، حدود الهی ترک می شد. سنت نبوی به کناری می رفت و بدعت های جایگزین می گردید. می دانیم که جایگزینی بدعت به جای سنت، از همان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شد و بعدها این مسأله، مهم ترین نکته در تحلیل های امام علی علیه السلام

(صفحه ۵۱)

در انحراف جامعه ی اسلامی بود. پس از وی امام حسین علیه السلام هم به مردم بصره نوشت: ان السنه قد امیتت، و ان البدعه قد أحييت و نعشت (۴) این مطلبی است که امام حسین علیه السلام بارها به آن اشاره فرمود. همچنین در برابر گسترش فساد بی توجهی می شد و به تدریج خانه ی خلیفه که می بایست پاک تر از همه جا می بود، به بهانه های مختلف نجس تر از همه جا می شد. استفاده از مسکرات به بهانه ی این که در قرآن خمر آمده نه مسکر حلال شمرده می شد که متأسفانه بعدها هم به برخی از مذاهب فقهی اهل سنت رسوخ کرد. در

حالی که پیغمبر فرموده بود: کل مسکر حرام.

بحث شیوع منکرات در این دروه، در کلمات امام حسین علیه السلام فراوان است. امام در بیان معرفی سرچشمه ی این فساد به خود یزید و دربار او می پردازد. حضرت در برابر سخن مروان و فراخوانی امام حسین علیه السلام به بیعت با یزید، فرمود: فکیف تولى علی امه محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم و فیکف علی الأمه؟ (۵) چگونه کسی که مشروب مست آور می خورد، می تواند بر امت محمد حکومت کند، در حالیکه چنین کسی فاسق است؛ خورنده ی مشروبات مست آور از اشرار است؛ چنین کسی حتی بر یک درهم نمی تواند امین باشد؛ چه رسد به آن که امین بر امت باشد.

به هر حال، وجود فساد در جامعه ی دینی که شعارش اجرای شریعت است، عامل فتور و سستی در ارکان دینی آن است. جامعه ای که به ارزش هایی اعتقاد داشته باشد اما در عمل پایبند آن نباشد، به طور عادی در همه چیز در جا می زند و نمی تواند به اندیشه و اراده ی خود اطمینان داشته باشد.

(صفحه ۵۳)

(۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰.

(۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۳.

(۳) مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۴.

(۴) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۸.

(۵) دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۱.

گزارش نامه ی واقعه ی کربلا

گزارش نامه ی واقعه ی کربلا

۱. امام حسین علیه السلام در سوم شعبان (۱) سال چهارم (۲) هجرت به دنیا آمد. آن حضرت در تمام سالهای کودکی در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت مأنوس بوده و هیچگاه، حتی در وقت نماز، از آن حضرت جدا

نمی شد رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت به او و برادرش اظهار علاقه کرده بود و با جملاتی که درباره ی آنها فرمودند، گوشه ای از فضایل آنها را برای مردم بازگو کردند. در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه السلام نقل شده است که بسیاری از آنها مانند حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة متواتر است علاقه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به این دو فرزند، برای همه ی اصحاب آشکار بود و در این باره، پیامبر صلی الله علیه و آله می کوشید تا مردم را از علاقه ی خود به این دو فرزندش آگاه کرد و حتی فرمود، خدایا دوست بدار کسیکه آنها را دوست بدارد. و می فرمود: کسی که مرا دوست دارد، دو فرزند مرا هم باید دوست بدارد: من احبنی فلیحب هذین (۳) و فرمود: من أحب الحسن و الحسین فقد أحبنی، و من أبغضهما فقد أبغضنی، (۴) کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آن کسی با این دو بغض بورزد، با من دشمنی ورزیده است. آن حضرت درباره ی این دو برادر

(صفحه ۵۴)

فرمود: هما ریحانی من الدنيا، (۵). درباره ی امام حسین علیه السلام فضایل اختصاصی نیز آمده است که یکی از مشهورترین آنها، روایت «حسین منی و انا من حسین» است. (۶).

یحیی بن سالم موصلی که از دوستان امام حسین علیه السلام بود می گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیز با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب، انگشتر نقره ی خود را از دست درآورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار،

آنگاه به نوشیدن آب پرداختند. (۷).

ابوبکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین علیه السلام از کنار صفا ای می گذشتند؛ در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرا به سفره ی خود خواندید و من اجابت کردم؛ اکنون من شما را به سفره ی خویش می خوانم و شما اجابت کنید. (۸) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که امام حسین علیه السلام در سفر حج پیاده حرکت می کرد؛ در حالی چهارپایان او پشت سر او حرکت می کردند. (۹).

۲. امام حسین علیه السلام در جنگ های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان شکنان و ظالمان پرداخت. از آن حضرت خطبه ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می کردند. (۱۰) امام حسین علیه السلام در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام علی علیه السلام پس از آن پیروزی فرمود، هذا اول فتح بركة الحسين عليه السلام (۱۱) زمانی عبيدالله بن عمر در صفین امام را صدا کرد و گفت که پدر تو قریش را چنین و چنان کرده است.

(صفحه ۵۵)

امام او را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند که اینان به زور اسلام را قبول کردند؛ اما در اصل مسلمان نشده اند (۱۲). امام حسین علیه السلام در دوره ی امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می کرد. آن حضرت در برابر درخواست های مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی

پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند، تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. معنای این سخن آن بود که امام در فاصله ی ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. در مواضع سیاسی امام حسین علیه السلام این نکته ی مهمی است که کمتر مورد توجه قرار گرفت است. دلیلش آن است که ما، امام حسین علیه السلام را بیشتر از زاویه ی اقدام انقلابیش در کربلا می شناسیم؛ در حالی که امام تابع وظیفه ای بود که بر عهده اش گذارده شده بود.

۳. رهبری شیعیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام (سال ۴۹) در اختیار امام حسین علیه السلام قرار گرفت و مردم کوفه ضمن یک نامه ی تعزیت، از رهبری و امامت امام حسین علیه السلام استقبال کرده و وفاداری خود را به عنوان یک شیعه به ایشان اعلام کردند. در ضمن از آن حضرت خواستند تا هر چه زودتر دست به اقدام (نظامی) بر ضد امویان بزند. حضرت در پاسخ به آنان نوشتند: تا معاویه زنده است، دست به اقدامی نخواهد زد. این نامه حکایت از دو مطلب اساسی دارد: نخست آن که شیعیان کوفه، به طور منسجم از پس از شهادت امام علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام مغشول فعالیت بوده اند؛ دو دیگر آن که سیاست امام حسین علیه السلام بر اساس همان سیاست امام حسن علیه السلام استوار بوده است. به علاوه، تعبیر موجود در این ناهم نشانگر آن است که شیعیان کوفه، به لحاظ اعتقادی و احساسی، در یک فضای شیعی پرورش یافته اند. و نحن شیعیتک، المصابه بمصیبتک، المحزونه بحزنک، المسروره بسرورک، السائره بسیرتک، المنتظره لأمرک. (۱۳) یک چنین احساسی مشترکی،

دقیقا یک احساس شیعی و ولایی است. پاسخ امام به درخواست مردم کوفه این بود: ان بینه و بین معاویه عهدا و عقدا

(صفحه ۵۶)

لا يجوز له نقضه (۱۴).

۴. حادثه ای که فضای جدیدی را به لحاظ رقابت میان معاویه و مخالفان فراهم کرد، طرح بیعت با یزید بود. این اقدام، مخالف با قرارداد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه بود. به علاوه، شخصیت پست یزید راه را برای مخالفت بیشتر هموار می کرد. معاویه در حوالی سالهای ۵۵-۵۲ (و در واقع پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام) شروع به بیعت گرفتن از مردم برای یزید کرد. اقدام معاویه با مخالفت های زیادی در شهرهای مختلف به ویژه مدینه و کوفه روبرو شد؛ اما تهدیدها و تطمیع ها و خریدن اشراف قبایل، راه را هموار کرد. طبعاً شهادت امام حسن علیه السلام هم که طرف اصلی معاهده ی معاویه برای عدم نصب شخصی به جانشینی اش بود، به همین هدف صورت گرفته بود. معاویه بنای آن داشت تا حکومتش را پس از خود میان امویان موروثی کند. در این کار، مغیره بن شعبه که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود در خدعه و نیرنگ و مکر ید طولایی داشت، پیشقدم شده بود.

مروان حاکم پست فطرت مدینه، (۱۵) از طرف معاویه، از مردم این شهر خواست تا با او به عنوان نماینده ی معاویه و برای ولیعهدی یزید، بیعت کنند. مروان گفت که یزید روش خلفای راشدین مهدیین! را در پیش خواهد گرفت. عبدالرحمان بن ابی بکر اعتراض کرد؛ عایشه هم به دفاع از برادرش برخاست، دیگران هم مخالفت کردند. وقتی حرکت اعتراض آمیز اینان را دید، به معاویه نامه نوشت. او

هم گفت که این کار، باید به دست خود او انجام شود؛ سپس به بهانه ی حج عازم مدینه شد. در این میان، امام حسین علیه السلام موقعیت بهتری داشت و مروان ضمن نامه ی خود به معاویه نوشت: انی لست آمن أن یکون الحسین مرصدا للفتنه، و أظن یومکم من حسین طویلا. (۱۶) اعتراض مردم به

(صفحه ۵۷)

موروثی شدن خلافت بود؛ چنان که عبدالرحمان پسر ابوبکر گفت: تریدون أن تجعلوها هرقلیه، کلما مات هرقل، قام هرقل (۱۷) می خواهید خلافت را هرقلی کنید؛ هر هرقلی که مرد، هرقلی دیگر جانشین او گردد!

۵. معاویه از هر راهی برای خاموش کردن صدای مخالفان استفاده می کرد. او حتی مقدس ترین افراد را از راه تطمیع آزمایش می کرد. زمانی در شام، کوشیده بود تا ابوذر را از این راه، آرام کند. در اینجا نمونه جالبی از سیاست معاویه در برابر امام حسین علیه السلام داریم؛ سیاستی که ضمن آن معاویه کوشید تا با فرستادن هدیه ای جالب، از خشم امام حسین علیه السلام نسبت به امویان بکاهد؛ اما تیرش به سنگ خورد.

اصمعی گوید: برای معاویه کنیز زیبایی آوردند. از قیمت او پرسید، گفتند: صد هزار درهم، معاویه آن را خرید. آنگاه نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: چه کس شایستگی این کنیز را دارد؟ عمرو گفت: امیرالمؤمنین. دیگران نیز که نشستند بودند همین را گفتند. معاویه گفت: نه، این برای حسین بن علی علیه السلام مناسب است. او سزاوارترین است، چون هم شرف خانوادگی دارد و هم به خاطر رفع کدورت های ناشی از اختلاف ما و پدرش آن وقت دستور داد تا او را آماه کرده به رسم هدیه برای امام ببرند. پس از گذشت

چهل روز، او را آماده سفر کردند، و همراه او اموال بسیار زیاد و البسه ی فراوان و چیزهای دیگر برای امام فرستادند. معاویه نیز نامه ای به امام نوشت و ضمن آن گفت: امیرالمؤمنین کنیزی خرید و از او خوشش آمد، اما برای تو ایثار کرد. زمانی که کنیز را نزد امام حسین علیه السلام آوردند، امام از زیبایی او شگفت زده شد. آنگاه پرسید: نامت چیست؟ کنیز گفت: هوی. امام فرمود: الحق که اسم و مسمی مناسب یکدیگر است. آیا می توانی چیزی بخوانی؟ کنیز گفت: آری! هم قرآن و هم شعر. امام فرمود قرآن بخوان. کنیز شروع کرد: «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو...» امام از او خواستند تا اگر شعری می داند بخواند. کنیز گفت: آیا در امان هستم؟ امام فرمود: آری. زن چنین خواند:

أنت نعم المتاع لو كنت تبقى

غير أن لا بقاء للإنسان

(صفحه ۵۸)

امام با توجه به مضمون شعر به گریه افتادند و فرمودند: تو آزاد هستی، اموالی نیز که معاویه فرستاده همه از آن تو باشد. آیا چیزی درباره ی معاویه گفته ای؟ کنیز گفت: آری،

رأيت الفتى يمضى و يجمع جهده

رحاء الغنى و الوارثون قعود

و ما للفتى الا نصيب من التقى

إذا فارق الدنيا عليه يعود

امام دستور داد تا هزار دینار دیگر به او بدهند. آنگاه فرمود: پدر من نیز در همین باره چنین می فرمود:

و من يطلب الدنيا لحال تسره

فسوف لعمري عنه قليل يلومها

إذا أدبرت كانت على المرء فتنه

و ان اقبلت كانت قليلا دوامها

پس از آن اما گریه کرد و به نماز ایستاد. (۱۸).

در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته ی ریحانی را تقدیم امام حسین علیه السلام کرد. حضرت در برابر او را آزاد

کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها أو ردوها» بهتر از دسته ی گل، آزاد کردن او بود. (۱۹).

پیش از این در ضمن بحث از موروثی شدن خلافت، مواضع امام را در برابر اقدام معاویه در این زمینه نقل کردیم. در این فاصله امام یکی از سخت ترین مخالفان بود و از هیچ کوششی برای ابراز مخالفت در این زمینه خودداری نمی کرد.

در فاصله ی زیادی از سالهای که امام حسین علیه السلام و برادرشان در مدینه بودند، مروان حکومت این شهر را داشت. او فردی کثیف و فحاش بود و به اندک مناسبتی می کوشید تا به دیگویی از امام علی علیه السلام پرداخته و به او دشنام دهد. ابویحیی می گوید: من نشسته بودم که مروان و امام حسین علیه السلام به یکدیگر پرخاش می کردند امام حسن علیه السلام مانع برادر را می شد. مروان به قدری تندی کرد و گفت: شما اهل بیت ملعون هستید. این سخن نشان دهنده ی عمق خباثت ذاتی مروان است. همان لحظه امام حسن علیه السلام به مروان فرمودند: و الله لقد لعن الله أباک علی لسان نبیه و أنت فی صلیبه. خداوند بر زبان

(صفحه ۵۹)

رسولش پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت پدرت بودی (۲۰) و مروان این گونه از پیامبر صلی الله علیه و اله انتقام می گرفت.

یکبار نیز معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. عبدالله با امام حسین علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: اتزوجه و سیوفهم تقطر نم

دمائنا؟ آیا در حالی که از شمشیرهاشان خون ما می چکد، دختر به او می دهی؟ دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد بدر آر. (۲۱) چنان ه.ک در نقلی دیگر آمده، هدف معاویه از این اقدام ایجاد اشتی میان بنی امیه و بنی هاشم یا به عبارتی تسلیم کردن هاشمیان در برابر امویان بوده است. (۲۲).

۶. معاویه برای گرفتن بیعت از مردم مدینه و مکه، به بهانه ی سفر حج به حجاز آمد و (در رجب سال ۵۶) در مدینه در جمع مردم شرکت کرد؛ اما باز شماری از فرزندان صحابه در برابر سخنرانی وی سکوت کردند و معاویه نیز آن را به فرصتی دیگر موکول کرد. سیاست وی دست کم در مدینه آن نبود تا به زور دست به این اقدام بزند. در مکه نیز با مخالفانش بارها سخن گفت؛ اما هر بار پاسخ منفی شنیدن زمانی که امام حسین علیه السلام در مکه بود، حاکم شهر، از دیدار مردم عراق با وی، جلوگیری می کرد. (۲۳).

معاویه بدون آن که بتواند همه ی مخالفان را آرام کرده و موافقت آنان را با بیعت فرزندش یزید جلب کند، در رجب سال شصت هجری درگذشت. عمده ی مخالفان این بیعت در زمان معاویه، عبدالله فرزند عمر، عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبدالله فرزند زبیر و امام حسین علیه السلام بودند. بعد از آن، مرتب مردم با امام حسین علیه السلام رفت و شد داشتند که این تردید حاکم اموی شهر را برانگیخت و درباه ری امام حسین علیه اسلام گزارش به معاویه فرستاد. اما معاویه گفت: تا وقتی حسین آرام است، با او کاری نداشت باش و تنها از وی سخت مراقبت کن. (و اکمن عنه

مالم یدک صفحته) (۲۴) معاویه که خبر مخالفت های امام حسین علیه السلام و مکاتبات مردم عراق را با وی شنید، خود نامه ای به امام حسین علیه السلام

(صفحه ۶۰)

نوشت و از او خواست تا دست از شقاق و اختلاف افکنی بردارد و به مردم عراق اعتماد نکنند. وی به امام نوشت: و اتق الله، و لا تردن هذه الامه في فتنه. (۲۵) و در عبارتی دیگر: واتق شق عصا الامه و ان يرجعوا علی یدک الفتنه. (۲۶) مراقب باش بار دیگر این امت را در فتنه باز نگردانی. از اختلاف افکنی پرهیز کن و مراقب باش فتنه به دست تو برنگردد.

۷. امام حسین علیه السلام از نامه ی معاویه برآشفته و ضمن نامه ای که پس از قتل حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و ولایتعهدی یزید به معاویه نوشت، سخت از وی انتقاد کرد؛ آن حضرت در این نامه به معاویه نوشت: آیا تو قاتل حجر بن عدید و اصحاب نماز گزار و عابد او نبودی که با ظلم درافتادند. بدعت ها را انکار کردند و در این راه از چیزی نهراسیدند؛ تو هم از روی ستم آنان را کشتی، بعد از آن که با قسم های محکم و عهد و پیمان آنان را امان بخشیده بودی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی صحابی رسول الله نبودی که عبادت زیاد او را به سختی درافکنده، رنگ چهره اش را عوض کرده و جسمش را نحیف و لاغر ساخته بود... آیا تو نبودی که زیاد بن سمیه را که در خانه ی عیبید به دنیا آمده بود به ابوسفیان بستی... و به این ترتیب سنت رسول الله را ترک کرده، به طور عمدی فرمان او را رها ساختی و

هوای نفس خود را به رغم راه هدایت الهی، پیروی کردی. آنگاه وی را بر عراقین مسلط ساختی، آنچنان که دست مردم را قطع کرده، چشمانشان را کور ساخته و آنان را به شاخه های نخل می آویخت. آیا تو دو حضرمی را نکشتی، آن دو نفری که زیاد به تو نوشت: آنان بر دین علی هستند و تو پاسخ دادی که هر کسی را که بر دین و رأی علی بود بکش و او نیز به دستور تو آنان را کشت و مثله کرد؛ آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد است؟.. من برای خود چیزی را بهتر از جهاد با تو نمی بینم؛ اگر آن را انجام دهم، تقرب به خداوند جسته ام و اگر جهاد با تو را ترک کنم، باید به خاطر تقصیری که کرده ام، استغفار کنم... ای معاویه! تو را بشارت به قصاص میدهم، یقین به حساب کن و بدان که خداوند کتابی دارد که هر گناه کوچک و بزرگی را در آن ثبت می کند. و خداوند تو را فراموش

(صفحه ۶۱)

نخواهد کرد که مردم را با ظن و گمان دستگیر می کنی، و با اندک شبهه و تهمتی آنان را به قتل می رسانی و مردم را وادار به بیعت با فرزندان یزید می کنی، بچه ی سفیهی که شراب می خورد، و با سگ بازی می کند بدان که بر خودت زیان وارد ساختی، دینت را خراب کردی، خیانت در امانت کردی، رعیت را فریب دادی و جایگاهت را پراز آتش کردی. دور باشند قوم ستمگر از رحمت خداوند. (۲۷).

دیدگاه های امام در این نامه که در منابع مختلف، به صورت های متفاوتی آمده، قابل توجه است. امام

در این نامه، معاویه را به خاطر نصب فرزندش متهم به خیانت کرده، اقدام او را اسباب خرابی رعیت می دادند (فخت، امانتک، و آخرت رعیتک).

همچنین امام، شارب خمر را از اشرار دانسته و می فرماید: فرد شرابخوار ایمن بر یک درهم هم نمی تواند باشد؛ چطور ممکن است که بر کار امت امین باشد. (فکیف تولی

(صفحه ۶۲)

علی امه محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم. فکیف علی الامه؟ (۲۸).

تکیه روی مسکر و نه خمر. شاید به این معنا هم باشد که هر نوع مسکری حرام است؛ برخلاف برخی که معتقد بودند در قرآن فقط خمر آمده و جز آن سایر مسکرات حرام نیست!

اما روی اتهام فتنه گری هم تکیه خوبی کرده و به آن پاسخ داده است. و آنها این که هیچ فتنه ای بالاتر از خود معاویه که بر مسند حکومت نشسته، نیست.) فا اعلم فتنه علی الامه أعظم من ولايتک علیها ((۲۹)).

انتقادهای امام به معاویه در قالب این نکته که معاویه، کسانی را کشته است که اولاً با ستمگری مخالف بوده اند و ثانياً با بدعت. (ینکرون الظلم و يستعظمون البدع).

به خصوص که آنان عابد و زاهد هم بوده اند. سپس نمونه هایی از ستمگری های معاویه و زیاد را در عراق بیان کرده و به ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در قصه ی بستن زیاد به پدرش ابوسفیان تصریح می کند. (۳۰).

بعدها، وقتی معاویه رو در رو با حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت، به او گفت: آیا شنیدی ما چه بر سر حجر و اصحاب او و شیعیان پدرت آوردیم؟ امام فرمود: چه کردید؟

معاویه گفت: آنها را کشتیم، کفن کردیم، نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم. امام فرمود: اما اگر ما یاران تو را بکشیم، نه آنها را کفن می‌کنیم و نه نماز بر آنها می‌خوانیم و نه دفن می‌کنیم. (۳۱)

۵. پس از آن که یزید به قدرت دست یافت، در نخستین مرحله، از حاکمش ولید بن عبته بن ابی سفیان خواست تا از مردم مدینه برای خلافت او بیعت بگیرد و برای این کار از امام حسین علیه السلام شروع کند! منابع نوشته‌اند که یزید تمام تلاشش آن بود تا از این چند نفر مخالف بیعت گرفته شود. (۳۲) در بیشتر منابع این تعبیر از سوی یزید

(صفحه ۶۳)

مطرح شده است که فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن الزبیر بالبیعه اخذا لیس فیہ رخصه حتی یبایعوا. (۳۳) اما در برخی از منابع هم آمده است که اگر حسین بیعت نکرد، او را بکش: ان ابی علیک فاضرب عنقه، و ابعث الی رأسه. (۳۴) در خبری هم ابن اعثم آورده است که یزید به ولید نوشت، اگر حسین بیعت نکرد، و لیکن جوابک الی رأس الحسین. (۳۵) در برخی از منابع سنی آمده است: و لیکن أول من تبدأ به الحسین و ارفق به. (۳۶) سخت گیری برای آن بود که زودتر بیعت کنند تا فرصت جمع آوری هوادرا از این گوشه و آن گوشه ی جهان اسلام نداشته باشند. گریختن آنان از مدینه، و رفتن به مکه یا عراق، به طور طبیعی برای امویان گرفتاری به وجود می‌آورد. مروان گفت: باید از آنها بیعت گرفت، پیش از آن که خبر مرگ معاویه را بشنوند؛ در غیر این صورت: ان علموا و ثب کل واحد منهم

فی جانب، و أظهر الخلاف و المنايذه و دعا الی نفسه. (۳۷) اگر بدانند هر کدام یک طرف سر به شورش برمی دارند و مخالفت و دشمنی ابراز کرده مردم را به خویش دعوت می کنند. او به ولید حاکم مدینه تأکید کرد، پیش از آن که فتنه ای پدید آید، از آنان بیعت بگیر و اگر بیعت نکردند گردن آنان را بزنند. (و الا فاضرب اعناقهم!) (۳۸) ولید درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به امام حسین علیه السلام گفت: فانه بقیه ولد النیین (۳۹) من چگونه می توانم او را بکشم.

۹. به هر روی ولید، امام حسین علیه السلام و ابن زبیر را که در مسجد نشسته بودند، به دارالاماره فراخواند. آن دو دریافتند که باید اتفاقی مثل مرگ معاویه رخ داده باشد. به همین دلیل احتیاط را پیشه کردند. امام حسین علیه السلام گفت که تنها بدون همزاه نزد حاکم مدینه نخواهد رفت؛ به همین دلیل به منزل آمد. لباس پوشید، وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده همراه (نوزده نفر (۴۰) از) طایفه و عشیره ی خود به دارالاماره رفت و به

(صفحه ۶۴)

آنان فرمود: در صورتی مکه اوضاع وخیم شد، - مثلاً سر و صدایی بلند شد - آماده باشند. (۴۱) وقتی نزد حاکم مدینه سخن از بیعت با یزید شد، امام فرمود: لا خیر فی بیعه سر، و الظاهره خیر. (۴۲) و بدین وسیله خود را از آن وضعیت بیرون آورد. وقتی امام رفت، مروان بر ولید برآشفته؛ اما ولید به او گفت که حاضر نیست با امام حسین علیه السلام برخوردی داشته باشد که دینش را در آن از دست بدهد. و بخ غیرک مروان! انک اخترت

لی التي فيها هلاك ديني... و اني قتلت حسينا، سبحان الله (۴۳) بعدها که خبر برخورد ولید بن عتبه به گوش یزید رسید، وی را عزل کرده و عمرو بن سعید عاص را - که همزمان حاکم مکه هم بود - به حکومت مدینه گماشت. (۴۴)

گویا آن شب باز ولید (و شاید هم مروان با اصرار) درخواست بیعت از امام حسین علیه السلام کرد و امام این بار تندتر برخورد کرد. از جمله امام حسین علیه السلام پس از اصرار ولید بر بیعت فرمود: کسی مثل من، با کسی مثل یزید بیعت نخواهد کرد؛ او قاتل نفس محرمه، شارب خمر و معلن به فسق است؛ پس از آن از قصر خارج شد. (۴۵).

امام صبح روز بعد با مروان روبرو شد و او به امام حسین علیه السلام گفت: انی امرک ببیعه أمیر المؤمنین یزید، فانه خولک فی دینک و دنیاک. در این وقت امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و علی الاسلام السلام. (اذ بلیت الاسلام براع مثل یزید) بحث میان آنان بالا- گرفت و امام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که حکومت بر آل ابوسفیان و طلقا حرام است. مروان گفت: تو می باستی با یزید بیعت کنی، آن هم در حالی که در حالت تحقیر قرار داری (صاغرا) پس از آن اشاره به نزاع تاریخی میان بنی هاشم و بنی امیه کرد. امام فرمود: یا مروان! الیک عنی، فانک رجس و انا اهل بیت الطهاره. (۴۶).

۱۰. وقتی به دنبال ابن زبیر فرستادند، وی پیغام می داد که الان می آیم، الان می آیم. باز تأخیر می کرد؛ مجددا در پی او می فرستادند. وقتی فرصت گذشت، آخر شب ابن زبیر مدینه را

به سوی مکه ترک کرد.

(صفحه ۶۵)

امام حسین علیه السلام نیز که می دانست با وجود کثرت امویان در مدینه، این شهر امن نیست، پس از خداحافظی با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را رها کرده، همراه با شماری از خویشان و نزدیکان و زن و فرزند، به سوی مکه راه افتاد. حاکم مدینه که از رفتن این دو، در باطن خشنود بود، در مدینه شروع به دستگیری برخی از هواداران ابن زبیر افتاد. عبدالله بن مطیع عدوی از آن جمله بود که با فشار طایفه ی بنی عدی آزاد شد. (۴۷).

گویا ملاقات وی با امام حسین علیه السلام در حین خروج امام از مدینه، پیش از دستگیری او باشد. در این ملاقات او به امام هشدار داد تا به کوفه نرود: فاذا أتیت مکه، فاتق الله و لا تأت الکوفه. (۴۸).

۱۱. به گزارش ابن اعثم، امام حسین علیه السلام در حین خداحافظی با قبر مادر و پیامبر صلی الله علیه و آله و برادرش امام حسن علیه السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه ای خوابش برد و آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به امام حسین علیه السلام فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بأرض کرب و بلا من عصابة من امتی. (۴۹) این خبر، از جمله اخباری است که به نوعی آگاهی امام حسین علیه السلام را از رخداد کربلا نشان می دهد. مانند این خبر در منابع مختلف آمده و در این باره، بحث های زیادی صورت گرفته است. مع الاسف در این باره تنها خبر فتوح نمی تواند مقبول واقع شود.

محمد بن حنفیه برادر امام حسین علیه السلام گفتگویی با حضرت دارد که در منابع به

صورت های متفاوتی آمده است. بر اساس برخی نقلها، وی از امام حسین علیه السلام خواست تا می تواند در بیعت با یزید کوتاهی کند و در این فرصت، نمایندگان به شهرهای مختلف بفرستد؛ اگر توفیقی به دست آورد، اقدام کند و در غیر این صورت، با ماندن در مدینه مشکلی برای او پیش نخواهد آمد. (۵۰) پاسخ امام این بود که او هم همین فکر را دارد، جز این که در مکه خواهد بود، و در آن جا این اقدام را خواهد کرد. پس از آن وصیتی برای برادرش نوشت و در آنجا بود که هدف اصلی از قیام خود را یاد کرد: انی

(صفحه ۶۶)

لم اخرج أشرا و لا- بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و سیره اُبی علی بن اُبی طالب. (۵۱) این متن نیز تنها در فتوح ابن اعثم آمده است.

بنا به نقل دینوری، تمامی اهل بیت امام حسین علیه السلام همراه با وی از مدینه خارج شدند و تنها کسی که بر جای ماند، محمد بن حنفیه بود. (۵۲) نوشته اند که امام حسین علیه السلام از وی خواست بماند و اخبار مدینه را به او برساند. از اخبار دیگر بر می آید که در زمان اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، وی نیز به آنجا آمده و بار دیگر برادر را از رفتن به عراق نهی کرده است. (۵۳) وی در مکه با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد و حتی اجازه ی همراهی فرزندان را با امام حسین علیه السلام نداد. (۵۴) امام حسین علیه السلام در حال خروج از مدینه (که

شب شنبه ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود) (۵۵) این آیت قرآنی را که حکایت حضرت موسی و خروج او از میان فرعونیان بود می خواند: «فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين»؛ (۵۶) ابن زبیر شب قبل از آن از مدینه خارج شده بود.

۱۲. انتخاب شهر مکه توسط امام حسین علیه السلام انتخاب درستی بود؛ زیرا یمن یا هر نقطه ی دیگری، امنیت مکه را نداشت؛ در مکه این امکان بود که آن حضرت، اوضاع را بسنجد و تصمیم بگیرد. تا اینجا علت اصلی خروج از مدینه، در وهله ی نخست، گریز از شرایط حاکم بر این شهر برای گرفتن بیعت به زور اس. در وهله ی دوم پیدا کردن شرایط مناسبی برای مبارزه با یزید. و احیانا اگر زمینه مساعد بود، ساقط کردن وی و به دست گرفتن حکومت.

(صفحه ۶۷)

۱۳. امام حسین علیه السلام در بیست و هشتم ماه رجب از مدینه به سوی مکه براه افتاد و سوم شعبان (شب جمعه) که از قضا روز تولد خود امام حسین علیه السلام است، آن حضرت به مکه وارد شد. امام حسین علیه السلام اندکی بیش از چهار ماه - از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه - در مکه ماند وقت ورود، اما به خانه ی عباس بن عبدالمطلب وارد شد. (۵۷) دینوری نوشته است که حضرت در شعب علی وارد شد؛ مردم هر روز نزد وی آمده، اطرافش حلقه می زدند. حتی ابن زبیر هم در جمعی که اطراف امام بودند، حضور می یافت. (۵۸) روشن بود که ابن زبیر احساس می کرد که با وجود امام در مکه کسی با او همراهی نخواهد کرد. چرا با ورود امام حسین علیه السلام به مکه ففرح

به أهلها فرحا شدیداً و جعلوا یختلون الیه بکره و عشیه. (۵۹) با آمدن امام به مکه مردم آنجا خوشحال شده صبح و شام نزد وی رفت و آمد داشتند.

۱۴. امام حسین علیه السلام در مکه تلاش خود را برای فراهم کردن زمینه ی قیام آغاز کرد. دنیای اسلام در آن شرایط تنها دو بال داشت: عراق و شام. شام در انحصار امویان بود و این تنها عراق بود که میتوانست نیروی لازم را برای یک قیام عمومی بر ضد امویان فراهم کند. بنابراین اگر کسی، انقلابی می اندیشید، تنها می بایست به عراق فکر می کرد. اگر این انقلابی فردی مانند امام حسین علیه السلام بود، آگاه بود که اگر شیعه ای هم برای او وجود داشته باشد، تنها در کوفه و احیانا در بصره است و بس. برای همین امام چشم انتظار اعلام آمادگی شیعیان کوفه و بصره بود. در یمن نیز شیعیانی بودند؛ اما یمن از مرکزیت دنیای اسلام دور بود.

۱۵. اما در کوفه؛ با مرگ معاویه، و بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید، شیعیان کوفه جان تازه ای گرفتند و احساس کردند که رهبرشان برای مبارزه با یزید آماده شده است. حکومت سهل گیرانه ی نعمان بن بشیر، حاکم انصاری کوفه از طرف معاویه، (که درباره اش گفته شده است: کان النعمان عثمانیا مجاهرا، یبغض علی، سیء القوال فیه (۶۰) و

(صفحه ۶۸)

در عین حال درباره اش گفته شده است: کان رجلا- حلیمایحب العافیه) (۶۱) زمینه را برای رفت و آمد شیعیان با یکدیگر فراهم می کرد. سکوت شیعیان تا این زمان، به خاطر آن بود که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به آنان می گفتند تا معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی بزنند.

بنابراین همه ی صداها در گلو فرومانده بود؛ اکنون با آمدن یزید، آماده ی اعتراض و فریاد بودند. آنان از پیش انسجام سیاسی خود را داشتند و چند شخصیت معتبر که از اصحاب امام علی علیه السلام بودند، آنان را رهبری می کردند. برترین آنان سلیمان بن صرد خزاعی بود. دست کم یک سوم مردم کوفه احساس شیعی داشتند؛ اما به هر روی عامه ی مردم این شهر، تابع اشراف و رؤسای قبایل بودند که جدای از ویژگی های شخصی، حکومت به آنان اعتبار می داد.

۱۶. در این زمان، شیعیان کوفه تنها یک راه در پیش داشتند و آن دعوت از امام حسین علیه السلام بود جلساتی میان خود آنان و در منزل سلیمان بن صرد برگزار شد. وی با آنان سخن گفت و اظهار کرد: اگر واقعا می دانید که می توانید امام حسین علیه السلام را یاری کنید، از وی دعوت نمایید (۶۲) (فان کنتم تعلمون انکم ناصره و مجاهدو عدوه، فاکتبوا الیه.) (۶۳) و در جای دیگر: ان خفتم الفشل فلا تغروه؛ اگر آگاهیید که سست خواهید شد، او را فریب مدهید. (۶۴) پس از آن که از آنان عهد و پیمان گرفت، آنان شروع به نامه نگاری، به امام حسین علیه السلام کردند. تجربه ی گذشته در سستی حمایت مردم کوفه از امام علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام نشان می داد که شیعیان در راهی که انتخاب می کردند، چندان استوار نبودند. این مطلبی بود که همه ی مخالفان حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه، به آن حضرت گوشزد می کردند؛ اما چه می شد کرد.

۱۷. شیعیان کوفه که خبر عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید را شنیده و آماده برای مبارزه شده بودند. تصمیم گرفتند تا امام

را به کوفه بیاورند: اجتمعت الشیعه فی منزل سلیمان بن صرد و تذاکر و أمر الحسین و مسیره الی مکه، قالوا: نکتب الیه یا تینا الکوفه. (۶۵).

(صفحه ۶۹)

آنان در منزل سلیمان اجتماع کردند و از کار حسین و آمدنش به مکه آگاه شدند و گفتند: به او نامه می نویسم تا به کوفه بیاید. پس از آن نامه نگاری آغاز شد. سلیمان که مردی با تجربه بود، نپذیرفت تا به تنهایی نامه بنویسد، بلکه از همه خواست تا به طور مستقل نامه نگاری کنند. این امر طبیعتاً همه آنها را درگیر ماجرا می کرد. طبق تصریح همه ی مورخان، کوفیان نامه های فراوانی به امام حسین علیه السلام نوشتند. هر گروهی نامه ای را می نوشتند و دسته جمعی آن را امضا کرده، برای امام می فرستادند. در میان این افراد، افزون بر بزرگان شیعه، برخی از اشراف فرصت طلب هم مشارکت داشتند که از آن جمله می توان به شبث بن ربعی، حجاز بن ابجر عجلی و عمرو بن حجاج و عده ای دیگر (۶۶) اشاره کرد که پس از برگشتن ورق، در کربلا حاضر شده و در رأس سپاه کوفه بر ضد امام حسین علیه السلام جنگیدند. این چند نفر با هم یک نامه نوشتند (۶۷) که این نشان از هماهنگی آنان در یک توطئه دارد. بعدها برخی از کوفی ها که به امام حسین علیه السلام پیوستند، درباره ی نامه نوشتن این قبیل اشراف نوشتند که هدف آنان این بود: لیجعلوک سوقا و کسبا. (۶۸) تو را وسیله ای برای بهره مند شدن بیشتر از مال دنیا قرار دهند. شاید برای جذب شیعیان به خود یا به گونه ای دیر پس از پیروزی احتمالی امام حسین علیه السلام و یا حتی انداختن امام در دامی که

امویان تدارک دیده بودند.

رهبران شیعه که عبارت از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظهر بودند، با هم یک نامه نوشتند. اینان بعد از کربلا، رهبر جریان توأین شدند.

۱۸. محتوای این نامه هاتقریباً یکنواخت بود و مطالب مهم آنها، همانی است که در نامه ی سلیمان بن صرد آمده است: سپاس خدای را که دشمن جبار تو را شکست؛ کسی که بر این امت شورید؛ اموال آن را غضب کرد و بدون رضایت بر آن حاکم شد؛ پس از آن بهترین ها را کشت و بدترین ها را بر جای گذاشت و مال خدا را میان ثروتمندان بگرداند؛ دور باد همان گونه که نمود؛ اما اکنون، لیس علینا امام، فاقدم علینا،

(صفحه ۷۰)

لعل الله یجمعنا بک علی الحق (۶۹) اکنون امامی نداریم، بیایا، شاید خداوند همه ی ما را زیر سایه ی رهبری تو بر راه حق وحدت بخشد.

یک متن نمونه که کوتاه و گویا بود، این بود: اما بعد: فحی هلا! فان الناس ینتظرونک لا امام لهم غیرک، فالعجل، ثم العجل. والسلام. (۷۰) و در تعبیر دیگر: قد فشا فینا الجور، و عمل فینا بغير کتاب الله و سن نبیه. (۷۱) دو سوژه «ستم و بدعت» از اعتراض هایی بود که همیشه ی شیعیان نسبت به دستگاه خلافت داشتند. این درسی بود که در خطبه های امام علی علیه السلام در کوفه فراگرفته بودند. (۷۲).

۱۹. پس از آن که شمار نامه ها به حجمی رسید که نشان می داد حدود دوازده هزار نفر آماده ی حضور امام در کوفه هستند، امام حسین علیه السلام که تا این زمان سکوت کرده بود، اقدام به دادن پاسخ کرد. این پاسخ، همراه با یک اقدام عملی برای

سنجش وضعیت کوفه و گرفتن در صد اطمینان به کوفیان صورت گرفت. در این نامه امام پیام نامه های متعدد کوفیان را با این عبارت بیان فرمودند که: و مقاله جلکم: انه ليس علينا امام، فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى و الحق. بر این اساس، من، برادر، عموزاده ام، و فرد مورد اعتماد از اهل بیت را می فرستم. به او گفته ام تا از حال و کار و عقیده ی شما مرا آگاه سازد. اگر او به من نوشت که آرای شما همان است که در نامه هایتان آمده، نزد شما خواهم آمد. سپس امام افزودند: فعلمری ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذات الله والسلام. (۷۳) امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند.

۲۰. مسلم که شجاع ترین فرزندان عقیل بود، این زمان، در حدود چهل و پنج سال سن داشت. وی - بنا به نقلی همراه قیس بن مسهر صیداوی - (۷۴) از مکه عازم مدینه

(صفحه ۷۱)

شد و از آنجا همراه دو راهنما، راه عراق را در پیش گرفت. امام حسین علیه السلام از او خواسته بود تا بر هانی بن عروه وارد شود. (۷۵) بر اساس برخی اخبار ابتدا نزد هانی آمد. (۷۶) اما اخبار دیگری اشاره دارد که بر مختار وارد شد. (۷۷) خبر دیگری حکایت از آن دارد که بر مسلم بن عوسجه وارد گردید. (۷۸) قاعدتا برای آن که محل وی چندان مشخص نباشد، ممکن است چندین خانه را به عنوان محل استقرار خود معین کرده باشد. مسلم

در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به راه افتاد و در پنجم شوال همان سال - یعنی بیست روز بعد - وارد کوفه شد و تا هشتم ذی حجه که شهید شد، در این شهر بود. به محض ورود وی، رفت و آمد شیعیان با او آغاز شد و آنان با مسلم به عنوان نماینده ی امام حسین علیه السلام بیعت کردند. مبنای بیعت، عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه با ستمگران، دفاع از مستضعفان و تقسیم غنائم به طور عادلانه بود. بر طبق نقل مورخان، دوزخ تا هیجده هزار (۷۹) نفر با مسلم بیعت کردند.

۲۱. از شرایط کوفه چنین به دست می آید که شیعیان کوفه، خود مبتکر حرکت سیاسی خویش بودند و امام در پاسخ دعوتشان، مسلم را فرستاد، اما شیعیان بصره اندک بودند (۸۰) و امام برای فعال کردن آنان، نامه ای به سرانشان نوشت و از آنان خواست تا ماده باشند. این نامه ها که محتوای واحدی داشت به این مضمون بود: ابتدا از رسالت رسول خدا و این که حضرت در انجام آن موفق بوده، سخن به میان آمده. پس از آن این سخن که اهل بیت وارث به حق اویند و سزاوارتر از همه به خلافت مورد تأکید قرار گرفته و سپس آمده بود: ما ابتدا سکوت کردیم؛ چون از اختلاف هراس داشتیم (فاستأثر علینا قومنا بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقه)؛ (۸۱) اما اکنون بدعت ها ظاهر شده و اساس دعوت من، به کتاب خدا و سنت رسول است. (۸۲) به نقل بلاذری، امام به

(صفحه ۷۲)

رؤسای بصره نوشتند: ان السنه قد امیتت، و ان البدعه قد احییت و نعشت. (۸۳) سنت از میان رفته

و بدعت احیا شده و مبنای عمل قرار گرفته است.

سلیمان غلام امام این نامه ها را به بصره برد. عبیدالله بن زیاد حاکم بصره از آمدن سلیمان آگاه شد، او را دستگیر کره، به دار آویخت. (۸۴) از میان مردم بصره، یزید بن مسعود از طایفه ی بنی سعد با شماری از بزرگان قبایل جلسه ای گذاشت و پس از جلب حمایت آنها نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و گفت که اهل بیت، حجت خدا روی زمین هستند و راهنمای مردم و ما در اجرای فرمان تو آماده ایم. برخی دیگر هم مانند یزید بن نبیط پاسخ مثبت دادند. وی از طایفه ی عبدالقیس بود. وی با دو فرزندش به مکه رفت و از همان جا همراه امام بود تا در کربلا به شهادت رسید.

فعالیت امام برای جذب شیعیان بصره در این مقطع، بدان هدف بود تا آنان نیز کمک کنند تا در صورتی که امام عازم کوفه شد، بتوانند به وی بپیوندند.

۲۲. مسلم در اوج فعالیت خود، زمانی هک شرایط را فراهم دید، برای آن که مبادا امویان مشکلی برای کوفه ایجاد کنند، نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و از ان حضرت خواست تا به سرعت خود را به کوفه برساند و اصلاً در آمدن تأخیر نکند. تا اینجا، همه چیز روی روال طبیعی جلو می رفت شرایط از هر جهت برای آمدن امام حسین علیه السلام مناسب می نمود. نعمان بن بشر حاکم کوفه، از شدت احتیاط، حاضر به مبارزه با مسلم بن عقیل و شیعیان که در این زمان گویش هر را در اختیار داشتند نبود. در این باره از وی مطالب مختلفی نقل شده است. وقتی هواداران بنی

امیه او را متهم به ضعف کردند، گفت: أن أكون مستضعفین فی طاعة الله أحب الی م أن أكون نم الاعزین فی معصیه الله. (۸۵) این که من در طاعت الهی از مستضعفین باشم - متهم به ضعف شوم - بهتر از آن است که در معصیت خدا عزیزترین ها باشم. البته در سخنانش از مردم خواست تا وارد فتنه و اختلاف نشوند. (۸۶) در این زمان، برخی از طرفداران بنی

(صفحه ۷۳)

امیه - مانند عمر بن سعد، محمد بن اشعث بن قیس، مسلم بن سعید حضرمی و عماره بن عقبه و عبدالله بن مسلم - (۸۷) گزارش وضعیت کوفه دایر بر آمدن مسلم و بیعت شیعیان با او را به یزید نوشتند و از وی خواستند که اگر به کوفه نیاز دارد، فردی نیرومند را که مانند خودش با دشمنان عمل کند، (رجلا قویا ینفذ أمرک، و یعمل مثل عملک فی عدوک) به کوفه بفرست. (۸۸) یزید تنها چاره‌ی کار را فرستادن فرد جبار و خونریز و بی‌حسب و نسبی مانند عبیدالله بن زیاد به کوفه دید. زبان و شمشیر تیز او می‌توانست شهر را آرام سازد؛ و به دلیل سستی مردم کوفه و بی‌برنامگی چنین هم شد. سختگیری ابن زیاد، یکباره اوضاع کوفه را دگرگون کرد. ابن زیاد هم روش استبدادی داشت، هم اشراف را به همراه داشت و هم دین و ایمان نداشت؛ همه این خصوصیات از وی عنصری خشن و سختگیر ساخته بود. وی هانی را دستگیر کرد که منجر به شورش قبیله مذحج شد. اما شریح قاضی آد و شهادت داد که هانی زنده است؛ مذحجیان متفرق شدند؛ باز خبر رسید که هانی اذیت

شده است؛ شیعیان گرد مسلم جمع شدند و قصر را در محاصره گرفتند. طولی نکشید که با حمایت اشراف و تبلیغات آنان، و شاید ضعف رهبری شیعیان، مردم پراکنده گشتند. مسلم در کوفه تنها ماند و در حال که در خانه ی زنی بانام طوعه پناه بسته بودند، با گزارش فرزند وی، توسط نیروی اعزامی ابن زیاد دستگیر شد. پس از آن هانی و مسلم در جلوی دارالاماره ی کوفه به شهادت رسیدند. آن گاه چند نفر دیگر نیز که به حمایت از مسلم برخاسته بودند، از جمله عبدالاعلی کلبی، دستگیر شده و به شهادت رسیدند. (۸۹) بدین ترتیب حرکت شیعیان کوفه در آغازین مرحله ی خود، کور شد. در این لحظه دشواری اصلی آن بود که مسلم نتوانست نامه ی دیگری برای امام حسین علیه السلام بنویسد و آن حضرت را از شرایط دشوار کوفه آگاه گرداند. در وصیتی که وقت شهادت برای عمر بن سعد کرد، از او خواست تا امام حسین علیه السلام را از اوضاع بد کوفه مطلع سازد و به او بنویسد که

(صفحه ۷۴)

به این شهر نیاید؛ اما عیدالله مانع این اقدام شد. درست روزی که مسلم به شهادت رسید، یعنی روز هشتم ذی حجه یا روز ترویه، امام حسین علیه السلام با عجله ی هر چه تمامتر، مکه را به قصد عراق ترک کرد. امام که عمره ی حج انجام داده بود، آن را تبدیل به عمره ی مفرده کرده، از مکه خارج شد. (۹۰).

۲۳. احتمال حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه، از پیش مطرح بود و همین امر سبب شده بود تا کسانی از روی مصلحت اندیشی، امام حسین علیه السلام را از رفتن به کوفه نهی کنند. این اعتراض ها در منابع، فراوان

بوده و به طور عمد از سوی کسانی است که با اهداف اصلی امام آشنایی نداشته و صرفاً در اندیشه‌ی حفظ جان و سلامتی امام بودند؛ آن هم بدون آن که توجه داشته باشند که مکه نیز چندان امنیتی برای امام حسین علیه السلام ندارد. این اعتراض‌ها بیشتر با استناد به تجربه‌ی منفی کوفه در حمایت از پدر و برادر امام حسین علیه السلام بود. آنان از بی‌اعتمادی به مردم کوفه سخن می‌گفتند. نخستین این افراد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بودند. عبدالله بن عمر با اشاره به فریب مردم به خاطر پول امویان (لمکان هذه الصفراء و البيضاء) از امام خواست تا همراه با مردم شده و همان طور که معاویه را تحمل کرد، یزید را هم تحمل کند! (آن تدخل فی صلح ما دخل فيه الناس، و تصبر كما صبرت لمعاوية من قبل). وی افزود: شاید یزید به زودی مرد و شما راحت شدید. (۹۱) پاسخ امام کوبنده بود. اف لهذا الكلام ابدا ما دامت السماوات والارض. امام از ابن عمر پرسید: به نظر تو آیا من در اشتباهم؟ وی گفت: نه. اما ترسم آن است که تو را بکشند. امام فرمود: در هر حال، اگر من بیعت نکنم مرا خواهند کشت. (۹۲) به جز این، امام یک پاسخ دیگر هم در برابر اعتراض عبدالله بن عباس و ابن زبیر داشت: ان رسول الله صلى الله عليه و آله قد أمرني بأمر و أنا ماض فيه. (۹۳) این خبر با این که در منابع سنی هم آمده، در قرون اخیر بیشتر مورد توجه نویسندگان شیعه قرار گرفته است. این زمان، یزید طی نامه‌ای ضمن تهدید مردم مدینه

از ابن عباس، به عنوان بزرگ بنی هاشم خواست تا مانع حرکت امام حسین علیه السلام بشود. (۹۵) ابن عباس، نامه ی نصیحت گرانه ای به یزید نوشت و از وی خواست تا به تلاوت قرآن، نشر سنت، نماز و روزه و پرهیز از لهو و لعب مشغول شود. در ضمن اشاره کرد که امام حسین علیه السلام از دست عمال تو در مدینه، پناه به حرم خدا آورده است. (۹۶) ابن عباس، ترس از کشته شدن امام حسین علیه السلام داشت و مرتب بر این نکته پای می فشرد که اگر قصد رفتن به کوفه را داری، زن و فرزندت را همراه نبر. اما امام اصرار بر بردن آنان داشت. (۹۷) وی پیشنهاد رفتن به یمن را نیز مطرح می کرد. چرا که فان فیها عزله، و لنا بها أنصار و أعوان، (۹۸) و یا به تعبیر دیگر: فان به حصونا شعابا، و لایبیک به شیعه. (۹۹) هم قلعه های استواری دارد و هم شیعیانی در آنجا هستند. در برابر، امام به نامه ی مسلم استناد می کرد. که خبر از اجتماع کوفیان بر بیعت با وی دارد (کتب الی باجتماع أهل المصر علی بیعتی و نصرتی)؛ در این وقت ابن عباس به تجربه های بد کوفیان اشاره می کرد. (۱۰۰) پاسخ دیگر امام هم این بود که اگر در بیرون مکه کشته شود، بهتر از آن است که در داخل حرم خدا کشته شود. (۱۰۱) رفتن امام حسین علیه السلام از مکه، سبب خوشحالی عبدالله بن زبیر شد؛ چرا که با عدم وجود آنحضرت، عبدالله می توانست انظار مردم این شهر را به خود جلب کند. نوشته اند که وی امام حسین علیه السلام را تحریک بر رفتن به عراق می کرد

و می گفت: هم شیعتک و شیعه اییک. (۱۰۲) در نقلهای دیگری آمده است که وی نیز از سر خیرخواهی، امام را از رفتن به عراق بر حذر می داشت؛ گرچه گفته اند، چنین می کرد تا متهم نشود. (۱۰۳) به هر روی، برخی رفتن امام حسین علیه السلام به کوفه را با تشجیع ابن زبیر دانسته اند. (۱۰۴).

۲۴. مخالفان رفتن به کوفه فراوان بودند و یا دست کم در منابع، این مخالفت ها

(صفحه ۷۶)

این چنین فراوان نشان داده شده است. عبدالله بن جعفر - شوهر حضرت زینب علیه السلام - امام حسین علیه السلام را از رفتن به کوفه بر حذر داشت و گفت: می تواند از یزید برای او امان بگیرد؛ اما امام حسین علیه السلام خوابی را که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بود، مطرح کرده و فرمود: امرنی بأمر و أنا ماض له. (۱۰۵) عبدالله بن جعفر، گویا این نامه را به توصیه ی عمرو بن سعید حاکم مکه به امام حسین علیه السلام نوشته بود. (۱۰۶) گفته اند که عون و جعفر فرزندان عبدالله بن جعفر، نامه پدرشان را آوردند و خود نزد امام حسین علیه السلام باقی ماندند. (۱۰۷) عمرو بن سعید هم به امام نامه ای نوشت و به او گفت: دست از شقاق بردارد؛ من می توانم از یزید برایت بیعت بگیرم. امام به او نوشت: کسی که به خدا و عمل صالح دعوت می کند، دعوتش به شقاق نیست. بهترین امان هم، امان الهی است. (۱۰۸) عمر بن عبدالرحمان مخزومی هم با متهم کردن مردم به این که بند و برده ی دنیا هستند، امام حسین علیه السلام را از رفتن به کوفه، آن هم در حالی که امرای اموی در آنجا هستند،

منع کرد. امام از او که روی نصیحت گری این سخنان را گفته بود، تشکر کرد. (۱۰۹).

یک پرسش مهم در اینجا، این است: آیا ممکن است که امویان کسانی را تحریک می کردند تا امام حسین علیه السلام را از رفتن به کوفه منع کنند؟ به نظر می رسد احتمال مذکور بسیار قوی باشد؛ زیرا درخواست افرادی مانند عمرو بن سعید، از رفتن به کوفه، همراه با سوءظن بود. چنان که یزید از عبدالله بن عباس خواسته بود تا نگذارد حسین بن علی به عراق برود. شاهد دیگر آن است که مخالفان به طور عمده، گوشزد می کردند که امام حسین علیه السلام دست از شقاق برداشته، به جماعت و طاعت بیندیشد. عمره دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره ی انصاری امام حسین علیه السلام را امر به طاعت و لزوم جماعت کرد و هشدار داد که به قتلگاه خود می رود: تأمره بالطاعه، و لزوم

(صفحه ۷۷)

الجماعه و تخبره انه انما يساق الى مصرعه. (۱۱۰) ابوسعید خدری هم به امام حسین علیه السلام گفت: اتق الله في نفسك و الزم بيتك، فلا- تخرج علي امامك (۱۱۱) به هر روی، انگیزه های دیگری هم برای تکثیر این قبیل اخبار درباره ی مخالفت بوده که از آن جمله باید به انگیزه ی تحقیر شیعیان کوفه اشاره کرد؛ همچنین به طور تلویحی این اخبار درصدد محکوم کردن خود امام حسین علیه السلام برای دست زدن به این انتخاب و چیزهای دیگری است که مورد رضایت اموی مسلکان بوده است؛ همچنان که توجیهی برای عافیت طلبان که برای توجیه عدم حرکت انقلاب خود به این بهانه ها دست می یازیدند. طبعاً مخالفت بسیاری هم از روی دلسوزی و مصلحت اندیشی برای وجود شریف امام بود؛ بدون آن که

به وظایف امامت توجه داشته باشند.

۲۵. اخباری که به نوعی اشاره به آگاهی امام حسین علیه السلام از ماجرای کربلا، پیش از رخداد آن دارد، به طور عمده در منابع شیعه آمده است؛ باین حال، چندین روایت در طبقات ابن سعد و فتوح ابن اعثم و برخی از مصادر حدیثی اهل سنت نیز هست. در این باره، بحث های فراوانی صورت گرفته و دیدگاه های متفاوتی ارائه شده که ما مجموعه ی آنها را در مقالی مستقل در همین مجموعه تحت عنوان «حکمت شهادت امام حسین علیه السلام» و بخشهای دیگر آورده ایم.

۲۶. امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کرد در حالی که همراه وی از بنی عبدالمطلب، نوزده نفر و قریب شصت نفر از مشایخ و جوانان کوفه حاضر بودند. (۱۱۲) آن حضرت روز سه شنبه یا چهارشنبه (۹ ذی حجه یا هشتم) از مکه خارج شد (۱۱۳) برخی شمار تمامی افراد همراه آن حضرت را در وقت خروج از مکه به عراق ۸۲ نفر نوشته اند. روز ترویه که عمدتاً آن را روز خروج امام از مکه نوشته اند، همان روزی است که مسلم در کوفه خروج کرده و پس از دستگیری کشته شد.

عمرو بن سعید، والی مکه کوشید تا جلوی رفتن امام را بگیرد. گروهی برای

(صفحه ۷۸)

اجرای دستور وی به سوی امام آمدند و درگیری مختصری با تازیانه هم صورت گرفت؛ امام حرکت کرد و آنان نیز فریاد می زدند: یا حسین! الا تتقی الله؟ أخرج عن الجماعة؟ (۱۱۴) در وقت خروج امام از مکه، یزید بن نبط بصری از راه رسید و با فرزندش به کاروان امام که هنوز در ابطح - یعنی داخل خود مکه - بود، پیوست و تا کربلا همراه آن حضرت

بوده، همراه با دو فرزندش به شهادت رسید. (۱۱۵) امام حسین علیه السلام در تنعیم با کاروانی از یمن روبرو شد که هدایایی را از سوی حاکم امویان در یمن برای یزید می برد. حضرت آن را تصرف کرد از افراد آن خواست اگر مایلند می توانند همراه او به کوفه بروند و اگر نمی خواهند، آزاد هستند. چند نفر همراه امام شدند که در نهایت سه نفر آنها تا کربلا کنار امام ماندند. (۱۱۶).

۲۷. زمانی که خبر حرکت امام به یزید رسید نامه ای به ابن زیاد نوشت و با آگاه کردن وی از این دشورای که برای شهر او یعنی کوفه به وجود آمده، از او خواست تا به شدت شهر را کنترل کرده و به علاوه، کسانی از مردم که اهل سمع و طاعت اند و فرمانبردار، صد در صد بر بخشش های بیت المال به آنان بیفزاید. (۱۱۷) وی ابن زیاد را تهدید کرد، در صورتی که نتواند از پس از این مسأله برآید، به همان نسب پیشین خود که منسوب به عبید نام برده ای در ثقیف بود، باز خواهد گرداند. (۱۱۸) همچنین تأکید کرد که فضع المناظر و المسالحو، واحترس علی الظن و خذ علی التهمه. (۱۱۹) محافظان و مراقبان را در هر جا بگمار، موارد مشکوک را مراقبت کرده، با وجود اتهام افراد را دستگیر کن.

۲۸. امام در آغاز مسیر به فرزدق شاعر که آن زمانی جوانی بیش نبود، برخورد. از وی درباره ی وضعیت کوفه پرسش کرد. فرزدق گفت: أنت احب الناس الی الناس،

(صفحه ۷۹)

و القضاء فی السماء، و السیوف مع بنی امیه. (۱۲۰) و در نقلی دیگر: قلوبهم معک و سیوفهم عیلک، (۱۲۱) قلوب الناس معک و سیوفهم

مع بنی امیه. (۱۲۲) فرزدق بعدها شاعر امویان شد و اشعار زیبای درباره ی خلفای اموی سرود. گفته اند که شعری هم درباره ی امام سجاد علیه السلام سرود که مشهور است. بر اساس نقل همان منابع، امام به طور ضمنی سخن فرزدق را تأیید کردند که نشان از آن دارد که کمابیش از بدی اوضاع آگاه بوده اند. خطاب امام حسین علیه السلام به فرزدق این بود: ما أشک فی أنک صادق، الناس عبید الدنیا، و الدین لغو (العق) علی ألسنتهم، یحوظونه ما درت مبه معایشهم، فاذا استنبطوا قل الدیانون. (۱۲۳) تردیدی ندارم که تو راستگو هستی. مردم بنده ی دنیایند و دین تنها بر زبانشان جاری است؛ از آن سخن میگویند تا وقتی که معیشتان بگذرد، اما در وقت سختی، دیندار واقعی اندک است.

۲۹. امام از منازل مختلفی - در حدود بیست منزل میان مکه و کربلا - گذشت که نام آنها و برخی از رخدادهایی که در هر یک از آنها صورت گرفته، در منابع تاریخی آمده است. دو منزل از منازل نخستین صفاح و ذات عرق نام دارد. امام در هر منزل تلاش خود را برای جذب افراد و یا روشن کردن اذهان اطرافیان داشت. در ذات عرق، شخصی با نام بشر بن غالب اسدی به امام رسید و اوضاع کوفه را بد وصف کرد و حضرت هم سخن او را تأیید کردند. بعد از آن، آن شخص از امام حسین علیه السلام درباره ی این آیه پرسید: «یوم ندعو کل اناس بامامهم» (۱۲۴) حضرت فرمود: یا أخوا بنی اسد! هم امامان: امام هدی، دعا الی هدی و امام ضلاله دعا الی ضلاله. فهدی من أجابها الی الجنة، و من أجابها الی

الضلاله دخل النار. (۱۲۵) دو دسته امام و جود دارد. دسته ای که مردم را به هدایت می خوانند و گروهی که به ضلالت دعوت می کنند. کسی که امام هدایت را پیروی کند به بهشت و کسی که امام ضلالت را پیروی کند، داخل در جهنم خواهد شد. بشر بن غالب با امام همراه نشد؛ بعدها او را دیدند که سر قبر امام حسین علیه السلام گریه می کند و از

(صفحه ۸۰)

این که او را نصرت نکرده پشیمان است. (۱۲۶) در راه - در منطقه ی ثعلبیه - فردی با نام ابوهره ی ازدی به امام رسید و علت سفر را جویا شد. حضرت فرمود، امویان مالم را گرفتند، صبر کردم. دشنامم دادند، تحمل نمودم. خواستند خونم را بریزند، گریختم. ای ابوهره! بدان که من به دست فرقه ای باغی کشته خواهم شد و خداوند لباس مذلت را به طور کامل به تن آنها خواهد پوشاند و شمشیری برنده بر آنان حاکم خواهد کرد؛ کسی که آنان را ذلیل سازد. (۱۲۷) این اخبار نگرانی های امام را از وضع بدی که در انتظار کاروان آن حضرت بوده است، نشان می دهد، گرچه هنوز به طور جدی، خبر ناگواری از کوفه به دست امام نرسیده بود.

۳۰. بحث از ظاهر این حرکت، یعنی شرایطی تاریخی، جز آن چیزی است که به بطن و علم امام باز می گردد. شرایط ظاهری به رغم آن که شواهدی نشانگر بر سختی اوضاع آتیه ارائه می داد اما هنوز مثبت بود؛ اما باطن ماجرا بر امام آشکار بود و آن حضرت کمابیش در سخنانش به آن بعد قضیه هم اشاره می کردند. وقتی شیخی از بنی عکرمه از امام خواست تا به کوفه نرود،

بدان دلیل که اسیر شمشیرهای دشمنانش خواهد شد، حضرت فرمود: یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی ما رأیت، و لکن الله لا یغلب علی أمره (۱۲۸) آنچه به نظر تو آمده، بر من هم مخفی نیست، اما خداوند در کار خود مغلوبه نخواهد شد. این به روشنی می توانست نشان از آگاهی امام از تقدیری باشد که برای او مقدر شده بود.

۳۱. رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی، مهم ترین خبر منفی و ناگوار از وضعیت کوفه بود. این خبر در منطقه ی زرود (۱۲۹) یا قطقطانه (۱۳۰) یا شراف (۱۳۱) یا زباله (۱۳۲) به امام رسید و ناقل آن هم فردی از بنی اسد بود که گفت در کوفه شاهد بوده است که جنازه ی این دو نفر را

(صفحه ۸۱)

در بازار به خاک می کشیدند. عقاید مختلفی در اینجا از ناحیه نزدیکان مطرح شد. علی اکبر سخن از بازگشت گفت و این که مردم کوفه اهل غدر و خیانت و بی وفایی هستند، بنابراین باز گردیم. (۱۳۳) فرزندان عقیل که برادرشان کشته شده بود، گفتند: آیا در حالی که برادر ما کشته شده است باز می گردیم؟ این مقدار نامه برای شما آمده است که به آن اطمینان داریم (قد قتل اخونا و قد جاءك من الکتب ما نثق به.) (۱۳۴) خود امام حسین علیه السلام هم فرمود: فما خیر فی العیش بعد هؤلاء؛ بعد از شهادت اینان، خیری در زندگی نخواهد بود. (۱۳۵) خبر شهادت مسلم که طبعاً همراه با اخبار دیگری از سخت گیری ابن زیاد بود؛ نشان می داد که وضعیت کوفه دگرگون شده است. اما هنوز بحث از نامه ها و دعوت ها و بیعت ها مطرح بود. به هر حال شیعیان فراوانی در این شهر بودند، و

امید آن می رفت که اگر با امام حسین علیه السلام رویر شوند، به حمایت وی بشتابند. (طبعا به نظر نمی رسد که امام تنها به خاطر سخن برادران عقیل به راه ادامه داده باشد!) با رسیدن این اخبار شهادت مسلم و هانی، برخی از اصحاب به آن حضرت گفتند: انک والله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الکوفه لکان الناس الیک أسرع. تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه در آیی، مردم به سوی تو خواهند شتافت. (۱۳۶) نوشته اند که اندکی بعد نامه ای هم از محمد بن اشعث و عمر بن سعید به دست امام رسید که در آن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل را به وی داده بودند. (۱۳۷) پس از خبر شهادت مسلم بود که امام حسین علیه السلام یارانش را گرد آورد و فرمود: می بینید که وضعیت چگونه است؛ من بر این عقیده ام که این قوم مرا تنها خواهد گذاشت (و ما أرى القوم الا سيخذلوننا)، هر کسی اراده ی رفتن دارد، برود. کسانی که در راه به او ملحق شد بودند، رفتند و کسانی که از مکه او را همراهی می کردند و شمار اندکی از آنان که در راه به او پیوسته بودند، نزدش ماندند. در این وقت سی و دو اسب با آنان بود. (۱۳۸).

۳۲. امام حسین علیه السلام پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم، دو نفر را با فاصله به کوفه

(صفحه ۸۲)

فرستاد تا خبری از مسلم بیاورند. یکی از اینها عبدالله بن بقطر (یا یقطر) برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود و دیگری قیس بن مسهر صیداوی. هر دو نفر به دست مأموران ابن زیاد اسیر شده و به شهادت رسیدند.

متن نامه ی امام به کوفیان آن بود که نامه ی مسلم که در آن خبر از اجتماع شما و اشتیاق شما برای ورود ما داده بود، به من رسید. من این نامه را از بطن الرمه می نویسم و به سرعت به شما خواهم رسید. (۱۳۹) امام در این نامه تصریح کرد که در روز هشتم ذی حجه، یعنی روز ترویبه از مکه خارج شده است. (۱۴۰) مفصل ترین متن گزارش شده از این نامه، در کتاب ابن اعثم آمده که نکات بسیار جالبی دارد؛ امام ابتدا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرد که کسی که سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و سنت رسول او را ترک می کنند، و با بندگان خدا به گناه و ستم عمل می کنند و با قول و فعل خود تغییر نمی دهند، همراه او در آتش اند. پس از آن درباره ی امویان فرمودند که اینان طاعت شیطان را پیشه کرده اند و أظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء و أحلوا حرام الله و حرّموا حلاله. آنگاه اشاره کردند که من با شما هستم و خانواده ام با خانواده ی شما. من اسوه ی شما خواهم بود. اگر نقض بیعت کنید، البته کار شگفتی نکرده اید که با پدر و برادرم و پسر عمم چنین کردید! (۱۴۱) از قسمت پایانی نامه چنین برمی آید که به احتمال این نامه پس از شهادت مسلم بوده است. هر چه هست، در منابع این دو نامه با یکدیگر خلط شده است؛ اما به هر دوی، مضمون آنها مطالبی است که گذشت. گفتنی است، متنی که به عنوان متن مفصل در این نامه گذشت، در نقل ابومخنف، به عنوان سخنرانی

امام در حضور سپاه حر بن یزید ریاحی گزارش شده است. (۱۴۲).

۳۳. کوفه ی بعد از شهادت مسلم و هانی، رنگ خشونت و اسبنداد کامل و کنترل شدید را به خود گرفت. ابن زیاد که خطر وجود شیعیان کوفه را با تمام وجود حس

(صفحه ۸۳)

کرده بود، دستور داد همه راه های ورودی و خروجی کوفه را بسته و بر سر همه ی پلها محافظانی گماشته شوند و رفت و آمد افراد را مراقبت کنند. این اقدام به هدف قطع ارتباط میان امام حسین علیه السلام و شیعیان کوفه و نیز ممانعت از پیوستن شیعیان به امام حسین علیه السلام صورت گرفت. همچنین با این اقدام، آنان از گریختن اشخاص متهم جلوگیری می کردند. ابن زیاد دستور داد تا فاصله ی میان دروازه ی شام تا دروازه ی بصره را مراقبت کرده، اجازه ی ورود و خروج به احدی را ندهند (فلا یترک أحدا یلج و لا یخرج) (۱۴۳) همچنین یک سپاه چهار هزار نفری به فرماندهی حصین بن نمیر را برای مراقبت از منطقه ی میان قادسیه تا قطقطنه اعزام کرد تا اجازه ی خروج احدی را به ستم حجاز - که ممکن بود به امام حسین علیه السلام بیوندند - ندهند (فیمنع نم أراد النفوذ من ناحیه الکوفه الی الحجاز) (۱۴۴) سپاه یک هزار نفری حر که سر راه امام درآمد، بخشی از همین سپاه حصین بن نمیر بود. (۱۴۵) در این سوی، افراد مشکوکی که در کوفه دیده شدند، دستگیر و برای نمونه چند نفر اعدام شدند تا عبرت دیگران شوند. امام حسین علیه السلام در مسیر آمدن، از اعراب آن نواحی شنید که هیچ گونه جابجایی را ندارند. (۱۴۶) و در خبر دیگر آمده است که کنترل

حدی شدید بود که فلیس أحد یقدر أن یجوز الا فتش. (۱۴۷).

۳۴. دو تن از یاران امام حسین علیه السلام که عنوان فرستاده ی ایشان به کوفه اعزام شده بودند، توسط مأموران ابن زیاد دستگیر و به شهادت رسیدند. نخستین آنها عبدالله بن بقطر بود که توسط مالک بن یربوع تمیمی دستگیر و به ابن زیاد تحویل داده شد. در خبری آمده است که دستگیری عبدالله بن یقطر، پیش از دستگیری هانی و مسلم بوده و وی نامه ای از مسلم را برای امام حسین علیه السلام حمل می کرده که در آن باز خبر از بیعت مردم کوفه و دعوت امام حسین علیه السلام در آن بوده است. (۱۴۸) در کوفه، وی را از بالای قصر ابن زیاد به پایین پرتاب کردند. وقتی بالای قصر رسید، از همانجا بر ابن زیاد و پدرش لعنت کرد. پس از آن که او را پایین انداختند، و رمقی در تنش مانده بود، عبدالملک بن

(صفحه ۸۴)

عمیر لخمی، سر او را از تنش جدا کرد. (۱۴۹) فرد دیگر قیس بن مسهر صیداوی بود که به دست حصین بن نمیر دستگیر شد و طبعاً دستگیری وی پس از شهادت مسلم بوده است. وی از دستگیری خود احساس خطر می کرد، نامه ای را که همراه داشت، با دندانش ریز ریز کرد. ابن زیاد از وی پرسید: کیستی؟ گفت: من یکی از شیعیان امیرالمؤمنین حسین بن علی هستم. ابن زیاد از وی خواست تا بر بالای منبر رفته لعن بر امام حسین علیه السلام کند. او هم بالای منبر رفت و گفت: حسین بن علی بهترین مردم است. من در منطقه ی حجاز از او جدا شدم. او را اجابت و نصرت کنید. آنگاه بر زیاد و

عبدالله لعنت كرد. پس از آن، او را از بالای قصر پایین انداختند و کشتند. (۱۵۰).

۳۵. رسیدن اخبار شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن بقطر و قیس بن مسهر صیداوی، اوضاع کوفه را سخت تیره و تار نشان می داد. امام حسین علیه السلام خطاب به اصحابش فرمود: أیها الناس! قد خذلتنا شیعتنا... فمن أراد منکم الانصراف، فلینصرف. عده ای رفتند؛ اما شماری که از حجاز او را همراهی می کردند، کنارش ماندند. (۱۵۱) افرادی که رفتند، از اعراب بودند که به تصور موفقیت امام حسین علیه السلام در راه به او پیوستند. (۱۵۲) (کان الحسین لا- یمر بماء من میاه العرب و لا بحی من أحياءها الا تبعه أهل و صحبوه) اما وقتی خبر شهادت اینان را شنیدند، همه ی این اعراب متفرق شدند. (۱۵۳) خواهیم دید که خبر شهادت قیس به مسهر دیرتر از این زمان به امام رسیده است.

۳۶. امام حسین علیه السلام در روز ۲۱ ذی حجه در منطقه ی زرود وارد شدند. در نزدیکی کاروان آن حضرت، زهیر بن قین بجلی همراه با خانواده و برخی اطرافیانش در حال بازگشت به کوفه بود. تا این زمان، شهرت داشت که زهیر فردای عثمانی است و با خاندان علی علیه السلام میانه ای ندارد. امام در پی وی فرستاد، اما او حاضر به ملاقات امام حسین علیه السلام نشد. در این وقت، همسرش او را نکوهش کرد و پس از آن که زهیر با امام ملاقات کرد، یکباره دگرگون شد. وی زنش را همراه برادر زنش فرستادند تا به خانه

(صفحه ۸۵)

برود و خود به امام پیوست و گفت: انی قد و طنت نفسی علی الموت مع الحسین. (۱۵۴) ابومخنف این خبر را از همسر خود

زهیر

بن قین نقل کرده است. (۱۵۵) بر اساس روایتی که شیخ مفید آورده، زهیر این تصمیم را از آن روی گرفت که پیش از آن خبری از سلمان فارسی - در یکی از غزواتی که در آن غنائم زیادی به دست آورده - شنیده بود. سلمان به او گفته بود: اذا ادرکتُم سید شباب آل محمد، فکونوا اشد فرحا بقتالکم مما اصبتمکم الیوم من الغنائم. (۱۵۶).

۳۷. نخستین برخورد امام حسین علیه السلام با سپاه هزار نفری حر بن یزید ریاحی بود که بخشی از نیروی چهار هزار نفری حصین بن نمیر بود. این سپاه به سمت قطقطانه اعزام شده بود تا منطقه را کنترل کند. امام این زمان در منطقه ی ذو چشم (ذی حسم) (۱۵۷) یا وادی السباع بوده و در حال حرکت به سوی کوفه بود. وقتی سپاه حر رسید، امام که امید به حمایت کوفیان داشت، از حر پرسید که به کمک آنان آمده یا بر ضد آنهاست؟ حر گفت: بر ضد شما. (۱۵۸) پس از آن بود که امام درباره ی دعوت کوفه و نامه های آنها سخن گفت و این که اگر مردم از دعوت خود برگشته اند، او حاضر است از راهی که آمده، برگردد. حر پاسخ داد که از نامه ها آگاهی ندارد و خودش هم جز نویسندگان نامه ها نیست؛ وظیفه ی او هم این است که وی را به کوفه نزد عبیدالله ببرد امام حاضر به حرکت به سمت کوفه نشد امام مخالفت کرده و گفت: چون دستور جنگ ندارم، راه میانه را انتخاب می کنیم تا دستور برسد و چنین تصمیم گرفته شد. (۱۵۹) حر تنها به وظیفه ی خود می اندیشید و بر آن بود

تا امام را به کوفه برساند و خود را از این که با فرزند فاطمه درگیر کند، رها سازد و در عافیت بماند. وی به امام حسین علیه السلام گفت که بعد از رسیدن به کوفه فلعل الله الی ذلک أن یأتی بأمر یرزقنی فیہ العافیہ من أن أبتلی بشیء من أمرک. (۱۶۰) او در همانجا گفت که فکر نمی کند، مسلمانی باشد که انتظار شفاعت جد تو را نداشته

(صفحه ۸۶)

باشد؛ و اگر من با تو بجنگم، در دنیا و آخرت زیان خواهم دید. (۱۶۱) اینها نشان می داد که زمینه ی تحول درونی در حر وجود دارد.

۳۸. صحبت از بازگشت، یکی از اساس ترین نکاتی است که امام از این پس تا زمانی که فرصت طرح آن را دارد، عنوان می کند. پس از رسیدن سپاه دشمن، و حرکت به سمتی که به کربلا منتهی شد، امام نماز ظهر و عصر را خواند و هر بار پیش از نماز یا بعد از آن برای مردم سخنرانی کرد. این سلسله سخنرانی ها تا صبح عاشورا در هر فرصت ادامه داشت. امام روی نامه ها و دعوت مردم تکیه می کرد؛ به علاوه درباره ی ماهیت حکومت اموی سخن می گفت و امامت را از آن خود می دانست. (و نحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان) پس از آن امام فرمود که اگر ما را نمی خواهید و حق ما را نمی شناسید، و رأی شما بر خلاف نامه هایی است که فرستاده اید، از همین جا باز میگردم. (۱۶۲) اما برای سپاه دشمن این پذیرفتنی نبود و با آن مخالفت می شد.

۳۹. امام همچنان مسیر را به سمت قادسیه

کج می کرد تا هر چه بیشتر از کوفه دور شود. این مسیر ادامه یافت تا به منطقه ی بیضه رسیدند. در آنجا امام باز سخنرانی کرد و ضمن آن مطالبی درباره ی لزوم مخالفت با حکام ستمگر که حرام خدا را حلال کرده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل کرده، و مال بیت المال را غارت می کنند، مطرح کرد. (۱۶۳) از امام حسین علیه السلام در منطقه ذی حسم نیز سخنرانی نقل شده است که به صورت خطابه ایراد گردید. امام در این سخنرانی از این که چهره ی دنیا عوض شده و از خوبی به بدی گراییده است، سخن گفتند: انه قد نزل من الامر ما ترون؛ و ان الدنيا قد تغيرت و تنكرت، و أدبر معروفها... سپس با کوتاه بودن عمر دنیا فرمودند: الا ترون أن الحق لا يعمل به و أن الباطل لا يتناهى عنه... انى لا أرى الموت الا شهاده و لا الحياه مع الظالمين الا- برما. آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟... در مبارزه با این وضعیت، مردن چیزی جز شهادت نیست و زندگی با ستمگران جز مایه ی

(صفحه ۸۷)

رنج نخواهد بود. زهیر به تأیید سخن آن حضرت، از جای برخاست و گفت: حتی اگر دنیا برای همیشه باقی باشد، و حمایت از تو، این ابدیت را از ما بگیرد، باز ما ترجیح می دهیم که با تو باشیم. (۱۶۴) سخنرانی در برابر دشمن تنها از سوی امام حسین علیه السلام نبود؛ بلکه اصحاب سخنور امام هم کمابیش با استفاده از زبان و نفوذ خود تلاش می کردند تا حقائق را به مردم تفهیم کنند. بنابراین باید سیاست روشنگری را یکی از

۴۰. دو سپاه در عرض هم در حال حرکت بودند و حر مراقب امام بود تا به حجاز باز نگردد. در روز ۲۸ ذی حجه سال ۶۰ که امام در منطقه ی عذیب الهجانات بود، یک گروه چهار نفری از مردم کوفه که نافع بن هلال در میان آنان بود، قصد پیوستن به امام حسین علیه السلام را داشتند. حر خواست تا آنان را حبس کرده مانع از پیوستن آنان به امام بشود. امام حسین علیه السلام فرمود: در این صورت من مجبور به دفاع از آنها هستم؛ چون اینان از اعوان و انصار من هستند. قرار بود تا قبل از آمدن نامه ی ابن زیاد، متعرض من نشوی. (۱۶۵) آمدن این چهار نفر نویدی بر این بود که کسان دیگری هم به امام خواستند پیوست؛ اما مسدود بودن راه ها، مانع از چنین اقدامی بود. این افراد، خبر از وضعیت کوفه دادند: اشراف پول گرفته اند و ظرف خویش را پر کرده اند و همه بر ضد تو متحد هستند. اما سایر مردم، برخی دلهایشان با تو است، اما فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. امام حسین علیه السلام درباره ی فرستادن خود قیس بن مسهر سؤال کرد. و تازه در اینجا بود که از شهادت او آگاه گردید. امام حسین علیه السلام از شنیدن خبر شهادت قیس به گریه افتاد و آیه ی «فمنهم من قضی نجبه و منهم من ینتظر» (۱۶۶) را قرائت کرده از خداوند خواست که شیعیان را در بهشت کنار یکدیگر قرار دهد. (۱۶۷) (اللهم اجعل لنا و لشیعتک منزلاً کریماً عنک، واجمع بینا و ایاهم فی مستقر رحمتک) (۱۶۸).

۴۱. این اخبار، امام حسین علیه السلام را

روزنه‌ی امیدی از سوی کوفه باقی نمانده بود؛ گرچه با توجه به فراوانی شیعیان در کوفه، هنوز جایی برای امید وجود داشت. طرماس بن عدی بن حاتم طائی که از کوفه آمده بود، به امام حسین علیه السلام خبر داد که جمیع زیادی را در کوفه دیده است که ماده اعزام به کربلا - برای جنگ با شما - بودند. وی افزود: بهتر است در همین جا، با سپاه هزار نفره‌ی حر بجنگید، پیش از آن که اسیر دست سپاهیان بعدی شوید. امام درخواست او را نپذیرفت و فرمود: ما با حر قراردادی که از آن تخلف نخواهیم کرد. به علاوه روشن نیست که عاقبت کار چه خواهد شد. (۱۶۹) طرماس بازگشت تا آذوقه‌ای را که از کوفه برای خانواده اش تهیه کرده بود به آنان برساند و به سوی امام حسین علیه السلام برگردد. اما در مسیر بازگشت، وقتی به منطقه‌ی عذیب رسید، خبر شهادت امام را شنیده و نزد طایفه اش بازگشت. (۱۷۰) بارها اشاره کرده ایم که این گونه ارزیابی‌ها و اظهار نظرها از سوی امام بر حسب شرایط ظاهری است نه علم و اطلاع باطنی.

۴۲. از پیش از آن که امام حسین علیه السلام با سپاه حر برخورد کند، بیابان‌های طولانی آغاز شده بود و امام در منطقه‌ی شراف دستور داده بود تا افراد آب بیشتری بردارند. (۱۷۱) درست زمانی که امام با سپاه حر برخورد کرد، سپاه تشنه‌ی حر، به آب نیاز داشت و حر از امام خواست تا به آنان آب بدهند. در این وقت حضرت از اصحابش خواست تا آب ذخیره‌ی خود را به آنان بدهند.

(۱۷۲) از این پس، مسأله ی آب به تدریج یکی از مسائل اصلی سپاه شد. عیدالله در نخستین نامه ای که به حر بن یزید نوشت، از او خواست امام حسین علیه السلام را در جایی نگه دارد که آب و آبادی نباشد. (۱۷۳) زمانی هم که عمر بن سعد را فرستاد به او گفت: حل بینة و بین الفرات آن یشرب. (۱۷۴) به گونه ای نیروهایت را مستقر کن که اجازه ی استفاده ی از آب فرات را به امام حسین علیه السلام ندهی.

۴۳. زمانیکه امام به منطقه ی قصر بنی مقاتل رسید، خیمه ای را سر پا دید. در آنجا شخصی از اشراف کوفه به نام عیدالله بن حر سکنا داشت که از کوفه بیرون آمده بود

(صفحه ۸۹)

تاسر راه حسین یا دشمنان او قرار نگیرد و هیچ یک از دو گروه را یاری نکند؛ اما از اتفاق با امام حسین علیه السلام برخورد کرده بود. وقتی امام از او دعوت به همراهی کرد، وی همین مطلب را گفت و امام به این رضایت داد که اگر او را یاری نمی کند، بر ضد او نباشد. عیدالله گفت که چنین خواهد کرد. (۱۷۵) بعدها اشعاری در ندامت و پشیمانی از عدم حمایت از امام حسین علیه السلام سرود و در حالی که از ابن زیاد خشمگین بود، کوفه را به قصد جبل ترک کرد، در حالی که برخی از مردمان بی خاندان کوفه (صعاليك) نیز او را همراهی کردند. (۱۷۶) افرادی مانند عیدالله بن حر می توانستند فراوان باشد. کسانی که با وجود ادعای علاقه ی به اهل بیت، تنها حاضر بودند اسب و شمشیر خدا را در اختیار امام حسین علیه السلام بگذارند. عیدالله به امام عرض کرد: اگر واقعا می دانست که

در کوفه کسانی هستند که از امام حسین علیه السلام دفاع کنند، او هم چنین می کرد؛ اما شیعیان کوفه از ترس بنی امیه در خانه هایشان خزیده اند. وی حاضر شد اسب و شمشیرش را در اختیار امام حسین علیه السلام بگذارد - اما نه جانش را - امام فرمود: ما جئناک لفرسک و سیفک انما أتیناک لنسألک النصره؛ و افزود: اگر از دادن جانت بخل می ورزی، ما نیازی به مال نداریم و از آدم های گمراه هم استفاده نمی کنیم. از رسول خدا شنیدم که فرمود: من سمع واعیه اهل بیتی و لم ينصرهم علی حقهم، اکبه الله علی وجهه فی النار. (۱۷۷) نوشته اند که بعدها عیبیدالله از عدم حمایت امام حسین علیه السلام اظهار ندامت کرد (۱۷۸) که روشن نیست تا چه اندازه جدی بوده است. انس بن حارث کاهلی هم با همان هدف عیبیدالله بن حر از کوفه خارج شده بود؛ اما پس از آن که گفتگوی امام را با عیبیدالله شنیدن، نزد امام آمد و گفت: با این که من هم برای گریز از شرکت در جنگ، له یا علیه تو بیرون آمدم، اما اکنون نصرت تو به قلم افتاد. امام از پیوستن او استقبال کرد. (۱۷۹) کاروانیان در این منزل نیز آب برداشتند و حرکت کردند. دو نفر کوفی دیگر هم نزد امام آمدند و ابراز کردند که عیال فراوان دارند و امانت زیادی از مردم در دست؛ اجازه می خواستند تا رخصت

(صفحه ۹۰)

رفتن یابند. (۱۸۰) این هم راهی برای گریز بود؛ و امام حسین علیه السلام که مصمم بود یارانش در این لحظاتی که شهادت نزدیک است، بهترین ها باشند، نه تنها به آنان اجازه ی رفتن دادند، خودشان هر چه خطر

نزدیک تر می شد، اعلام می کردند، هر کس که مایل است تا برود، می تواند برود. زمانی که فراس بن جعده بن هبیره ی مخزومی احساس کرد که کار دشوار است، از امام اجازه خواست تا برود؛ امام هم اجازه داد و او شبانه آنجا را ترک کرد. (۱۸۱).

۴۴. امام حسین علیه السلام در قصر بنی مقاتل بود که روی اسب خواب کوتاهی کرد و در آن حال، اسب سواری را دید که می گفت: القوم یسیرون و المنايا تسری الیهم. این قوم در حال حرکت هستند و مرگ نیز به سوی آنان در حال حرکت. امام بیدار شد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون؛ (۱۸۲) علی اکبر علت تلاوت آیه را پرسید. امام فرمود که خبر از مرگ ما می دهد. علی اکبر گفت. ألسنا علی الحق؟ قال: بلی. قال: یا أبت اذا لا نبالی نموت محقین. فقال: جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدا عن والده. (۱۸۳) برخی گفته اند که این میتواند اشاره به سلام بر علی اکبر در کنار سلام بر امام حسین علیه السلام باشد. در این مسیر بود که امام می کوشید تا از کوفه دور شده به سمت بادیه حرکت کند؛ اما حر ممانعت می کرد تا به کربلا رسیدند؛ جایی که به آن نینوا می گفتند. (۱۸۴) با رسیدن به این منطقه بود که نامه ی ابن زیاد به حر رسید که «لا تنزله الا العراء علی غیر حصن و لا ماء» (۱۸۵) او را در جایی بدون آب و سبزه فرود آر. در ضمن حامل نامه را مسؤول کرده بود تا مراقب اجرای فرمان عبیدالله باشد امام اجازه خواست تا در قریه ی نینوا یا غاضریه توقف کند، اما حر اجازه نداد. (۱۸۶)

بالاخره در جای که آب و آبادی نبود توقف کردند؛ زهیر از امام خواست تا جمعیت دشمن اندک است، جنگ را آغاز کنند؛ اما امام فرمودند: تا جنگ را آغاز نکنند؛ ما شروع کننده نخواهیم بود. (۱۸۷).

(صفحه ۹۱)

۴۵. اصحاب امام اندک، اما بسیار فداکار بودند. در تمام این روزها که اخبار سخت می رسید، ترسوها و دنیا پرست ها پراکنده شدند و اصحاب مقاوم و پایدار باقی ماندند. برخی از آنان چنان روحیه ی مقاومت گرانه ای داشتند که نه تنها اظهار ضعف نمی کردند، بلکه هر لحظه با گفتن سخنان ایثار گرانه، حمایت خود را از امام نشان می دادند. بسیاری از این اصحاب با سن بالا، از کسانی بودند که در جمل و صفین در کنار پدرش امام علی علیه السلام بودند. برخی از آنان در شمار قراء کوفه بوده و از چهره های متدین و مقدس این شهر به شمار می رفتند. یکی از آنان نافع بن هلال بجلی است. وی به امام حسین علیه السلام گفت: نگران مباشید. جد شما گرفتار منافقان بود. پدرتان هم تا آخر با منافقین اعم از قاسطین و مارقین و ناکثین درگیر بود؛ و امروز شما همین گرفتاری را دارید. اما ما، به شرق بروی یا به غرب، در کنار تو هستیم. با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن هستیم. (۱۸۸).

۴۶. امام روز پنج شنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری، در کربلا فرود آمد. در آنجا خیمه ای برای خود و فرزندان زید و سایر اهل بیت نیز در اطراف خیمه ی امام حسین علیه السلام خیمه زدند. (۱۸۹) هم در اینجا بود که امام حسین علیه السلام خطاب به یارانش فرمود: الناس عبيد الدنيا، و الدين لعق علي ألسنتهم يحوطونه

ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الדיانون. (۱۹۰) ام کلثوم گریه می کرد و می گفت: جد و پدر و برادر و مادرم فاطمه را از دست داده ام و اکنون باید در انتظار از دست دادن برادرم باشم. امام از اهل بیتش خواست تا پس از کشته شدن وی، گریبان چاک نزنند و به سر و صورت نکوبند. (۱۹۱).

۴۷. درباره ی شما جمعیتی که همراه امام به کربلا آمد و عدد کسانی که تا لحظه ی شهادت امام در کنارش بودند، اختلاف نظر فراوانی در منابع دیده می شود. برخی آمارها مربوط به روزهای نخست است که طبعاً احتمال رفتن شماری از آنها وجود داشته است به گزارش ابن سعد، همراه امام حسین علیه السلام پنجاه نفر به کربلا آمدند؛ بیست

(صفحه ۹۲)

نفر از سپاه کوفه به امام پیوستند؛ و نوزده نفر از اهل بیت همراهش بودند. (۱۹۲) در منابع دیگر از ۴۵ اسب سوار و یک صد پیاده یاد شده است. (۱۹۳) این روایتی است که از امام باقر علیه السلام حکایت شده است. (۱۹۴) گزارش یعقوبی چنان است که در وقتی که عمر بن سعد با چهار هزار نفر به کربلا آمد، امام حسین علیه السلام ۶۲ یا ۷۲ نفر همراهش بودند. (۱۹۵) باز هم در این باره آمارهایی داریم که خواهد آمد.

۴۸. زمانی که عیبداالله توقف امام حسین علیه السلام در کربلا را شنید، نامه ای به آن حضرت نوشت و در آن خطاب به امام گفت: ای حسین! امیرالمؤمنین به من دستور داده است خوب نخوابم و سیر نخورم تا آن که یا تو را بکشم یا تسلیم دستور یزید کنم. وقتی نامه به امام رسید، آن را دور انداخت و جوابی بدان نداده

فرمود: رستگار نخواهند شد کسانی که رضای مخلوق را به قیمت سخط خالق می خرند. (۱۹۶) عدم پاسخ دادن امام حسین علیه السلام، خشم عیب‌الله را بیش از پیش برانگیخت و عمر بن سعد را که قرار بود بر ری و همدان حکومت کند و آماده ی رفتن بود، مأمور جنگ با امام حسین علیه السلام کرد. وی ابتدا نمی پذیرفت، اما وقتی قرار شد حکم حکومت ری و همدان (۱۹۷) را پس دهد، به رغم مخالفت طایفه اش - بنی زهره که از خاندان های قریش بود - آن را پذیرفت. (۱۹۸) در همین خبر آمده است که عیب‌الله او را تهدید به رفتن نیز کرد که بعید می نماید درست باشد. در خبر بلاذری چنین چیزی نیامده و تنها تهدید به باز پس گرفتن عهد ری شده است (۱۹۹) (ان سرت بجندها و الالفابعث الینا بعهدنا. و زمانی که دید ابن زیاد اصرار می کند، پذیرفت. (۲۰۰) شیرینی امارت ری عمر بن سعد را فریب داد؛ چنانکه ابن مسکویه می نویسد: ثم حلافی قلبه الاماره، فاستجاب! (۲۰۱) انتخاب عمر بن

(صفحه ۹۳)

سعد برای این کار، با این هدف نیز صورت می گرفت که وی در کوفه، نزدیک ترین فرد از خاندان های موجود قریش به امام حسین علیه السلام بود؛ کسی که مسلم بن عقیل در وقت شهادت، از فرط بی کسی، وصیت های خود را به وی گفته بود. گویا در شب عاشورا، وقتی امام حسین علیه السلام بریر بن حضیر را نزد عمر بن سعد فرستاد تا او را نصیحت کند، او پاسخ داد: می دانم که هر کسی با این گروه بجنگد و آنان را بکشد، در آتش است؛ اما ای بریر! اتشیر آن ترک ولایه الری فتصیر لغیری؟ آیا

تو به من می گویی ولایت ری را رها کنم و آنجا به دیگری برسد؟ آن وقت بریر نزد امام برگشت و عرض کرد: ان عمر بن سعد قد رضی أن یقتلک بملک الری (۲۰۲) عمر سعد راضی است تا برای رسیدن به حکومت ری شما را بکشد. اشعاری هم به او نسبت داده اند. (۲۰۳).

۴۹. عیدالله برای مجبور کردن امام حسین علیه السلام به بیعت با یزید یا جنگ کردن با وی، اعزام سپاه به کربلا را با فرستادن عمر بن سعد به عنوان فرمانده اصلی آغاز کرد. عمر بن سعد همراه با چهار هزار نفری که قرار بود به دستی، یعنی محل مأموریت خود اعزام شود، به کربلا رفت. تا اینجا پنج هزار نفر از سپاه کوفه در کربلا بود. (۲۰۴) سپاه جدید روز دوم اقامت امام در کربلا به این منطقه رسید.

عمر بن سعد، به رغم آنکه از زشتی کار خود آگاه بود، بنای آن داشت که کار با را مصالحه تمام کند و به گمان خود، درگیر جنگ نشود. وقتی به کربلا رسید، فرستاده ای را نزد امام فرستاده، از علت آمدن امام به این خطه، پرسش کرد. امام به فرستاده ی عمر بن سعد فرمود: به او بگو، مردم این شهر به من نامه نوشتند و گفتند: امام ندارند و از من خواستند نزد آنان بیایم. آمدم؛ اما با آن که دوازده هزار نفر بیعت کرده بودند، به من خیانت ورزیدند. وقتی وضع را چنین دیدم، خواستم به همانجا که از آنجا آمدم بازگردم که حرمانع شد. اکنون هم اجازه بدهید بازگردم. وقتی این خبر به عمر بن سعد رسید، خوشحال شد و تصور

کرد ابن زیاد به بازگشت رضایت داده و او هم از جنگ با حسین بن علی در امان خواهد بود (و الله انی لأرجوا ان أعمی عن محربه الحسین). (۲۰۵).

(صفحه ۹۴)

۵۰. بحث پیوستن شماری از شیعیان کوفه به سپاه امام، چیزی بود که مورد انتظار امام و یارانش از قبیل حبیب بن مظاهر و دیگران بود. وقتی قر بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد آمده بود تا از امام علت آمدن امام را بپرسد، در وقت بازگشت، حبیب بن مظاهر به او فت: و یحک یا قره! اترجع الی القوم الظالمین؟ قره گفت: من رسول او هستم، برمیکردم، پیغام را می بردم و بعد: ثم أری رأی. (۲۰۶) حبیب با دین این شخص گفته بود که من درباره ی این شخص حسن ظن داشتم (أنت حسن الرأی فی أهل البیت) (۲۰۷) و تصور نمی کردم در اینجا حاضر شود: (ما كنت أراه یشهد هذا المشهد). (۲۰۸) به گزارش مورخان، ابن زیاد شنید که برخی از کوفیان، تک تک، دو به دو و یا سه نفره، در حال حرکت به سوی حسین بن علی هستند. در این جا بود که لشکرگاه نخيله را آماده کرده، عمرو بن حرث را بر کوفه گماشت و مردم را به زور عازم آن کرد. وی دستور بستن پل را نیز داد تا کسی (برای پیوستن به امام حسین علیه السلام) از آن عبور نکند. (۲۰۹).

۵۱. زمانی که عمر بن سعد پیشنهاد بازگشت امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد فرستاد، وی پاسخ داد: مقصود تو را دریافتم. از حسین بخواه با یزید بیعت کند؛ اگر کرد، به من بنویس تا بگویم چه باید بکنی.

عمر بن سعد دریافت که ابن زیاد در پی شر است. وقتی عمر نامه ی ابن زیاد را برای امام حسین علیه السلام فرستاد، امام حاضر به دادن جوان به آن نشد. این پیغام که ابن زیاد رسید، بر خشمش افزوده شد، اعزام سپاه را آغاز کرد. (۲۱۰) روشن بود که ابن زیاد، به بیعت امام حسین علیه السلام با یزید هم اکتفا نمی کرد؛ بلکه به نظر می رسد او قصد داشت ابتدا امام را به بیعت وادارد و پس از آن، به اعمال دیگری که چندان قابل پیش بینی نبود، وادار نماید. از نامه ی مبهم او که پس از بیعت تصمیم خواهیم گرفت، این مطلب به دست می آید: فاذا فعل ذلک رأینا رأینا. (۲۱۱).

۵۲. عیدالله که اصرار بر جنگ داشت و آگاه بود که امام حسین علیه السلام بیعت نخواهد

(صفحه ۹۵)

کرد، فرستادن سپاهیان بیشتری را به کربلا در دستور کار خود قرار داد. وی در کوفه بر منبر رفت و مردم را از فضائل و مناقب معاویه آگاه کرده! و گفت که او اجتماع و الفت را به آنان بازگردانده است. اکنون هم فرزندش یزید آمده که فردی است: حسن السیره و محمود الطریقه، محسن الی الرعیه، متعاهد الثغور، يعطى العطاء فى حقه. (۲۱۲) و بر سهمیه ی بیت المال تک تک شما صد در صد افزوده است. بنابراین همه ی شیوخ قبایل، تجار و سکنه ی کوفه می بایست به لشکرگاه بروند؛ در غیر این صورت ایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه؛ پس از امروز، هر کسی را که دیدیم از رفتن به لشکرگاه تخلف ورزیده، ذمه ی خود را از او برداشته ایم. (۲۱۳) عیدالله، حصین بن نمیر را که با نیروهایش در قادسیه

مستقر شده بود، به لشکرگاه نخيله فراخواند. پس از آن که اشراف کوفه را احضار کرده، از آنان خواست تا در میان مردم بگردند و آنان را امر به اطاعت از حکومت و پرهیز از فتنه کنند و از آنان بخواهند تا به سپاه پیوندند. پس از آن اعزام نیرو به کربلا آغاز شد. حصین بن نمیر با چهار هزار نفر؛ حجار بن ابجر عجلی با هزار نفر؛ شبث بن ربعی (که ابتدا خود را به بیماری زده بود تا نرود اما ابن زیاد دریافت و او را فرستاد) (۲۱۴) با هزار نفر. یزید بن حارث با هزار نفر یا اندکی کمتر. برای این که کسی در کوفه نمانده باشد، ابن زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد با سپاهش در کوفه بگردد. (در همین گشتن بود که شخصی از قبیله ی همدان را یافت که برای گرفتن میراثش به کوفه آمده بود. او را دستگیر کرده، نزد ابن زیاد آورد؛ وی هم دستور داد گردنش را زدند. پس از آن بود که «فلم یبق بالکوفه محتلم الا خرج الی العسکر بالنخيله» (۲۱۵) به علاوه، عیدالله دسته های بیست نفره، سی نفره و پنجاه نفر را هر لحظه برای پیوستن به عمر بن سعد به کربلا می فرستاد. همچنین برای این که کسی از کوفه نگریزد، دستور داده بود تا همه ی راه ها را کنترل کنند تا مبادا افراد فراری به امام حسین علیه السلام پیوندند (مخافه لان یلحق الحسین مغیثا له). میان عمر بن

(صفحه ۹۶)

سعد و کوفه هم رسولانی را برای بردن و آوردن اخبار گذاشته بود تا هر لحظه خبرهای کربلا را به وی برسانند. (۲۱۶) آمار ابن اعثم از سپاهیان اعزامی به

کربلا، ریزتر است. (۲۱۷) رقم سپاه کوفه را تا ۳۵ هزار نفر نوشته اند، (۲۱۸) که ممکن است بسیاری از آنان از نیمه ی راه گریخته باشند. فرماندهان سپاه به طور عمده، از میان اشراف کوفه و مشایخ قبایل مختلف بودند که بنی امیه از روز نخست دل به تطمیع آنان بسته و با استفاده از ایشان، جمعیت قبایل را به دفاع از خود آماده می کردند ابن زیاد، مبالغ هنگفتی پول به اهل ریاست، یعنی همین اشراف داد: و وضع لأهل الریاسه العطاء و أعطاهم، و نادی فیهم ان یتهیأواللخروج الی عمر بن سعد لیکونوا عوناً له فی قتل الحسین. (۲۱۹) برای اهل ریاست بخشش ها قرار داده و به آنان اطلاع دادند تا آماده خروج برای پیوستن به سپاه عمر بن سعد و کمک به او برای کشتن حسین باشند. این اشراف نقش مهمی در ایجاد انحراف در حرکت های انقلابی در تمام این دوران داشتند. لشکر کوفه به طور کامل در روز ششم محرم در کربلا حاضر بود. (۲۲۰).

۵۳. اما شیعیان کوفه چه کردند؟ این پرسشی است که تاکنون تحقیق جدی درباره ی آن صورت نگرفته است. طی پنج روز از زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه - که شمارش بین ۲۲ تا ۲۸ هزار نفر می رسید - به کربلا رسید، شیعیان در یک حالت بی تصمیمی مانده، و تشکل لازم را برای تصمیم گیری متمرکز نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقیل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی امان افراد مظنون را به قتل می رساند، آنان را خانه نشین کرده و تنها در این اندیشه

بودند که اولاً جان خود را از تهدید حکومت در امان بدانند و ثانياً آن که به زور مجبور نشوند در سپاه کوفه حاضر شده، در کربلا برابر امام حسین علیه السلام قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در شرایط عادی می توانستند در سپاه امام باشند، به اجبار در سپاه کوفه حاضر شدند، تلاش آنان این بود تا از این

(صفحه ۹۷)

سپاه فاصله گرفته بگریزند. به همین دلیل همراه سپاه از کوفه بیرون آمده و در طول مسیر می گریختند: و كان الرجل يبعث في الف، فلا يصل الا في ثلاثمائة و أربعمائة اقل من ذلك، كراهه منهم لهذا الوجه. گاه يك فرمانده با هزار نفر اعزام می شد، اما تنها با سیصد، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبود. (۲۲۱) هرثمه بن سلیم که از شیعیان علی بن ابی طالب بوده، از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شد که وقتی در مسیر صفین با امام علی علیه السلام در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: واهای لک یا ترابه! لیحشرن منک قوم یدخلون الجنه بغير حساب. وی می گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم اکنون نه می خواهم با تو باشم و نه علیه تو. حضرت فرمود: از اینجا بگریز و شاهد کشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آن که خداوند او را در آتش خواهد سوزاند و من هم از آنجا گریختم. (۲۲۲)

۵۴. پیوستن برخی از شیعیان تک

تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلبی بود که مجاهد در جبهه های جنگ با کفار بود. وقتی دید عده ای در نخيله ی کوفه آماده ی جنگ با امام حسين عليه السلام می شوند، گفت: من علاقمند بودم در جهاد با مشرکین شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می روند، اولی است. آن گاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: درست دریافته ای؛ من هم با تو می آیم. ایندو شبانه از کوفه خارج شده به امام حسين عليه السلام ملحق شدند (فخر ج بها ليلا حتى أتي حسينا فاقام معه). (۲۲۳) حبيب بن مظاهر از شيعيان برجسته ی کوفه بود که در همین ایام به امام حسين عليه السلام پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه ی بنی اسد را که در آن نزدیکی زندگی می کردند به امام حسين عليه السلام ملحق سازد؛ آنان را راضی کرد؛ اما سپاه ابن زیاد از راه رسید و مانع شد. (۲۲۴) نمونه ی دیگر مسلم بن عوسجه بود که وی نیز از شيعيان

(صفحه ۹۸)

مقیم کوفه بود که به امام حسين عليه السلام پیوست. این نشان می داد اگر شيعيان کوفه اراده می کردند، می توانستند به امام بپیوندند. حتی شماری از آنان با سپاه کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسين عليه السلام پیوستند. عمار بن ابی سلامه ی دالانی کوشید تا در نخيله عبیدالله را ترور کند؛ نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسين عليه السلام ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگیده و

در حال جنگ به کربلا رفته، به امام حسین علیه السلام پیوست. (۲۲۵).

۵۵. از روز هفتم محرم، بر اساس فرمانی که عبیداله فرستاد، قرار شد تا میان سپاه امام و آب فرات فاصله انداخته شود. یعنی آنها حق استفاده از آب را نداشته باشند. نامه ی ابن زیاد به عمر بن سعد این بود: حل بین حسین و أصحابه و بین الماء فلا یدوقوا منمه قطره، كما صنع بالتقی الزکی المظلوم. همان طور که اجازه ی استفاده از آب به عثمان داده نشد، اجازه ی استفاده از آب را به حسین و یارانش ندهید. (۲۲۶) در خبر بلاذری افزوده شده است: این اقدام، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بوده است. در نقل صدوق آمده است: و حل بین الماء و بینة كما حیل بنی عثمان و بین الماء یوم الدار. (۲۲۷) تلاقی کردن این اقدام با اقدام محاصره کنندگان عثمان برای نرساندن آب، بسیار ناجوانمردانه بود؛ زیرا در آن روز، تنها کسی که کوشید تا مردم را قانع کند تا آب به عثمان بدهند، امام علی علیه السلام بود. به هر روی، به گزارش ابن اعثم، عمر سعد، سختگیری را آغاز کرده، عمرو بن حجاج را که خود از کسانی بود که به امام نامه نوشته بود، همراه پانصد نفر در کناره ی شریعیه ی فرات مستقر کرد. (۲۲۸) روز هشتم محرم، آب در اختیار کاروان امام حسین علیه السلام نبود و آنچه از پیش داشتند، استفاده می کردند. خبری در مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی آمده است که بر اساس آن امام پشت خیمه حفره ای کند که قدری آب در آن آشکار شد، اما آن نیز اندکی بعد تمام شد. (۲۲۹) در خبر دیگری آمده است

که ابن زیاد ضمن نامه ای به عمر بن سعد نوشت: «شنیده ام که حسین و اصحابش

(صفحه ۹۹)

دسترسی به آب داشته، چاه هایی کنده اند. هنگامی که نامه به دست رسید، آنها را حتی الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه ی بهره برداری از آب فرات را به آنان نده». (۲۳۰) این نامه اشاره به کندن چاه توسط امام حسین علیه السلام دارد که ظاهراً سودی در بر نداشته است.

روز نهم که تشنگی اصحاب کاروان جدی شد، امام یک سپاه پنجاه نفری را با بیست ظرف آب به فرماندهی عباس بن علی برادرش و نیز نافع بن هلال فرستاد تا لشکر عمرو بن حجاج را کنار زده، قدری آب بیاورند. زمانی که این گروه در برابر شریعه ی فرات رسیدند، عمرو بن حجاج جلوی آنان ایستاد. نافع جلو رفت؛ عمرو پرسید: برای چه آمده اید؟ گفت: از آب استفاده کنیم. عمرو پاسخ داد: تو می توانی. نافع گفت: أفأشرب و الحسین عطشان؟ پس از آن افراد وارد شریعه شدند و وقتی عمرو با سپاهش جلو آمد، با آنان درگیر شدند و به هر روی توانستند ظرف های خود را از آب پر کنند. (۲۳۱).

۵۶. گفتگوهای چندی میان امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد در این روزها صورت گرفت. امام در صحبت ها، روی مسأله ی بازگشت تکیه داشت و بر آن بود تا وضعیت به گونه ای درآید که عجالتا بتواند از حیطة ی قدرت ابن زیاد خارج شود. در منابع، درباره ی محل پیشنهادی امام برای بازگشت. مطالب مختلفی آمده است. تقریباً در همه ی منابع کهن این خبر یا به عبارت بهتر شایعه آمده است که امام فرمود: یا اجازه دهید به جایی که از آنجا آمده ام بازگردم. یا آن

که نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم. یا آن که به یکی از نقاط مرزی دنیا اسلام بروم و همانند یکی از مرزبانان باشم. (۲۳۲) با این همه بلاذری این خبر را نیز آورده است که: يقال: انه لم يسأله الا أن يشخص الى المدينة فقط. (۲۳۳) او فقط درخواست بازگشت به مدینه را داشت. چنان که عقبه بن سمعان می گوید: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، تا وقت کشته شدن او همراهش بودم.

(صفحه ۱۰۰)

هیچ کلمه ای نگفت جز آن که شنیدم. به خدا سوگند که آنچه میان مردم شهرت دارد، و گمان می برند که حسین علیه السلام گفته است «اجازه دهید نزد یزید رفته دست در دست او بگذارم، یا به یکی از نقاط مرزی بروم» اشتباه میکنند؛ او چنین چیزی را نگفت، تنها چیزی که می گفت این بود: فلاذهب فی هذه الأرض العریضه، حتی نظر ما یصیر أمر الناس. (۲۳۴) در طبری متن نامه ای از عمر بن سعد آمده که سه درخواست بالا از زبان امام حسین علیه السلام در آن مطرح شده و ابن زیاد هم ابتدا می پذیرد، اما با اصرار شمر آن را رد می کند. (۲۳۵) بیم آن می رود که عمر بن سعد که به هر روی قصد داشت جنگ صورت نگیرد، خود این سه پیشنهاد را در تحلیل پیشنهاد اصلی امام در این نامه آورده باشد و از همین جا خبر در منابع به صورت بالا آمده باشد؛ آنچه مسلم است این که امام با توجه به وضعیتی که برای ایشان و کاروان تا آخر پیش آمد، نمی تواند چنین پیشنهادی را مطرح کرده باشد. ملاقات هایی نیز میان

امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد صورت گرفت که رقم آنها را سه یا چهار بار نوشته اند. (۲۳۶) شاید وقتی خبر این گفتگوهای خصوصی به ابن زیاد رسید: او به وی نوشت: من تو را برای منادمه (ندیم) با حسین نفرستاده ام. (۲۳۷) یک گفتگوی شبانه میان این دو نفر در وسط سپاه دو طرف بدون حضور شخص ثالث صورت گرفت که کسی از محتوای آن آگاه نشد؛ گرچه حدس هایی زده می شد که در منابع تاریخی منعکس شده است. (۲۳۸) این حدس ها چنین است که امام از عمر بن سعد خواسته تا هر دو سپاه را رها کنند و نزد یزید بروند! اما عمر بن سعد گفته است که ابن زیاد خانه ام را منهدم می کند و املاکم را میگیرد. ابن ائعم گزارش تفصیلی تری آورده که در نهایت عمر بن سعد در خوست امام را در عدم جنگ با او نمی پذیرد و امام هم او را نفرین می کند. (۲۳۹).

۵۷. عمر بن سعد، بار دگر خواسته ی امام را به ابن زیاد منعکس کرد؛ شاید پیشنهادهایی هم از خودش بر آن افزوده باشد. از جمله آن که حسین حاضر است نزد

(صفحه ۱۰۱)

یزید برود و با او بیعت کند یا به یکی از مرزها برود. متن نامه ی وی در منابع نقل شده و این که پس از طرح پیشنهادها نوشت: هذا لکم رضا و للامه صلاح. (۲۴۰) ابن زیاد در حال پذیرفتن آن بود که شمر رأی او را زد و گفت: اگر حسین بن علی از اینجا برود، به دست آوردن او دشوار است. (۲۴۱) ابن زیاد سخن او را پذیرفت و شمر بن ذی الجوشن ضبابی را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به

حسین بن علی علیه السلام بگوید: تنها راه، پذیرفتن حکم و فرمان ابن زیاد است. امام حسین علیه السلام از این سخن برآشفت و فرمود: أنزل علی حکم ابن الزانیه؟ لا- و الله لا- أفعل، الموت دون ذلك و أحملي (۲۴۲) ابن زیاد، به شمر گفت: اگر عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه ی ابن زیاد به عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه ی ابن زیاد به عمر بن سعد این بود: تو نفرستادم تا در جنگ با حسین تعلق ورزی و عافیت جو باشی و شفاعت گر او نزد من. اگر حسین و یارانش حکم مرا می پذیرند، آنان را تسلیم شده نزد من بفرست و گرنه با آنان بجنگ تا ایشان را بکشی که مستحق کشتن هستند. وقتی حسین را کشتی، اسبان را بر جسد او بران. اگر مایل نیستی، بگذار شمر فرماندهی سپاه را بکند. (۲۴۳) به هر روی، نقش شمر در بازگرداندن عقیده ی ابن زیاد مورد تأیید همه ی منابع است. تساهل عمر بن سعد در جنگ با امام، سبب برآشفتن ابن زیاد شده و مرتب پیام برای شروع جنگ می فرستاد.

۵۸. پیغام های مکرر عبیدالله بن زیاد به ابن سعد، همراه با آمدن شمر و آماده بودن وی برای فرماندهی، عمر بن سعد را بر آن داشت تا تصمیم به آغاز جنگ بگیرد. شمر عصر روز پنج شنبه نهم محرم وارد کربلا می شود (برخی جمعه را نهم محرم می دانند) و آخرین پیام ابن زیاد را به عمر بن سعد داد. (۲۴۴) عمر بن سعد، شمر را به خاطر این اقدامش که رأی ابن زیاد را زده، سرزنش کرد و

گفت: لا یتسلم و الله الحسین، به خدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد و حتما جنگ صورت خواهد گرفت. نه خیر!

(صفحه ۱۰۲)

من فرماندهی می کنم و تو فرمانده نیروهای پیاده باش. (۲۴۵) عمر بن سعد پیغام ابن زیاد را برای تسلیم محض شدن به امام حسین علیه السلام فرستاد و حضرت فرمود: و الله لا أضع یدی فی ید ابن مرجانه ابدا. (۲۴۶).

۵۹. شمر از طایفه ی بنی کلاب بود؛ دوست او عبدالله بن ابی محل، فرزند برادر ام البنین (دختر حزام بن ربیعہ ی کلابی) همسر امیر مؤمنان علی علیه السلام و مادر عباس و برادرانش بود. اینان در وقت حرکت به سوی کربلا، امان نامه ای برای عباس و برادران وی عبدالله، جعفر و عثمان گرفتند. این امان نامه را یکی از موالی وی با نام کزمان به کربلا برد؛ اما جوانان در مقابل امان نامه پاسخ دادند: لا حاجه لنا فی امانکم، امان الله خیر من امان ابن سمیه. (۲۴۷) در نقلی دیگر آمده است که خود شمر امان نامه را به کربلا آورد و چهار برادر پاسخ دادند: لعنک الله و لعن امانک، ائؤمننا و ابن بنت رسول الله لا امان له. (۲۴۸) خدا تو را و امان تو را لعنت کند و آیا تو به ما امان می دهی و پسر دختر رسول خدا امان نداشته باشد؟

۶۰. ابن زیاد، مرتب افرادی را به کربلا اعزام می کرد تا عمر بن سعد را وادار به شروع جنگ کنند. و ابن سعد که فشار و تهدید ابن زیاد را جدی دید، عصر عاشورا، دستور حمله داد. امام که کنار خیمه اش به شمشیرش تکیه داده بود، صدای مهمه و هجوم را شنید. از برادرش عباس خواست تا خبری بیاورد. عباس خبر آورد که ابن سعد می گوید: یا باید تسلیم

حکم

ابن زیاد شوید یا آماده ی کارزار باشید. امام از برادرش خواست تا از آنان بخواهد، امشب را به آنان مهلت دهند. (۲۴۹) ابن سعد سپاه کوفه را با فریاد یا خلیل الله! ارکبی؛ ای سپاه خدا سوار شوید! پس از نماز عصر به نبرد فراخواند. ملاقات عباس با دشمن همراه بیست نفر از سپاهیان امام از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر صورت گرفت. شخصی به زهیر گفت: تو عثمانی مذهب بودی؟ زهیر گفت: البته من نامه ننوشتم، اما وقتی دیدم، شما به او خیانت کرده، نقض عهد

(صفحه ۱۰۳)

نموده و میل به دنیا پیدا کردید، وظیفه ی خود دانستم از او حمایت کنم و در حزب او قرار گیرم تا حقی را که شما از رسول الله ضایع کرده اید، حفظ کنم. (۲۵۰) حبیب بن مظاهر هم در این لحظه با کوفیان سخن گفت: بد مردمانی هستند کسانی که ذریه ی پیامبرشان را بکشند؛ و عباد و شب زنده داران این شهر را به قتل رساندند. تأخیر جنگ از آن شب، از سوی امام حسین علیه السلام به این هدف بود تا فرصتی برای عبادت داشته باشند: لعنا نصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره، فهو یلعم انی قد کنت احب الصلاه له و تلاوه کتابه و کثره الدعاء و الاستغفار. (۲۵۱) در اینجا باز روایت ابن اعثم افزوده ی دیگری دارد که متناسب با اخباری است که پیش از آن هم نقل کرده و آن این که لحظه ای که امام کنار خیمه نشسته و به شمشیرش تکیه داد بود، اندکی به خواب فرورفت؛ و وقتی بیدار شد، خطاب به زینب علیها السلام که او را از خواب بیدار کرد و خبر مهمه ی دشمن

را به او داده بود، فرمود: یا اختاه! رأیت جدی فی المنام و اُبی علیا و فاطمه امی، و اُخی الحسن علیهم السلام، فقالوا: یا حسین! انک رائح الینا عن قریب. (۲۵۲) در روایتی هم کلینی آورده است که در روز تاسوعا بود که ابن زیاد کاملاً مطمئن شد که از عراق هیچ نیروی کمکی به امام حسین علیه السلام نخواهد رسید. (۲۵۳) تاسوعا روز پنجشنبه بوده است. (۲۵۴) و بدون تردید همان طور که در بسیاری از منابع آمده، روز عاشورا روز جمعه. (۲۵۵).

۶۱. شب عاشورا، امام حسین علیه السلام اصحاب و افراد خاندانش را گرد آورد. حمد و ثنای الهی گفت و از این که خداوند نبوت را در میان خاندان او قرار داده، خدای را سپاس گفت. آن گاه به حاضران فرمود: فردا جنگ خواهد شد؛ شما از ناحیه ی من آزادید تا از تاریکی شب استفاده کرده، این محل را ترک کنید. دشمن در پی من است؛ اگر مرا در اختیار داشته باشد، به شما کاری ندارد. اهل بیت پاسخ دادند: لا أبقانا الله بعدک، لا والله، لا نفارقک حتی یصیبنا ما أصابک. و اصحاب نیز همان پاسخ را دادند؛ امام آنان را

(صفحه ۱۰۴)

دعا کرده از خداوند خواست تا بهشت را به ایشان پاداش دهد. (۲۵۶) آزاد کردن افراد به خاطر بیعتی بود که با امام کرده بودند و حضرت بیعت را از آنان برداشت: انتم من بیعتی فی حل. و لیس منی ذمام. (۲۵۷) در این شب، مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی و دیگر یاران، سخن گفتند. مسلم گفت: آن قدر با تو می مانم که نیزه ام در سینه ی آنان بشکند؛ تا شمشیر در

دست دارم می جنگم؛ و اگر شمشیر نداشتم با سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا بمیرم (۲۵۸) سعید حنفی گفت که دوست دارد هفتاد بار زنده شود و بمیرد و همچنان از امامش دفاع کند. زهیر گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم تا آن که هزار نفر را به قتل برسانم تا آن که خداوند با این کشتن من، از تو و جوانان خاندانت دفاع کند. (۲۵۹) از اهل بیت، عباس (۲۶۰) و سپس دیگران سخن گفتند (۲۶۱) این محفل نزدیک شب، درست پس از بازگشت سپاه کوفه بود. (۲۶۲) امام حسین علیه السلام در همین خطابه به جمع اصحاب و اهل بیت فرمود: روی زمین خاندانی بهتر از خاندان خود و یارانی بهتر از یارانش نمی شناسد. (۲۶۳).

۶۲. در آن شب مسائل دیگری نیز رخ داد. امام از کسانی که بدهی دارند، خواستند تا همراه ایشان نجاتند. (۲۶۴) ضحاک بن عبدالله مشرقی و مالک بن نضر آمدند و گفتند بدهی دارند و عیالوارند. امام بیعت خود را از آنان برداشت و ایشان رفتند. (۲۶۵) در همین حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر دادند که فرزندت توسط دیلمی ها اسیر شده، بیا برویم تا او را با پول آزاد کنیم. امام او را حلال کرد، اما حاضر به جدا شدن از امام نشد. امام پنج لباس خوب به او داد تا به پسرش دهد تا بفروشد و برادرش را آزاد کند. (۲۶۶) یک خبر از صدوق حکایت از آن دارد که شب عاشورا، علی اکبر همراه با

(صفحه ۱۰۵)

شماری از اصحاب به شط فرات رفته و آب آوردند. پس از آن امام

به اصحاب فرمود: قوموا، فاشروبا من الماء یکن آخر زادکم، و توضاوا و اغسلوا ثیابکم لتکون اکفانکم. (۲۶۷) گویا این خبر در منابع دیگر نیامده است. ایضا در این شب، زینب علیهاالسلام در حالی که مشغول تیماری امام سجاد علیه السلام بود، با شنیدن شعری از امام حسین علیه السلام که اشاره به کشته شدنش داشت، برآشفته و بر سر و صورت زد و غش کرد. امام با پاشیدن آب بر سر و صورت خواهر، وی را به هوش آورد؛ آنگاه از او خواست تا اجازه ندهد شیطان، صبر و بردباری او را از میان ببرد (یا أخیه! لا یذهبن حلمک الشیطان). (۲۶۸) آنگاه فرمود: اسوه ی هر مسلمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس از آن هم از زینب علیهاالسلام خواست تا پس از وی گریبان پاره نکند و فریاد نکشد. امام سجاد علیه السلام راوی این خبر می افزاید: آنگاه پدرم، عمه ام را باز کنار من نشانید و به سراغ اصحابش رفت. (۲۶۹)

۶۳. در شب عاشورا، اصحاب، خیمه ها را نزدیک به هم کرده و طناب خیمه ها را به گونه ای از یکدیگر عبور دادند که رفت و آمد بین خیمه ها دشوار باشد. (أمر باطناب البیوت، فقرنت حتی دخل بعضها فی بعض، و جعلوها وراء ظهورهم لتکون الحرب من وجه واحد) (۲۷۰) این بدان دلیل بود که از یک طرف با دشمن دیگری باشند. خیمه ها به گونه ای ترتیب یافته که به صورت یک نعل اسب در آمد و شیعیان از پشت سر و چپ و راست ایمن بوده و تنها از روبرو با دشمن مواجه بودند. پس از آن، وقتی نیمه شب شد، همه به شب زنده داری پرداخته مشغول نماز شدند

و تسیح خدای را گفته، استغفار و تضرع به درگاه خدا می کردند: لما جن الليل على الحسين و أصحابه، قاموا الليل كله يصلون، و يسبحون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون. (۲۷۱) صدای استغفار و دعای اصحاب در برخی نقلها، به صدای زنبوران تشبیه شده که منطقه ای را پر کرده

(صفحه ۱۰۶)

باشد (و لهم دوی کدوی النحل ما بین راع و ساجد و قائم و قاعد). (۲۷۲) به علاوه، اطراف خیمه ها خندق مانندی نیز کنده شد (فحفروه فی ساعه من اللیل، فجعلوه كالخندق) (۲۷۳) و چوب و غیره در آن ریختند تا صبح عاشورا آن را آتش زده و مانع ورود دشمن به سمت خیمه ها باشد. (۲۷۴) نیمه های شب، شمر (یا عزره بن قیس) همراه گروهی از سپاهیان کوفه به برای تجسس و جمع آوری اطلاعات به نزدیکی خیمه گاه امام حسین علیه السلام آمدند. در این وقت امام حسین علیه السلام این آیه را خواند که کفار گمان نکنند اگر عمر طولانی به آنان دادیم، برایشان خوب است؛ این فقط برای آن است تا گناه شان زیادتر شود و عذابی دردناک در انتظار آنهاست. آن وقت یکی از افراد دشمن فریاد زد: ما طیب هستیم. و بریر بن حضیر فریاد زد: شما خبیث هستید.. شمر فریاد زد: به زودی کشته خواهی شد؛ بریر گفت: اباالموت تخوفنی؟ و الله أن الموت احب الینا من الحیاه معکم (۲۷۵) آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند که مرگ برای من دوست داشتنی تر از زندگی با شماست.

۶۴. به نوشته ی برخی از مورخان، شب یا صبح (یا شب تا صبح) عاشورا، بیست تا سی نفر از سپاه کوفه به امام حسین علیه السلام پیوستند. این

خبر در الاماره والسياسه (۲۷۶) و برخی منابع ديگر سي نفر گزارش شده است. (۲۷۷) در آن شب، ابتدا امام حسين عليه السلام و سپس برخی از اصحاب خود را نظيف کرده و غسل شهادت کردند. برير بن حضير به مزاح با عبدالرحمان بن عبدربه (يا حبيب بن مظاهر) پرداخت؛ وقتی عبدالرحمان گفت: اکنون وقت شوخی نیست؛ برير گفت: اطرافيانم آگاهند که من نه در جوانی و نه پیری، در پی باطل نبوده ام؛ اما اکنون آگاهم که میان من و حور العين، تنها فرود آمدن شمشير کوفيان فاصله است. دلم می خواهد هر چه زودتر شمشير اينان بر من فرود آید. (۲۷۸) صبح

(صفحه ۱۰۷)

روز عاشورا - روز جمعه - ابن سعد، پس از نماز صبح! سپاهيانش را منظم کرد. تركيب سپاه طایفه ای بود؛ یعنی هر قبیله ای، يك فرمانده داشت: مدحج و اسد (عبدالرحمان بن ابی سبره ی جعفی)، ربعیه و کنده (قیس بن اشعث قیس) تمیم و همدان (حر بن یزید که به امام حسين عليه السلام پیوست) و گروهی از ساکنان عمومی شهر کوفه که یکجا، يك فرمانده (عبدالله بن زهير ازدی) داشتند. این تركيب، به صورت نظامی، شامل نیروهای سمت چپ و راست و پیاده و سواره تحت فرماندهی افرادی مانند عمرو بن حجاج (راست)، شمر بن ذی الجوشن (چپ) عزره بن قیس (سواره) و شبت بن ربعی (پیاده) قرار گرفتند. (۲۷۹) جمعا عدد آنان ۲۲ هزار نفر، نه کمتر و نه بیشتر (و القوم اثنان و عشرون الفا و لا- یزیدون و لا- ینقصون) بوده است. (۲۸۰) برخی تا ۲۸ هزار نفر هم نوشته اند. (۲۸۱) گذشت که تا ۳۵ هزار هم نوشته شده است.

۶۵. امام حسين عليه السلام در صبح

عاشورا سپاهیان‌ش را مرتب کرد. درباره‌ی شمار آنان، میان مورخان قدیم اختلاف است. بلاذری می‌نویسد: آنها ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بودند. زهیر بن قین فرماندهی سمت راست و حیب بن مظهر (یا: مظاهر) فرماندهی سمت چپ را برعهده داشت و پرچم هم در اختیار عباس بود و خانه‌ها - یعنی خیمه‌ها - پشت سر آنان. (۲۸۲) در جای دیگر می‌نویسد: آنان جمعا حدود یک صد مرد یا قریب به آن بودند: پنج نفر از نسل امام علی علیه السلام شانزده نفر هاشمی، و دو نفر هم از همیمانان بنی هاشم، یکی از طایفه‌ی سلیم و دیگری از کنانه بود. (۲۸۳) دینوری همان ارقام را درباره‌ی شمار کلی رزم‌آوران سپاه امام حسین علیه السلام آورده است (۲۸۴) پیش از آغاز نبرد، امام حسین علیه السلام دستور داد تا داخل خندقی را که اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش بریزند تا دشمن نتواند از اطراف به خیمه‌ها و حرم امام حسین علیه السلام وارد شود. (۲۸۵) شمر که فرد بی‌حیای بود، به امام حسین علیه السلام گفت: برای ورود در آتش عجله داری! امام پاسخ

(صفحه ۱۰۸)

دادند. تو اولی‌تر به ورود در آتش هستی؟ در این وقت، مسلم بن عوسجه از امام خواست اجازه دهد، تیری به شمر بزند، اما امام فرمود: فانی اگره ان ابداهم. نمی‌خواهم آغازگر این جنگ باشم. (۲۸۶) در آغاز نبرد امام حسین علیه السلام سر بر آستان الهی بلند کرد و با دعای اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و رجایی فی کل شده و أنت لی فی کل امر نزل بی‌تقه و أنت ولی کل نعمه و صاحب کل حصنه (۲۸۷) و جملاتی دیگر، (۲۸۸) به

استقبال نبرد رفت. حضرت سوار بر اسب شده، قرآنی در پیش رو گرفت و پس از آن نبرد آغاز گردید. (۲۸۹) قبل از آنی که نبرد میان طرف آغاز شود، امام پس از نماز صبح، اصحابش را به تقوای الهی و صبر و جهاد، دعوت کرد. (۲۹۰) هنگامی که دو سپاه برابر هم قرار گرفتند، امام از بریر بن حضیر همدانی خواست تا با دشمن سخن بگوید و با آنان احتجاج کند. بریر خطاب به کوفیان گفت: اکنون نسل محمد صلی الله علیه و آله در میان شماست؛ اینان ذریه، عترت، بنات و حرم پیامبرند. از آنان چه می خواهید؟ گفتند: تسلیم شدن بر حکم ابن زیاد. بریر گفت: آیا نمی پذیرید به همانجا که آمده اند، بازگردند؟ آیا فراموش کرده اید که با نامه های شما به اینجا آمده اند؟ آیا از آبی که یهود و نصارا و مجوس بهره می برند، آنان را منع می کنید؟ با ذریه ی پیامبرتان بد رفتار می کنید؛ خداوند روز قیامت شما را سیراب نکند. (۲۹۱) برخورد دشمن جز تمسخر و خنده چیزی نبود. (۲۹۲).

۶۷. پس از آن امام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود: من پس از رسیدن نامه های شما که در آنها گفته بودید، سنت از میان رفته، نفاق برآمده و حدود تعطیل گشته است، به اینجا آمدم. از من خواستید بیایم و امت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح کنم. اکنون آمدم؛ آیا سزاوار است که خون مرا بریزید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شما نیستم؟

(صفحه ۱۰۹)

آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیدند که فرمود: هذان

سید شیباب أهل الجنه؟ اگر من در این نقل تصدیق می کنید که چه هیچ، و گرنه از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم پرسید. شمر پاسخ داد: هو یعبدالله علی حرف. (۲۹۳) او به ظاهر خدای را پرستنده است. حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد که: انی أراک تعبدالله علی سبعین حرف. در همین جا بود که حضرت برخی از کسانی را که نامه نوشته بودند. و در سپاه کوفه بوده و حتی رهبری و فرماندهی داشتند، صدا زد: آیا شما نبودید که نامه نوشتید؟ گفتند: خیر. قیس بن اشعث بن قیس گفت: آیا حکم ابن زیاد را نمی پذیری؟ حضرت فرمود: و الله لا أطعی یبیدی اعطاء الذلیل و لا أفر فرار العبید. (۲۹۴) امام با گروه گروه از مردم و حتی برخی افراد سخن گفت و پاسخ آنان این بود: ما ندری ما تقول: نمی دانیم چه می گویی. (۲۹۵) متن کامل این سخنان در روایت ابومخنف و منابع دیگر آمده است. (۲۹۶) امام در این سخنان، بر آن بود تا برای کسانی که او را نمی شناختند، خود را معرفی کند و آنان را به تأمل در رفتار زشتشان برانگیزد (راجعوا انفسکم) و در واقع، به نوعی اتمام حجت کند. (۲۹۷) اهل حرم که سخنان آن حضرت را می شنیدند، همه به گریه افتادند و امام حسین علیه السلام برادرش عباس را فرستاد تا آنان را ساکت کند. این طولانی ترین سخنرانی امام برای کوفیان بود که امام همه ی جنبه های مربوط به حرکت خود، معرفی خویش و رفتار نادرست کوفیان را در آن باز نمود. اما پس از آن هم باز با

سپاه کوفه سخن گفت. در این سخنان که در تحف العقول به صورت نامه و در برخی مآخذ دیگر به صورت سخنرانی صبح عاشورا - درست وقتی که دشمن آنان را به صورت حلقه ای در میان گرفته بود - درج شده، امام پس از حمله به کوفیان و بیان بی وفایی آنان، آن جمله معروف را دارد که می فرماید: ألا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین

(صفحه ۱۱۰)

اثنین: بین السله و الذله، و هیهات منا الذله. (۲۹۸) ابن زیاد یکی از دو چیز را از من می خواهد، یا مرگ یا ذلت؛ و دور باد که من پذیرای ذلت باشم. ابن عساکر خطبه ی کوتاه دیگری نیز از حضرت نقل کرده است که در آن، مردمان را از دنیا طلبی پرهیز داده فرمود: اگر بنا بود کسی در دنیا بماند، انبیای الهی می ماندند. اما خداوند دنیا را برای مصیبت و اهلش را برای فنا آفریده و بهترین توشه، تقوای الهی است. (۲۹۹).

۶۸. نصایح امام حسین علیه السلام تأثیر گسترده ای را که شاید مورد انتظار بود، نداشت؛ تنها کسانی مانند حر بن یزید ریاحی یا برخی دیگر که گفته اند صبح عاشورا به امام پیوستند، در پی این سخنان منقلب شدند. وقتی امام حسین علیه السلام سخنانش را تمام کرد و برگشت، فردی عمر نام از بنی تمیم، نخستین تیر را رها کرد که در ناحیه ی کتف امام به زره آن حضرت اصابت کرد و متوقف شد. (۳۰۰) امام که بی اعتنایی دشمن را دید، آماده ی کارزار شد. روشن بود که این جنگ نابرابر، به لحاظ ظاهری به نفع دشمن تمام خواهد شد. با این حال، دو چیز آغاز جنگ را به عقب می انداخت؛ یا به عبارتی

شروع آن را دشوار می کرد. یکی این که کوفیان، حتی اگر تا آن زمان توجه نداشتند، بعد از خطابه ی امام، به اهمیت این نبرد پی برده و شروع کردن آن برایشان دشوار شده بود. دوم آن که اصولاً، جنگیدن با یک صد نفر، برای سپاهی با بیش از بیست هزار نیرو، کار دشواری به نظر نمی آمد که در آن عجله کنند. برای همین، وقتی زهیر بن قین، پس از امام حسین علیه السلام جلو رفت تا سخنرانی کند، هنوز زمینه برای شنودن سخنانش بود؛ گر چه شمر به هر صورت، کوشید تا مانع ادامه ی سخن او شود. زهیر خطاب به کوفیان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه، بیشتر از فرزند سمیه سزاوار است تا کمک شود. اگر یاریش نمی کنید. رهایش کنید تا خود با یزید سخن بگوید؛ یزید بدون کشتن او هم از اطاعت شما راضی می شود. شمر تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو. زهیر گفت: شمر! تو را در قیامت به آتش جهنم بشارت می دهم. شمر پاسخ داد: خداوند

(صفحه ۱۱۱)

همین الان تو و اطرافیانت را خواهد کشت. (۳۰۱).

۶۹. ابومخنف با تفصیل بیشتری خطابه ی زهیر را نقل کرده است: (و نحن حتی الان اخوه و علی دین واحد و مله واحده، ما لم يقع بیننا و بینکم السیف، و أنتم للنصیحه منا أهل، فاذا وقع السیف، انقطعت العصمه، و کنا أمه و أنتم أمه) ما تا به امروز برادر و بر دین واحد و ملت واحدی بودیم؛ تا وقتی که شمشیر میان ما نیامده بود و شما اهلیت پذیرش نصیحت از سوی ما را داشتید؛ اما وقتی شمشیر آمد، پرده ها دریده خواهد شد؛ آن وقت

شما امتی جدا و ما امتی جدا خواهیم بود. خداوند امروز ما را با ذریه ی پیامبرش در معرض آزمایش قرار داده تا ببیند ما و شما چه می کنیم. من شما را به نصرت آنان و خوار کردن عییدالله دعوت می کنم. پس از آن شرحی از برخورد خشونت آمیز امویان با کوفیان و از جمله کشتن حجر بن عدی و هانی و قطع کردن دست و پای شیعیان و به دار آویختن آنان بیان کرد. بخش نخست خطابه ی زهیر، یک تحلیل عالی و نهایی است از این که شیعه از پس از حادثه ی کربلا، از بدنه ی امت عثمانی مذهب جدا شد و در دایره ی اختلاف مذاهب، گروه جدایی را تشکیل داد. وقتی شمر زهیر را تهدید به مرگ کرد، زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی! مرگ برای من بهتر از زندگی با شماست. آنگاه باز خطاب به مردم گفت: شما نبایست فریب چنین فرد سبک سر جلفی را بخورید؛ بدانید که قاتلین حسین و ذریه ی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ای از شفاعت او نخواهند برد. آنگاه مردی از اصحاب امام حسین علیه السلام زهیر را صدا زد و گفت: حسین می گوید برگرد، تو وظیفه ی خود را در نصیحت و ابلاغ ادا کردی. (۳۰۲) امام در آخرین لحظه، عمر بن سعد را صدا کرد. او از آمدن کراهت داشت؛ اما بالاخره آمد. امام فرمود: آیا برای رسیدن به ملک ری با من می جنگی؟ بدان که بعد از من در دنیا و آخرت خوش و راحتی نخواهی دید و بد روزهایی در انتظار توست. (۳۰۳).

۷۰. زمانی که صفوف هر دو سپاه در برابر هم قرار گرفت، برای بسیاری

اطمینان حاصل شد که جنگ واقع خواهد شد. تا این زمان، مشتی از کوفیان بر این باور بودند که بالاخره صلح خواهد شد؛ اما اکنون شاهد آن بودند که تا دقایقی دیگر نبرد رخ خواهد داد و طبعاً بر اساس قدرت سپاه عبیدالله، حسین بن علی و همراهانش کشته خواهند شد. در اینجا بود که حر بن یزید ریاحی که در شمار این افراد بود، گرفتار یک بحران روحی میان گروهش به امام حسین علیه السلام از یک سو، و آلت دست شدن برای دولت اموی و چهره های پستی مانند ابن زیاد و شمر از سوی دیگر شد. وی که بزرگترین گناه را تا این زمان مرتکب شده و امام حسین علیه السلام و سپاهش را به این وادی کشانده بود، اکنون که می دید جنگ در حال دادن است، از کرده ی خویش پشیمان گشت. وی پس از شنیدن خطابه ی امام حسین علیه السلام نزد عمر بن سعد آمد و گفت: (آیا واقعا قصد جنگ با این مرد را داری؟) (۳۰۴) آیا هیچ یک از پیشنهادهای وی را نمی پذیرید؟ عمر سعد گفت: اگر تصمیم با من بود، آری. حر پاسخ داد، سبحان الله! چه قدر دشوار است که حسین این مطالب را بگوید و شما از پذیرش آن ابا کنید. پس از آن به سوی امام حسین علیه السلام رفت. (۳۰۵) حر به عمر سعد گفت: اگر چنین پیشنهادهایی را ترک و دیلم - که در آن زمان کافر بودند - می دادند، شما حق نداشتید آن را نپذیرید. (۳۰۶) وقتی حر نزد امام رسید، پرسید: من همان کسی هستم که آن کارها را کردم؛ اکنون آمده ام جانم را در راه شما

بدهم. آیا به عقیده ی شما راه توبه باز است؟ (و قد أتيتك مواسيا لك بنفسي، افتري ذلك لي توبه مما كان مني؟) امام فرمود: (نعم، انها لك توبه، فابشر، فانت حر في الدنيا و أنت حر في الاخره ان شاء الله). (۳۰۷) حر چنان به سوی امام آمد که کوفیان گمان کردند برای جنگ می رود؛ اما وقتی به این سوی رسید، متواضعانه در کنار امام قرار گرفت. (۳۰۸) تصور حر، همان گونه که خود به امام اظهار کرد، بر این بود که در برخی از امور، از این قوم - یعنی حکام اموی - اطاعت می کنم، به گونه ای که از طاعت خارج نشده باشم. آنان نیز یکی از پیشنهادهای حسین را خواهند پذیرفت. به

(صفحه ۱۱۳)

خدا سوگند اگر می دانستم که نمی پذیرند، اصلا دست به این کارها نمی زدم. (۳۰۹) خبر ابن اعثم چنان است که حر پس از فریاد استغاثه ی امام حسین علیه السلام به این سوی آمده است؛ زمانی که امام فریاد زد: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟ (۳۱۰) حر پس از آن که به امام حسین علیه السلام پیوست، مردم کوفه را مورد عتاب قرار داده گفت: مادرتان در عزایتان بگریید. آیا حسین را دعوت می کنید؛ و وقتی آمد او را اسیر می گردانید و اجازه ی خوردن آب فرات را که یهود و نصارا و مجوس و حتی حیوانات می خورند، از او و خاندانش می گیرید؟ در حق بقایای خاندان محمد بسیار بد می کنید. اجازه دهید این مرد به زمین خدا (در هر کجا که هست) برود. آیا شما مؤمن نیستید؟ آیا نبوت محمد صلی الله علیه و آله را قبول ندارید؟

آیا یقین به معاد ندارید؟ در این وقت، پیاده‌ی دشمن تیر به سوی او انداختند و او نزد امام بازگشت. (۳۱۱) در برخی از ماخذ داستانی از فرزند حر سخن به میان آمده که به جنگ دشمن رفت و هفتاد تن را کشت، که بی اساس است.

به جز حر، دو برادر که از خوارج بودند با نام‌ها سعد بن حارث و ابوالحتوف برادرش، با شنیدن ناله‌ی فرزندان حسین علیه السلام به سربازان ابن زیاد یورش برد و با کشتن سه نفر از آنان، خود کشته شدند. (۳۱۲) از شخصی با نام ابوالشعثاء نیز یاد شده است که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و در آنجا به امام حسین علیه السلام پیوست (۳۱۳).

۷۱. عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسماً جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عبیدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (۳۱۴) عمر بن سعد خطاب به کوفیان گفت: منتظر چه هستید، اینان یک لقمه برای شما هستند. (۳۱۵) زمانی که عمر بن

(صفحه ۱۱۴)

سعد تیر انداخت. دیگر سپاه ابن زیاد شروع به تیراندازی کردند. (فلما رمی عمر، ارتمی الناس) (۳۱۶) به گزارش ابن اعثم، باران تیر (واقبلت السهام كأنها المطر) از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین علیه السلام شدت گرفت و امام فرمود: اینها نماینده‌ی این قوم به سوی شماست؛ برای مرگی که چاره‌ای از پذیرش آن نیست، آماده باشید. پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. در

این وقت، امام دستی به محاسنش کشید و فرمود: غضب خدا... بر کسانی که متحد بر کشتن فرزند دختر پیامبرشان شدند، شدید خواهد بود. به خدا سوگند که تسلیم آنان نخواهم شد تا با محاسنی خونی خدا را ملاقات کنم (و الله ما أجبتهم الی شیء مما یریدونه أبدا حتی ألقى الله و أنا مخضب بدمی). (۳۱۷) بلاذری می گوید که امام سوار بر اسبش، قرآنی پیش روی خود نهاده بود و همین خشم دشمن را بیشتر برمی انگیخت. در این وقت، عمر بن سعد، حصین بن نمیر تمیمی را همراه پانصد نفر تیرانداز به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد. تیراندازی اینان سبب شد که همه ی اسبان سپاه امام کشته شدند و نیروهای امام پیاده گشتند. (۳۱۸).

در این حمله، بسیاری از اصحاب با تیرهایی که بر بدنشان فرود آمد، به شهادت رسیده یا زخمی شدند. (فما بقی واحد من أصحاب الحسین الا أصاب من رمیهم سهم). (۳۱۹) ابن شهر آشوب اسامی شهدایی را که در حمله ی نخست دشمن به شهادت رسیدند، فهرست وار آورده است. این افراد جمعا ۲۸ نفر از اصحاب و ده نفر از موالی امام حسین علیه السلام و پدرشان امام علی علیه السلام بود که در مجموع ۳۸ نفر می شدند (۳۲۰) اینها افرادی هستند که اساسا فرصت نبرد تن به تن پیدا نکرده و در تیراندازی نخست کوفیان به شهادت رسیدند. دیدیم که ابن اعثم شمار آنان را بیش از پنجاه نفر یاد کرده است. (۳۲۱).

۷۲. با شهادت پنجاه نفر در یک حمله دسته جمعی، شمار اندکی از یاران امام

(صفحه ۱۱۵)

حسین علیه السلام باقی ماندند؛ کسانی که به نوعی مبارزه ی تن به تن با سپاه ابن زیاد داشتند. از آن جمله، عبدالله

بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه خواهی یسار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین علیه السلام عازم میدان شد. در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می کرد و خطاب به او گفت: قاتل بآبی و امی عن الحسین ذریه محمد. (۳۲۲) در واقع، اول حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر قصد رفتن به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد یاسر را کشت، سالم از موالی عبدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در میان میدان شروع به رجزخوانی کرد. زنش هم عمودی در دست گرفته به تحریض او می پرداخت و می گفت: قاتل دون الطیبین ذریه محمد و امام به همسر او دستور داد تا بازگردد و در عین حال آن ها را دعا کرد. (۳۲۳) یسار و سالم، نخستین کشتگان سپاه ابن زیاد بودند. خبر عبدالله بن عمیر به صورتی که گذشت، خبری معتبر می نماید. ابن اعثم، از وهب بن عبدالله بن عمیر به عمیر کلبی یاد کرده که همراه مادر و همسرش در کربلا- بوده است. صورت نقل ابن اعثم، طبق معمول حماسی تر و طبعاً غیر قابل قبول تر است. وهب به میدان می رود، می جنگد و برمی گردد و به مادر می گوید: آیا از من راضی شدی؟ مادر میگوید: لا، ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین. او می جنگد تا آن که ابتدا دست راست و سپس دست چپش قطع

می شود و بعد کشته می شود. (۳۲۴) طبعاً نباید این شخص کسی جز عبدالله بن عمیر کلبی باشد که خبر او در منابع معتبر آمده است. در امالی صدوق از وهب بن وهب یاد می شود که خود و مادرش نصرانی بودند و به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شدند و به کربلا آمدند. (۳۲۵) این نیز همان شخص است و خبر یاد شده به این صورت چندان قابل اعتماد

(صفحه ۱۱۶)

نیست. تلفیقی از این دو خبر را خوارزمی آورده است. (۳۲۶) گفتنی است که عبدالله بن عمیر پس از کشتن یسار و سالم، سالم می ماند تا در حمله ی بعدی به شهادت می رسد که خبر وی را خواهیم آورد.

پس از آن ابوالشعثاء یزید بن زیاد کندی که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و به امام پیوسته بود، عازم نبرد شد. وی زمانی که مشاهده کرد دشمن همه ی پیشنهادها را رد می کند (حین ردوا ما سأل) به آن حضرت پیوست. وی که تیرانداز ماهری بود، هشت تیر انداخت و پنج نفر را کشت. (۳۲۷) ابومخنف از تیراندازی های گسترده ی او و مهارتش یاد کرده می نویسد: صد تیر انداخت که پنج تیر آن خطا نرفت. امام حسین علیه السلام او را دعا کردند. خودش گفت حتما پنج نفر را کشته است. ابومخنف می افزاید: و کان فی أول من قتل. (۳۲۸) شعر او این بود:

یارب انی للحسین ناصر

و لابن سعد تاریک وهاجر (۳۲۹).

خود این شعر اشاره به ترک سپاه ابن سعد توسط او و پیوستش به امام حسین علیه السلام دارد. طبعاً در تقدم و تأخر برخی از مبارزان و شهادت آنان اختلاف نظرهایی در منابع وجود دارد.

۷۳. پس از تیرباران

نخست و مبارزه ی عیدالله بن عمیر و ابوالشعثاء، سپاه عیدالله ابتدا از سمت راست و سپس از سمت چپ به سپاه اندک امام نزدیک شدند. افراد باقی مانده از سپاه امام، روی زانو نشسته، نیزه های خود را به سوی اسبان گرفتند و آنها به اجبار برگشتند. پس از آن، شروع به تیراندازی به سوی سپاه عیدالله کرده، عده ای را کشته و شماری را مجروح کردند. (۳۳۰) در این میان عبدالله بن حوزه که فریاد زده، بشارت جهنم به امام حسین علیه السلام داده بود! با نفرین امام، در مسیر برگشت، از اسب به زیر افتاد و پایش به رکاب گیر کرده، همین طور که حرکت می کرد، سرش به این سوی و آن سوی خورد تا به هلاکت رسید. (۳۳۱) مسروق بن وائل که خود ناظر این ماجرا بود، سپاه کوفه را

(صفحه ۱۱۷)

ترک کرده برگشت و بعدها می گفت: از این خاندان چیزی دیدم که حاضر به جنگ با آنان نمی شوم. (لقد رأیت من أهل هذا البیت شیئا لا أقاتلهم ابدا). (۳۳۲).

۷۴. از آن پس تک تک اصحاب عازم میدان شده و پس از مبارزه به شهادت رسیدند. یکی از چهارگان کربلا بریر بن حضیر همدانی است که در کوفه به سیدالقرءاء شهرت داشت و از شیعیان بنام این شهر بود. وقتی یزید بن معقل مبارز طلبید، بریر عازم نبرد با وی شده، چنان ضربتی بر سر او زد که نه تنها کلاهخود او را بلکه نیمی از سرش را هم شکافت. پس از آن رضی بن منقذ عابدی به نبرد وی آمد. ساعتی به هم پیچیدند تا بریر بر سینه ی او نشست. رضی از دوستانش یاری طلبید. در

این وقت کعب بن جابر به سوی بریر شتافت و نیزه‌ی خود را بر پشت بریر فروکرد. (عقیف بن زهیر که خود در کربلا بوده، میگوید، به کعب گفتم: این بریر همان است که در مسجد کوفه به ماقرآن تعلیم می داد) (۳۳۳) پس از آن بر وی حمله کرده، او را به شهادت رساند. در گفتگویی که میان یزید بن معقل و بریر صورت گرفت، یزید به عقاید سیاسی بریر اشاره کرده، گفت: به خاطر داری که در کوفه می گفتم: ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفا، و ان معاویه بن ابی سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن ابی طالب. (۳۳۴) بعدها خواهر کعب به برادرش کعب که بریر را به شهادت رسانده بود، می گفت: آیا بر ضد فرزند فاطمه جنگیدی و سید قراء را کشتی؟ به خدا سوگند دیگر با تو سخن نخواهم گفت. (۳۳۵) نوشته اند: کعب بن جابر بعدها نیز از کار خود نادم نبود و تصورش بر آن بود که خیری برای خود کسب کرده است. کسی در روزگار حکومت مصعب بن زبیر از وی شنید که می گفت: یا رب! انا قد وفینا، فلا تجعلنا یا رب کمن قد غدر! خدایا ما به عهد خویش وفا کردیم؛ ما را با کسانی که عهدشکنی کردند، قرار مده. (۳۳۶) ابن اعثم، سخن بریر بن خضیر را خطاب به کوفیان آورده است که فریاد می زد:

(صفحه ۱۱۸)

نزدیک من آید ای کشتندگان دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه ی او (۳۳۷).

۷۵. در اینجا بلاذری خبر از نبرد حر بن یزید ریاحی داده است. در مقتل ابومخنف (مشهور که طبعا قصه ای و غیر قابل

اعتماد است) آمده است: حر از امام اجازه ی رفتن به میدان گرفت و گفت: فانی اول من خرج الیک و أحب ان اقتل بین یدیک. امام به او اجازه داد. (۳۳۸) این مطلب که حر نخستین کسی بوده است که با این استدلال به میدان نبرد رفته، در فتوح نیز آمده است (۳۳۹) این خبر در منابع کهن دیگر نیامده است. ابومخنف می نویسد: همان وقت، یکی از کوفیان تمیمی با نام یزید بن سفیان، که پیش از آن آرزوی نبرد با حر را کرده بود، با آمدن حر به میدان، او را به مبارزه طلبید. آنان بلافاصله با یکدیگر گلاویز شدند و یزید در همان دم به دست حر کشته شد. (۳۴۰) بلاذری نوشته است که حر دو نفر را به نام های یزید بن سفیان و مزاحم بن حریث کشت. (۳۴۱) خواهیم دید که برخی منابع، قاتل فرد دوم را نافع بن هلال نوشته اند. برخی نبرد حر را همزمان با نبرد زهیر بن قین و نزدیک ظهر عاشورا پس از شهادت حیب بن مظاهر می دانند.

۷۶. از این پس، باقی مانده ی اصحاب به صورت تک تک در مبارزه تن به تن با هجوم بخش هایی از سپاه ابن زیاد به شهادت رسیدند که خبر آنها در مآخذ آمده است. این افراد شجاعانه می جنگیدند و از آنجا که هیچ گونه تعلق خاطری در آن لحظه به دنیا نداشتند، با تمام وجود به جنگ با افراد رفته و مردانه نبرد می کردند. بعدها یکی از کسانی که در کربلا همراه عمر بن سعد بود، حکایت چگونه جنگیدن این افراد را شرح داد: کسانی که دست در قبضه ی شمشیر داشته، مانند شیر ژیان بر

ما می تاختند و قهرمانان را از چپ و راست فرومی ریختند؛ آنان آماده مرگ بودند؛ امان نمی پذیرفتند؛ در مال دنیا رغبتی نداشتند؛ هیچ فاصله ای میان ایشان و مرگ نبود و در

(صفحه ۱۱۹)

پی ملک نبودند. اگر ما در برابرشان نمی ایستادیم، همه سپاه را از میان برده بودند. (۳۴۲).

یکی از یاران امام حسین علیه السلام عمرو (یا: علی) بن قرظہ ی انصاری بود که برادرش کنار عمر بن سعد و خودش نزد امام حسین علیه السلام بود. برادریکه نزد عمر بن سعد بود فریاد زد و امام حسین علیه السلام را به گمراه کردن برادرش متهم کرد؛ امام فرمود: خدا او را هدایت کرده است. آن شخص بر امام حسین علیه السلام حمله آورد که نافع به هلال در برابرش برآمده، او را مجروح کرد و بعدها بهبودی یافت. (۳۴۳) از چهره های برجسته ی کربلا، یکی همین نافع بن هلال بجلی است. طایفه ی بجیله، از طوایف شیعه ی کوفه است که بعدها نیز در میان آنان شیعیان زیادی شناخته شده اند. از وی نیز تعریفی برای تشیع رسیده که بسان آنچه درباره ی بریر گذشت، جالب است. وقتی به میدان مبارزه آمد، فریاد می زد: انا الجملی، انا علی دین علی. مزاحم بن حریش به مقابله با او آمد و گفت: انا علی دین عثمان. نافع پاسخ داد: أنت علی دین شیطان. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت. (۳۴۴).

۷۷. پس از مبارزه ی تن به تن برخی از اصحاب با کوفیان و کشته شدن شماری از سپاه عبیدالله، عمرو بن حجاج خطاب به سپاه عمر سعد فریاد زد: ای احمق ها! شما با قهرمانان این شهر می جنگید؛ کسی با آنان تن بن تن به مبارزه نرود. آنها

اندک اند و شما با پرتاب سنگ می توانید آنها را از میان ببرید. عمر بن سعد رأی او را تصدیق کرده، از سپاهش خواست تا کسی مبارزطلبی نکند. پس از آن عمرو بن حجاج از سمت راست سپاه کوفه یورش برد. (عمرو به سپاه کوفه فریاد می زد: یا أهل الكوفة! الزموا طاعتکم و جماعتکم. و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خالف الامام!) (۳۴۵) ای کوفیان! اطاعت و جماعت خود را نگاه دارید و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و با امام خود مخالفت کرده، تردید به خود راه مدهید. به احتمال شمار سپاه امام در این لحظه ۳۲ نفر بوده است. (۳۴۶) خوارزمی با اشاره به این رقم، می نویسد: آنان به هر کجای سپاه کوفه که

(صفحه ۱۲۰)

یورش می بردند، آن را باز می کردند. (۳۴۷) لحظاتی دامنه ی جنگ بالا گرفت و در این میان، مسلم بن عوسجه ی اسدی به دست دو نفر از کوفیان به شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شبت بن ربیع که خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متأثر شد. وی به یاد رشادت های مسلم بن عوسجه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر از مشرکان را کشته بود. (۳۴۸) امام حسین علیه السلام پیش از شهادت مسلم، زمانی که هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک ربک یا مسلم. آنگاه حضرت آیه ی فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر را برای وی خواندند. حبیب بن مظاهر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کنار او آمد و او را

به بهشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم می خواست به وصایای تو گوش می دادم. مسلم بن عوسجه گفت: اوصیک بهذا - و اشاره به امام حسین علیه السلام کرد - آن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدهی. حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. (۳۴۹) تعبیر به این که مسلم بن عوسجه اول اصحاب الحسین بوده که شهید شده، می باید اشاره به آن باشد که نخستین شهید در حمله ی عمومی سپاه کوفه بوده است که طبعا پس از تیراندازی عمومی اول و شهادت برخی از مبارزان به صورت تک تک شهید شده است. با این حال، در زیارت ناحیه، به طور کلی از وی به عنوان اولین شهید کربلا یاد شده است: کنت أول من شری نفسه و أول شهید من شهداء الله. (۳۵۰) (و الله اعلم).

۷۸. پیش از این از عبدالله بن عمیر سخن گفتیم و این که یسار و سالم از موالی آل زیاد را در میدان کشت. در اینجا، وقتی شمر از سمت چپ سپاه دشمن حمله کرد، بقایای سپاه امام مقاومت کرد تا آن که دشمن یورش همه جانبه ای آورد. اینجا بود که عبدالله بن عمیر کلبی به شهادت رسید. در اینجا همسرش بر بالین او رفت و گریه

(صفحه ۱۲۱)

کرد. شمر به یکی غلامان خود با نام رستم دستور داد تا با عمودی آهنین بر سر او بکوبد. رستم چنین کرد و آن زن نیز به شهادت رسید. (۳۵۱) در گزارش طبری، آمده است که عبدالله پس از نبردی سخت، با حمله ی هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی

روبرو شد که بر او یورش آوردند و عبدالله را به قتل رساندند. در انتهای این گزارش آمده است که عبدالله بن عمیر (کان القتیل الثانی من أصحاب الحسین) (پس از بریر) دومین شهید از اصحاب امام حسین علیه السلام است. (۳۵۲) در این نبرد، بقایای سپاه امام، چنان فشرده به یکدیگر قرار داشتند که دشمن نمی توانست در آنان نفوذی داشته باشد. به ویژه آنان اطراف خیمه ها را کنده و آتش در آنها روشن کرد بودند و دشمن تنها از یک سوی می توانست به آنان یورش برد. عمر سعد کسانی را برای نفوذ در چاه ها و کندن آنها از جای، به درون محوطه ی خیمه ها فرستاد که این افراد توسط سه چهار نفر از اصحاب امام، محاصره شده، کشته شدند. این امر سبب شد تا عمر سعد دستور دهد تا چادرها را آتش بزنند، امام حسین علیه السلام فریاد زد، اجازه دهید آتش بزنند، در هر حال جز از یک سمت نمی توانند بر شما حمله کنند. (۳۵۳) دشمن برای این که کار را یکسره کند، تصمیم حمله به خیمه ها و آتش زدن آنها را گرفت. شمر همراه سپاهش نیزه اش را به سوی چادر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و فریاد زد: علی بالنار حتی أحرق هذا البیت علی اهله، آتش برایم بیاورید تا این خانه را بر سر اهلش آتش بزنم. در اینجا بود که فریاد زنان و کودکان به آسمان رفته، همه از چادر بیرون ریختند. و در اینجا بود که شبث بن ربعی شمر را توبیخ کرده، حرکت او را زشت شمرد و شمر بازگشت. (۳۵۴) زهیر بن قین که فرماندهی ناحیه ی راست سپاه امام را داشت. همراه با ده

نفر به سوی شمر حمله کرده او را از محل اقامت زنان و کودکان امام حسین علیه السلام دور کرد (۳۵۵) اما شمر بر او حمله کرده چند نفر از افراد وی را به شهادت رساند. (۳۵۶). نبرد ادامه یافت. اصحاب امام حسین علیه السلام یک یک به شهادت می رسیدند و هر کدام که شهید می شدند، نبود آنان کاملاً احساس

(صفحه ۱۲۲)

می شد؛ در حالی که کشته های دشمن به دلیل فراوانی آنان، نمودی نداشت. (۳۵۷) این حوادث تا ظهر عاشورا ادامه یافت. ۷۹. در نزدیکی ظهر بود که حبيب بن مظاهر به شهادت رسید. حکایت از این قرار بود که ابو ثمامه ی صائدی - که از اصحاب امام علی علیه السلام بود (۳۵۸) که شاهد بود اصحاب تک تک به شهادت می رسند، نزدیک امام حسین علیه السلام آمد و گفت: احساس می کنم دشمن به تو نزدیک می شود، اما بدان! تو کشته نخواهی شد مگر آن که من به دفاع از شما کشته شوم. اما من می خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. (أحب أن ألقى ربي و قد صليت هذه الصلاة التي دنا وقتها) امام حسین علیه السلام فرمود: (ذكرت الصلاة! جعلك الله من المصلين الذاکرين) نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد. امام ادامه داد: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر تمیمی فریاد زد: نماز شما قبل نمی شود! در این وقت، حبيب بن مظاهر فریاد زد: ای الاغ! نماز آل رسول الله قبول نمی شود، اما نماز تو قبول می شود؟ در این جا بود که حبيب با حصین بن تمیم درگیر شدند. (۳۵۹) حبيب در

این حمله با زخمی کردن اسب حصین توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تمیمی درگیر شده، او را کشت. در این وقت یک تمیمی دیگر بر حبیب حمله کرده، او را مجروح کرد. حصین بن تمیم سر رسید و شمشیر را بر سر حبیب آورد. در این وقت آن فرد تمیمی از اسب پیاده شد و سر حبیب را از تنش جدا کرد. حصین بن تمیم برای افتخار، ساعتی سر حبیب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن مرد تمیمی داد تا نزد این زیاد برده، جایزه اش را بگیرد. (۳۶۰) شهادت حبیب، امام حسین علیه السلام را سخت تکان داد. (لما قتل الحسین هد ذلک حسینا و قال عند ذلک: أحتسب نفسي و حماه أصحابی) (۳۶۱) وقتی مرد تمیمی به کوفه آمد، قاسم فرزند حبیب

(صفحه ۱۲۳)

بن مظاهر که آن زمان نوجوانی بیش نبود، از او خواست تا سر پدرش را به او بدهد تا دفن کند، آن مرد نداد. قاسم چندان صبر کرد تا زمان تسلط مصعب بن زبیر بر کوفه، آن تمیمی را کشت. (۳۶۲).

۸۰. در مقتل منسوب به ابومخنف که بخش عمده ای از آن داستانی و بی ماخذ است، از شهادت دو برادر حبیب با نام های علی و یزید نیز سخن گفته شده است. بنابر خبر منابع موثق، در این هنگام حر بن یزید ریاحی و زهیر بن قین بر دشمن یورش بردند و با حمایتی که از یکدیگر می کردند، به نبرد با سپاه کوفه پرداختند. پیاده نظام ها به حر حمله ور شده، وی را به شهادت رساندند. (۳۶۳) منابع،

برخی از رجزهای حر را نقل کرده اند. حر در این رجزها از مقاومت خود در برابر دشمن و عدم فرارش سخن گفته است. ابن اعثم می گوید: وقتی حر مجروح شد، اصحاب او را نزد امام حسین علیه السلام آوردند در حالی که هنوز رمقی در تن داشت. امام دستی بر صورت او کشیدند و فرمودند: انت الحر» کما سمتک امک حرا. و أنت حرافى الدنيا و الاخره. (۳۶۴) حکایت آوردن حر نزد امام حسین علیه السلام در مقتل مشهور و منسوب به ابومخنف، کاملاً متفاوت نقل شده است. دشمن چندان حر را تیرباران کردند که بدنش مانند آبکش شد. آنگاه سر او را قطع کرده و به سوی حسین پرتاب کردند. آنجاست که امام دست به صورت او کشید. این روایت البته داستانی است. داستانی تراز آن حکایت مصعب برادر حر و فرزند حر با نام علی است که دومی در سپاه کوفه بود و وقتی دید پدر و عمو به شهادت رسیدند او نیز وارد معرکه شد؛ تنی چند نفر را کشت تا کشته شد! (۳۶۵).

۸۱. عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرارسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت در شکل نماز خوف اقامه کرد. (۳۶۶) به این

(صفحه ۱۲۴)

ترتیب که امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند. در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هر چه امام به

این سو و آن سوی می رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می گرفت. به همین دلیل، چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می برم، هدفم نصرت ذریه اوست. وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود. (۳۶۷) در واقع سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شد و شدت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین علیه السلام را برعهده داشت به شهادت رسید. (۳۶۸) در اینجا باز هم دشمن به تیراندازی به سوی اسبان باقی مانده ی سپاه امام ادامه داد تا همه ی آنان را از بین برد. در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین علیه السلام نقل شده، آمده است که امام را هادی و مهدی نامیده که در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش حسن، پدرش علی علیه السلام و عمویش جعفر و حمزه می باشد:

اقدم هدیت هادیا مهدیا

فالیوم تلقی جدک النبیا

و حسنا و المرتضی علیا

و ذالجناحین الفتی الکمیا

و أسدالله الشهید الحیا

دو نفر از کوفیان با نام های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده او را به شهادت رساندند. (۳۶۹) در روایتی که در امالی صدوق آمده، گفته شده است که وی نوزده نفر را کشت تا به شهادت رسید. (۳۷۰) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که وی یک صد و بیست نفر را کشت و سپس به شهادت

رسید! (۳۷۱) این آمارها غیر واقعی است

(صفحه ۱۲۵)

که مانند آن در مناقب نسبت به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه السلام نیز داده شده است. (و الله اعلم)

۸۲. تا این زمان هنوز شماری از یاران امام حسین علیه السلام سرپا بودند و به دفاع از آن حضرت، در برابر حملات دشمن مقاومت می کردند. در همین نبردها بود که یاران، تک تک به شهادت می رسیدند. خبر کشته شدن این افراد که حتی ممکن است برخی از آنان، پیش از ظهر به شهادت رسیده باشند، بیش از همه فتوح ابن اعثم (و به نقل از آن در مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و گاه مناقب ابن شهر آشوب) آمده است که گرچه اخبار ریز قابل توجهی از کربلا به ما می دهد اما می باید با تأمل بیشتری مورد پذیرش قرار گیرد.

عمرو بن خالد ازدی از این شمار است که رجزی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. (۳۷۲) فرزندش خالد بن عمرو ازدی نیز پس از پدر به شهادت رسید. (۳۷۳) خوارزمی از عمرو بن خالد صیداوی نیز یاد کرده و نوشته است: وی نزد امام آمد و گفت: قصد آن دارم تا به دیگر یاران منتقل شوم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: تقدم فانا لاحقون بك عن ساعه. پیش برو، ما نیز ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست. (۳۷۴).

سعد (شعبه) بن حنظله ی تمیمی دیگر مجاهدی است که او نیز با خواندن رجزی به میدان رفته پس از نبردی به شهادت رسید. (۳۷۵).

عمیر بن عبدالله مدحجی شهید بعدی است که رجزی خواند و به میدان رفت و به شهادت رسید. (۳۷۶).

سوار بن اُبی حمیر به میدان رفته مجروح شد و شش

ماه بعد به شهادت رسید. (۳۷۷).

عبدالرحمان بن عبدالله یزنی شهیدی است که به نوشته ی ابن اعثم، پس از مسلم بن

(صفحه ۱۲۶)

عوسجه به شهادت رسیده است. شعر وی در میدان، مضمون مهمی در تشیع او دارد؛ به طوری که شاعر خود را بر دین حسین و حسن معرفی می کند.

انا ابن عبدالله من آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن

أضربکم ضرب فتی من الیمن

أرجو بذالك الفوز عند المؤمن (۳۷۸).

زیاد بن عمرو بن عرب صائدی همدانی معروف به ابو ثمامه ی صائدی که نماز ظهر را به یاد امام حسین علیه السلام آورد، شهید دیگر بعد از ظهر است. (۳۷۹) رجز زیبایی از وی توسط ابن شهر آشوب نقل شده است. (۳۸۰).

ابوالشعنا زید بن زیاد کندی پیش روی امام حسین علیه السلام به سمت دشمن ایستاد و هشت تیر (و در برخی نقلها که پیش از این گذشت صد تیر) رها کرد که طی آن دست کم پنج نفر کشته شدند. آنگاه که دشمن درخواست های امام حسین علیه السلام را رد کرد، به سوی دشمن تاخت تا آن که کشته شد. (۳۸۱).

نافع بن هلال بجلی که پیش از این اشاره به نبرد او با تنی چند از کوفیان داشتیم با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. (۳۸۲) نوشته اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی ان علی دین علی» وی در حالی به صورت اسیر نزد عمر سعد آورده شد که همچنان خون از محاسنش جاری بود و فریاد می کشید: لو بقت لی عضد و ساعد ما أسرتمونی؛ اگر بازو و دستی

برایم مانده بود، نمی توانستید مرا به اسارات در آورید. وقتی شمر خواست گردنش را بزند، به شمر گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهی. ستایش خدای را که آرزوهای ما را (یعنی شهادت) برای اجرا در دست بدترین خلق خود قرار داد پس از آن شمر وی را به شهادت رساند. (۳۸۳) گفتنی است که نافع از یاران امام علی علیه السلام و از تربیت یافتگان آن حضرت بود. (۳۸۴).

(صفحه ۱۲۷)

۸۳. به تدریج شمار یاران امام اندک و اندک می شد. افراد باقی مانده که نمی توانستند به جنگ رویاروی با دشمن بروند، تصمیم گرفتند تا کنار امام بمانند و تا پیش از شهادتشان، اجازه ندهند امام به شهادت برسد. آنان در این باره به رقابت با یکدیگر می پرداختند (تنافسوا فی أن یقتلوا بین یدیه). دو برادر با نام های عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزیره الغفاری (۳۸۵) که شاهد این اوضاع بودند جلو آمدند، و اظهار کردند که دشمن نزدیک شده است؛ اجازه دهید ما پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم. امام فرمود: مرحبا بکم. (۳۸۶) خوارزمی گفتگوی این دو برادر را با امام طولانی تر آورده است. آنان با گریه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: برای چه می گرید. شما تا ساعتی دیگر نور چشمان خواهید بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی کنیم؛ برای شما می گریم که دشمن این گونه شما را در محاصره ی گرفته است. (۳۸۷) ابومخنف این حکایت را برای دو نفر دیگر با نام های سیف بن حارث همدانی و مالک بن عبدالله بن سریع نقل کرده که عموزاده و از یک مادر بودند، نقل

کرده است. پس از حکایت گریه کردن و پاسخ امام، این دو جوان، طبق رسم عرب، سلام خداحافظی دادند: السلام عليك يابن رسول الله. حضرت پاسخ داد: و عليكما السلام و رحمه الله. آنان به میدان رفتند تا به شهادت رسیدند. (۳۸۸).

۸۴. ابن اعثم در اینجا از چند تن از شهدای کربلا یاد کرده که در ماخذ دیگر شرح نبردشان نیامده است. از آن شمار یکی عمرو بن مطاع جعفی است که در فتوح از نبرد، رجز و شهادتش یاد شده است. (۳۸۹) بلاذری و ابومخنف از او نامی به میان نیاورده اند. همچنین ابن اعثم از یحیی بن سلیم مازنی یاد کرده که رجزی خواند و عازم نبرد شد تا به شهادت رسید. (۳۹۰) شهید دیگر که ابن اعثم از او یاد کرده اما بلاذری و ابومخنف نامی

(صفحه ۱۲۸)

از وی نیاورده اند، قره بن ابی قره غفاری است. از وی نیز رجزی نقل شده و آمده است، فقاتل حتی قتل. (۳۹۱) مورد دیگر، مالک بن انس باهلی است که وی نیز با رجزخوانی به سوی دشمن یورش برد و جنگید تا کشته شد. بیتی از رجز وی جالب است:

آل علی شیعه الرحمان

آل زیاد شیعه الشيطان (۳۹۲).

احتمال فراوان دارد که مقصود از مالک بن انس باهلی، شخصی با نام انس بن حارث کاهلی یا باهلی باشد که روایتی از وی در منابع حدیثی سنی آمده و اشاره به شهادت وی با امام حسین علیه السلام شده است؛ روایت چنین است: عن الاشعث بن سحیم، عن أبيه، عن أنس بن حارث: قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ان ابني هذا يقتل بارض العراق: فمن أدر که منکم فلينصره، قال: فقتل أنس مع الحسين.

انس بن حارث از رسول خدا نقل می کند که آن حضرت فرمود: این فرزندم - یعنی حسین - در سرزمین عراق کشته می شود؛ هر کسی او را دریافت، حمایتش کند.

۸۵. یکی دیگر از شهدای کربلا حنظله بن أسعد شبامی عجللی است که خبر وی را طبری آورده است. وی پیش روی حسین به طرف دشمن ایستاد و آیات عذاب مربوط به قوم عاد و ثمود را خواند و فریاد زد: یا قوم! لا تقتلوا حسینا، حسین را نکشید، «فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری» آنگاه امام حسین علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: همین که آنان دعوت تو را رد کردند، مستحق عذاب گشتند. پس از آن اجازه سفر آخرت و پیوستن به یارانش را خواست که حضرت به او اجازه داد. وی با سلام بر امام حسین علیه السلام و شنیدن پاسخ از امام راهی میدان شده، جنگید تا کشته شد. (۳۹۴).

(صفحه ۱۲۹)

بلاذری پیش از آوردن خبر شهادت عباس بن ابی شیبب شاکری (همدانی) این نکته را یاد آور شده که وقتی اصحاب مشاهده کردند نمی توانند بر دشمن حمله برند و از امام حسین علیه السلام دفاع کنند، از ایشان خواستند تا اجازه دهد پیش روی او بجنگند تا کشته شوند. عباس از این شمار بود نزد امام آمد و گفت که هیچ چیزی جز جانش ندارد که تقدیم کند. آنگاه با فعلیک السلام و خداحافظی با امام، راهی میدان شد. وی با شمشیر می جنگید و چون شجاع بود، کسی برابرش نمی آمد. اندکی بعد، یکباره بر سر او ریختند و او را کشتند (۳۹۵) شوذب که از غلامان آزاد شده ی همین خاندان شاکری بود، همراه عباس

به میدان آمد. ابتدا شوذب و بعد عابس به شهادت رسیدند. (۳۹۶) عابس وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به امام حسین علیه السلام عرض کرد: اشهدالله انی علی هدیک و هدی ابیک. ابومخنف می افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفت: شیر سیاه آمد، کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمرسعد گفت: ابتدا او را سنگباران کنید. عابس که چنین دید، زره و کلاه خودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. راوی می گوید: گاه دسته های دویست نفری از برابرش می گریختند. آنگاه از هر چند سو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه ای که وقتی کشته شد، سرش میان دستان چندین نفر بود که هر کدام ادعا می کرد وی او را کشته است. (۳۹۷).

۸۶. شماری دیگر از شهدای کربلا عبارتند از: بدر بن مغفل جعفری که خبر رجزخوانی و شهادت وی را بلاذری آورده است (۳۹۸). أنیس بن معقل أصبیحی که رجز وی و خبر شهادتش را ابن اعثم یاد کرده است. (۳۹۹) عبدالرحمان بن عبدالله بن الکدن نیز رجزی خواند و به شهادت رسید. جز وی نشان از موضع شیعیانه ی او دارد:

انی لمن ینکرنی ابن الکدن

انی علی دین حسین و حسن (۴۰۰).

حوی از غلامان آزاد شده ابوذر غفاری است که پیش روی چشمان امام حسین علیه السلام جنگید تا به شهادت رسید. وی نیز در رجز خود دفاع از آل محمد را هدف مبارزه ی خود

(صفحه ۱۳۰)

خواند. (۴۰۱) وی باید شیعه ای باشد که در مکتب ابوذر غفاری پرورش یافته است. خبر جناده بن حارث انصاری را نیز ابن اعثم آورد و رجز او را که ضمن آن بر وفاداری خود به بیعتش با امام حسین

علیه السلام یاد می کند، نقل کرده است (۴۰۲) فرزندش عمرو بن جناده نیز که پس از پدر به میدان رفت، رجزی طولانی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. رجز وی یک تحلیلی تاریخی از شرایطی است که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن در مناسبت مؤمنان واقعی از مهاجر و انصار با قریش در زمان کفرشان از یک سو و زمان فسق و فجورشان از سوی دیگر، وجود داشته است. ابتدا از دشمنی قریش با انصار و مهاجرین یاد می کند و این که مهاجرین و سواران انصار، خون کفار را در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ریختند. امروز هم خون فجار و اراذلی که به خاطر حمایت از قارون صفتان، قرآنی را کناری نهاده اند، باید از نیزه های مؤمنان ریخته شود. فجاری که به دنبال انتقام گرفتن از بدر هستند. آنگاه سوگند می خورد که با تمام وجود و امکانات در برابر فساق بایستد. (۴۰۳) از جعفیان، حجاج بن مسروق جعفی نیز کنار امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

۸۷. چهار نفر یکجا شهید شدند و بنا به گفته ی ابومخنف، شهادت اینان در آغاز نبرد بوده است. این که مقصود از «اول قتال» چه زمانی است، محل تردید است. اما به هر روی ممکن است پس از تیراندازی عمومی دشمن و در آغاز نبرد رویاروی باشد. بسا باشد که مقصود نبردی باشد که پس از نماز ظهر رخ داده که احتمال آن اندک است. گفتنی است که در جریان شهادت اینان، عباس بن علی هنوز در میدان نبرد حاضر بوده است. ابومخنف می گوید: عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث

سلمانی، مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام آزاد شده ی عمر بن خالد صیداوی، چهار نفری به سمت دشمن یورش بردند. وقتی وارد دل سپاه دشمن شدند، دشمن آنان را محاصره و از بقیه افراد امام حسین علیه السلام جدا کرد. در این جا بود که عباس بن علی حمله کرده آنان را از محاصره در آورد، در حالی که مجروح بودند. در ادامه ی نبرد دشمن با شدت بخشیدن

(صفحه ۱۳۱)

حمله بر آنان، این چهار نفر را در یکجا به شهادت رساند. (۴۰۴) به نوشته ی بلاذری آخرین کشته از سپاه امام، و حتی پس از شهادت امام، سوید بن عمرو خثعمی بود که مجروح افتاده بود؛ وقتی شنید امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است، کاردی برداشت و با همان به نبرد با دشمن رفت تا آن که دو نفر از کوفیان وی را به شهادت رساندند. (۴۰۵).

۸۸. شروع به نبرد از سوی اهل بیت امام حسین علیه السلام زمانی بود که از یاران کسی باقی نمانده بود. (فلم یزل أصحاب الحسین یقاتلون و یقتلون حتی لم یبق معه غیر اهل بینه) (۴۰۶) آن گاه اهل بیت وارد کارزار شده و شماری از آنان به شهادت رسیدند که رقم آنان را کمتر از شانزده نفر نوشته (۴۰۷) و در برخی از منابع بیش از بیست نفر را نام برده اند. فهرست این افراد به نقل از محمد بن سعد (م ۲۳۰) به این شرح است: (۴۰۸).

۱. عباس بن علی بن ابی طالب: (فرزندانش او را سقا می نامیدند) (۴۰۹) (وی مردی زیباچهره و بلندقامت بود که وقتی سوار اسب می شد، پایش به زمین می رسید. او پرچمدار سپاه امام حسین علیه السلام بود و آنچنانکه امام

باقر علیه السلام فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جبنی و حکیم بن طفیل سنسی از قبیله ی طی بودند. (۴۱۰) وی زمان شهادت ۳۴ سال داشت. (۴۱۱) شیخ مفید نوشته است: وقتی عباس فراوانی کشته های یاران امام حسین علیه السلام را دید، به برادران خود یعنی فرزندان ام البنین گفت: پیش بروید تا بینم که برای خدا و رسول او نصیحت گردید. پس از آن همواره حسین بن علی به سمت فرات رفتند تا آب

(صفحه ۱۳۲)

بردارند که سپاه عمر بن سعد مانع آنان شدند. اینجا بود که یکی از کوفیان تیری انداخت که به دهان امام حسین علیه السلام اصابت کرد و امام با دست آن تیر را کشید و خونسش را به آسمان پرتاب کرد و در حق دشمن نفرین کرد. در اینوقت، دشمن عباس را محاصره و از امام حسین علیه السلام جدا کردند. عباس یک تنه می جنگید تا افتاد. زمانی که افتاد و به دلیل جراحات نتوانست حرکت کند، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل او را کشتند. (۴۱۲) بلاذری در جای دیگری می گوید: برخی برآنند که حرمله بن کاهل اسدی والبی، با کمک گروهی از سپاه، عباس بن علی بن ابی طالب را کشته، بدنش را پایمال کردند (و معاوروه)؛ آن گاه حکیم بن طفیل طائی لباسش را درآورد. همین حرمله تیری هم به امام حسین علیه السلام انداخت که به لباس آن حضرت اصابت کرد. (۴۱۳) ابوالفرج اصفهانی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام می نویسد: مادر این چهار فرزند - ام البنین - به بقیع می آمد و ناله ها و گریه های سوزناکی سر می داد؛ به طوری که مردم اطراف او اجتماع می کردند؛ حتی مروان بن حکم نیز برای تماشا می آمد

و در کنار بقیه به ناله و ندبه ی او گوش می داد. (۴۱۴) ابوالفرج خبری هم از قالت عباس نقل کرده است که بعدها صورتش سیاه شده و می گفت که این پس از آنی بوده است که جوانی از بنی هاشم را که روی پیشانی اش آثار سجود بوده، به قتل رسانده است.

۲. جعفر بن علی بن ابی طالب: (فرزند ام البنین نوزده ساله) (۴۱۵) توسط هانی بن ثابت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر علیه السلام آمده است که خولی بن یزید اصبحی، قاتل جعفر بن علی بوده است. (۴۱۶).

۳. عبدالله بن علی بن ابی طالب (فرزند ام البنین و ۲۵ ساله) (۴۱۷) که به دست هانی بن ثابت حضرمی کشته شد. بلاذری نیز همین شخص را کشنده ی عبدالله بن علی دانسته و افزوده است که وی سر او را آورده بود. (۴۱۸).

(صفحه ۱۳۳)

۴. عثمان بن علی بن ابی طالب: (۴۱۹) (فرزند ام البنین) که ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه ی ابان بن دارم او را کشت. (۴۲۰) مادر هر چهار نفر گذشته، ام البنین عامریه از آل وحید بود. دینوری با اشاره به این مطلب می نویسد: اینان از برابر امام حسین علیه السلام عبور کردند (یقونه بوجههم و نحورهم) و سر و گردن را سپر بالای او قرار دارند. آنگاه هانی بن ثابت بر عبدالله حمله کرده او را کشت. آنگاه بر جعفر حمله کرد، او را نیز کشت. (خولی) بن یزید اصبحی هم تیری به عثمان بن علی زد و او را کشت. سپس سر او را جدا کرده نزد ابن سعد آورد و جایزه می خواست. ابن سعد گفت: از امیرت - یعنی ابن زیاد - بگیر. عباس همچنان اطراف

امام حسین علیه السلام بوده، در دفاع از او می‌جنگید و هر طرف که امام می‌رفت، او هم می‌رفت تا کشته شد. (۴۲۱).

۵. ابوبکر بن علی بن ابی طالب: ابن سعد از قاتل او یاد نکرده، اما دینوری نوشته است که وی با تیر عبدالله بن عقبه الغنوی به شهادت رسید. (۴۲۲) ابومخنف خبر کشته شدن وی را آورده اما افزوده است: وقد شكك في قتله. (۴۲۳) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که وی به دست مردی از طایفه ی همدان کشته شد. (۴۲۴).

۶. محمد اصغر بن علی بن ابی طالب: وی نیز به دست مردی از طایفه ی ابان بن دارم کشته شد. (۴۲۵). این خبر از امام باقر علیه السلام روایت شده است. (۴۲۶).

۷. علی اکبر: (فرزند ام لیلی و متولد در زمان عثمان) (۴۲۷) بن حسین بن علی که توسط مره بن منقذ بن نعمان عبدی (عبدالقیس) کشته شد. ابومخنف و بلاذری و دینوری می‌گویند: نخستین کشته از اهل بیت علی اکبر بود. (۴۲۸) ابن اعثم نخستین شهید را از این

(صفحه ۱۳۴)

خاندان عبدالله بن مسلم بن عقیل دانسته است. (۴۲۹) ابن سعد می‌نویسد: مردی از اهل شام، علی اکبر را صدا کرد. مادر علی اکبر، آمنه دختر ابومره فرزند عروه بن مسعود ثقفی بود. مادر آمنه، دختر ابوسفیان بود. این مرد شامی به جهت خویشی علی اکبر با آل ابی سفیان گفت: تو قرابتی با یزید داری. اگر بخواهی تو را امان می‌دهیم؛ هر کجا دوست داشتی می‌توانی بروی. علی اکبر پاسخ داد: لقرابه رسول الله صلی الله علیه و آله کانت أول أن ترعی من قرابه ابی سفیان. آنگاه این رجز را خواند:

انا علی بن حسین بن علی

نحن و رب البیت (۴۳۰) أولى بالنبی

تالله لا یحکم فینا

أضرب بالسيف احامی عن أبي

تالله لا يحكم فينا ابن الدعی (۴۳۱).

وی سپس به سوی دشمن رفت. (گویا دست کم یک بار حمله کرد و نزد پدر بازگشت و مجدداً حمله کرد. (۴۳۲) در این وقت) مردی از عبدالقیس با نام مره بن منقذ بن نعمان در حالی که علی اکبر نزدیک پدرش ایستاده بود بر او حمله کرد و ضربتی سخت بر وی وارد آورد. امام حسین علیه السلام نزد فرزندش آمد و گفت: قتلوک یا بنی! علی الدنيا بعدک العفاء، ای فرزندانم تو را کشتند. بعد از تو خاک بر سر دنیا؛ آنگاه او را به خود چسباند تا آن که از دنیا رفت. (۴۳۳) با شهادت علی اکبر، زینب علیها السلام سراسیمه از خیمه بیرون آمد و فریاد می زد: وا اخیاه! یا بن اخیاه! وی آمد تا خود را روی جنازه ی علی اکبر انداخت. امام حسین علیه السلام آمد، دستش را گرفت و او را به خیمه بازگرداند. آنگاه به جوانانی که نزدیکش بودند فرمود: برادران را بردارید. آنان او را برداشته در برابر خیمه ای که در مقابلش می جنگیدند، گذاشتند. (۴۳۴) مطالب فتوح تا اندازه ای با منابع دیگر متفاوت و دشواری هایی دارد. وقتی علی اکبر به نقل وی هیجده ساله بوده (۴۳۵) به میدان می رود، امام حسین علیه السلام سر بر آسمان برمی دارد و می گوید: اللهم أشهد علی هؤلاء القوم! فقد

(صفحه ۱۳۵)

بزر الیهم غلام أشبه القوم خلقا و خلقا و منطلقا برسول الله. علی اکبر به میدان رفت، جنگید تا آن شامیان از دست او به ناله و فغان آمدند. (۴۳۶) علی اکبر که جراحات فراوانی برداشته بود، به سوی پدر بازگشت و اظهار کرد: چندان تشنه است که نزدیک است از تشنگی بمیرد! امام حسین

علیه السلام گریه کرد و فرمود: قدری دیگر بیجنگ؛ به زودی از دست جدت سیراب خواهی شد. علی اکبر حمله کرد تا آن که کشته شد. (۴۳۷).

۸. عبدالله بن الحسن بن علی علیه السلام: (۴۳۸) مادر وی دختر سلیل بن عبدالله (برادر جریر بن عبدالله بجلی) بود. به نقل از امام باقر علیه السلام قاتل وی حرمله بن کاهل اسدی بوده است. (۴۳۹)

ابن عثم از رجز و شهادت او یاد کرد است:

ان تنکرونی فانا فرع الحسن

سبط النبی المصطفی و المؤمن (۴۴۰).

۹. جعفر بن حسین بن علی.

۱۰. ابوبکر بن الحسن (۴۴۱) بن علی: هر دونفر اخیر به دست عبدالله بن عقبه الغنوی کشته شدند. روایت امام باقر علیه السلام درباره ی ابوبکر بن حسن نیز چنین است. (۴۴۲) عمری نسابه عالم قرن پنجم نوشته است که ابوبکر کنیه ی عبدالله بن حسن بوده که در کربلا- کشته شد و خونش در بنی غنی است و حسین بن علی علیه السلام سکینه را به عقد وی در آورده بود. (۴۴۳).

(صفحه ۱۳۶)

۱۱. عبدالله بن حسین (فرزند رباب دختر امرولقیس) توسط حرمله کاهلی (۴۴۴) از طایفه ی بنی اسد کشته شد. ابن سعد در جای دیگری درباره ی عبدالله نوشته است: کودکی از کودکان حسین دوید تا آن که در دامان امام حسین علیه السلام نشست؛ در این وقت مردی تیری انداخت که به گلوی او اصابت کرد و او را کشت. (۴۴۵) در این وقت حسین گفت: اللهم ان کنت حبست عنا النصر، فاجعل ذلک لما هو خیر فی العاقبه و انتقم لنا من القوم الظالمین. (۴۴۶).

بلاذری هم از عبدالله بن حسین یاد کرده است که حرمله بن کاهل والبی تیری بر او انداخت و او را کشت. (۴۴۷) ابومخنف می نویسد: زمانی که

حسین بن علی نشست (و نتوانست روی پا بایستد و نبرد کند) کودکی به سمت وی آمد و روی زانوی آن حضرت نشست که گویند عبدالله بن حسین بوده است. ابومخنف می گوید: عقبه بن بشیر اسدی به من گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: یک خون از ما در میان شما بنی اسد هست. من گفتم: خدای شما را رحمت کند، گناه من چیست؟ و آن خون کدام است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: کودکی از حسین به سوی او آمد و در دامن او نشست؛ در همان حالی یکی از شما بنی اسد تیری انداخت و او را کشت. امام حسین علیه السلام خون را گرفت و وقتی دستش پر شد، آن را به آسمان پرتاب کرد و گفت: خدایا اگر نصرت خود را بر ما نفرستادی این را در جایی که خیر است قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر. (۴۴۸). ابن سعد جای دیگری از فرزند سه ساله ی امام حسین علیه السلام یاد می کند که در جریان تیرباران عمومی دشمن به سمت امام حسین علیه السلام می آمد، و آنگاه که تیرها از چپ و راست حضرت رد میشد، تیری به این فرزند اصابت کرد و کسی که تیر زد عقبه بن بشر اسدی بود. (۴۴۹).

به احتمال آنچه درباره ی عبدالله بن حسین گفته شد، مربوط به کودکی از امام حسین علیه السلام است که در برخی از منابع، هان علی بن الحسین الاصغر است که میان

(صفحه ۱۳۷)

شیعیان به همین نام شهرت دارد. اما نقلی که در میان شیعه رایج است، از فتوح ابن اعثم گرفته شده و در ماخذ کهن دیگر نیامده است. ابن اعثم می نویسد: در این وقت برای

حسین کسی نماند جز یک بیچه ی هفت ساله و بیچه ی شیرخوار دیگر. امام حسین علیه السلام نزدیک خیمه آمد و گفت: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم. بیچه را گرفت، او را بوسید و گفت: ای فرزندم! وای بر این مردم، وقتی که در قیامت، خصم آنان محمد باشد. در این وقت تیری زدند که به گلوی علی اصغر خورد. امام حسین علیه السلام از اسب پایین آمد؛ با شمشیر خود جایی را حفر کرده، بر او نماز خواند و دفنش کرد. بعد ایستاد و اشعاری خواند که هفده بیت است! (۴۵۰) یعقوبی اشاره ای اجمالی به این رخداد دارد. وی می نویسد: طفلی را که همان ساعت متولد شده بود! به دست امام حسین علیه السلام دادند تا در گوش و او اذان بگوید. در همان حال تیری آمد و در گلوی آن بیچه فرورفت. امام حسین علیه السلام تیر را درآورد و گفت: و الله لأنت اکرم علی الله من الناقه. (۴۵۱) به خدا سوگند ارزش تو از ناقه ی (صالح) بیشتر است. در ارشاد شیخ مفید در این باره مطلبی نیامده است. (۴۵۲) عمری نسابه، عالم علوی نسب شناس قرن پنجم هجری نیز دو علی برای امام حسین علیه السلام می شناسد. علی اکبر که در طف به شهادت رسید و علی اصغر

(صفحه ۱۳۸)

یعنی امام سجاد علیه السلام که زنده ماند. (۴۵۳).

به هر روی، این که عبدالله بن الحسین که مورخان از او یاد کرده اند که در دامان پدر در کربلا توسط حمله تیر خورد و به شهادت رسید، همان علی بن الحسین الاصغر باشد که در روضه ها خبرش را داریم، کاملاً محتمل است؛ به ویژه که نام علی بیش از آن

که نام کودک باشد، برای تیمن و تبرک به نام پدرشان، برای فرزندان بکار رفته و می توانسته نام عبدالله را نیز داشته باشد. البته این احتمال است. شیخ مفید از عبدالله بن حسن بن علی یاد کرده است که در وقت تنهایی امام حسین علیه السلام به سو آن حضرت دوید. امام حسین علیه السلام از زینب علیها السلام خواست تا او را نگاه دارد؛ اما کودک گفت که از عمویش جدا نمی شود. ابجر بن کعب که می خواست شمشیری به امام بزند، کودک دستش را بالا آورد و شمشیر به دست او خورده به پوست آویزان شد. (۴۵۴) این روایت در لهوف نیز آمده و در تصریح شده است که حمله او را در دامان عمویش نشسته بود، با تیر زد. (۴۵۵) در زیارت ناحیه ی مقدسه هم آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حمله بن کاهل الاسدی. آیا ممکن است عبدالله بن حسین، همان عبدالله بن حسن باشد؟ در رساله ی فضیل رسان - از اصحاب امام باقر و صادق علیه السلام درباره ی اسامی شهدای کربلا هم از عبدالله بن الحسین و هم از عبدالله بن الحسن یاد شده است. (۴۵۶)

۱۲. قاسم بن حسن: وی توسط سعید بن عمرو ازدی (۴۵۷) کشته شد. ابن سعد می نویسد: این بچه در حالیکه پیراهنی پوشیده بود و کفشی برپا داشت که بند لنگه ی چپ آن پاره شد و به پایش آویزان بود، به میدان آمد. عمرو بن سعید ازدی (!) بر عمرو حمله کرد و عمرو که دستش را بالا آورده بود تا از خود دفاع کند، دستش از مرفق قطع

(صفحه ۱۳۹)

شد. در این بین، کوفیان برای نجات

عمرو هجوم آوردند که در اثر این هجوم و فشار عمرو زیر دست و پای اسبان کشته شد. (۴۵۸) امام حسین علیه السلام بالای سر قاسم ایستاد و گفت: عز علی عمک ان تدعوه فلا یجیک، او یجیک فلا ینفعک. بر عمویت دشوار است که او صدا بزنی و نتواند پاسخت را بدهد، یا اگر پاسخ دهد، سودی برای تو نداشته باشد. آن گاه امام حسین علیه السلام دستور داد تا قاسم را به خیمه آورده، نزد علی اکبر گذاشتند. (۴۵۹) ابومخنف گزارش شهادت قاسم را از زبان حمید بن مسلم ازدی، مفصل تر آورده است: نوجوانی به میدان آمد، صورتش چون ماه؛ در دستش شمشیر و پیراهن و کفشی که بند کفش پای چپش باز بود. عمرو بن سعد بن نفیل گفت: من به او حمله می کنم. گفتم: سبحان الله! چرا تو؛ اینان هستند از تو کفایت می کنند. گفت: به خدا به او حمله می کنم. وی حمله کرد تا آنکه شمشیر بر سرش نواخت. غلام با صورت به زمین افتاد و عمویش را صدا کرد. حسین مانند شیر خود را بالین سر او رساند؛ ضربتی به عمرو نواخت که عمرو دستش را جلوی شمشیر گرفت و از مرفق قطع شد. فریادی کشید و کوفیان آمدند تا او را از دست امام حسین علیه السلام نجات دهند که در آن حیص و بیص زیر پای اسبان کشته شد. حسین بالین آن نوجوان آمد، در حالی که پاهایش را تکان می داد و روی زمین می کشید. امام حسین علیه السلام گفت: دور باشند از رحمت خدا مردمانی که تو را کشتند. در قیامت کسی جز جد تو خصم آنان نخواهد بود. بعد گفت: عزوالله

علی عمک آن تدعوه فلا- یجیبک او یجیبک ثم لا ینفعک. آن گاه وی را در بغل گرفت و سینه ی او را به سینه ی خودش گذاشت. سپس وی را آورد و نزد فرزندش علی اکبر و دیگر کشته هایی که از اهل بیتش در آنجا بودند، گذاشت. پرسیدم: این نوجوان که بود؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب. (۴۶۰).

۱۳. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قطبه الطائی کشته شد. بلاذری هم

(صفحه ۱۴۰)

می گوید که عون توسط عبدالله بن قطبه کشت شد. (۴۶۱) دینوری از عدی (عون!) بن عبدالله بن جعفر یاد کرده که به دست عمرو بن نهشل کشته شده است. (۴۶۲) مادر عون بنا به نقلی «جمانه» دختر مسیب بن نجبه ی فزاری (۴۶۳) و بنا به نقل دیگر، زینب علیهاالسلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. (۴۶۴).

۱۴. محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد. (۴۶۵).

ابن سعد می گوید: دو فرزند عبدالله بن جعفر به همسر عبدالله بن قطبه الطائی پناه بردند، در حالی که بالغ نبودند. عمر بن سعد ندا داده بود، هر کس که سری بیاورد هزار درهم خواهد گرفت. عبدالله بن قطبه به منزل رفت. همسرش به او گفت: دو کودک به ما پناه آورده اند، دوست داری منت بر آنان بگذرای و آنان را به مدینه به خانواده شان بسپاری؟ گفت: آری به من نشانشان بده. وقتی آنان را دید، سرشان را از تنشان جدا کرد و سرها را نزد عبیدالله برد که چیزی به او نداد (و به روایت بلاذری حتی دستور ویران کردن خانه اش را هم داد!) (۴۶۶) این همان حکایتی است که شیخ صدوق برای فرزندان

مسلم بن عقیل روایت کرده است. بلاذری هم به روایتی دیگر به اختصار در دو سطر خبر این دو کودک را که آنان را از عبدالله بن جعفر دانسته، مانند آنچه را که ابن سعد آورده، گزارش کرده است. (۴۶۷).

۱۵. مسلم بن عقیل بن ابی طالب: نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه که به دستور عیدالله بن زیاد در هشتم ذی حجه سال ۶۰ کشته شد.

۱۶. جعفر بن عقیل: توسط بشر بن حوط همدانی یا عروه بن عبدالله خثعمی کشته شد. بلاذری نفر دوم را قاتل جعفر دانسته، (۴۶۸) و دینوری هم می گوید که عبدالله بن عروه ی خثعمی با تیری او را کشت. (۴۶۹) روایت امام باقر علیه السلام نیز چنین است. (۴۷۰).

(صفحه ۱۴۱)

۱۷. عبدالرحمان بن عقیل توسط عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر (بشیر) بن حوط قایضی کشته شد. در انساب نام قاتل، نشر بن شوط عثمانی ضبط شده است! (۴۷۱).

۱۸. عبدالله اکبر بن عقیل به دست عمرو بن صبح الصدائی کشته شد. مدائنی قاتل او را عثمان بن خالد جهنی و مردی از همدان دانسته است. (۴۷۲).

۱۹. عبدالله بن مسلم بن عقیل: (۴۷۳) توسط عمرو بن صبح (صبیح) الصدائی یا اسید بن مالک حضر می کشته شد. این سخن ابن سعد است. در حالی که بلاذری و دینوری از عبدالله بن مسلم بن عقیل یاد کرده اند که عمرو بن صبیح الصیداوی (به تفاوت نام پدر و لقب او توجه کنید) او را با تیر زد و پس از آن مردم کوفه بر سر عبدالله ریخته وی را کشتند. (۴۷۴).

ابومخنف پس از خبر شهادت علی اکبر می نویسد: عمرو بن صبیح صدائی عبدالله بن مسلم را با تیر زد، به

گونه ای که دستش با تیر به صورتش چسبید. پس از آن تیر دیگری بر قلب او زد. (۴۷۵) بلاذری از رقاد الجنبی یاد کرده است که بعدها می گفت: یکی از جوانان آل حسین را چنان تیری زد که همان طور که دستش روی صورتش بود، دستش به صورتش چسبید؛ و پس از بیرون کشید شدن تیر، هنوز نوک تیر یعنی پیکان آن در صورتش باقی مانده بود. (۴۷۶).

۲۰. محمد بن ابی سعید بن عقیل توسط لقیط بن یاسر جهنی کشته شد. دینوری نام او را محمد بن عقیل بن ابی طالب یاد می کند که لقیط بن ناشر جهنی با تیر او را کشته است. (۴۷۷)

۲۱. مردی از آل ابولهب که نامش روشن نشد.

۲۲. ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که شاعر بوده است.

(صفحه ۱۴۲)

۲۳. سلیمان غلام آزاد شده امام حسین علیه السلام که به دست سلیمان بن عوف حضرمی کشته شد. پیش از این گذشت که وی حامل نامه ی امام به شیعیان بصره بود، در آنجا به دستور ابن زیاد کشته شد.

۲۴. منجح (یا منجح) (۴۷۸) غلام آزاد شده امام حسین علیه السلام.

۲۵. عبدالله بن بقطر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام که در کوفه از فراز قصر به پایین افکنده شد و به شهادت رسید. (۴۷۹).

تا اینجا نام افرادی بود که ابن سعد یاد کرده بود. اما برخی نام های دیگر: ۲۶. عبیدالله عبدالله بن جعفر: ابوالفرج اصفهانی به نقل از نسابه ی معروف یحیی بن حسن علوی می گوید: وی نیز در طف همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. (۴۸۰).

۲۷. محمد بن مسلم بن عقیل: بنا به روایت ابوالفرج، به نقل از امام باقر علیه السلام قاتل وی ابو جرهم ازدی و لقیط

بن ایاس جهنی بوده اند. (۴۸۱).

۲۸. علی بن عقیل بن ابی طالب: ابوالفرج روایتی درباره ی شهادت وی در کربلا آورده است. (۴۸۲) وی در جای دیگری، به نقل از محمد بن علی بن حمزه، خبری درباره ی کشته شدن ابراهیم بن علی بن ابی طالب در کربلا آورده و افزوده است که در هیچ کتاب نسبی یادی از او نیافته است. (۴۸۳).

۲۹. عبیدالله بن علی بن ابی طالب: خلیفه بن خیاط به نقل «ابوالحسن» آورده است که وی با امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شد. مادر وی، رباب دختر امری ء القیس بوده است. (۴۸۴).

۳۰. ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه بن خیاط وی را نیز در جمله ی کشتگان کربلا دانسته است. (۴۸۵).

ابن اعثم ضمن یاد از اسامی شهدای از اهل بیت، و بیان ترتیب شهادت آنان، برای هر کدام رجزی آورده و از این حیث، از بقیه منابع ممتاز است. این اشعار به نوعی در

(صفحه ۱۴۳)

معرفی نسب و خاندان آنان و نیز درباره ی امام حسین علیه السلام و شخصیت آن حضرت است. (۴۸۶) احتمال دارد که دست کم، برخی از این رجزها، مربوط به زمانی بعد از حادثه ی کربلا باشد که به متون تاریخی متصل شده است!

۸۹. اما کسانی از اهل بیت که از ماجرای کربلا نجات یافتند، به نقل ابن سعد اینانند:

علی بن الحسین الاصغر: (۴۸۷) امام سجاد علیه السلام که خاندان امام حسین علیه السلام از طریق وی باقی مانده است. وی در کربلا- مریض و در خیمه در کنار زنان بود. علی بن السحین که همسرش «ام محمد دختر امام حسن علیه السلام» نیز همراه کاروان بود، (۴۸۸) در این وقت بیمار بوده و سخت از وی مراقبت می شد.

شمر ملعون با اشاره به وی گفت: این را هم بکشید. مردی کوفی فریاد زد: سبحان الله! آیا جوان نرسی را که مریض است و نجاتش می کشید؟ در این وقت عمر سعد گفت: متعرض زنان و این مریض نشوید. علی بن الحسین می گفت: در آن وقت مردی از آنان مرا پنهان کرده، مرا در جایی منزل داده، از من نگهداری می کرد و هر بار که نزد من می آمد و می رفت گریه می کرد؛ چنان که میگفتم اگر وفایی نزد مردم مانده باشد، نزد این مرد است. یکباره منادی این زیاد فریاد زد: علی بن الحسین نزد هر کسی هست او را بیاورد و سیصد درهم بگیرد. این مرد نزد من آمد و همان طور که گریه می کرد، دست مرا به گردن من متصل کرده! می گفت: می ترسم. آن گاه مرا بیرون برده و دست بسته تحویل داده، سیصد درهم را گرفت. مرا گرفتند و نزد این زیاد بردند. (۴۸۹).

حسن بن حسن بن علی که نسل او باقی است.

عمرو بن حسن بن علی که نسل او بر جای نمانده است.

قاسم بن عبدالله بن جعفر.

(صفحه ۱۴۴)

محمد بن عقیل.

۹۰. زمانی که تمامی یاران و اهل بیت امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. دشمن قصد کشتن آن حضرت را کرد. تا این لحظه، کسی جرأت نزدیک شدن به امام را نداشت؛ چرا که به هر روی، بسیاری از کوفیان مایل نبودند قاتل امام حسین علیه السلام شناخته شوند. بنابراین تا وقتی کسان دیگری مانند انس دیوانه و شمر کثیف و خولی بدذات بودند، نوبت به دیگران نمی رسید. چند گزارش را در این باره نقل می کنیم: ابن سعد می گوید: در این لحظه امام عطشان بود و درخواست

آب کرد. مردی نزد امام آمد و آب به او داد. در همان حال حصین بن نمیر تیری رها کرد که به دهان آن حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. آن حضرت با دست خون ها را پاک می کرد و در همان حال خدا را ستایش می کرد. (و یحمدالله). آن گاه به سوی فرات به راه افتاد. مردی از طایفه ی ابان بن دارم گفت: نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. گروهی میان او و آب ایستادند، در حالی که امام در برابرشان ایستاده بود و درباره ی آن مرد فرمود: اللهم اظمئه. خدایا او را از تشنگی بیمران. آن مرد ابانی، تیری به سوی امام رها کرد که به دهان حضرت خورده خون آلود شد. آن مرد اندکی بعد، فریاد زد که تشنه است و هر چه آب می خورد باز احساس تشنگی می کرد تا آن که مرد. (۴۹۰) بلاذری همین نقل را درباره ی تیر زدن به دهان مبارک امام آورده و می افزاید: امام حسین علیه السلام سر بر آسمان برداشت و فرمود: اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بی. (۴۹۱) ابن سعد می افزاید: زمانی که یاران و اهل بیت حسین کشته شدند، هیچ کس به سراغ او نمی آمد مگر آن که باز می گشت تا آن که پیاده نظام اطرافش را گرفتند. در آن لحظه شجاع تر از وی نبود و حسین بن علی چون یک جنگجوی شجاع با آنان می جنگید. (۴۹۲) بر هر طرف یورش می برد، و افراد مانند بزی از برابر شیر می گریختند.

۹۱. ابن سعد در ادامه ی آن گزارش می نویسد: ساعاتی از روز گذشت و مردم در

(صفحه ۱۴۴)

حال نبرد با او بودند؛ اما کسی برای کشتن آن حضرت اقدام نمی کرد. (دینوری

می نویسد: در این وقت امام حسین علیه السلام نشسته بود و اگر می خواستند می توانستند او را بکشند جز این که هر قبیله ای بر آن بود تا مسؤولیت آن را به عهده دیگری بیندازد و کراهت داشت تا بر این کار اقدام کند. (۴۹۳) در این وقت شمر فریاد زد: مادرتان در عزایتان بگریید، منتظر چه هستید، او را بکشید، اولین کسی که به امام حسین علیه السلام نزدیک شد زرعه بن شریک تمیمی بود که ضربتی بر کتف چپ امام زد و پس از آن ضربه ی دیگری بر گردن آن حضرت زده، او نقش بر زمینش کرد. آنگاه سنان بن انس نخعی پیش آمد و ضربه ای بر استخوان سینه آن حضرت زد؛ سپس نیزه اش را در سینه امام حسین علیه السلام فرو کرد. در این وقت بود که امام روی زمین افتاد. سنان از اسب پیاده شد تا سر امام حسین علیه السلام را جدا کند، در حالی که خولی بن یزید اصبحی هم همراهش بود. وی سر را جدا کرد و آن را نزد عبیدالله بن زیاد آورد. (۴۹۴) وی در جای دیگری می نویسد که سنان بن انس نخعی امام حسین علیه السلام را کشت و خولی بن یزید سر آن حضرت را جدا کرد. (۴۹۵) شیخ مفید می نویسد: زرعه بن شریک به کتف چپ امام ضربتی زد و پس آن ضربتی بر گردن آن حضرت نواخت، سنان بن انس نیزه ای بر آن حضرت زد که آن حضرت به زمین افتاد. آن گاه خولی رفت تا سر آن حضرت را جدا کند که دستش لرزید. شمر خود از اسب فرود آمد، سر امام را جدا کرد و به دست خولی

داد تا به عمر بن سعد برساند. (۴۹۶) ابن سعد می افزاید: زخم های بدن امام حسین علیه السلام را که شمارش کردند، ۳۳ مورد بود، در حالی که بر لباس ایشان بیش از صد مورد پارگی در اثر تیر و ضربت شمشیر وجود داشت. ابن سعد می نویسد: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، شمشیر او را قلانس نهشلی و شمشیر دیگرش را جمیع بن خلق اودی برد. لباس (سروال (شلوار) و قطیفه ی) آن حضرت را بحر بن کعب تمیمی و قیس بن اشعث بن قیس کندی برداشتند که بعدها به این قیس، قیس قطیفه می گفتند! نعلین امام را

(صفحه ۱۴۶)

اسود بن خالد اودی، عمامه ی ایشان را جابر بن یزید، و برنس (۴۹۷) آن حضرت را مالک بن بشیر کندی، برداشتند.

۹۲. بلاذری خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام را چنین می نویسد: (۴۹۸) وقتی اجازه استفاده از آب فرات را به امام نداده و تیر به دهان مبارکشان زدند، (و در خبر دینوری باز تیری به گردن ایشان زدند که امام آن را بیرون کشید) (۴۹۹) شمر همراه ده نفر از رجال کوفه به سوی محل استقرار خیمه و خرگاه امام آمد. امام بدان سو رفت، اما آنان میان وی و خیمه گاه فاصله انداختند. امام فرمود: ان لم یکن لکم دین فکونوا فی أمر دنیاکم احرا. اگر دین ندارید، در دنیای خویش آزادمرد باشید؛ و مانع از تعرض لیثمان و سفیهان خود از اهل خاندان من شوید. شمر گفت: ای پسر فاطمه! این سخت را می پذیرم. آن گاه با پیاده نظام بر امام حسین علیه السلام حمله کرد که در میان آنان ابوالجنوب عبدالرحمن بن زیاد جعفی، خولی بن یزید اصبحی، قشعم بن عمرو

جعفی - کسی که از علی علیه السلام کناره گرفته بود - صالح بن وهب یزنی، و سنان بن انس نخعی بودند. شمر آنان را تحریض بر کشتن امام حسین علیه السلام می کرد. ابتدا از ابوالجنوب خواست تا حمله برد. او گفت: چرا خودت نمی روی؟ شمر خشمگین گفت: به من چنین می گویی؟ ابوالجنوب گفت: می خواهم نوک نیزه ام را در چشم تو فروکنم. شمر از برابر او کنار رفت، چرا که ابوالجنوب مردی شجاع بود. آن گاه شمر همراه پنجاه نفر از پیاده نظام بر امام یورش برد. حسین از هر طرف به سوی آنان می تاخت و جمعیت آنانرا می شکافت تا آن که او را محاصره کردند. باز با آنان می جنگید تا آنان را از خود دور کرد. در این وقت، بحر (أبجر) (۵۰۰) بن کعب بن عبیدالله بر امام حمله برد. وقتی با شمشیر بالای سر امام رسید، بچه ای که همراه امام حسین علیه السلام بود نزدیک آمد که امام حسین علیه السلام او را به بغل گرفت. این بچه به بحر گفت: ای فرزند خبیثه! عموی مرا می کشی؟ آن مرد ملعون شمشیر خود را فرود آورد و بچه که دستش را بالا گرفته بود،

(صفحه ۱۴۷)

دستش قطع شده به پوستی آویزان شد. امام حسین علیه السلام همچنان به این سوی آن سوی می تاخت در حالی که لباسی پوستین به تن داشت و عمامه ای بر سر. مردم نیز که او شجاع می یافتند، مانند بزی از برابر (گرگ) شیر می گریختند. مدتی بدینسان گذشت و هر مردی که برای کشتن حسین به او روی می آورد، از کشتن آن حضرت صرف نظر می کرد؛ چرا که نمی خواست قتل او را برعهده گیرد. در این وقت مردی که

او مالک بن بشیر کندی می گفتند - و فردی جسور بوده و اقدام بر این امر برایش مهم نبود - نزد امام آمد و شمشیری بر سر آن حضرت زد، به طوری که برنسی که بر سر امام بود، نیمه شد، شمشیر به سر رسید و خون جاری گردید؛ در آن حال برنس حضرت خون آلود شد. امام برنس را کناری انداخت و کلاهخودی بر سر گذاشت و در حق آن مرد نفرین کرد. (لا أکلت و لا شربت و حشرک الله مع الظالمین) مرد کندی، برنس را برداشت و گویند که تا آخر عمر فقیر ماند و دستش شل بود. در این وقت زینب علیها السلام خطاب به عمر سعد گفت: ای عمر! ابو عبدالله کشته می شود و تو نگاه می کنی؟ عمر سعد گریه افتاد و رویش را برگرداند. در این وقت شمر در میان مردم فریاد زد: شما را چه شده است که بی تفاوت در برابر این مرد ایستاده اید؟ منتظر چه هستید؟ مادرتان در عزایتان بگریید او را بکشید. آن گاه همه حاضران از اطراف یورش بردند و زرعه بن شریک تمیمی ضربتی بر بازوی چپ امام زد و ضربه ای دیگر بر گردن آن حضرت. آنگاه از اطراف امام دور شدند در حالیکه امام حسین علیه السلام به صورت روی زمین افتاده بود. در این وقت، سنان بن انس بن عمرو نخعی آمد و نیزه ای بر آن حضرت زد. آنگاه سنان بن خولی بن یزید گفت: سرش را جدا کن. خولی خواست چنین کند، احساس ضعف کرده، دستش لرزید. سنان به او گفت: خدا بازوانت را بکشند. خودش از اسب پایین آمد و سر امام حسین علیه السلام را جدا کرد. (دینوری

می نویسد: خولی رفت تا سر را جدا کند، دستش لرزید، برخاست. آنگاه برادرش شبل بن یزید آمد و سر امام حسین علیه السلام را جدا کرده به برادرش خولی (خولی) داد. (۵۰۱) حسین پیش از آن چندان شمشیر و نیزه خورده بود که جای ۳۳ طعنه ی نیزه و ۳۴ ضرت شمشیر بر بدنش بود. برخی گویند که

(صفحه ۱۴۸)

خولی با اجازه ی سنان سر امام حسین علیه السلام را جدا کرد. (۵۰۲).

۹۳. روایت ابن اعثم از شهادت امام حسین علیه السلام قدری متفاوت با دیگران بوده و مطالبی در آن است که در مآخذ کهن دیگر نیامده است. امام پس از شهادت یاران و اهل بیت، عزم میدان می شود. رجزی می خواند که در آن علاوه بر معرفی خاندان خود، به اسلام و وحی و تشیع هم می پردازد:

أنا بن علی الخیر من آل هاشم

کفانی بهذا مفخر حین أفر

و جدی رسول الله اکرم من مشی

و نحن سراج الله فی الخلق أهر

و فاطمه امی سلاله احمد

و عمی یدعی ذالجناحین جعفر

و فینا کتاب الله أنزل صادقاً

و فینا الهدی و الوحی و الخیر یدکر

و نحن أمان الارض للناس کلهم

نصول بهذا فی الانام و نفخر

و نحن و لاه الحوض نسقی و لاتنا

بکاس رسول الله ما لیس ینکر

و شیعتنا فی الناس اکرم شیعه

تعبیری که در این رجز آمده، گرچه فی حد نفسه می تواند مربوط به آن زمان باشد، اما این احتمال هم وجود دارد که بعدها سروده شده باشد و در واقع زبان حال باشد. ابن اعثم می افزاید: امام حسین علیه السلام مبارز طلبید. هر کسی که از چهره های سرشناس آمد، کشته شد. تا آن که شمر با قبیله ی بزرگی - قبیله عظیمه - آمد. (این همان آمدن شمر همراه

عده ای از پیاده نظام است که در منابع دیگر آمده است (امام با آنان جنگید تا این که میان او و خیمه گاهش فاصله انداختند. امام حسین علیه السلام به دشمن گفت: یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن (لکم) دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحرارا فی دنیاکم. درخواست امام این بود که سپاه دشمن متعرض زنان و کودکان نشوند. شمر پذیرفت، بار دیگر بر امام حسین علیه السلام حمله می کردند او می جنگید. چند بار درخواست آب کرد؛ یک بار هم که به سمت فرات رفت، مانع شدند. آنگاه ابوالجنوب جعفری تیری به صورت امام زد که خون بر صورت و محاسن آن حضرت جاری گشت. آن حضرت سر بر آسمان بلند کرده نفرین کرد. آنگاه مانند شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و به هر

(صفحه ۱۴۹)

کس می رسید او را با شمشیر به روی زمین می انداخت. تیرها بود که از هر طرف به سمت او روان بود و به سینه ی او می خورد. امام در همان حال سخن از روزی به میان می آورد که خداوند انتقام او را از آنان بگیرد؛ آن گونه که میان خود آنان اختلاف افتاده، خون ها ریخته شود و عذاب الهی بر آنان فرود آید. شمر به یارانش می گفت: منتظر چه هستید؛ تیرها او را از نفس انداخته است. بر او یورش برید، مادرهایتان به عزایتان بنشینند. در این وقت از هر سوی حمله کردند به طوری که ضربات شمشیر او را از پا درآورد. در این وقت زرعه بن شریک تمیمی ضربتی بر دست چپ آن حضرت زد. عمرو بن طلحه ی جعفری هم ضربت سختی - ضربه منکره - بر گردن آن حضرت

نواخت. سنان بن انس نیز تیری به گردن آن حضرت زد و صالح بن وهب یزنی هم ضربتی بر پایین کمر آن حضرت فرود آورد. حضرت از اسب به زمین افتاد و روی زمین نشست. تیر را از گردنش درآورد و هرچه دستش پر از خون می شد آن را به صورت و محاسن می مالید و می فرمود: هکذا حتی ألقى ربي بدمي مغصوبا على حقي. عمر بن سعد نزدیک آمد و به یارانش گفت: بروید و سرش را جدا کنید. نصر بن خربیه الضبابی با پای خود به امام زد، به طوری که آن حضرت از پشت روی زمین افتاد. نصر آمد و محاسن حضرت را گرفت. حضرت فرمود: تو همان سگی هستی که من به خواب دیدم. آن مردم که خشمگین شده بود با شمشیر بر گلوی حسین می زد و رجز می خواند. عمر بن سعد خشمگین شد و به مردی گفت: از اسب فرود آی و سرش را جدا کن. در این وقت خولی بن یزید اصبحی آمد و سر حضرت را جدا کرد.

اسود بن حنظله شمشیر حضرت را برداشت؛ جعفر بن وبر حضرمی لباس حضرت را گرفت یحیی بن عمرو حرمی شلووار حضرت را برد. جابر بن زید ازدی عمامه آن حضرت برداشت و مالک بن بشر کندی زره را گرفت. در این وقت ابری تاریک همه جا را گرفت و باد سرخی وزیدن آغاز کرد که در آن چشم چشم را نمی دید؛ به طوری که که کوفیان تصور کردند عذاب نازل شده است. اندکی گذشت تا هوا آرام گرفت. اسب امام حسین علیه السلام ک از دست کوفیان گریخته بود، این بار آمد، سرش را در

خون امام حسین علیه السلام گذاشت و برگشته به سمت خیمه گاه، رفته، شیهه می کشید. وقتی خواهران

(صفحه ۱۵۰)

حسین و دختران و اهل بیت نگاهشان به اسب افتاد که بدون صاحب آمده، شیون و فریادشان به آسمان رفت. دشمن آمد تا آن که خیمه را محاصره کرد. شمر گفت تا زیور و زینت زنان را از آنان بگیرند. آنان داخل خیمه شده هر چه بود بردند. حتی با پاره کردن گوش های ام کلثوم، گوشواره های او را برداشتند. آنگاه دشمن از خیمه گاه خارج شد و آن را آتش زد. (۵۰۳) از حمید بن مسلم ازدی نقل شده است که من شاهد بودم که وسائل زنان را چگونه غارت می کردند... بعد عمرسعد فریاد زد: کسی به زنان و کودکان آسیب نرساند و هر کس چیزی از آنان گرفت پس دهد؛ اما هیچ کس چیزی پس نداد. عمرسعد عده ای از سپاهش را به عنوان مراقب اطراف خیمه ها گذاشت تا کسی آسیب به آنان نرساند. (۵۰۴).

۹۴. بلاذری می نویسد: پس از شهادت امام حسین علیه السلام هر آنچه بر تن حسین بود، غارت کردند. قیس بن اشعث بن قیس کنندی قطیفه ی امام را برداشت که او قیس قطیفه نامیدند. نعلین او را اسود نامی از بنی اود برداشت؛ شمشیرش را مردی از بنی نهشل بن دارم برد. آنگاه آنچه از لباس و حله و شتر در خیمه گاه بود غارت کردند. بیشتر لباس ها و حل را رحیل (!) به زهیر جعفی و جریر بن مسعود و حضرمی و اسید بن مالک حضرمی بردند. ابوالجنوب جعفی هم شتری را برده، بعدها از آن آب کشی می کرد و نامش را حسین گذاشته بود! در این وقت، ملحفه های زنان را از سر آنان

کشیدند که عمر بن سعد مانع آنان شد. (ابن سعد می نویسد: مردی عراقی در حالی که گریه می کرد لباس فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را از او می گرفت. فاطمه به او گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: لباس دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از او بگیرم، اما گریه نکنم! فاطمه گفت: خوب رها کن! گفت: می ترسم شخصی دیگری آن را بگیرد!) (۵۰۵) (به نقل شیخ مفید، أبجر بن کعب نیز که از جمله کسانی بود که ضربات شمشیر بر امام حسین علیه السلام زد، پس از شهادت امام حسین علیه السلام بخشی از لباس حضرت را برد.) (۵۰۶) آنگاه عمر سعد از یارانش خواست تا برای پایمال کردن جسد امام حسین علیه السلام با اسب آماده شوند. دوازده نفر

(صفحه ۱۵۱)

برای این کار آماده شده، چندان اسب تاختند که بدن امام حسین علیه السلام را خورد کردند. (۵۰۷) سنان بن انس مردی شجاع اما اندکی حماقت در او بود. از محمد بن سائب کلبی نقل شده است که گفت: بعدها او را دیدم که شلوارش را نجس کرده، از دست مختار از کوفه گریخته، به جزیره رفت بود و سپس به کوفه بازگشت. وی پس از کشتن امام حسین علیه السلام بر در خیمه ی عمر بن سعد ظاهر شد و با رجزخوانی گفت: رکاب اسب مرا را باید از طلا و نقره پر کنید، چرا که من بهترین مردم را از ناحیه ی پدر و مادر کشته ام.

أوقر رکابی فضه و ذهباً

أنا قتلت الملك المحجبا

قتلت خير الناس و أما و أبا

و خيرهم اذ ينسبون نسباً (۵۰۸).

و خيرهم فی قومهم مرکبا (۵۰۹).

عمر بن سعد گفت: شهادت می دهم که تو دیوانه ای؛ او را نزد من بیاورید.

وقتی آوردند با چوبدستی خود بر سر او زده گفت: ای احمق! اینچنین سخن می گویی؟ اگر ابن زیاد این رجز تو را بشنود، گردنت را خواهد زد... از یاران امام حسین علیه السلام ۷۲ تن کشته شدند. (۵۱۰) هفهاف بن مهند راسبی از مردمان شیعی بصره بود که وقتی به کربلا رسید که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود. وی داخل سپاه عمرسعد شد، شمشیرش را برکشید و به جان آنها افتاد از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: مردمان بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام ندیده بودند که کسی اینگونه بجنگد. دشمنان گردش حلقه زدند و او را کشتند. (۵۱۱) مردمان غاضریه یک روز بعد از آن جسد امام حسین علیه السلام و یاران ایشان را دفن کردند. از جمع سپاه عمر بن سعد ۸۸ کشته شدند که

(صفحه ۱۵۲)

عمرسعد بر آنان نماز خواند و دفنشان کرد. (۵۱۲) تعدادی هم مجروح گشتند. کوفیان پاداش کار خود را با افزایش بخششان از بیت المال که به صورت یزید صورت گرفته بود، گرفتند. نامه ی یزید به ابن زیاد این بود: فزد أهل الكوفة أهل السمع و الطاعة فی أعطیاتهم مأه مأه (۵۱۳) ما در جای دیگری درباره ی شیعیان کوفه سخن گفته ایم. اینجا به مناسبت این خبر بلاذری را هم می آوریم که می گوید: برخی از پیامبران ما از اهل کوفه بر تلی نشسته بودند، گریه می کردند و گفتند: خدایا نصرتت را بر حسین فرود آر. من به آنان گفتم: یا أعداء الله! ألا تنزلون فتنصرونه؟ ای دشمنان خدا! آیا از این تپه پایین نمی روید و یاریش کنید؟ (۵۱۴) این خبر او هم جالب است که مردی عراقی بعدها، از

عبدالله بن عمر درباره ی ریختن خون پشه در وقت احرام پرسش کرد؛ عبدالله گفت: و اعجاباً من قوم یسألون عن دم البعوض و قد سفکوا دم ابن بنت نیهم؟ در شکفتم از قومی که از خون پشه سؤال می کنند، اما خون پسر دختر پیامبرشان را ریختند. (۵۱۵)

۹۵. بلاذری می نویسد: عمر بن سعد، سر امام حسین علیه السلام را همراه خولی بن یزید اصبیحی و حمید بن مسلم ازدی - راوی بخشی از اخبار کربلا - برای ابن زیاد فرستاد. آنان دیر وقت به دروازه ی ورودی شهر رسیدند که بسته بود. خولی سر را به منزلش برده آن را در تنوری جای داد. همسرش نوار دختر مالک حضر می پرسید: چه چیز همراهت آوردی؟ گفت: (جئت بغنی الدهر) بی نیازی دهر را آورده ام. سر حسین اکنون در خانه با توست! زن گفت: مردم طلا و نقره به خانه می آورند و تو سر فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده ای؟ دیگر سر من و تو روی یک بالش نخواهد بود. (۵۱۶) عمرسعد روز عاشورا و فردای آن روز را در کربلا ماند؛ پس از آن به حمید بن بکیر احمری گفت تا ندای کوچ به سوی کوفه را سر دهد. وی خواهران و دختران امام حسین علیه السلام

(صفحه ۱۵۳)

و دیگر بچه ها و همچنین علی بن الحسین اصغر بیمار را همراه خود برد. در این وقت، زنان که از کناره ی بدن امام سحین علیه السلام می گذاشتند، بر سر و صورت خود می زدند. زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام میگفت: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعرء، مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء، یا محمداه و بناتک سیایا و ذریتک مقتله تسفی علیها الصبا.

وای محمد! درود خدای آسمان بر تو باد. این حسین توست، عریان و خونی که اعضای بدنش قطع شده است. وای محمد! دختران تو اسیرند و ذریه ی تو کشته شده اند و گرد و غبار بر آنان می وزد. در این وقت، دوست و دشمن می گریستند. بلاذری می افزاید: سر ۷۲ تن را از تنشان جدا کرده، همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عزره بن قیس احمسی نزد ابن زیاد بردند... هوازن بیست سر به رهبری شمر؛ بنو تمیم هفده سر؛ بنو اسد شانزده سر؛ مذحج هفت سر و دیگر قیسی ها نه سر به همراه داشتند. (۵۱۸) ابن سعد می نویسد: ابو خالد ذکوان از ابن زیاد اجازه گرفت تا سرها را به خاک سپارد؛ وی اجازه داد و او سرها را غسل داده، کفن کرده و در قبرستان دفن کرد. بعد نزد اجساد آنان را رفت و آنان را هم به خاک سپرد. (۵۱۹) حتی اگر این خبر درست باشد، (که جدا بعید می نماید) باید سر امام حسین علیه السلام را که نزد یزید به شام فرستاده شد، از آن مستثنا کرد.

۹۶. اسرای کربلا- را از منطقه ی نبرد سوار بر شتر کرده به کوفه آوردند و به دستور ابن زیاد در کوچه های مختلف کوفه گرداندند (فدیر به فی سکک الکوفه و قبائلها). وقتی خوب گرداندند آن را به قصر ابن زیاد آوردند. (۵۲۰) در این وقت مردم کوفه اجتماع کرده گریه می کردند و امام سجاد علیه السلام فرمود: هؤلاء یبکین علینا فمن قتلنا؟ (۵۲۱). وقتی اسرا بر ابن زیاد وارد شدند، ابن زیاد گفتگویی با علی بن الحسین علیه السلام داشت. وی از حضرت

(صفحه ۱۵۴)

پرسید: نامت چیست؟ گفت: علی. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی

بن الحسين را نکشت؟ گفت: برادری داشتم نامش علی بود و از من بزرگتر، مردم او را کشتند! ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام سجاد علیه السلام پاسخ داد: الله يتوفى الانفس حين موتها، (۵۲۲) خداوند وقت مرگ، روح آنان را می ستاند. (و ما كان لنفس أن تموت الا بأذن الله) (۵۲۳) ابن زیاد دستور قتل علی بن الحسين را داد که زینب علیها السلام فریاد زد: حسبك م دمانا، أسألك بالله ان قتلته الا قتلني معه، بس است آنچه از خون ما ریختی؛ تو را به خدا سوگند می دهم اگر بنای کشتن او داری اول مرا بکش. در این وقت ابن زیاد از کشتن امام سجاد علیه السلام منصرف گشت. (۵۲۴) ابن زیاد گفتگویی هم با زینب علیها السلام داشت. به گزارش ابومخنف، زینب علیها السلام با کم ارزش ترین لباس آمده بود در حالی که کنیزانی در اطرافش بودند. ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ سه بار پرسید و کسی پاسخش را نداد. عاقبت یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر علی علیه السلام است. ابن زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرده، کشت و اقدامتان را باطل کرد (أكذب احدوئتکم)؛ زینب علیها السلام پاسخ داد: الحمد لله الذي أكرمنا بمحمد صلى الله عليه و اله و طهرنا تطهيرا. (۵۲۵) ابن سعد در گزارش این واقع می نویسد: ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام. رو به آن حضرت کرده گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب علیها السلام گفت: خداوند کشته شدن آنانرا مقرر کرده بود و آنان به قتلگاه خود رفتند و خداوند روزی، ما و تو و آنان را یکجا جمع خواهد کرد. ابن زیاد گفت: ستیاش

خدایی را که شما را کشت و کذب سختان را ثابت کرد. زینب علیهاالسلام پاسخ داد: الحمد لله الذی أکرمننا بمحمد و طهرنا تطهیرا. (و انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا والحمد لله) (۵۲۶) (ابومخنف می گوید: در این وقت ابن زیاد خشمگین شد؛ اما عمرو بن حرث به او گفت: این یک زن است، چگونه می خواهی یک زن را مؤاخذه کنی؟ ابن زیاد گفت،

(صفحه ۱۵۵)

خدا قلب مرا با کشته شدن طاغی شما و شورشیان از شما، آرام کرد. زینب علیهاالسلام به گریه افتاد. آن گاه گفت: تو پیر ما را کشتی، خاندان مرا قطع کردی و به اساس ما لطمه زدی؛ اگر این آرامت می کند، آرام باش. عیبدا لله گفت: این سجاعت (۵۲۷) است، پدرت هم شاعری سجع گو بود! زینب علیهاالسلام گفت: زن را چه به سجع گویی، من کاری به سجاعت ندارم: این ناله ی درون من است.) (۵۲۸) در این وقت، سر امام حسین علیه السلام در برابر ابن زیاد بود و او با چوبدستی خود بر آن می نواخت. (۵۲۹).

۹۷. حکایت خطبه خوانی حضرت زینب علیهاالسلام در کوفه را منابعی چون ابومخنف، بلاذری، ابن سعد و دینوری نیاورده اند؛ اما ابن اعثم به تفصیل آورده و به نظر می رسد منبع اصلی این خطبه همو باشد. راوی روایت خطبه ی حضرت زینب علیهاالسلام خزیمه الاسدی است که در لهوف از وی با عنوان بشیر بن خزیم الاسدی یاد شده است. (۵۳۰) وی با ستایش از سخن گفتن حضرت زینب علیهاالسلام و این که گویی علی سخن می گوید، سخنان وی را خطاب به مردم کوفه آورد است. ابتدا مردم را ساکت کرد؛ آن گاه پس از ستایش خدا و فرستادن درود بر رسول و خاندان طاهر او مردم کوفه

را به خیانت و غدر و نقض عهد و پیمان شکنی متهم کرده، به خاطر این که حرمت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را شکسته اند آنان را به غضب و سخط الهی وعده داد. این که کبد پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره کردند، و خون (پسر) رسول الله صلی الله علیه و آله را ریختند، و حرمت او را شکستند؛ در این شرایط، اگر از آسمان خون بیارد، نباید در شگفت شوند. در پایان هم فرمود که ان ربك لبالمصاد. (۵۳۱) همچنین خطبه ی امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق در حضور یزید به اختصار در فتوح آمده است؛ همچنان که برخی از ماخذ دیگر هم آن را آورده اند. خطیب مسجد دمشق بر بالای منبر از علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیه السلام بدگویی می کند و به تفصیل در فضائل معاویه و یزید سخن می سراید. علی بن الحسین همانجا فریاد اعتراض بلند می کند و خطاب به خطیب می فرماید: اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق. سپس

(صفحه ۱۵۶)

از یزید اجازه می خواهد بر منبر رود. یزید ابتدا طفره می رود، اما اطرافیان میگویند اجازه دهد تا صحبت کند. آن حضرت بر فراز منبر، در برابر مردمی که اهل بیت را نمی شناسند. به معرفی خود می پردازد: أیها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی أنباته بحسبی و نسبی؛ ایها الناس! أنا بن مکة و منی و زمزم، أنا بن خیر من حج و طاف و سعی و لبی، أنا بن خیر من حمل البراق، أنا بن من أسرى به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى، أنا بن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی، أنا بن من

دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی، أنا بن من صلی بلملائکه السماء، أنا بن فاطمه الزهراء، أنا بن سیده النساء. همچنان ادامه داد تا ضجه و ناله ی مردم برخاست. یزید که از بروز فتنه هراسید، به مؤذن گفت اذان بگوید. (۵۳۲).

۹۸. ابن سعد نوشته است که سر امام حسین علیه السلام را محفز بن ثعلبه العائذی نزد یزید آورد. (۵۳۳). اسراء نیز همراه آنان نزد یزید آورده شدند. در حالی که تنها مرد آنان علی بن الحسین بود که زنجیری به گردن او بسته وی را وارد شام کردند (فعل بغل الی عنقه). آن حضرت در طول راه با هیچ کس صحبتی نکرد تا به شام رسیدند. (۵۳۴) بلاذری ضمن اشاره به این که سر امام حسین علیه السلام مدتی در کوفه در جایی نصب شد و حتی در شهر گردانده می شد، می نویسد: زحر بن قیس جعفی سر امام حسین علیه السلام و یاران و اصحاب او را به شام برای یزید بن معاویه برد. (۵۳۵) گویا سرها را همین زحر بن قیس برده، اما اسرا را محفز بن ثعلبه برده است. به نقل ابومخنف: محفز عائذی و شمر اسرا را به شام منقل کردند و همان دم در، محفز با صدای بلند گفت: هذا محفز بن ثعلبه أتی

(صفحه ۱۵۷)

أمیر المؤمنین باللثام الفجره! (۵۳۶) وقتی سرهای امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش را نزد یزید گذاشتند، یزید شعری خواند و گفت: ای حسین! اگر من با تو روبرو می شدم تو را نمی کشتم! در این وقت، یحیی بن حکم در شعری طعنه به ابن زیاد زده گفت: او کاری کرد که نسل خودش بی حد و اندازه شده و از نسل

فاطمه کسی نمانده است.

سمیه أُمسی نسلها عدد الحصى

و بنت رسول الله ليس لها نسل (۵۳۷).

یزید به رغم آن که می خواست مسؤولیت این کار را برعهده ی ابن زیاد بگذارد، به یحیی بن حکم گفت: ساکت باش! (۵۳۸) یزید اجتماعی از اشراف شام فراهم کرده، اسیران را در حضور آنان به مجلسش آورد. آنگاه به علی بن الحسین گفت: پدرت رابطه ی خویش ما را قطع کرد، حق من را شناخت و با سلطنت من درگیر شد؛ خداوند هم بلایی را که دیدی بر سر او آورد. علی بن الحسین گفت: «ما أصاب من مصیبه فی الأرض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها» (۵۳۹) یزید در مقابل این آیه را خواند: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر» (۵۴۰) سپس همه ی کودکان و زنان را هم حاضر کرد و وقتی وضعیت را چنین دید، فحشی به ابن زیاد داد و گفت اگر او خوشی و قرابتی با شما داشت - آن گونه که معاویه، زیاد را به ابوسفیان ملحق کرده بود - با شما چنین نمی کرد. در همین مجلس بود که یکی از شامیان از یزید خواست تا فاطمه بنت الحسین را به عنوان کنیز به او بدهد. دختر متوسل به زینب علیها السلام شد و حضرت فرمود: دروغ می گویی، نه تو نه یزید چنین حقی نداید. یزید گفت: من این حق را دارم! (۵۴۱) زینب علیها السلام فرمود: نه و الله، مگر این که از ملت ما خارج شوی و دین دیگری اختیار کنی. یزید خشمگین شد و گفت: این چنین با من سخن می گویی! پدر و

(صفحه ۱۵۸)

برادرت از دین خارج شدند. زینب

علیه السلام گفت: تو و پدر و جدت به دین خدا و دین پدر و دین برادر و دین جد من هدایت شدند. یزید گفت: دروغ می گوید ای دشمن خدا. زینب علیها السلام پاسخ داد: تو امیر مسلط هستی، از روی ستم دشنام می دهی، و زور می گویی، در این وقت گویی یزید از ادامه سخن گفتن حیا کرد و ساکت شد. (۵۴۲).

۹۹- یزید می کشوید تا به نوعی به دلجویی از بازماندگان امام حسین علیه السلام پردازد و گناه کربلا را برعهده ی ابن زیاد بیندازد. اما همین که ابن زیاد سالها پیس از آن حاکم عراق بود و حتی یک توبیخ ساده نشد، بر دروغ بودن اظهارات یزید گواهی می دهد. ابومخنف می گوید: یزید دستور داد تا اسیران را در خانه ای جای دادند. چند روز بعد آنان را به خانه ی خود آورد که همه اهل حرم یزید گریه کردند و سه روز مجلس نوحه و عزا برپا بود! (فأقاموا علیه مناخا ثلاثا) در این مدت، یزید، هر بار سر سفره ی خود، علی بن الحسین را حاضر می کرد. یکبار هم عمر بن الحسن بن علی را آورد (یازده سال بیشتر نداشت). به او گفت: آیا حاضر است با خالد بن یزید بجنگد؟ عمرو گفت: کاردی به من و کاردی به او بده تا با هم نبرد کنیم! یزید خالد را به خود چسباند و در باره ی عمر گفت: هل تلد الحیه الا الحیه! یزید به علی بن الحسین می گفت: خدا ابن مرجانه را لعنت کند. اگر من بودم، هر چه حسین از من می خواست به او می دادم و اجازه نمی دادم این چنین شود، حتی اگر برخی از فرزندانم کشته می شدند! اما اکنون خدا آنچه را

که می بینی مقدر کرده بوده است! هر چه می خواهی از من طلب کن. حضرت درخواست بازگشت به مدینه را کرد. یزید دستور داد تا آنان را آماده کرده، همراه با نگاهبانی به مدینه فرستاد. (۵۴۳) در خبر دیگری ابومخنف به نقل از ابوحمزه ی شمالی می نویسد: وقتی یزید با چوبدستی بر لبان حسین علیه السلام میزد، ابوبرزه ی اسلمی به او گفت: من دیدم که رسول الله لبان آن حضرت را می بوسید و تو ای یزید! تجی ء یوم القیامه و ابن زیاد شفیعک، و یجیی هذا یوم القیامه و محمد صلی الله علیه و آله شفیعه. روز قیامت ابن زیاد شفیع تو خواهد بود و این سر، شفیعش رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد

(صفحه ۱۵۹)

بود. (۵۴۴) همین جا بود که یزید تمثیل به شعر ابن زبیری کرد؛ شعری که ابن زبیری به مناسبت انتقامی که در احد از مسلمانان گرفته شد، سروده بود؛ همین تمثیل سبب شد تا کسانی بر کفر یزید حکم برانند که اگر آن هم نبود، کشتن سبب رسول الله در اثبات کفر یزید کفایت می کرد؛ اما شعر:

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

فجزیناهم بیدر مثلها

و أقمنا مثل بدر فاعتدل (۵۴۵).

مهم نکاتی بود که یزید بر شعر ابن زبیری افزوده بود و کفرش از آن آشکار کرد:

لست من خندق، ان لم أنتقم

نم بنی أحمد، ما کان فعل

فأهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا: یا یزید لاتشل (۵۴۶).

۱۰۰. یزید پیش از فرستادن اسرا به مدینه، کسی را برای رساندن خبر کربلا به مدینه فرستاد؛ سپس اسرا را همراه عده ای از نگاهبانانش عازم مدینه کرد. کتاب فتوح که سرشار از اشعار شگفت است، در اینجا هم شعری را نقل می کند که در وقت

خروج اسیران از دمشق، در آسمان طنین افکنده شد به این شرح:

أيها القاتلون ظلما حسينا

أبشروا بالعذاب و التنكيل

كل من في السماء يدعو عليكم

من نبى و مرسل و قتيل

قد لعنتم على لسان ابن داو

دو موسى و حامل الانجيل (۵۴۷).

زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و خویشان و یارانش در مدینه انتشار یافت، فریاد

(صفحه ۱۶۰)

زمان بنی هاشم به آسمان رفت. عمرو بن سعید حاکم اموی شهر، خندید و با خواندن بی‌تی که حکایت از تلافی و انتقام داشت، گفت: «واعیه بمثل واعیه عثمان» این نوحه در مقابله نوحه ای باشد که برای عثمان برپا شد. (۵۴۸) این اشاره به آن بود که گویی امام علی علیه السلام یا حسنین علیهما السلام عثمان را در مدینه کشته اند؛ چنان که در کربلا هم بستن آب را بر روی امام حسین علیه السلام، مانند بسته شدن آب بر عثمان در محاصره اش در مدینه عنوان کردند. در حالی که چنین نسبتی از اساس دروغ بود.

درباره ی سر امام حسین علیه السلام مطالب فراوانی نوشته شده است که جمع آنها تقریباً ناممکن است. یک خبر حکایت از آن دارد که یزید وقتی اسرا را به مدینه فرستاد، سر امام حسین علیه السلام را هم به مدینه نزد عمرو بن سعید حاکم این شهر فرستاد. عمرو بن سعید گفت: ای کاش این سر را برای من نفرستاده بود. مروان (خبیث) گفت: ساکت باش. آن گاه سر را پیش رویش گذاشت، بینی حضرت را گرفت و شعری در طعن بر امام خواند. پس از آن سر را در بقیع در کنار قبر مادرش فاطمه دفن کردند. (۵۴۹) خبر دیگر آن است که یزید سر امام حسین علیه السلام را به دست همسرش داده، آن

را شسته و معطر کردند؛ آن گاه آن را در کنار دیوار دمشق، یا دیوار قصر یا جای دیگر دفن کردند. کسانی هم گفته اند که در درون قصر در عمق زیاد دفن کردند. (۵۵۰) زمانی که خیر حادثه ی کربلا به مدینه رسید، عبدالله بن جعفر سخت از شنیدن خیر شهادت امام حسین علیه السلام ناراحت شد؛ اما گفت: باز شاکرم که اگر من نتوانستم جانم را فدای حسین کنم، فرزندانم جانشان را برای او دادند. (۵۵۱) بنی هاشم در بقیع اجتماع کرده برای شهدای کربلا گریه می کردند. از آن جمله یکی زینب دختر عقیل بود که در بقیع این اشعار را می خواند:

(صفحه ۱۶۱)

ما ذا تقولون ان قال النبی لکم

ما ذا فعلتم و أنتم آخر الامم

بأهل بیت و أنصاری (۵۵۲) أما لکم

عهد کریم أما توفون بالذمم

ذریتی و بنو عمی بمضیعه

منهم أساری و قتل صرجوا بدم

ما کان جزائی اذ نصحتکم

أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحم (۵۵۳).

ابن اعثم با نقل حکایت برخورد امام سجاد علیه السلام با یزید و این که آن حضرت فرمود: پدر من علی بن ابی طالب علیه السلام در بدر و احد و احزاب پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را در دست داشت، در حالی که پدر و جد تو پرچم کفار را بر دوش می کشیدند، اشعار یاد شده را با تغییری مختصر از زبان امام سجاد علیه السلام نقل کرده است. (۵۵۴) کسان دیگری هم از آل عبدالمطلب اشعاری در رثای شهدای کربلا سرودند. (۵۵۵).

(صفحه ۱۶۳)

(۱) مسار الشیعه، ص ۳۷؛ مصباح المتهدج، ص ۷۵۸، ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبین، ص ۵۱) و مفید در ارشاد (ص ۲۱۸) پنجم شعبان را روز تولد دانسته اند.

(۲) گذشت که برخی تولد امام حسن علیه السلام

را در سال دوم دانسته اند که طبعا باید تولد امام حسین علیه السلام را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج ۱، ص ۴۶۳) و شیخ طوسی (التهدیب، ج ۶، ص ۴۱) بر این باورند.

(۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۲۵.

(۴) همان، ص ۱۳۶.

(۵) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۳۱

(۶) همان، ص ۱۳۷؛ در باب فضایل این دو امام بزرگوار به کتاب ذی قیمت «فرائد السمطين» مراجعه شود. در آثار اخیر کتاب «فضایل الخمسه فی صحاح السنه» فضایل اهل بیت را از آثار مشهور سنیان فراهم آورده است.

(۷) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۳۵.

(۸) همان، ص ۱۴۹؛ التذکره الحمدونیه، ج ۹، ص ۸۴؛ کتاب التواضع و الخمول، ص ۱۴۲.

(۹) همان، ص ۱۴۵.

(۱۰) بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵.

(۱۱) همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

(۱۲) الفتوح، ج ۳، ص ۳۵.

(۱۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۱۴) الارشاد، ج ۲، ص ۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۷.

(۱۵) مروان در تمام مراحل زندگی اش، پستی خود را نشان داد. بارها و بارها در پیش چشمان حسنین علیهم السلام به امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام توهین می کرد. همان ابتدای اعتراض امام حسین، وی خواستار کشتن امام حسین علیه السلام در مدینه بود. بعدها نیز که اسرا از شام برگشتند، همچنان خبائث خود را با گفته های تند بر ضد اهل بیت نشان می داد اگر مجموعه ی اخبار وی در این باره جمع شود، روشن خواهد شد که وی یکی از کثیف ترین عناصر سیاسی است که از دوره ی خلیفه ی سوم و به عنوان داماد وی تا زمان مرگش، نقش مهمی در تحولات سیاسی بازی کرد.

(۱۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۴.

(۱۷) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص

(١٨) تاريخ مدينه دمشق، تراجم النساء، صص ٤٦٩ - ٤٧٠.

(١٩) نثر الدر، ج ١، ص ٣٣٥؛ التذکره الحمدونيه، ج ٢، ص ١٨٦.

(٢٠) ترجمه الامام الحسين عليه السلام صص ١٤٥-١٤٦.

(٢١) همان، ص ١٤٩.

(٢٢) همان، ص ١٥٠.

(٢٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٥٧-١٦٥.

(٢٤) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٥٢؛ رجال كشي، ج ١، ص ٢٥١ - ٢٥٠.

(٢٥) الامامه و السياسه، ج ١، ص ١٥٤.

(٢٦) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٣.

(٢٧) متن نامه چنين است: و أيم الله لقد تركت ذلك و انا أخاف الله في تركه و ما أظن الله راضيا منى بترك محاكمتك اليه و لا عاذرى دون الاعتذار اليه فيك و فى اوليائك القاسطين الملحدين حزب الظالمين و أولياء الشياطين... او لست قاتل حجر بن عدى و أصحابه المصلين العابدين الذين ينكرون الظلم و يستعظمون الديع و لا يخافون لومه لائم، ظلما و عدوانا بعد اعطائهم الامان بالمواثيق و الايمان المغلظه، او لست قاتل عمرو بن الحمق الخزاعى، صاحب رسول الله الذى أبلته العباده و صفرت لونه و انحلت جسمه،... أو لست المدعى زياد بن سميه المولود على فراش عبيد عبد ثقيف و زعمت أنه ابن أبيك و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله سلم: الولد للفراش و للعاهر الحجر، فتركت سنه رسول الله صلى الله عليه و آله سلم وخالفت أمره متعمدا و اتبعت هواك مكذبا بيغر هدى الله، ثم سلطه على العراقيين فقطع أيدي المسلمين و سمل أعينهم و صلبهم عل جذوع النخل، أو لست صاحب الحضرميين الذى كتب اليك ابن سميه أنهم على دين على، فكتب اليه، اقتل من كان على دين على و رأيه، فقتلهم و مثل بهم بأمرك، و دين

على، دين محمد صلى الله عليه و آله سلم الذى كان يضرب عليه أباك و الذى انتحالك اياه اجلسك مجلسك هذا و لولا هموا كان أفضل شرفك تجشم الرحتلين فى طلب الخمر... فلا أعلم لنفسى و دينى أفضل من جهادك، فان أفعله فهو قربه الى ربي و ان أتركه فذنب أستغفر الله منه فى كثير من تقصيرى... فابشر يا معاويه بالقصاص و أيقن بالحساب و اعلم ان الله كتاب لا يقادر صغيره و لا كبيره الا أحصاها و ليس الله بناس لك اخذك بالظنه و قتلک أوليائه على الشبهه و التهمه و أخذك الناس بالبيعه لابنك غلام سفه يشرب الشراب و يلعب بالكلاب و لا أعلمك الا قد خسرت نفسك و أو بقيت دينك و أكلت امانتك و غششت رعيتك و تبأت مقعدك النار فبعدا لقوم الظالمين».

بنگرید به: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۵۵-۱۵۳ پاورقى و نك: اخبار الطوال، ص ۲۲۴؛ الامامه و السياسيه ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹، ۴۸، الدرجات الرفيعه، ص ۴۳۴، اختيار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۱۲۱؛ قسمتى از نامه در: المحبر، ص ۴۷۹، در آنجا نام دو حضرمى كه امام اشاره به شهادت آنها کرده، آمده است، يكى مسلم بن زيمر و يدگرى عبدالله بن نجى است.

(۲۸) دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲۹) انساب الاشراف، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۳.

(۳۰) بنگرید: رجالى كشى، ج ۱، صص ۲۵۹-۲۵۲.

(۳۱) الدرجات الرفيعه، ص ۴۲۹، تاريخ اليعقوبى، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۳۲) اخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۶۳.

(۳۳) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸؛ الرد على المتعصب العنيد، ص ۳۴.

(۳۴) لهوف، ص ۲۱؛ مثير

الاحزان، ص ۹.

(۳۵) الفتوح، ج ۵، ص ۲۶ - ۲۵؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۶.

(۳۶) تاريخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

(۳۷) تذکره الخواص، ص ۱۳۵.

(۳۸) تاريخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۶۸.

(۳۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳.

(۴۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸.

(۴۱) الفتوح، ج ۴، ص ۱۷ - ۱۶.

(۴۲) الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۴۳) تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۰.

(۴۴) تاريخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

(۴۵) الفتوح، ج ۴، ص ۱۹ - ۱۸.

(۴۶) الفتوح، ج ۵، ص ۲۵ و بنگرید، لهوف، ص ۲۴.

(۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۳ - ۲۱.

(۴۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

(۴۹) ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶؛ امالی صدوق، ص ۱۵۲.

(۵۰) تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۱.

(۵۱) الفتوح، ج ۵، ص ۳۳؛ و بنگرید: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹.

(۵۲) اخبار الطوال، ص ۲۳۰.

(۵۳) چنین خبری نباید درست باشد. آنچه درباره ی محمد بن حنفیه و سخن وی با امام حسین علیه السلام در منابع کهن

آمده، اشاره ای به این که این گفتگو در مکه و در وقت رفتن به عراق بوده، ندارد (بنگرید: انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۶۶) اما خبری که آمدن وی به مکه و گفتگوی او را با برادر نقل کرده، در منابع متأخر و داستانی (مانند لهوف و داستانی تراز آن منتخب طریحی آمده است که این دومی، به هیچ روی شایسته اعتماد نیست و نایست از آن چیزی نقل کرد.

(۵۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۱.

(۵۵) الارشاد، ج ۲، ص ۳۴ «لیله السبت لثلاث بقین من رجب سنه ستین».

(۵۶)

(۵۷) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۵۶.

(۵۸) اخبار الطوال، ص ۲۳۰.

(۵۹) الفتوح، ج ۵، ص ۳۸.

(۶۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸.

(۶۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۷.

(۶۲) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۳۵۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۸.

(۶۳) الارشاد، ج ۲، ص ۳۶.

(۶۴) المنتظم، ج ۵، ص ۳۲۷.

(۶۵) الفصول المهمه، ص ۱۸۴.

(۶۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸؛ متن نامه ی آنان در تجارب الامم (ج ۲، ص ۴۱) آمده است.

(۶۷) اخبار الطوال، ص ۲۳۱.

(۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

(۶۹) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۳۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷. متن اين نامه در الفتوح كامل تر آمده و اشاره به اين كه فرزند معاويه هم بدون مشورت و اجماع خلافت را به دست گرفته، شده است.

(۷۰) يعقوبي، ج ۲، ص ۲۵۱.

(۷۱) تذکره الخواص، ص ۱۳۶.

(۷۲) بنگرید: نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۴؛ نصیحت امام به عثمان بن عفان در تعريف امام خوب و امام بد.

(۷۳) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۳۵۳.

(۷۴) الثقات ابن حبان، (السیره النبویه) ج ۲، ص ۳۰۷.

(۷۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۴.

(۷۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۵.

(۷۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.

(۷۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.

(۷۹) اتنبیه و الاشراف مسعودی، ص ۳۰۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۲۳.

(۸۰) ابومخنف از ماریه دختر سعد از طایفه ی عبدالقیس یاد می کند که از شیعیان فعال بصره بود و شیعیان در آستانه ی قیام امام حسین علیه السلام در خانه ی وی

- اجتماع می کرده اند تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳.
- (۸۱) بنگرید: البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۵۸-۱۵۷.
- (۸۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷.
- (۸۳) جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۵.
- (۸۴) الفتوح، ج ۵، ص ۶۴ - ۶۳.
- (۸۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ لافتح، ج ۵، ص ۵۹.
- (۸۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۱.
- (۸۷) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۸-۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۳۳؛ تراخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶.
- (۸۸) الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.
- (۸۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۹.
- (۹۰) الارشاد، ج ۲، ص ۶۷.
- (۹۱) الفتوح، ج ۵، ص ۳۸.
- (۹۲) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲.
- (۹۳) همان، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲.
- (۹۴) الفتوح، ج ۵، صص ۱۱۹-۱۱۷.
- (۹۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۵۹.
- (۹۶) تذکره الخواص، ص ۱۳۷-۱۳۶.
- (۹۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۴.
- (۹۸) تذکره الخواص، ص ۱۳۷.
- (۹۹) تاریخ الخلفاء (مسکو) برگ ۷۷ ب؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۶۰.

- (١٠٠) مروج الذهب، ج ٣، صص ٦٥-٦٤.
- (١٠١) معجم الكبير، طبراني، ج ٣، ص ١٢٨.
- (١٠٢) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٦.
- (١٠٣) بنگريد: انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٣؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٤؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ١٢، ص ١٩٠
- (١٠٤) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٨.
- (١٠٥) الفتوح، ج ٥، ص ١١٦-١١٥؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٩.
- (١٠٦) الفتوح، ج ٥، ص ١١٦-١١٥؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٩.
- (١٠٧) بنگريد: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٧؛ عقد الفريد، ج ٤، ص ٣٧٧.
- (١٠٨) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٩؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص

(١٠٩) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦١؛ بنگرید: مروج الذهب، ج ٣، ص ٦٦.

(١١٠) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٨.

(١١١) همان، ص ٥٧.

(١١٢) همان ص ٦١.

(١١٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٠.

(١١٤) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٤؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٥.

(١١٥) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٥٤.

(١١٦) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٤.

(١١٧) انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٠، ١٦٠.

(١١٨) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢١٦؛ نسب قريش مصعب زبيري، صص ١٢٨ - ١٢٧ (و منها تعتق أو تعود عبدا كما تعتبد العبيد!).

(١١٩) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٠- ٣٨١.

(١٢٠) ترجمه الامام الحسين عليه السلام صص ٦٣ - ٦٢.

(١٢١) اخبار الطوال، ص ٢٤٥.

(١٢٢) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٦.

(١٢٣) بغية الطلب، ج ٦، ص ٢٦١٤ و بنگرید: مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٧، ص ١٢٠.

(١٢٤) اسراء، ٧١.

(١٢٥) الفتوح، ج ٥، ص ١٢٠.

(١٢٦) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٨٨.

(۱۲۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳.

(۱۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۶.

(۱۲۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۶.

(۱۳۰) یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶. منزل قطقطنیه بعد از قصر بنی مقاتل است که امام حسین علیه السلام روز ۲۹ ذی حجه به آنجا رسیده و بعید می نماید که شنیدن خبر شهادت مسلم در آنجا بوده باشد.

(۱۳۱) عقد الفرید، ج ۴ ص ۳۷۹.

(۱۳۲) لهوف، ص ۷۳.

(۱۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۷.

(۱۳۴) عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۹.

(۱۳۵) اخبار الطوال، ص ۲۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸.

(۱۳۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ص ۲۲۹؛ نهاییه الارب نویری، ج ۲۰، ص ۴۱۴.

(۱۳۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۸ - ۲۴۷.

(۱۳۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۸

(۱۳۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ بنگرید: انساب الاشراف، ص ۱۶۷-۱۶۶.

(۱۴۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۴.

(۱۴۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵-۱۴۳ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۴ (نوع مطالب خوارزمی از روی الفتوح ابن اعثم نوشته شده است. همچنان که مطالب ارشاد مفید از روی متن ابومخنف که در طبری آمده تألیف شده است).

(۱۴۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

(۱۴۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷.

(۱۴۴) اخبار الطوال، ص ۲۴۳.

(۱۴۵) تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹.

(۱۴۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

(۱۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵.

(۱۴۸) الفتوح، ج ۵، ص ۷۶۷۷.

(۱۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۳۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹.

(۱۵۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۵.

(۱۵۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸.

(۱۵۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹.

(۱۵۳) الفصول المهمه، ص ۱۸۹.

(۱۵۴) اخبار الطوال، ص ۲۴۶.

(۱۵۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷-۳۹۶.

(۱۵۶) الارشاد، ج ۲، ص ۷۳.

(١٥٧) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٣.

(١٥٨) الفتوح، ج ٥، ص ١٣٨-١٣٦.

(١٥٩) انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٥، ١٧١-١٦٩.

(١٦٠) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٣.

(١٦١) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٠.

(١٦٢) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٢-٤٠١.

(١٦٣) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٣.

(١٦٤) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٤-٤٠٣.

(١٦٥) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧١.

(١٦٦) احزاب، ٢٣.

(١٦٧) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٥-٤٠٤.

(١٦٨) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٧.

(١٦٩) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٦.

(١٧٠) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٨٢.

(١٧١) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٠.

(١٧٢) الامامه و السياسه، ج ٢، ص

(١٧٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٦؛ اخبار الطوال، ص ٢٤٩.

(١٧٤) الفتوح، ج ٥، ص ١٥٣؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠.

(١٧٥) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٧.

(١٧٦) اخبار الطوال، ص ٢٦٢؛ تاريخ الطبري، ج ٥، صص ٤٧٠-٤٦٩.

(١٧٧) الفتوح، ج ٥، ص ١٣٣-١٣١.

(١٧٨) الفتوح، ج ٥، ص ١٣٣

(١٧٩) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٥.

(١٨٠) ثواب الاعمال، ص ٢٥٩.

(١٨١) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠.

(١٨٢) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٦٨.

(١٨٣) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٧

(١٨٤) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٧.

(١٨٥) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٦.

(١٨٦) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٨؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٤١.

(١٨٧) اخبار الطوال، ص ٢٥٠.

(١٨٨) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٧-١٤٨.

(١٨٩) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٨.

(١٩٠) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، ص ٢٣٧.

(١٩١) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٩-١٥٠.

(۱۹۲) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۹.

(۱۹۳) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۳۸۹.

(۱۹۴) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۳۸۹.

(۱۹۵) تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۱۹۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۱-۱۵۰.

(۱۹۷) مقصود از همدان در این متن، باید شهر دستی باشد که به عنوان شهری میان ری و همدان معرفی شده است. در موارد دیگر از ثغریا مرز دستی یاد شد است. بنگرید: اخبار الطوال دینوری، ص ۲۵۱؛ تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۴۰۹.

(۱۹۸) ترجمه الامام الاحسين عليه السلام ص ۶۸.

(۱۹۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۶-۳۸۵.

(۲۰۰) تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۴۱۰.

(۲۰۱) تجارب الامم، ج ۲، ص ۶۴.

(۲۰۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۲-۱۷۱.

(۲۰۳) تاريخ الخلفاء، برگ ۸۲ ب.

(۲۰۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۳.

(۲۰۵) اخبار الطوال، ص ۲۵۱.

(۲۰۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۷.

(۲۰۷) الفتوح، ج

٥، ص ١٥٦-١٥٥.

(٢٠٨) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١١.

(٢٠٩) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧٠-٦٩.

(٢١٠) اخبار الطوال، ص ٢٥٢-٢٥١.

(٢١١) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٢.

(٢١٢) الفتوح، ج ٥، ص ١٥٧.

(٢١٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٨.

(٢١٤) انساب الاشراف: ج ٣، ص ١٧٨.

(٢١٥) انساب، الاشراف، ج ٣، ص ١٧٩؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٢.

(٢١٦) انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٥.

(٢١٧) الفتوح، ج ٥، ص ١٥٩.

(٢١٨) مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٩٨.

(٢١٩) الفتوح، ج ٥، ص ١٥٨-١٥٧.

(٢٢٠) الفتوح، ج ٥، ص ١٥٩.

(٢٢١) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٩-١٧٨.

(٢٢٢) وقعه صفين، صص ١٤٠-١٤٠.

(٢٢٣) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٩.

(٢٢٤) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠.

(٢٢٥) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠؛ بنگريد؛ مقتل الحسين مكرم، ص ٢٤٠.

(٢٢٦) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٢؛ الارشاد، ج ٢، ص ٨٦.

- (٢٢٧) امالي صدوق، ص ١٥٥.
- (٢٢٨) الفتوح، ج ٥، ص ١٦٣-١٦٢.
- (٢٢٩) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، ج ١، ص ٢٤٤.
- (٢٣٠) الفتوح، ج ٥، ص ١٦٢.
- (٢٣١) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨١.
- (٢٣٢) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٦٩؛ الامامه و السياسه، ج ٢، ص ٦؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٥؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٣٨٩.
- (٢٣٣) انساب الاشراف ج ٣، ص ١٨٢.
- (٢٣٤) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٣-٤١٢.
- (٢٣٥) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٤.
- (٢٣٦) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٤.
- (٢٣٧) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، ج ١، ص ٢٤٦.
- (٢٣٨) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٣.
- (٢٣٩) الفتوح، ج ٥، ص ١٦٤.
- (٢٤٠) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٤.
- (٢٤١) ترجمه الامام الحسين عليها السلام ص ٦٩.
- (٢٤٢) الامامه و السياسه، ج ٢، ص ٦.
- (٢٤٣) انساب

- الاشراف، ج ٣، ص ١٨٣-١٨٢؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٥-٤١٤؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، صص ٩٨-٩٧.
- (٢٤٤) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧٠.
- (٢٤٥) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٦؛ الارشاد، ج ٢، ص ٨٩.
- (٢٤٦) تذكره الخواص، صص ١٤٢-١٤١.
- (٢٤٧) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٥.
- (٢٤٨) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٤.
- (٢٤٩) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧٠.
- (٢٥٠) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٥-١٨٤.
- (٢٥١) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٧-٤١٦.
- (٢٥٢) الفتوح، ج ٥، ص ١٧٦-١٧٥؛ الارشاد، ج ٢، ص ٩٠.
- (٢٥٣) الفروع من الكافي، ج ٤، ص ١٤٧.
- (٢٥٤) اعلام الوري، ص ٢٣٧؛ المنتظم ابن جوزي، ج ٥، ص ٣٣٧؛ الكامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٨٤.
- (٢٥٥) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧٠.
- (٢٥٦) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧١-٧٠.
- (٢٥٧) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ١٨٥.
- (٢٥٨) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٥؛ تاريخ الخلفاء، برگ ٨٣ آ.
- (٢٥٩) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٠-٤١٩.
- (٢٦٠) مقاتل الطالبين، ص ٧٥-٧٤.
- (٢٦١) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٩؛ اعلام الوري، ص ٢٣٧.
- (٢٦٢) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٨.

(٢٦٣) امالي صدوق، ص ١٥٦.

(٢٦٤) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ١٠٥.

(٢٦٥) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٩.

(٢٦٦) بنگريد: ترجمه الامام الحسين، ص ٧١؛ مقاتل الطالبين، ص ٧٨.

(٢٦٧) امالي صدوق، ص ١٥٦.

(٢٦٨) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٦-١٨٥؛ تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢٤٤.

(٢٦٩) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢١٧-٢١٦؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢١-٤٢٠؛ الارشاد، ج ٢، ص ٩٤-٩٣.

(٢٧٠) مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٩٩؛ تجارب الامم، ج ٢، ص ٦٩.

(٢٧١) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٦؛ بنگريد: تاريخ

الطبري، ج ٥، ص ٤٢١.

(٢٧٢) لهوف، ص ٩٤.

(٢٧٣) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٢.

(٢٧٤) الفتوح، ج ٥، ص ١٧٥-١٧٤.

(٢٧٥) الفتوح، ج ٥، ص ١٨٠-١٧٩؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٢ - ٤٢١.

(٢٧٦) الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٢.

(٢٧٧) عقد الفريد، ج ٤، ص ٣٧٩؛ تاريخ ابن عساكر، ترجمه الامام علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٢٠.

(٢٧٨) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٢؛ رجال الكشي، ج ١، ص ٢٩٣٢.

(٢٧٩) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٢؛ بنگرید، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٧؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٣.

(٢٨٠) الفتوح، ج ٥، ص ١٨٣.

(٢٨١) اثبات الوصيه، ص ١٢٦.

(٢٨٢) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٧.

(٢٨٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٦.

(٢٨٤) اخبار الطوال، ص ٢٥٤؛ و بنگرید: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٢.

(٢٨٥) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٧؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٣؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٧٤.

(٢٨٦) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٤ - ٤٢٣؛ الارشاد مفيد، ج ٢، ص ٩٦.

(٢٨٧) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧١.

(٢٨٨) تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٣.

(٢٨٩) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٨٧ - ٢٨٦.

(٢٩٠) اثبات الوصيه، ص ١٢٦؛ كامل الزيارات، ص ٧٣.

(٢٩١) الفتوح، ج ٥، ص ١٨٢ - ١٨١

(٢٩٢) مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٠٠.

(٢٩٣) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٧٢.

(٢٩٤) انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٦، ١٨٨.

(٢٩٥) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٤٤.

(٢٩٦) تاريخ الطبرى، ج ٥، صص ٤٢٦ - ٤٢٤؛ امالى صدوق، ص ١٥٩ - ١٥٨؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٠٠ - ٩٨

(٢٩٧) كشف الغمه، ج ٢، صص ٥٦ - ٥٥.

(٢٩٨) تحف العقول، ص ٢٧٥ - ٢٧٤؛ امالى ابوطالب زيدى، ص ٩٧ - ٩٥؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمى،

ج ۲، صص ۸-۶؛ تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۲۱۸-۲۱۶.

(۲۹۹) تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۲۱۵.

(۳۰۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

(۳۰۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵.

(۳۰۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷-۴۲۶.

(۳۰۳) مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۸؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۲.

(۳۰۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷.

(۳۰۵) ترجمه الامام الحسین ص ۷۲.

(۳۰۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵.

(۳۰۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۴.

(۳۰۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

(۳۰۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۸-۴۲۷.

(۳۱۰) الفتوح ج ۵، ص ۱۸۵-۱۸۴.

(۳۱۱) انساب الاشراف: ج ۳، ص ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۲۸.

(۳۱۲) عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۸۵ به نقل از رساله ی تسمیه من قتل من اصحاب الحسین علیه السلام مجله ی تراثنا، شماره ی ۲، ص ۱۵۵-۱۵۴. در مقتل الحسین مقرر، این دو نفر را انصاری معرفی کرده در حالی که متن رساله ی نامبرده آنان از محکمه (نامی برای خوارج) دانسته شده اند. البته چنین نیست که قابل جمع نباشد؛ گرچه بعید می نماید که کسی از انصار به خوارج گرویده باشد.

(۳۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۹.

(۳۱۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳.

(۳۱۵) امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷؛ مقتل الحسین علیه السلام ج ۲، ص ۸ و.

(٣١٦) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٠.

(٣١٧) الفتوح، ج ٥، ص ١٨٤.

(٣١٨) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٤؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٣٧-٤٣٦.

(٣١٩) امالي ابوطالب زيدي، ص ٩٧؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، ج ٢،

- (۳۲۰) ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- (۳۲۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۴.
- (۳۲۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰.
- (۳۲۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۰ - ۴۲۹؛ ابن سعد قاتل سالم غلام آزاده شده ی عبیدالله را، عبدالله بن تمیم بن... یاد کرده است. بنگرید: ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۲.
- (۳۲۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۵-۱۸۶.
- (۳۲۵) امالی صدوق، صص ۱۶۲ - ۱۶۱.
- (۳۲۶) مقتل الحسین علیه السلام ج ۲، ص ۱۳-۱۲.
- (۳۲۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۹۷.
- (۳۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵.
- (۳۲۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۹.
- (۳۳۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۰.
- (۳۳۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱.
- (۳۳۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱.
- (۳۳۳) همان، ج ۵، ص ۴۳۲.
- (۳۳۴) همان، ج ۵، ص ۴۳۱.
- (۳۳۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲-۱۹۱.

(۳۳۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۳؛ این به عکس روایتی که ابن اعثم نقل کرده است. وی قاتل بریر را شخصی با نام بجیر (!) بن اوس می داند که پس از کشتن بریر، با افتخار اشعاری سرود؛ اما بعدها به خاطر توضیحاتی که عموزاده اش برای او در معرفی بریر داد، پشیمان شد و شعری در پشیمانی سرود و گفت که ای کاش چنین کاری را نکرد بود؛ اکنون در محشر چه

جوابی دارد که به خدا بدهد! الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۹ - ۱۸۷.

(۳۳۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۸ - ۱۸۶.

(۳۳۸) مقتل ابی مخنف، صص ۷۸ - ۷۷ و در آن جا رجزهایی هم از وی آورده است

(۳۳۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۵.

(۳۴۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۴.

(۳۴۱) همان، ج ۵، ص ۴۳۴.

(۳۴۲) شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

(۳۴۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۴.

(۳۴۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵.

(۳۴۵) همان، ج ۵، ص ۴۳۵.

(۳۴۶) گاه از عبارات برخی مورخان برمی آید که گویی از همان آغاز تیرانداز دشمن، سپاه امام تنها ۳۲ بوده اند (انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶) در حالی که به نظر میرسد این افراد، باقی مانده ی سپاه پس از تیراندازی وسیع دشمن و شهادت جمع ۳۸ نفری آنان بوده است. آمار کلی شهدای کربلا نیز قریب به همین رقم را نشان می دهد.

(۳۴۷) مقتل الحسین علیه السلام ج ۲، ص ۱۶.

(۳۴۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۲.

(۳۴۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶-۴۳۵.

(۳۵۰) اقبال الاعمال، ص ۵۷۵.

(۳۵۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴.

(۳۵۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶.

(۳۵۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۷.

(۳۵۴) همان، ج ۵، ص ۴۳۸-۴۳۷.

(۳۵۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴.

(۳۵۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۵.

(۳۵۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۹.

(۳۵۸) رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام ص ۱۵۶.

(۳۵۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰-۴۳۹.

(۳۶۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰.

(۳۶۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰.

(۳۶۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵.

(۳۶۳) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۴۱-۴۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵.

(۳۶۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱-۱۰.

(۳۶۵) روضه الشهداء، صص ۲۸۲-۲۸۱ این حکایت را برای این نقل کردم که روشن باشد

در روضه الشهداء تا چه اندازه وقایع غیر تاریخی درباره ی عاشورا آمده است.

(۳۶۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵.

(۳۶۷) مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷.

(۳۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۵.

(۳۶۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱.

(۳۷۰) الامالی، ص ۱۶۰.

(۳۷۱) المناقب، ج ۴، صص ۱۰۴-۱۰۳.

(۳۷۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۲.

(۳۷۳) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳-۱۹۲.

(۳۷۴) مقتل الحسین ج ۲، ص ۲۴ آیا این همان عمرو بن خالد ازدی است؟ در متن خوارزمی از عمر بن خالد صیداوی یاد شده اما در مثير الاحزان ابن نما (ص ۳۳)، عمرو بن خالد آمده است.

(۳۷۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳.

(۳۷۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴.

(۳۷۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۳۷۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۴.

(۳۷۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۳۸۰) بنگرید: المناقب، ج ۴، ص ۱۰۵-۱۰۴.

(۳۸۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۵.

(۳۸۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۷.

(۳۸۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۲-۴۴۱.

(۳۸۴) به این مطلب در مقتل منسوب به ابومخنف اشارت رفته با این عبارت: «و كان رباہ أمير المؤمنين عليه السلام».

(۳۸۵) در امالی صدوق «عبدالله بن ابی عروه الغفاری» ضبط شده است.

(۳۸۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۲؛ و بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۹.

(۳۸۷) مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، صص ۲۴-۲۳.

(۳۸۸) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۴۳-۴۴۲؛ بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۳۸۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۷-۱۹۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸.

(۳۹۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۴؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی،

ج ۲، ص ۱۸-۱۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲.

(۳۹۱) کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۵-۱۹۴؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲.

(۳۹۲) کتاب الفتوح ج ۵، ص ۱۹۶؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲.

(۳۹۳) دلائل النبوه، ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۱۷۰، ش ۴۹۳؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ابن عساکر، صص ۲۳۹-۲۳۸. ابونعیم در معرفه الصحابه (ج ۱، ص ۲۴۳ تحقیق عادل العزاوی) می گوید: برخی از متاخران از او یاد کرده اند و او را در زمره ی صحابیان مقیم کوفه شمرده اند. و بنگرید: الاستیعات ج ۱، ص ۲۰۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۶۸؛ ابن نما در مثير الاحزان ص ۳۲ او را انس بن حارث کاهلی یاد کرده است. درباره ی پیوستن آن به امام حسین عليه السلام بنگرید به: انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۷۵.

(۳۹۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۳.

(۳۹۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۷.

(۳۹۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۳-۴۴۴.

(۳۹۷) همان، ج ۵، ص ۴۴۴.

(۳۹۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۳۹۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۹-۱۹۸.

(۴۰۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶.

(۴۰۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۸.

(۴۰۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۱.

(۴۰۳) همان، ج ۵، ص ۲۰۱-۲۰۲.

(۴۰۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶، بلاذری (انساب، ج ۳، ص ۱۹۸) خبر شهادت از جیاد (جابر!) بن حارث سلمانی (از طایفه ی بنی مراد) یاد کرده است.

(۴۰۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۳.

(٤٠٦) اخبار الطوال، ص ٢٥٦.

(٤٠٧)

تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۲۵؛ وی در آنجا از حسن بصری روایت کرده است که می گفت: همراه حسین ۱۶ نفر از اهل بیت کشته شدند که روی زمین مانند نداشتند. همانجا از محمد بن حنفیه نقل شده است که گفت: هفده نفر از کسانی که از رحم فاطمه نشأت گرفته بودند، کشته شدند. بنابراین شانزده نفر نیز می تواند اشاره به همین مطلب باشد؛ نه شمارش تمامی وابستگان امام حسین علیه السلام.

(۴۰۸) ترتیبی که طبقات آورده (و ما بر اساس همان اسامی را در اینجا آورده ایم) ترتیب شهادت آنها نیست؛ در میان مورخان، دینوری شهدای اهل بیت را به ترتیب شهادت آورده است.

(۴۰۹) مقاتل الطالیین، ص ۸۹؛ المجدی فی انساب الطالیین، ص ۱۵.

(۴۱۰) مقاتل الطالیین، ص ۹۰.

(۴۱۱) المجدی فی انساب الطالیین، ص ۱۵.

(۴۱۲) الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۰۹.

(۴۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۱۴) مقاتل الطالیین، ص ۹۰.

(۴۱۵) همان، ص ۸۸.

(۴۱۶) همان، ص ۸۸.

(۴۱۷) همان، ص ۸۸.

(۴۱۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱.

(۴۱۹) علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: من نام عثمان را از روی نام برادرم عثمان بن مظعون برای وی انتخاب کردم. مقاتل الطالیین، ص ۸۹.

(۴۲۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱.

(۴۲۱) اخبار الطوال، ص ۲۵۷.

(۴۲۲) همان، ص ۲۵۷.

(۴۲۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸؛ مقصود آن است که قاتل او شناخته نشد. بنگرید: مقاتل الطالیین، ص ۹۱.

(٤٢٤) مقاتل الطالبيين، ص ٩١.

(٤٢٥) تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٦٨.

(٤٢٦) مقاتل الطالبيين، ص ٩١.

(٤٢٧) همان، ص ٨٧.

(٤٢٨) تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٤٦؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٠٠؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٦؛ «فكان اول من تقدم منهم».

مقاتل الطالبيين، ص ٨٦ «هو اول

من قتل فی الواقعه».

(۴۲۹) الفتوح، ج ۵: ص ۲۰۳.

(۴۳۰) «و بیت الله».

(۴۳۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶

(۴۳۲) الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

(۴۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳.

(۴۳۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷؛ الارشاد، ج ۲، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

(۴۳۵) شیخ مفید سن علی اکبر را در همین حدود دانسته است: و له بضع عشره سنه. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

(۴۳۶) گفتنی است که اساسا در این نبرد شامیان هیچ گونه حضوری نداشتند مگر آن که کوفیان را چون طرفدار امویان هستند، شامی نامیده باشند!

(۴۳۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۹.

(۴۳۸) در ترجمه الامام الحسین «عبدالله بن الحسین بن علی» آمده که، چنان که در چاپ دیگر طبقات آمده، باید عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثابت کشته شد. (ص ۷۶) در مقاتل الطالبیین (ص ۹۳) نیز روایتی آمده که اشاره می کند که هانی بن ثابت گفته است که مردی از آنان او را کشت!

(۴۳۹) در ترجمه الامام الحسین «عبدالله بن الحسین بن علی» آمده که چنان که در چاپ دیگر طبقات آمده، باید عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثابت کشته شد. (ص ۷۶) در مقاتل الطالبیین (ص ۹۳) نیز روایتی آمده که اشاره می کند که هانی بن ثابت گفته است که مردی از آنان او را کشت!

(۴۴۰) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۴-۲۰۵ به توضیحی که بعد از این درباره ی عبدالله بن حسین داده خواهد شد، در مقایسه با آنچه در اینجا آمد، توجه کنید.

(۴۴۱) در ابن سعد، الحسین چاپ شده که نادرست است. در تاریخ

الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸ «الحسن» آمده؛ اما به نظر محشی «طبقات الكبرى» الطبقة الخامسة (ص ۴۷۶ «الحسین») درست است چنان که در معجم طبرانی (ج ۳، ص ۱۰۳) آمده است.

(۴۴۲) مقاتل الطالبیین، ص ۹۲.

(۴۴۳) المجدی، فی انساب الطالبیین، ص ۱۹ به احتمال بسیار زیاد قصه های دامادی که درباره ی قاسم بن حسن شهرت یافته، در واقع مربوط به ابوبکر بن حسن است.

(۴۴۴) در طبری از وی با نام «حرمله بن الکاهن» یاد شده است.

(۴۴۵) اخبار الطوال، ص ۲۵۸.

(۴۴۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳.

(۴۴۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱.

(۴۴۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۸.

(۴۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳.

(۴۵۰) الفتوح، ج ۵، صص ۲۱۲-۲۱۰.

(۴۵۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵.

(۴۵۲) مع الاسف در متن چاپی الارشاد (تحقیق مؤسسه آل البيت) در این باره خطایی صورت گرفته است. در ج ۲، ص ۱۳۵ ضمن بر شمردن فرزندان امام حسین علیه السلام آمده است: امام حسین علیه السلام شش فرزند داشت: علی بن الحسین الاکبر با کنیه ی ابومحمد که مادرش شاه زنان دختر کسری بنت یزدجرد بود. علی بن الحسین الاصغر که «قتل مع ابيه بالطف و قد تقدم ذكره فيما سلف و امه لیلی بنت ابي مره» پس از آن از جعفر بن الحسین، عبدالله بن الحسن که «قتل مع ابيه صغیرا جاءه سهم و هو فی حجر ابيه فذبحه و قد تقدم ذكره فيما مضی» و سکینه و فاطمه نام برده شده است. این متن خطاست؛ چرا که در کربلا علی بن الحسین الاکبر که مادرش لیلی بوده به شهادت رسیده است؛ در حالی که در اینجا اشاره ی به او نشده است. به علاوه شیخ مفید پیش

از این، خبری از شهادت علی بن الحسین الاصغر که مادرش لیلی باشد نداده بلکه خبر شهادت علی اکبر را نقل کرده است. آنچه پیش از آن آورده، همان خبر شهادت عبدالله بن الحسین است که در اینجا نیز روی آن تأکید کرده است.

وقتی به آنچه که اربلی از شیخ مفید و طبعاً از ارشاد او نقل کرده بنگریم، خطای عبارت فوق روشن می شود. اربلی در آنجا می نویسد: حسین شش فرزند داشت: علی بن الحسین الاصغر با کنیه ی ابومحمد که مادرش شاه زنان بنت کسری بود. دوم علی بن الحسین الاکبر که با پدرش در کربلا- به شهادت رسید و مادرش لیلی بود. سوم جعفر بن حسین که زمان پدرش در گذشت و چهارم عبدالله بن حسین که در کودکی در دامان پدرش در کربلا تیرخورده به شهادت رسید. بنگرید: کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۵.

(۴۵۳) المجدی فی انساب الطالبین، ص ۹۱.

(۴۵۴) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.

(۴۵۵) لهوف، ص ۷۲ (چاپ سید محمد صفحی).

(۴۵۶) بنگرید: رساله ی تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام مجله ی تراثنا، ش ۲، ص ۱۵۰.

(۴۵۷) یا آنچنان که در جای دیگر در همین طبقات ابن سعد و نیز مقاتل الطالبین (ص ۸۸) و اخبار الطوال (ص ۲۵۷) آمده «عمرو بن سعید (سعد) ازدی (اسدی).

(۴۵۸) این قسمت در طبقات، و حتی در منابع بسیار مغشوش و غیر قابل فهم است. آن متن را اگر با آنچه بلاذری (انساب، ج ۳، ص ۲۰۱) و طبری (ج ۵، ص ۴۴۷) آورده ضمیمه کنیم، تقریباً چیزی به دست می آید که در متن آوردیم.

(۴۵۹) ترجمه الامام الحسین، ص ۷۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸.

(۴۶۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۸

۴۴۷- مقاتل الطالبيين، صص ۹۳ - ۹۲ (همان روات ابومخنف از طريق عمرو بن سعد).

(۴۶۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۶۲) همان، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۶۳) مقاتل الطالبيين، ص ۹۵.

(۴۶۴) همان، ص ۹۵.

(۴۶۵) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ مادرش «خوصاء» دخترت خصفه بن ثقیف (از طایفه ی بکر بن وائل) بوده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹؛ مقاتل الطالبيين، ص ۹۵.

(۴۶۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۷.

(۴۶۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶.

(۴۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۶۹) اخبار الطوال، ص ۲۵۷.

(۴۷۰) مقاتل الطالبيين، ص ۹۷.

(۴۷۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۷۲) مقاتل الطالبيين، ص ۹۷.

(۴۷۳) در طبقات نام «مسلم» در اینجا نیامده و آمده است: عبدالله بن عقیل الاخر. یعنی عبدالله عقیل دیگر، مادرش رقیه دختر امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹.

(۴۷۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۷.

(۴۷۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷.

(۴۷۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۴۷۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۷.

(۴۷۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹.

(۴۷۹) ترجمه الامام الحسين عليه السلام صص ۷۷ - ۷۵.

(۴۸۰) مقاتل الطالبين، ص ۹۶.

(۴۸۱) همان، ص ۹۷.

(۴۸۲) همان، ص ۹۸.

(۴۸۳) همان، ص ۹۲ - ۹۱.

(۴۸۴) تاريخ خليفه بن خياط، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۴۸۵) همان، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۴۸۶) الفتوح، ج ۵، صص ۲۰۸ - ۲۰۲.

(۴۸۷) بنا بر آنچه در مآخذ کهن آمده است، امام حسين عليه السلام تنها دو فرزند با نام علي داشته که یکی علي اکبر بود که به شهادت رسید و دیگری علي اصغر که امام سجاد عليه السلام است؛ اما نام کودکی که در کربلا به شهادت رسید، چنان که در جای خود نقل

شد، در مآخذ معتبر و کهن، عبدالله آمده است.

(۴۸۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۸.

(۴۸۹) همان، صص ۷۹ - ۷۸.

(۴۹۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰.

(۴۹۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱.

(۴۹۲) ابن سعد در جای دیگری هم می نویسد: امام حسین علیه السلام در حالی که عمامه ی مشکی بر سر داشت و موهای خود را نیز رنگ سیاه زده بود، چون یک جنگجوی شجاع می جنگید. ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳.

(۴۹۳) اخبار الطوال، ص ۲۵۸.

(۴۹۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۵.

(۴۹۵) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۸.

(۴۹۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

(۴۹۷) آنچه را که سر را با آن می پوشانند.

(۴۹۸) گزارش وی نزدیک به گزارش ابومخنف است که در تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۱ - ۴۵۰ آمده است. توان گفت که متن را از همانجا برگرفته گرچه تغییراتی در عبارت داده شده است.

(۴۹۹) اخبار الطوال، ص ۲۵۸.

(۵۰۰) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.

(۵۰۱) اخبار الطوال، ص ۲۵۸.

(۵۰۲) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۰۴ - ۲۰۲.

(۵۰۳) الفتوح، ۲۲۰ - ۲۱۳.

(۵۰۴) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳ - ۱۱۲.

(۵۰۵) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۸.

(۵۰۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱.

(۵۰۷) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۵ - ۴۵۴.

(۵۰۸) بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۴.

(۵۰۹) ابن اعثم حکایتی دیگر درباره ی این شعر آورده: مردی با نام بشر بن مالک سر امام حسین علیه السلام را از کربلا نزد ابن زیاد آورد و ای شعر را خواند ابن زیاد گفت: اگر می دانستی چرا او را کشتی. آنگاه دستور داد گردن او را زدند. الفتوح، ج ۵، ص ۲۲۱ (این حکایت نباید درست باشد).

(۵۱۰) درباره ی رقم شهدای کربلا آمارها متفاوت است؛ اما در این

میان، عدد ۷۲ شهرت خاصی دارد. دینوری در اخبار الطوال - ص ۲۵۶ (تصریح دارد که سپاه امام متشکل از ۳۲ اسب و چهل نفره پیاده بود. در فهرستی که فضیل بن الزبیر الرسان آورده، نام ۱۰۷ شهید کربلا ثبت شده است. بنگرید: رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، مجله ی تراثنا، صص ۱۵۷-۱۴۹.

(۵۱۱) رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام ص ۱۵۷-۱۵۶.

(۵۱۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۴.

(۵۱۳) همان، ج ۳، ص ۲۲۰؛ برخی این نامه را مربوط به رخدادهای پیش از کربلا برای فریب مردم کوفه یاد کرده اند.

(۵۱۴) همان، ج ۳، ص ۲۲۵.

(۵۱۵) همان، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۵۱۶) حکایت ابومخنف از ماجرای خولی و آوردن سر امام حسین علیه السلام و ظهور نور از آن در خانه، جالب تر بیان شده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۵. البته قدری هم مسائلی در آن است که به هر روی، باید با تأمل مورد بررسی قرار گیرد.

(۵۱۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۶.

(۵۱۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۶؛ آمار دینوری چنین است: هوازن با ۲۲ سر؛ تمیم با ۱۷ سر به رهبری حصین بن نمیر؛ کنده با ۱۳ سر به رهبری قیس بن اشعث؛ بنو اسد با ۶ سر به رهبری هلال اعور؛ ازد با ۵ سر به رهبری عیهمه بن زهیر و ثقیف با ۱۲ سر به رهبری ولید بن عمرو. و مقایسه کنید با آنچه ابومخنف نوشته است: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

(۵۱۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۸۱.

(۵۲۰) الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۸-۱۱۷.

(۵۲۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام ص

(۵۲۲) زمر، ۴۲.

(۵۲۳) آل عمران، ۴۵.

(۵۲۴) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ گزارش ابومخنف به نقل از سلیمان بن ابی راشد، همین حکایت است با افزوده هایی دیگر.

(۵۲۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۷.

(۵۲۶) قسمتی که در پرانتز آمده، از الارشاد (ج ۲، ص ۱۱۵) است که در عین این که خبر همان خبر است، این عبارت در نقل شیخ مفید، افزون تر آمده است. این ضمیمه در الفتوح (ج ۵، ص ۲۲۶) هم آمده است.

(۵۲۷) در طبری و فتوح (ج ۵، ص ۲۲۷) شجاعت است اما به حسب اتهام شاعری و عبارات حضرت، سجع گویی مناسب تر است. در الارشاد (ج ۲، ص ۱۱۶) همین حکایت آمده و به جای «الشجاعه» «الساعه» آمده است.

(۵۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۷.

(۵۲۹) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۹.

(۵۳۰) لهوف، (چاپ صحفی) ص ۸۶.

(۵۳۱) الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۵-۲۲۳.

(۵۳۲) الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۸-۲۴۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۱.

(۵۳۳) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۸۲ سنیان طرفدار یزید و عثمانی مذهب مانند ابن تیمیه و ابن کثیر؛ برای تبرئه یزید و این که اشعاری خوانده و توهین به سر کرده... بنای پذیرفتن این خبر را ندارند. این در حالی است که تقریباً تمامی منابع کهن که حادثه ی عاشورا را نقل کرده اند، انتقال سر را به شام روایت کرده اند (برای نمونه بنگرید اخبار الطول، ص ۲۶۰ و أدخل معهم رأس الحسين فرمی بین یدیه! درباره ی سخنان ابن تیمیه و ابن کثیر بنگرید: الطبقات الکبری، لا مطبقه الخامسة، جزء ۱، پاورقی ص ۴۹۱-۴۹۰).

(۵۳۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۰.

(۵۳۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۳۶-۲۳۵.

(۵۳۶) بنگرید: انساب

الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.

(۵۳۷) بلاذری هم این شعر را آورد است. بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۲. غافل از آن که نسل امویان از میان رفت و نسل علویان پایدار ماند.

(۵۳۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۱-۴۶۰. در خیر دیگری هم آمده است که مروان بن حکم هم آن زمان در دمشق بود و در همانجا نیز برادرش یحیی ازکاری که با امام حسین علیه السلام و اهل بیت او شده، ابراز تنفر کرد. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۵.

(۵۳۹) حدید، ۲۲.

(۵۴۰) شوری، ۳۰.

(۵۴۱) بلاذری همین جمله را در این حکایت نقل و آن را کوتاه آورده است. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۷.

(۵۴۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۱؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۴-۲۴۳.

(۵۴۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۲.

(۵۴۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۰؛ در برخی نقلها نام زید بن ارقم (انساب الاشراف ج ۳، ص ۲۰۷) و مالک بن انس (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۲) یاد شده است که در کوفه به ابن زیاد که با چوبدستی بر لبان حسین می زد، اعتراض می کردند و مانند همین سخن را گفتند.

(۵۴۵) الفتوح، ج ۵، ص ۲۴۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹؛ شعر ابن زبیری را بنگرید در: السیره النبویه، ابن هشام، (تصحیح مصطفی السقاء، ابراهیم الایاری و...) ج ۴-۳، صص ۱۳۵-۱۳۶.

(۵۴۶) الاثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۴۲۲؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۲. ترجمه ی این دو شعر در متن فارسی این کتاب با عنوان «آفرینش و تاریخ» (ج ۶-۴، ص ۹۰۴) به قلم استاد شفیعی کدکنی چنین است:

کاش پیران و بزرگان من در بدر، می دیدند؛ بی تابی خزرچ را از فرود آمدن نیزه ها، تا شاد باش گویند و هلله کنند از سر شادی؛ و بگویند: ای یزید! دست مرزاد! تاریخ الخلفاء، برگ ۸۶ ب. در آنجا می افزاید: فلم یجتمع علیه الرواه و لوصح ذلک منه لم یشک فی کفره.

(۵۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۱-۲۵۰.

(۵۴۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۷.

(۵۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۸۴؛ الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة، جزء ۱، ص ۴۹۲ - ۴۹۰ ابوالحسن بیهقی مشهور به ابن فندق (م ۵۶۵) نوشته است که در این وقت حاکم مدینه سعید بن عاص بود. وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام را شنید، خانه ی علی بن ابی طالب و خانه ی عقیل و خانه ی رباب مادر سکینه را ویران کرد! لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۵۵۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.

(۵۵۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶.

(۵۵۲) در آثار الباقیه: بعترتی و بأهل عند مفتقدی - نصف اساری و نصف ضرجوا بدم.

(۵۵۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۱؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، ص ۱۵۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۲؛ (دو بیت آورده (الاثار الباقیه، ص ۴۲۰) بیرونی سه بیت آورده و به جای بیت دوم و سوم، همان بیتی که در پاورقی قبلی آوردیم، نقل کرده است.) ابوریحان بیرونی پیش از نقل این شعر می نویسد: در این روز حسین بن علی علیه السلام در طف کشته شد؛ همراه با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از آل ابی طالب، به او با آنان رفتاری شد که در تمامی امت ها، حتی با بدترین مردمان آن

کارها صورت نگرفت، کارهایی مانند کشتن به عطش و شمشیر و آتش و سر نیزه کردن سرها و راندن اسبها بر اجساد و هتک حرکت زنان و بچه ها با اسیر کردن آنان و سوار کردن آنان بر شتران برای رسوا نشان دادن آنان و سرکوفت زدن به آنها (و حملهم مشتهرین علی الجمال فشتاءموا به (امام امویان در این روز لباس نو می پوشند، سرمه می زنند و عید می گیرند و ولیمه و مهمانی می دهند و حلوا و خوراکی ها خوب می خورند این رسم در «عامه» زمان حکومت امویان بود و پس از رفتن آنان نیز در میان عامه باقی مانده است! اما «شیعه» در این روز نوحه می خوانند و برای سیدالشهداء گریه می کنند؛ هم در بغداد و هم در دیگر شهرها، همین طور تربت مسعوده را در کربلا- زیارت می کنند و از کار «عامه» که زندگیشان را نو می کنند، بدشان می آید.

(۵۵۴) الفتوح، ج ۵، ص ۲۴۵.

(۵۵۵) انساب الاشراف، ج ۷۳ ص ۲۲۲.

مخالفت امام حسین با خلافت یزید

مخالفت امام حسین با خلافت یزید

پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت، یزید طبق قرار قبلی و بر اساس بیعتی که از مردم برای وی گرفته شده بود، به خلافت رسید. این خبر هنوز به مدینه نرسیده بود که یزید همه ی کوشش خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفینی کرد که مخالفتشان می توانست شورشی علیه او بر پا کند. (۱) یزید به ولید بن عتبه بن ابی سفیان، والی خود در مدینه، نوشت تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. مروان، ولید را نیز واداشت تا همان شب در پی آنها فرستاده و اگر بیعت نکردند، همان جا گردنشان

را بزند؛ چرا که به نظر او گذشتن آن شب فرصتی بود تا آنها سر به مخالفت برداشته و مردم را به سوی خود دعوت کنند. (۲)

هنگامی که پیام آور والی مدینه نزد امام حسین علیه السلام آمد، امام متوجه مرگ معاویه گردید. لذا جمعی از یاران و نزدیکان را به طور مسلح همراه خود به قصر آورد تا در صورت وجود خطر، مانع از کشتن امام شوند. اما در برابر درخواست ولید به بیعت با یزید، فرمود که شخصی چون او نمی بایست در خفا بیعت کند، بلکه باید در ملاء عام و در مسجد بیعت کند. ولید پذیرفت؛ اما مروان با جملات تهدید آمیزی سعی کرد ولید را تحریک بر دستگیری امام کند. امام نیز با تندی به مروان، و در حالی که از اتاق خارج می شود، رو به ولید کرد و فرمود:

(صفحه ۱۶۴)

أيها الامير! انا اهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه و محط الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم و يزید رجل فاسق شارب خمر، قالت النفس، المحرمه معن بالفسق و مثلی لايبایع مثله، ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل رفت و آمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است. یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفوس محترم بوده و سگی است که علنا به فسق می پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهم کرد.

در آن مجلس بود که امام پس از اصرار مروان در گرفتن بیعت فرمود: اگر قرار باشد که یزید سر کار آید باید فاتحه ی اسلام را خواند: «و علی الاسلام السلام» آن حضرت با

استدلال به آیه ی شریفه ی تطهیر، لیاقت اهل بیت - علیهم السلام - را برای احراز خلافت اظهار کرد. (۳). این استدلالی است که امام علیه السلام به طور معمول برای عصمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بدان استدلال کرده و لیاقت آنان را برای احراز منصب امامت گوشزد کرده اند.

همان شب ابن زبیر از مدینه خارج شد، و فردای آن روز، مأمورین حکومت به دنبال او رفتند. شب بعد امام حسین علیه السلام نیز مدینه را ترک کرد. (۴) این سفر به همراهی تمامی اهل بیت علیه السلام صورت گرفت و تنها محمد بن حنفیه در مدینه باقی ماند. (۵) تاریخ حرکت امام سوم شعبان سال شصت هجری ذکر شده است. این روز، سالروز تولد آن امام عزیز بود.

هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خوشنود شدند و حتی ابن زبیر که داعیه رهبری داشت، در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می کرد. (۶) مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب میکرد. در آنجا، امام با افراد و شخصیت های اسلامی مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود را با یزید بیان می کرد.

شیعیان کوفه پس از شنیدن خبر مخالفت امام با یزید و آمدن آن حضرت به مکه،

(صفحه ۱۶۵)

بسیار خوشحال شدند؛ زیرا از سالها پیش انتظار چنین روزی را میکشیدند. آنها بعد از شهادت امام حسن علیه السلام نامه ی تسلیت و دعوت برای امام حسین علیه السلام فرستاده بود، اما امام قبول نکرده بود. اکنون مجلسی تشکیل داده و تعدادی از رهبران شیعه، از جمله سلیمان بن صرد و... در آن سخنرانی کرده و دعوت از امام را برای آمدن به

عراق مطرح کردند. همه موافق بودند. سلیمان برای تأکید از همه تعهد گرفت که تخلف نکنند و همه تعهد دادند. (۷) آن گاه با چند تن از رهبران شیعه، از جمله سلیمان، مسیب بن نجبه، حیب بن مظاهر، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال، نامه ای به امام نوشته و از آن حضرت دعوت کردند تا به کوفه آید. (۸) امام در پاسخ نامه چیزی نفرمود. پس از مدتی نامه های دیگر به طور پی در پی به مکه رسید. از جمله قیس بن مسهر صیدای و حتی خود عبدالله بن وال و عده ای دیگر به مکه آمدند. نامه های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید به طوری که اوضاع به گونه ای درآمد (۹) که برای امام ممکن نبود تا نسبت به دعوت کنندگان بی توجهی کند. هانی بن هانی، که به مکه آمده بود، درباره ی حضور مردم و حتی بزرگان و آمادگی آنها مطالبی گفت و این تأیید و تأکیدی بر محتوای نامه ها شد.

(۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۷.

(۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱.

(۳) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷.

(۴) اخبار الطوال، ص ۲۲۸.

(۵) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۵.

(۶) الفتوح، ج ۵، ص ۳۷.

(۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۶ این جهت به شهرتی بود که آنها در عدم حمایت از علی و فرزندش حسن از خود نشان داده و اینک برای تأکید چنین تعهدی می دادند.

(۸) متن نامه در الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۰.

(۹) الفتوح، ج ۵، صص ۵۰، ۴۹.

اعزام مسلم به کوفه

اعزام مسلم به کوفه

اولین اقدام، فرستادن مسلم به کوفه بود. امام او را

مورد خطاب قرار داد و فرمود: و ان رأيت الناس مجتمعين على بيعتي فعجل لي بالخبر حتى أعمل على حسب ذلك. (۱) اگر دیدی که مردم یکپارچه به بیعت با من تمایل دارند، به سرعت خبر آن را به من برسان تا بر اساس آن من اقدام کنم. مسلم که حدود چهل سال داشته، از میان اهل بیت برای چنین امر مهمی به کوفه فرستاده شد. مورخین گفته اند که مسلم پس از رفتن از مکه به مدینه و از آنجا به سمت عراق، شبانه راه را گم کرد و یک یا هر دو راهنمای او

(صفحه ۱۶۶)

مردند. مسلم قصد بازگشت کرد، اما نامه ای از امام در پاسخ نامه اش دریافت کرد که باید این مأموریت را تا به آخر به انجام برساند. (۲).

مسلم به کوفه رفت و در منزل مختار که وجهه ای میان شیعیان داشت، اقامت کرد. پس از آن آغاز به گرفتن بیعت کرد. دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک بن محرومین، تقسیم عادلانه ی بیت المال بین مسلمین، یاری اهل بیت، صلح با کسی که اینان با او صلح کنند و جنگ با کسی که اینها با آنها بجنگند، سخن و فعل اهل بیت را گوش دادن و برخلاف آن عمل نکردن، از شرایط این بیعت بود. (۳).

مدت سی و پنج روز پس از ورود مسلم - پنجم شوال شصت - حدود هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم عادی نیز حضور داشتند. از جمله فردی چون محمد بن بشیر که میگفت: من دوست دارم تا خداوند اصحاب مرا یاری

کند، اما دوست ندارم کشته شوم. دوست هم ندارم دروغ بگویم، آمدن مسلم، خلاء موجود را که بر اثر مرگ معاویه در عراق و در بین مخالفین امویها پیش آمده بود، پر کرد. همه به گرد مسلم جمع شدند. قدرت حکومت بشدت تضعیف شد و مسلم بیش از گذشته آشکارا با مردم دیدار می کرد.

جاسوسان بنی امیه، که وضع نعمان بن بشیر حاکم کوفه بسیار ناراضی بودند، در نامه ای به یزید نوشتند: اگر نیاز به کوفه دارد، درباره ی آن هر چه زودتر تصمیم مناسبی بگیرد. (۴) مسلم مشغول جمع آوری نیروها و سلاحهای جنگی لازم بود. درباره ی ابوثمامه ی صائدی نوشته اند: «یشتری لهم السلاح و کان به بصیرا». (۵) او چون به سلاح آگاهی داشته، مأمور خرید سلاح بود. بعدها ابن زیاد به هانی گفت: خانه ی تو پناهگاه

(صفحه ۱۶۷)

اصحاب مسلم و محل جمع آوری سلاح بوده است. (۶).

یزید، ابن زیاد را برای کوفه برگزید، در آن زمان، ابن زیاد والی بصره بود؛ کوفه را نیز به او واگذار کردند. مورخین نوشته اند: معاویه ضمن وصیتی، که نزد غلام او بود و بعدها به یزید داده شد، ابن زیاد را برای مقابله با شورش احتمالی عراق تعیین کرده بود. (۷) ابن زیاد که در بصره پیام آور حسین بن علی علیه السلام را اعدام کرد بود، راهی کوفه شد تا با سختگیری که از پدرش به ارث برده بود، شورشیان این شهر را سرکوب کند.

تهدید، مهمترین ابزار برای ابن زیاد و کار آمدترین وسیله برای سرکوبی مردم عراق بود. او در همان آغاز بزرگان شهر را فراخواند و به آنها گفت: افراد غریب و کسانی را که دستگیری آنها مورد عنایت یزید است، و نیز خوارج و کسانی را در پی

ایجاد اختلاف و دو دستگی هستند، باید به او معرفی کرده و اسامی آنها را بنویسند. اگر کسی در این باره مسئولیتش را انجام نداد، مسئولیت آنچه این افراد انجام دهند بر عهده ی او خواهد بود و حاکم نیز ذمه خود را از آنها برخواهد داشت. در آن صورت ریختن خون آنها و گرفتن مالشان مجاز می باشد. (۸).

مسلم در مقابل ابن زیاد مجبور به عوض کردن محل سکونت و روی آوردن به مخفی کاری شد. محل جدید، خانه ی هانی بن عروه، یکی از رؤسای قبیله ی مذحج بود که به نظر می رسید امنیتش از جاهای دیگر بیشتر باشد. ابن زیاد سراسیمه به دنبال مسلم می گشت. او با تعیین جاسوسی که دعوی دوستی با اهل بیت را می کرد، توانست محل اختفای مسلم را بیابد. ابن زیاد در آغاز هانی را دستگیر و از او خواست تا مسلم را تحویل دهد. در این فاصله مذحجی ها شورش کردند. شریح قاضی در نقشی خائنه به آنان اطمینان داد که هانی زنده و میهمان ابن زیاد است. مذحجی ها شنیدند و متفرق شدند. (۹).

(صفحه ۱۶۸)

مسلم دست به اقدام نظامی زده عده ای را جمع آوری کرد و با فریادهای «یا منصور امت»، که از شعارهای پیامبر صلی الله علیه و اله در جنگها بود، یاران خود را فراخواند. ابن زیاد در حال سخنرانی در مسجد بود که فریادها را شنید. او به داخل قصر خود خزیده و درها را به روی خود بست. سپاه سیصد نفری (به گفته ی طبری) مسلم قصر را محاصره کردند اما به علتی که بر ما روشن نیست در پشتی قصر در محاصره در نیامد و بزرگان کوفه از آنجا مرتب با ابن زیاد در تماس بودند.

این در مشهور به «درب رومین» بود. جمعیتی که همراه مسلم بود، در آغاز بسیار بودند، به طوری که توانستند ابن زیاد و افرادی را به هراس اندازند و در داخل قصر محصور کنند. (۱۰).

بزرگان کوفه به تحریک ابن زیاد، تهدید را آغاز کردند. آنها به مردم گفتند: «فردا سپاه شام خواهد آمد و به شما چنین و چنان خواهد کرد». (۱۱) گروهی دیگر افراد قبیله های خود را از میان یاران مسلم، جدا کردند. زنها به دنبال شوهران و فرزندان خود رفته و می گفتند دیگران هستند و «الناس یکفونک» (۱۲) سایر مردم جای خالی تو را پر خواهند کرد! چند ساعتی که گذشت، اطراف مسلم خلوت شد، در حالی که «و صلی المغرب و ما معه الا ثلاثون رجلا» (۱۳) تنها سی نفر در مغرب به همراه او شرکت کردند. پس از آن، این افراد نیز متفرق شدند!

ابن زیاد که از ترس جرأت بیرون آمدن نداشت، دستور داد تا از بام قصر، داخل مسجد را که چسبیده به قصر بود، نگاه کنند و ببینند کسی در آن هست یا نه؟ از آنجا مشعلی روشن کرده پایین انداختند. وقتی مطمئن شدند کسی نیست، در شهر به جستجوی مسلم پرداختند. ابن زیاد دستور داد، تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند. (۱۴).

سرانجام مسلم را یافتند، پس از درگیری مختصری، او را نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شقت عصی المسلمین» آیا بر امام

(صفحه ۱۶۹)

خود خروج کرده و یکپارچگی مسلمانان را بر هم می زنی؟ مسلم گفت: خلافت معاویه و به طریق اولی فرزندش یزید را به رسمیت نمی شناسد؛ زیرا او با

زورگوی خلافت را از «وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غضب کرده است. (۱۵) همچنین گفت: مردم این شهر اعتقادشان این بود که پدر تو نزدیکان آنها را کشته، خون آنها را ریخته و مانند قیصر و کسری رفتار کرده است. ما آمدیم تا عدالت را اجرا و مردم را دعوت به حکم خدا و رسول کنیم. (۱۶) ابن زیاد، از روی حيله گری و برای لکه دار کردن حیثیت مسلم، در جمع مردم به او گفت: تو در مدینه شرابخواری می کردی! مسلم با کمال متانت پاسخ داد: انسانی چون تو که کشتن افراد بی گناه برایش بی اهمیت است، از من به شرابخواری سزاوارتر است. (۱۷) مسلم که همه ی ناراحتیش برای امام حسین علیه السلام بود، از عمر بن سعد که قریشی بوده و به هر روی ادعای خویش با مسلم داشت، خواست تا بدو وصیت کند. نخستین وصیت او این بود تا کسی را نزد حسین علیه السلام نفرستد و او را از آمدن به کوفه منع کند. دیگر آن که جنازه ی او را کفن و پس از آن دفن کند. سوم آن که بدهی او را با فروختن شمشیر و دیگر وسایلش بپردازد. پس از آن بود که مسلم را به شهادت رساندند. بدون شک مسلم فردی بسیار عفیف و متقی بود. برای اثبات چنین نکته ای، علاوه بر اعتمادی که امام حسین علیه السلام به او داشت، می توان به بدهی او در کوفه اشاره کرد وی حاضر نشد از کسی پول بگیرد (۱۸) و در این مدت با هفتصد درهم که قرض کرده بود، مخارج خود را گذرانده بود. در وقت شهادت برای ادای بدهی خود، وسایل خود را در

نکته ی دیگر، موقعیتی است که مسلم می توانست ابن زیاد را از بین ببرد و نبرد. هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد، شریک بن اعور یکی از شیعیان بصره نیز همراهش به کوفه آمد. شریک در کوفه مریض شد و در خانه ی هانی بن عروه که از شیعیان بود، بستری گردید. در همین زمان مسلم نیز در این خانه مخفی بود. ابن زیاد تصمیم به

(صفحه ۱۷۰)

عیادت از شریک گرفت. قبل از آمدن او، شریک از مسلم خواست در فرصت مناسب و با علامتی خاص، که خواندن شعری بود، مسلم بر ابن زیاد حمله کند و او را از بین ببرد. اما مسلم چنین نکرد. بعد از رفتن ابن زیاد، وقتی مورد توییخ شریک واقع شد، گفت هانی راضی نیست ابن زیاد در خانه ی او کشته شود. سپس مسلم اشاره به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله «الایمان قید الفتک» کرده، گفت: از نظر اخلاق اسلامی این گونه کشتن پسندیده نیست. (۱۹).

نکته ی اول نمی تواند در مورد هانی چندان مورد قبول باشد؛ چز آنکه احتمال بدھیم هانی از ترس این که مبادا بعدها، با آمدن اهل شام تمام زندگی او تباه شود، از این کار وحشت داشته است. در مورد نکته ی دوم حتی اگر مسلم به این حدیث استدلال کرده باشد قابل بررسی و تأمل است؛ زیرا کشتن ابن زیاد در آن لحظه می توانست سرنوشت عراق و کربلا را عوض کند. ابن زیاد عنصری فاسد و جانی بود. خود پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، افرادی را به مکه فرستاد تا به ابوسفیان را به همین شکل بکشند، گرچه موفق نشدند؛ چنانچه افرادی چون کعب بن اشرف و ابوعفک را با همین

صورت از بین برد. بعضی اشاره کرده اند که نکشتن ابن زیاد، دلیل سیاسی داشت و آن، این که به دنبال آن مردم شام برای گرفتن انتقام می آمدند و کوفه را غارت می کردند. (۲۰) باید گفت سپاه شام در هر صورت، اگر امام حسین علیه السلام پیروز هم می شد، به کوفه می آمدند و این آمدن ربطی به کشته شدن ابن زیاد نداشت. بعدها در جریان محاصره ی قصر ابن زیاد، معلوم نشد که چرا به راحتی مردم مسلم را ترک کردند. آیا در این زمینه همه ی تقصیر به عهده ی کوفیان بوده یا آن که رهبری حرکت نتوانسته است با تحریک مردم آنها را در صحنه نگاه دارد.

از نکات جالبی، یافتن مخفیگاه مسلم است. ابن زیاد، پولی را به یکی از غلامان خود داد و از او خواست تا محل اختفای مسلم را پیدا کند. غلام به مسجد کوفه رفت و کوشید با معیاری که برای شناخت شیعیان داشت، او را بیابد. نگاهش به شخصی افتاد که مشغول نماز خواند به صورت متوالی بود، پیش خود گفت: «ان هؤلاء الشیعه

(صفحه ۱۷۱)

یکثرون الصلاه و أحسب هذا منهم». (۲۱) شیعیان نماز فراوان می خواندند و گمانم آن است که این شخص باید از شیعیان باشد. فرد مورد نظر، شخصی جز مسلم بن عوسجه نبود. او فریب غلام را خورده و پس از آزمایش های مکرر نتوانست به ماهیت پلید او پی ببرد و لذا او را نزد مسلم برد. این سخن نشانگر آن است که شیعیان معروف به زهد و عبادت بوده اند.

(۱) همان، ج ۵، ص ۵۳.

(۲) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۴-۲۶۳ بعضی از محققین این مطالب را قبول ندارند، بنگرید: مبعوث الحسین علیه السلام،

ص

(۳) الشهید مسلم، ص ۱۰۴؛ عین این عبارت در کتب تاریخی نیامده، اما مرحوم مقرم به صورت تقریبی و با استفاده از نصوص بیعت عقبه و یوم الفتح و... چنین مطالبی را آورده است.

(۴) الفتوح، ج ۵، صص ۶۰، ۵۹.

(۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۱.

(۶) همان، ج ۴، ص ۲۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸.

(۷) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱.

(۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۲۴، ۲۵.

(۹) تذکره الخواص، ص ۲۴۲، بعدها شریح گفت که ابن زیاد مأموری بر من نهاده بوده و من از ترس نتوانستم پیام هانی را گفته بود به مدحی ها بگویم در فشار است، به مردم برسانم!

(۱۰) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱.

(۱۱) الارشاد، ج ۲، ص ۵۲؛ شمار کوفیانی که کنار مسلم بودند، حدود ۴ هزار نفر ذکر شده است.

(۱۲) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱.

(۱۳) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

(۱۴) الارشاد، ج ۲، صص ۵۳-۵۱.

(۱۵) الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۹۸.

(۱۶) همان، ج ۴، ص ۳۵.

(۱۷) الفتوح، ج ۵، صص ۹۸، ۹۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۳.

(۱۸) الفتوح، ج ۵، ص ۵۷؛ مقتل الحسین علیه السلام ج ۱، ص ۱۹۷؛ مبعوث الحسین لعیه اسلام ص ۱۲۳.

(۱۹) الکامل، ج ۴، ص ۲۷.

(۲۰) مبعوث الحسین علیه السلام، ص ۱۵۲، ۱۵۳.

(۲۱) اخبار الطوال، ص ۲۴۹؛ در روضه الشهداء (تصحیح شعرانی، ص ۲۱۸) توضیح فارسی این سخن را با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه های سفید و پاکیزه پوشیده بود

و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می نمود. با خود گفت که شیعه جامه های سفید پاک می پوشند و در نماز اکثر می کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

حرکت امام به سمت عراق

حرکت امام به سمت عراق

نماینده ی رسمی امام، آمادگی مردم کوفه را تأیید کرد بود، و دیگر جای تأمل نبود. چرا که به طور مطمئن با توجه به نامه ها و نامه ی مسلم، شرایط برای قیام علیه بنی امیه آماده شده بود. امام در رفتن تسریع کرد، به طوری که در هشتم ذیحجه، یعنی در بحبویه ی مراسم حج، با تبدیل عمره ی تمتع به عمره ی مفرده عازم عراق گردید. لحظه ای تأخیر می توانست وضع عراق را دیگرگون کند. اضافه بر این احتمال ترور امام در مکه وجود داشته و ماندن حضرت در مکه به هیچ صورتی مصلحت نبود. گفته اند همراهان امام هشتاد نفر بودند؛ اما از پاره ای اخبار دیگر چنین برمی آید که تعداد بیش از این بوده است. به احتمال، رقم مزبور مربوط به کسانی که است که تا کربلا همراه امام ماندند.

اولین برخورد امام در طول راه برخورد با کاروانی بود که از یمن به سمت شام حرکت می کرد. این کاروان هدایایی را برای دربار یزید به شام می برد. امام کاروان هدایا را تصرف کرد و از افراد آن نیز دعوت کرد تا در صورت تمایل همراه او به عراق بیایند، در غیر این صورت باز گردند. (۱) امام از منطقه ی نعیم، که در آن با کاروان برخورد کرده بود به سمت الصفاح حرکت کرد. در آنجا بود که با فرزدق - که آن زمان شاعری

(صفحه ۱۷۲)

جوان بود - برخورد کرد. او در پاسخ سوال امام

از وضع کوفه گفت: «قلوب الناس معك و سیوفهم عليك». منطقه ی بعدی، بطن الرمه بود. در آنجا ضمن نوشتن نامه ای به مردم کوفه، با اشاره به نامه ی مسلم، از آنها خواست آماده ی ورود او باشند. (۲) این نامه به دست قیس بن مسهر سپرده شد تا آن را به مردم کوفه برساند. او در راه سپاه حصین بن نمیر مواجه شده و توسط آنها را دستگیر گردید. قیس در همان دم نامه را خورد و پس از آن در کوفه به دست ابن زیاد به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام در منطقه ی بعدی که زدود نامیده می شد، با زهیر بن قین برخورد کرد. زهیر با این که عثمانی بود، با توجه به دعوت امام و نیز تحریک همسرش، به صورت یکی از یاران صمیمی امام درآمد، او همچنین از دوستانش خواست تا هر کدام دوستدار شهادت هستند با او بیایند، در غیر این صورت به راه خویش به طرف مکه ادامه دهند. (۳).

در منطقه ی ذات عرق بود که شخصی از بنی اسد پیام شهادت هانی و مسلم را به امام حسین علیه السلام رساند. (۴) گفته اند که امام قصد بازگشت داشت، اما برادران مسلم خواسته یا توانسته باشند در صورت مخالفت امام، آن حضرت را وادار به ادامه ی مسیر کنند؛ بویژه که دیگران در تحریک امام بر رفتن گفتند: «و الله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الكوفه لکان الناس الیک أسرع». (۵) شما مسلم نیستید، اگر به کوفه بروید، مردم به سرعت به شما خواهند پیوست. امام حسین علیه السلام خود برای رفتن قاطع بود. در منطقه ی زباله، پیام مسلم که در حین شهادت به عمر

بن سعد گفته و از او خواست بود که به امام حسین علیه السلام برساند، به دست امام رسید. (۶) هنوز چندی نرفته بودند که خبر شهادت قیس بن مسهر (۷) و عبدالله بن بقطر، برادر رضاعی امام حسین علیه السلام نیز به دست امام رسید. این اخبار نشان می داد که اوضاع کوفه دگرگون گشته و شرایط، بازمانی که از زبان مسلم گزارش

(صفحه ۱۷۳)

شده بود، کاملا تفاوت کرده است. در این هنگام، امام، افرادی را که همراه او بودند گرد آورد و به آنها فرمود: «أیها الناس قد خذلتنا شیعتنا فمن أراد منکم الانصراف فلینصرف». (۸) ای مردم! شیعیان ما! ما را تنها گذاشتند. هر کدام از شما می خواهد برگردد، از همین جا باز گردد. اینجا بود که شماری از کسانی که در نیمه ی راه به امام پیوسته بودند، بازگشته و یاران خاص امام باقی ماندند. (۹) کسانی بودند که از مکه امام را همراهی کرده (۱۰) و یا حتی قبل از آن، از مدینه همراهیش کرده بودند. (۱۱) کسانی که از او جدا شدند، اعرابی بودند که فکر کرده بودند همراه حسین بن علی علیه السلام به شهری در می آیند که همه ی آنها تابعیت او را گردن نهاده اند. (۱۲) اکنون که روشن شد تصورشان نادرست بوده، از همان جا بازگشتند.

پس از این مرحله نیز امام به حرکت خود ادامه داد. در اینجا کاملا برای امام روشن شده بود که دیگر رفتن به کوفه با توجه به ارزیابی های سیاسی درست نیست و طبعاً ورای سیاست و مسائل سیاسی مطلب دیگری نیز بوده که می بایست حسابش را از ارزیابیهای سیاسی جدا کنیم. امام به سوی منطقه ی شراه حرکت

کرد و شب را در آنجا ماند. فردای آن روز باز به حرکت ادامه داد. نیمه های روز بود که از دور سپاه ابن زیاد به طلایه داری
حر بن یزید ریاحی پدیدار شده و راه را بر امام سد کرد.

(۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ ابخار الطوال، ص ۲۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۹-۲۹۰.

(۲) اخبار الطوال، ص ۲۴۵.

(۳) همان، ص ۲۴۷.

(۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰.

(۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰.

(۶) این پیام این بود که هر چه زودتر امام حسین علیه السلام به حجاز بازگردد و به کوفه نیاید..

(۷) اخبار الطوال، صص ۲۴۷، ۲۴۸.

(۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹.

(۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۸.

(۱۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹.

(۱۱) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۰، ۳۰۱.

(۱۲) همان، ج ۴، ص ۳۰۰.

موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا

موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا

اکنون مناسب است تا موضع مردم کوفه را نسبت به رخداد کربلا مرور کنیم.

در منابع تاریخی و افواه عوام، مردم کوفه اهل «غدر و خیانت» دانسته شده و گفته شده است که وفای به عهد در میان آنها
امری نادر است؛ یا به قول شاعر:

ندیدم من از هیچ کوفی وفا

ز کوفی نیاید بغیر از جفا

مردم کوفه عجول بوده و همین تعجیل آنان در تصمیم گیری، همیشه به ضرر آنها

(صفحه ۱۷۴)

حاکمانشان بوده است. «زودرنج» بودن، در کنار «زود قانع شدن»، «زود تسلیم شدن» و «زود سرکشی کردن» از روحیات آنان به شمار می آید. در واقع، مردم کوفه مجموعه ای از قبایل مختلفی بودند که هر کدام در یکی از محلات شهر زندگی می کردند. و به جز امیر شهر، رؤسای قبایل نفوذ کلی در میان طایفه و عشیره ی خود داشتند. به همین

دلیل بیشتر وقت ها، امیر شهر می بایست ملاحظه ی رؤسای قبایل را کرده و با موافقت و هماهنگی آنان دست به اقدام بزند.

در این میان، شیعیان این شهر، بخش اندکی از کل جمعیت آن به شمار می آمدند. این افراد پراکنده ی میان قبایل بوده و به رغم آن که برخی قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما آن گونه نبود که همه ی افراد قبیله و متنفذان آنها، شیعه باشند. برای مثال، حتی از میان قبایلی چون عبدالقیس یا همدان که به تشیع شهرت داشتند، کسانی در کربلا حاضر بوده و در کشتن امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت دست داشتند. به علاوه، حتی شیعیان این شهر نیز کوفی بوده و کما بیش روحیات این شهر در آنان نیز تأثیر داشت. همین مقدار شیعه ای هم که بود، از انسجام و اتحاد کافی برخوردار نبود؛ زیرا رهبری نیرومند و واحدی نداشت.

گفتنی است که شیعیان در این شهر اکثریت را نداشتند؛ بلکه به نوعی در اقلیت بودند. گفته اند: زمانی که حجر بن عدی در مسجد به مخالفت با گفته های زیاد پرداخت، نیمی از کسانی که در مسجد بودند یا یک سوم آنها با او همآواز شدند. با توجه به روحیه ی شیعی شهر و با دانستن این که به هر روی، شماری از مردم بر پایه ی نوعی تشیع سیاسی، که فقط در مسائل سیاسی، همراهی نسبی با اولاد علی علیه السلام می پذیرفتند، با جریان شیعی شهر را دست کم در حد یک چهارم جمعیت شهر دانست.

هیچ شکی وجود ندارد که مردم کوفه، امام حسین علیه السلام را دعوت کردند و او را یاری نکردند و بعداً در کشتن او نیز مباشرت کردند. در عین حال،

باید دید که این مردم چه کسانی بودند؟ چه گروهی نامه نوشتند و چه مقدار از مردم کوفه، در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت کردند. در آغاز ذکر این نکته لازم است که بعدها کوفه به صورت

(صفحه ۱۷۵)

مرکزی برای شیعیان علوی مذهب درآمد و حتی در برابر بنی عباس به خاطر غضب حاکمیت آل علی مخالفت هایی نشان داد. از این رو علاوه بر این که مورخان و محدثان وابسته به اموی ها از مردم کوفه نفرت داشتند، وابستگان به بنی عباس نیز گرفتار همین کینه ها بودند. مظلومیت شیعه تنها در حد ظلم سیاسی نبود، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز این ظلم وجود داشت. به هر حال با حاکمیت جریان فرهنگی وابسته به بنی عباس، چنین امری طبیعی و بدیهی است. بنابراین لازم است توجه داشته باشیم که سیر نقل وقایع را از چنین عینکی که رنگ آن نفرت از مردم کوفه به دلیل تشیع آنهاست، ملاحظه می کنیم.

با عنایت به نکته ی فوق باید اشاره کنیم که چنین مورخینی سعی دارند شیعه را به گونه ای نشان دهند که اهل وفای به عهد نیستند. به سخن دیگر، دشمنان شیعه بر آن هستند تا گناه عدم حمایت مردم کوفه را بر عهده ی شیعیان بگذارند. در حالی که توضیحات ذیل تا حدودی نشان خواهد داد که تنها بخشی از مردم کوفه در آن شرایط، شیعه بودند و آنها نیز در شرایطی قرار گرفتند که نتوانستند از امام حسین علیه السلام دفاع کنند، گرچه اگر در حد ایثار، قصد فداکاری داشتند، می توانستند چنین کنند. این سخنی است که باید درباره ی آن به اختصار شواهدی ارائه دهیم.

تصویری که از شرایط کوفه در آن زمان می توان

به دست داد چنین است: یزید کسی بود که اگر چه برای مردم شام تحملش آسان بود، اما برای مردمی چون مردم عراق تحملش دشوار بود. هنگامی که روی کار آمد، شیعیان کوفه مخالفت را آغاز کردند. بسیاری از مردم کوفه نیز که جانشین مناسبی برای جایگزینی یزید نداشتند، بر اثر جو عمومی، حسین بن علی علیه السلام را برگزیدند. به علاوه که عراق در شرایطی طبیعی مایل به پذیرش حکومت شام نبود. وقتی که دعوت از ناحیه ی شیعیان آغاز شد، نه تنها عوام مردم - با روحیه ی خاص خود - پشتیبانی خود را اعلام کردند، بلکه کسانی نیز که موقعیت خود را در خطر می دیدند و یا تحت تأثیر فضای شهر، اظهار حمایت از حسین بن علی علیه السلام کردند. (۱) نتیجه ی آن پیدایش جو کاذب امام عمومی در حمایت از امام

(صفحه ۱۷۶)

حسین علیه السلام در کوفه بود. جوی که به خاطر خلاء سیاسی پس از مرگ معاویه، بنی امیه نیز برای مدتی نتوانستند جای آن را پر کنند. بویژه، با حاکمیت نعمان بن بشیر که فردی سهلگیر بود، این جو گسترش یافت و تا وقتی که ابن زیاد به کوفه نیامده بود سرعت رو به فزونی بود.

با توجه به حدیثی از امام حسین علیه السلام می توان احتمال دیگری را نیز برای دعوت از ناحیه ی بزرگان پذیرفت و آن این که آنها عمداً به این جو دامن زده بودند تا امام را به عراق کشانده و در آنجا به شهادت برسانند. فرمایش امام علیه السلام چنین است: «و ما کانت کتب الی الا مکیده لی و تقربا الی ابن معاویه». (۲) در هر حال مسلم است که قسمت اعظم این جو

جلوه‌ی مثبت داشت و زمانی که مسلم بدان دیار رفت فضا را چنان دید که باید هر چه زودتر از امام بخواهد تا به کوفه بیاید.

(۱) افرادی چون عمرو بن حجاج و شیبث بن ربیع که خود در کربلا فرماندهی سپاه ابن زیاد را داشتند، از کسانی بودند که نامه به امام حسین علیه السلام نوشته بودند. نک: الفتوح، ج ۵، صص ۵۰-۵۱.

(۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۹.

فشار ابن زیاد بر مردم کوفه

فشار ابن زیاد بر مردم کوفه

کمتر مردمی را می‌توان یافت که بتوانند با وجود دیکتاتوری مسلط و جسور، دست به مخالفت زده و در برابر قدرت حاکم، اظهار سرکشی بکنند. هنگامی که نعمان بن بشر حاکم کوفه بود، مردم با سهلگیری او، به راحتی اظهار تشیع کردند و زمانی که مسلم به کوفه آمد، بشدت از او حمایت کردند. عوض شدن حاکم و جایگزینی ابن زیاد به جای ابن بشیر، اوضاع را به کلی عوض کرد. خشونت ابن زیاد، بسیاری از مردم را به هراس انداخت و کسانی که زود رنج بوده و عجولانه تصمیم‌گیری می‌کردند، نه تنها از ناحیه‌ی ابن زیاد خود را در معرض تهدید دیدند، بلکه در اثر تبلیغات ابن زیاد بر آمدن قریب الوقوع سپاه شام، به کلی خود را باختند.

هنوز چند روزی نگذشته بود که عقب نشینی هواداران مسلم آغاز شد. اشراف شهر که اکنون اطمینان به حکومت کوفه داشته و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند، به روشنی به حمایت از امویان پرداختند. این افراد در طول این مدت ساکت مانده

(صفحه ۱۷۷)

بودند. به طور طبیعی بسیاری از مردم نیز مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت خود نمی‌دانستند. وقتی که مسلم به قصر ابن زیاد

حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع، یاران او را به حداقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند. (۱).

در برابر استبداد ابن زیاد، حتی اگر یکی از رؤسا مخالفتی می کرد، افراد قبیله اش جرأت حمایت از او را نداشتند، این وضع کوفه در شرایط جدید بود. هنگامی که هانی بن عروه را دستگیر کردند، او رئیس بنی مراد بود و به گفته ی مورخین «چهار هزار اسب سوار و هشت هزار پیاده» حامی او بودند. اگر هم پیمانان و هم قسمان بنی مراد از کنده به آنها اضافه می شدند، جمعاً سی هزار نفر بودند. با این حال زمانی که او را دستگیر کرده و در بازار به روی زمینش می کشیدند، در برابر فریاد استغاثه ی او، کمتر دادرسی برای او یافت می شد. (۲) اندکی بعد او را به شهادت رساندند و کسی مخالفت نکرد!

زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا متوقف گردید، ابن زیاد ضمن سخنانی برای مردم کوفه از آنها خواست تا راهی کربلا شوند. او با تهدید چنین گفت: «فایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه». (۳) هر مردی که فردا به سپاه نپیوندد، من ذمه و حمایت خود را از او برخواهم داشت. معنای صریح این سخن آن بود. که کشته خواهد شد. ابن زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد تا در شهر کوفه گردش کرده، ببیند که آیا کسی از سپاه تخلف کرده است یا خیر. قعقاع در جستجوی خود، شخصی را از قبیله ی همدان یافت که در طلب میراث پدرش، به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد برد و ابن زیاد فرمان کشتن وی را صادر کرد. پس از

آن: «فلم یبق محتلم بکوفه الا- خرج الی العسکر بالنخيله»، (۴) هیچ بالغی در کوفه یافت نشد، مگر آنکه به لشکرگاه کوفه، یعنی نخيله، رفت.

در این زمان بود که همه ی شمشیرها بر ضد امام حسین علیه السلام به حرکت درآمد، در حالی که

(صفحه ۱۷۸)

که می توان مطمئن بود اگر رضای خود مردم در کار بود، آنان دست به چنین اقدامی نمی زدند و شماری فراوان چنین بودند. اکنون کلام فرزددق را در وصف مردم کوفه بهتر می فهمیم که به امام گفت: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک». (۵) و یا گفت: «أنت أحب الناس الی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی امیه». (۶) دلهای مردم با توست، اما شمشیرها علیه تو، تو دوست داشتنی ترین مردم در نزد مردم هستی، اما قضا در آسمان است و شمشیرها در کنار بنی امیه. در توضیح این جمله به گفته ی مجمع بن عبدالله العائدی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، اما بقیه ی مردم قلوبشان با توست، هر چند فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. (۷) مردم نمی توانستند در آن شرایط به کربلا نروند، چون نرفتن مصادف با کشته شدن بود. برای شیعیان و کسانی که نمی خواستند چنین کنند، دو راه بود، یا به امام پیوندند یا از کوفه و کربلا بگریزند.

از برخی اخبار چنین به دست می آید که آن دسته از مردم کوفه که به زور برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاده می شدند، از نیمه راه گریخته و بسیاری از آنان در کربلا حاضر نشدند. آماری که به طور معمول از سپاه ابن زیاد در کربلا

ارائه شده، آماری است که موقع فرستادن آنان به کربلا- تهیه شده است، این درحالی است که بسیاری از آنها از نیمه راه گریختند. طبعا می باید چیزی حدود ده هزار نفر و یا حتی کمتر در کربلا باشند، که این نسبت به جمعیت کوفه بسیار اندک است. گفته اند که مسجد کوفه چهل هزار نفر را در خود جای می داده است. (۸) بنابراین بسیاری از مردم یا در کوفه مخفی شده و یا در نیمه راه فرار کرده اند.

«بلاذری» نوشته است: «و كان الرجل يبعث في ألف فلا يصل الا- في ثلاث ماه أو اربع مأه و أقل من ذلك كراهه منهم لهذا الوجه». (۹) فرمانده ای با هزار نفر فرستاده

(صفحه ۱۷۹)

می شد، اما وقتی به کربلا می رسید. همراه او سیصد یا چهار صد و یا حتی کمتر بود، این به علت کراهت مردم در رفتن بدان سمت بود.

دینوری می نویسد: وقتی ابن زیاد فرماندهی را همراه جمع زیادی به کربلا می فرستاد، «یصلون الی کربلا و لم یبق منهم الا القلیل کانوا یکرهون قتال الحسین فیر تدعون فیتخلفون». (۱۰) جمع کوچکی از سپاه به کربلا- می رسیدند و این به سبب کراهت آنها از جنگ با حسین علیه السلام بود، لذا بازگشته و از سپاه جدا می شدند.

علاوه بر فرار، گروهی که انگیزه ی بیشتر و قوی تر داشتند، به هدف حمایت از امام حسین علیه السلام کوشیدند تا به امام پیوندند. هنگامی که امام به کربلا رسید تا روز عاشورا هشت روز مانده بود. در این وقت، بسیاری از مردم گمان جنگ و شهادت امام حسین علیه السلام را به ذهن خویش راه نی دادند. دیدیم که حر بن یزید، تنها صبح عاشورا بود که وضع را جدی

دید و به امام پیوست. شاید بسیاری از مردم همان تصور حر را در ذهن داشتند. او به امام گفت: «بابی أنت و أمی! ما ظننت الامر فینتهی بهؤلاء القوم الی ما أری و ظننت انهم سيقبلون منك احدی الخصال الی عرضتها علیهم فقلت فی نفسی لا أبالی ان اطیع القوم فی بعض أمورهم». (۱۱) پدر و مادرم به فدایت! من گمان نمی کردم کار این مردم به اینجا برسد که امروز می بینم. تصورم بر این بود که اینان یکی از چند پیشنهادی که بر آنها عرضه کردی می پذیرند. پیش خود گفتم آنها را در بعضی از امور اطاعت کنم ایرادی ندارد، اما اکنون...

تنها حر بود که همراه عده ی اندکی به سوی امام آمد. دیگران اگر این فکر را داشتند، نتوانستند تصمیمی بگیرند. از این رو شیعیان اگر هم می خواستند حمایت کنند، شتاب نکردند و تنها افراد خاصی به فکر افتاده و در همان آغاز که توانستند به امام ملحق شدند. نافع بن هلال مرادی، عمر بن خالد صیداوی، سعد از موالی عمر بن خالد، و مجمع بن عبدالله العائذی، از قبيله مذحج به امام پیوستند. (۱۲).

نزدیکی های روز عاشورا نیز مسلم بن عوسجه و حبيب بن مظاهر توانستند خود

(صفحه ۱۸۰)

را به امام برسانند ابن سعد نیز نوشته است که صبح عاشورا حدود بیست نفر به امام ملحق شدند. (۱۳) ابن قتیبه تعداد آنها را سی نفر نقل کرده است. (۱۴) مورخین اسامی دیگری را نیز ذکر کرده اند. (۱۵).

این گریزها و پیوستن ها، ابن زیاد را مجبور کرد تا جلوی مردم را بگیرد. از این رو دست به کار شد. ابن سعد، یکی از راویان بسیار قدیمی، نوشته است: «و جعل الرجل و

الرجلان و الثلاثة يستلون الى حسين من الكوفة»، مردم تك تك يا دو سه نفری به سمت حسین می رفتند. وقتی خبر به ابن زیاد رسید، دستور داد تا لشکرگاه را آماده کرده و عمرو بن حرث را مأمور کرد تا مردم را وادار کند به نخيله بروند. او همچنین دستور داد تا مراقب پل باشند تا کسی از منطقه نگریزد. (۱۶) وی به حصین بن نمیر نیز دستور داد تا منطقه ی بین قادسیه و قطقطنه را مراقب کند و اجازه ندهد کسی از آنجا به سمت حجاز برود، چرا که به این بهانه، ممکن بود کسانی به امام پیوندند. (۱۷) ابن زیاد به والی خود در بصره نوشت تا دیده بانی را بگذارد و تمامی راهها را کنترل کند و اگر کسی عبور کرد، او را دستگیر نمایند. (۱۸).

واضح است که منظور افرادی بودند که احتمالاً برای کمک به امام می آمدند. به همین صورت ابن زیاد دستور داده بود که راههای بین واقصه به طرف جاده ی شام تا جاده ی بصره را کنترل کنند و لایدعون احد یلج و لایخرج، (۱۹).

و اجازه ندهند کسی ورود و خروجی داشته باشد. یک بار حبیب بن مظاهر، قوم بنی اسد را که در همان نزدیکی بودند، تحریک به همکاری کرد، اما سپاه عبیدالله میان هفتاد نفر از آنها و سپاه امام جدایی انداخت و اجازه نداد به امام پیوندند. (۲۰) در آن موقع بسیاری از شیعیان هم در زندان بودند که نمونه ی آنها مختار بن ابی عبیده بود. ابن زیاد او را دستگیر کرده و شلاق

(صفحه ۱۸۱)

زده بود. همین شلاق سبب شد تا یک چشم مختار برای همیشه بینایش را از دست بدهد. (۲۱) این کنترل

شدید، عامل بسیار مؤثری در عدم حمایت مردم کوفه از امام به حساب می آمد. علاوه بر تهدید، تطمیع نیز مورد استفاده ابن زیاد بود. ابن زیاد قبل از رفتن مردم بدانها گفت: یزید برای من چهار هزار دینار و دویست هزار درهم فرستاده است تا بین شما تقسیم کرده و شما را برای جنگ با دشمنش بیرون برم. (۲۲) وابستگی مردم به بخششهای مالی می توانست بخشی از آنها را در کربلا علیه امام علیه السلام تحریک کنند. هنگامی که امام دید واقعا مردم قصد کشتن او را دارند، فرمود: یا هؤلاء! اسمعوا یرحمکم الله، ما لنا و لکم، ما هذا بکم یا أهل الکوفه؟ قالوا: خفنا العطاء، امام فرمود: بشنوید! چه چیز بین ما و شماست، چه شده است شما را ای اهل کوفه؟ آنها گفتند: ما در مورد «عطا» می ترسیم. امام پاسخ داد: ما عندالله من العطاء خیر لکم. (۲۳) اما کسی به سخن امام توجه نکرد. مجموع این شواهد برای ارائه ی این نکته است که در حقیقت بخشی از مردم، شامل بزرگان و وابستگانشان، جنایتکارانی بودند که لایق تمام دشنامها و تندیههای افرادی بودند که آنها را سرزنش می کردند؛ اما در این میان، افزون بر در نظر گرفتن این که دیکتاتوری و استبداد خاصی حاکم بوده، بسیاری نیز قصد پیوستن به امام را داشتند، اما نتوانستند.

نکته ی جالب این است که بلاذری می نویسد: سعد بن عبیده گفت: بسیاری از شیوخ ما از اهل کوفه بر تپه ای ایستاده و دعا می کردند: «اللهم أنزل علیه نصرک»، خدایا نصرت خود را بر حسین علیه السلام نازل بفرما. سعد می گوید: به آنها گفتم: «یا أعداء الله الا تنزلون فتنصرونه»، ای دشمنان خدا چرا پایین

نمی آید تا او را یاری کنید؟ (۲۴) به هر حال این جای انکار نیست که کوفیان امام را به شهادت رساندند، در حالی که تنها یک نفر شامی در میان آنها بود. (۲۵) با این حال نباید اهل کوفه را از یک گروه واحد دانست.

(صفحه ۱۸۲)

(۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷، در این اعثم آمده است که نوشتن نامه حيله عليه من و برای تقرب به یزید بود.

(۲) مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹.

(۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸؛ اخبار الطوال، صص ۲۵۵، ۲۵۴.

(۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۴، ۱۲۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵.

(۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن سعد، ص ۶۲؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساکر، ص ۲۰۶.

(۷) الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۴۸.

(۸) تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۰.

(۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۱۰) اخبار الطوال، ص ۲۵۴.

(۱۱) تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۰.

(۱۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲.

(۱۳) ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ص ۶۹.

(۱۴) الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۷.

(۱۵) الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۳.

(۱۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ص ۷۰.

(۱۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۳.

(۱۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۳؛ قبلا امام ضمن نامه ای به برخی از بزرگان شیعه در بصره از آنها درخواست کمک کرده بودند، ج ۴، ص ۲۳.

(۱۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹، ۱۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۵.

(۲۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶۰، ۱۵۹.

(۲۱) المجبر، ص ۳۰۳.

(۲۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷.

(۲۳) ترجمه الامام الحسین

علیه السلام ص ۶۹.

(۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶.

(۲۵) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱، (حتی این یک نفر را هم ذکر نکرده است).

ارزیابی سفر به عراق

ارزیابی سفر به عراق

اکنون باید دید آیا با توجه به آنچه در حال رخ دادن بود، سفر امام به عراق به مصلحت بوده است یا خیر. در اینجا برآنیم تا صرف نظر از بعد «غیبی» واقعه ی کربلا، ارزیابی سیاسی مختصری از سفر امام حسین علیه السلام به عراق داشته باشیم.

نخستین پرسش این است: آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام حسین علیه السلام وجود داشت یا نه؟ و آیا پیش بینی می شد که در عراق بتوان قیام و انقلابی را علیه یزید سر و سامان داد؟

اگر به منابع تاریخی متداول بنگریم، شاهد اعتراضاتی هستیم که به طور مکرر مطرح شده و مضمون آنها این است که به هیچ وجه رفتن به عراق مصلحت نبوده است. این اعتراضات از همان آغاز مطرح بوده؛ زمانی که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام مردم کوفه از امام حسین علیه السلام دعوت کردند تا به کوفه بیایند، امام پاسخ داد: تا معاویه در قید حیات است او موافق با حرکت انقلابی نیست. (۱) احتمالاً دلیل آن حضرت این بود که مردم عراق تاب تحمل حیلہ گری معاویه را نداشتند و در گذشته نیز با وجود پدرش علی علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام آزمایش خود را در برابر معاویه داده بود به دنبال مخالفت امام علیه السلام با مسأله ی بیعت، و زمانی که آن حضرت راهی مکه شد، احتمال مسافرت به عراق نیز مطرح بود. لذا بنا به روایت بعضی، عبدالله بن مطیع در

همان نیمه راه مدینه به مکه، امام را از رفتن به کوفه پرهیز داد. (۲).

وقتی امام وارد مکه شد، معترضین به سفر امام به کوفه فراوان بودند. عبدالله بن عباس پیشنهاد کرد تا امام از رفتن به عراق صرف نظر کند و به جبال یمن برود؛ چرا که هم منطقه کوهستانی است و هم شیعیان پدرش در آن منطقه بسیارند و ایمنی خاصی دارد. (۳) ابن اعثم این مطلب را از قول ابن حنفیه نقل می کند. (۴) عمرو بن عبدالرحمان بن

(صفحه ۱۸۳)

هشام می گفت: مردم بنده ی دینار و درهم اند. این دو نیز در دست حکام است. مبادا به عراق بروی. (۵) عبدالله بن عمر، اعتراض کنان، از خونریزی هراس داشت. (۶) عبدالله بن جعفر نیز با اشاره به کشته شدن او در عراق نوشت: اگر کشته شوی: «انی اخاف أن یطفیء نور الارض و أنت روح الهدی و أمير المؤمنین، فلاتعجل الی العراق فانی آخذ لك الامان من یزید» (۷) من هراس آن دارم که نور زمین با کشته شدن تو خاموش شود. تو روح هدایت و امیر المؤمنین هستی. برای رفتن به عراق تعجیل نکن. من از یزید برای تو امان می گیرم. از ابوسعید خدری نیز نقل شده است که گفت: لا تخرج علی امامک». (۸) مسور بن مخرمه نیز از معترضین بود. او به امام نوشته بود: فریب مردم عراق را مخور. (۹) ابوواقد لیثی هم شبیه همین سخن را گفته بود (۱۰) فرزددق نیز که از عراق به حجاز می رفت، با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد. (۱۱).

منابع تاریخی این اعتراضات را آورده اند و به احتمال بسیاری از روایان مغرض سعی در تکثیر آنها کرده اند تا نشان دهند

امام واقعا فریب خورده و بی جهت روانه ی عراق شده است. قبل از آنکه پاسخ خود را در مورد لزوم رفتن به عراق ذکر کنیم، جا دارد تا مقدمه ای بیان کرده و زمینه ی پاسخ امام را بهتر روشن کنیم.

تاریخ سیاست نشان می دهد، کمتر زمانی بوده است که کار سیاسی برای یک فرد انقلابی، با احتمال به موفقیت قطعی آغاز و به انجام رسیده و دسترسی به اهداف، بدون وجود هیچ خطری امکان پذیر بوده باشد. کسانی که برای گرفتن قدرت، با هدف خوب یا بد، فعالیت می کنند، همیشه با احتمالات سر و کار دارند. در علام سیاست، حتی موفقترین افراد و مردمی ترین آنها، همیشه در معرض دشواری ها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو نبایست در این باره چنین گمان کنیم که تنها می بایست با یقین صد در صد حرکت می کرد. چنین کاری دور از واقعیات

(صفحه ۱۸۴)

تاریخ بوده و ناشی از ساده اندیشی در ماهیت فعالیت های سیاسی است.

در اینجا نمی بایست این گونه اندیشید که امام می بایست صد در صد در مورد پیروزی این سفر، اطمینان داشته باشد. کسی که رفتن امام را به صلاح نمی داند، نباید به شواهدی بنگرد که احتمال شکست را مطرح می کند. مانند این که مردم کوفه، یک بار پیش از این، آزمایش شده بودند! کسی هم که رفتن را قبول دارد نباید گمان کند که هیچ احتمال شکست در کار نبوده است. با توجه به چنین امری، می باید موقعیت امام حسین علیه السلام را در آن شرایط سنجید و پس از آن باید به شواهد تاریخی و نیز سخنان امام، مسأله ی رفتن به عراق را ارزیابی کرد.

امام نمی خواست به هیچ وجه موافقتی

با یزید و حاکمیت او داشته باشد؛ حتی اگر این مخالفت منجر به شهادت او بشود. در عین حال در پی چاره بود تا در صورت امکان، انقلابی را علیه یزید بر پا کرد و خود رهبری و امامت را که وظیفه ی الهی او بود، بدست گیرد. این چهار چوب، خواست امام بود. در این چهار چوب می بایست از میان احتمالات موجود یکی را انتخاب می کرد و طبعا در برابر پیشنهادهای و اعتراضها، عکس العمل نشان می داد. این طرح به هیچ شکل قابل تغییر نبود و لذا هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه دار می کرد، از نظر امام محکوم و غیر قابل پذیرش بود.

جهان اسلام از نظر سیاسی در آن شرایط ویژگیهای خاصی داشت. امام می بایست به گونه ای عمل می کرد که بتواند با توجه به آن شرایط به اهداف خویش در جهت دفاع تناسب، اهدافی را در چند سطح در نظر داشت. دستیابی به حکومت می توانست بالاترین موفقیتی باشد که امام به آن می اندیشید. اگر چنین چیزی دست یافتنی نمی شد، به هر روی امام به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، رسالت خود را انجام داده بود. به فرض که در این حد نیز موفقیتی به دست نمی آورد، می توانست مطمئن باشد که با ریخته شدن خونش، درخت اسلام را آبیاری کرده و مردم را نسبت به وضعیت ناهنجاری که در آن به سر می برند، آگاه کرده است.

از سوی دیگر چهارچوب واقعیت موجود چنین بود که یزید اجازه نمی داد کسی

(صفحه ۱۸۵)

چون امام حسین علیه السلام با عدم بیعت با او، راحت به زندگی مشغول شود، چون امام حسین علیه السلام کسی نبود که به آرامی زندگی کند، در

این صورت تنها انتخاب یزید در صورت عدم بیعت، کشتن امام بود. از طرفی، گذشته از شام، مدینه و مکه و به طور کلی حجاز در شرایطی نبود که در برابر خواست یزید مبنی بر کشتن امام، مقاومتی از خود نشان دهد.

امام می بایست به جای دیگری می اندیشید. رفتن به مکه به صورت موقت پسندیده بود؛ زیرا به هر روی، این شهر حرم تلقی می شد و برای مدتی می توانست امنیت داشته باشد؛ اما نمی توانست به عنوان سنگری دائمی مورد توجه قرار گیرد. به علاوه که مکه، هواداری خاصی از امام نمی کرد، و حتی در جریان بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام هم، مکه با تأنی بیعت کرده بود. در این صورت تنها عراق که کانون شیعیان امام بود می توانست مورد توجه قرار گیرد. این منطقه به لحاظ پیشینه ی مبارزاتش با شام از آن دیار متنفر بود. درخواست کوفه از امام این احتمال را تقویت کرد و با اوج گرفتن این دعوت، درصد احتمال پیروزی رو به فزونی نهاد.

معنای این تحلیل این نیست که هیچ خطری در عراق نبوده است، اما سؤال این است که اگر امام بنا داشت در جایی مستقر شود، کجا را باید بر میگزید؟ آیا امام حسین علیه السلام کسی بود که بیعت کند؟ آیا یزید کسی بود که اجازه دهد امام بدون بیعت زنده بماند؟ اگر امام به عراق نمی رفت، در آن صورت همه ی کتب تاریخی نمی نوشتند: اگر به عراق رفته بود پیروز می شد؟ آیا نمی نوشتند: چرا به نامه های مردم پاسخ مثبت نداد؟ چرا اجازه داد که در حجاز به دست عمال یزید به شهادت برسد و هیچ اقدامی نکرد؟ این قبیل پرسش ها، مواردی است که

در صورت عدم انتخاب و مسافرت به کوفه در ذهن هر عاقلی مطرح می شد.

باید توجه داشت که نتیجه ی سخن معترضانی که خواستار «عدم خروج» امام بودند، پذیرش حکومت یزید ولو به طور موقت بود و این برای امام امکان نداشت. حتی گفته ی عبدالله بن جعفر چنین دلالت می کرد، چون گرفتن امان از یزید طبعاً مشروط به بیعت امام بود که این خود قابل قبول برای امام نبود. حال بینیم پاسخ خود امام و

(صفحه ۱۸۶)

شواهد تاریخی چگونه این مطلب را نشان می دهد.

از نکاتی که امام در موارد متعدد بدان اشاره فرموده، این است که یزید و عمالش اجازه ی ادامه ی حیات را در مکه به او نخواهند داد و به هر صورت او را به قتل خواهند رساند. امام علیه السلام در برابر اعتراض ابن عباس، فرمود: «لان اقتل خارجا منها بشبرین احب الی من أن اقتل خارجا منها بشبر»، (۱۲) همین که دو وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم. این نکته علاوه بر اشاره به حفظ حرمت مکه به این نکته نیز توجه می داد که جان امام در خطر است و حضرت باید در این باره اقدامی بکند.

امام در برابر اعتراض ابن عمر فرود: «ان القوم لا یتروننی... فلا یزالون حتی أبایع و انی کاره فیقولوننی»، (۱۳) این گروه مرا رها نخواهند کرد.... آنها اصرار دارند تا من بیعت کنم و من نمی خواهم چنین کنم، بنابراین آنها مرا خواهند کشت. این جمله بخوبی وضعیت امام و واقعیت موجود را نشان می دهد. امام در مورد دیگری فرمود: «ولو کنت فی جحر هامه من هوام الارض لاستخرجونی و یقتلوننی» (۱۴) اگر در سوراخ

جانوران بیابان نیز پنهان شوم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند. زمانی که از امام پرسیدند، چرا برای رفتن عجله می کنم، امام فرمود: «لو لم أعجل لاخذت» (۱۵) اگر تعجیل نکنم مرا دستگیر خواهند کرد. و بار دیگر فرمود: «ان بنی امیه اخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت» (۱۶) بنی امیه مالم را گرفتند، صبر کردم، به آبرویم تعرض کردند، صبر کردم، خواستند خونم را بریزند، گریختم.

این نقلها شاهد صدق این گفته است که به هر روی، آنان تصمیم بر قتل او داشتند و امیدی به زنده بودن، به صورتی که بیعتی صورت نگیرد. نمی توانسته وجود داشته باشد. طرف دیگر قضیه رفتن به سمت عراق است. وقتی قرار شد آن حضرت از مکه

(صفحه ۱۸۷)

خارج شود، کدامین نقطه می بایست انتخاب می شد؟

در فاصله ی ماه شعبان تا ذی حجه که امام در مکه بود، نامه های مکرری از عراق به دست او رسید. این نامه ها به شکلی بود که بعدها دلیل اصلی امام برای رفتن به عراق شد. در بسیاری از موارد وقتی اعتراض به رفتن می شد، امام مسأله ی نامه ها را مطرح می کرد. (۱۷) هنگامی که امام در برابر حر رسید، همین نامه ها را دلیل آمدن خود به عراق ذکر کرد. زمانی که عمر بن سعد علت آمدن امام را به عراق جویا شد، پاسخ همان نامه ها بود.

وقتی بجیر بن شداد از علت آمدن امام به کوفه پرسید، امام فرمود: «هذه كتب وجوه أهل المصر» (۱۸) اینها نامه های بزرگان این شهر است. صبح عاشورا نیز علت آمدن را نامه ها ذکر کرد. (۱۹) به عبدالله بن عمر نیز نامه ها را نشان داد. (۲۰) و همه جا

در برابر اعتراضات می فرمود: «خلفی مملوءه بالکتب» (۲۱) یعنی خورجین اسبم پر از نامه های آنان است.

این دعوت گسترده جدی به نظر می آمد؛ بویژه که علاوه بر توده های مردم، بیشتر نامه ها از بزرگان کوفه بود، کسانی که مردم تابع آنها بودند. این افراد علاوه بر شیعیان، شامل بسیاری از دیگر بزرگان بود. چه بسا اگر صرفاً شیعیان دعوتگر بودند توجهی نمی شد؛ زیرا تعدادشان قابل توجه بود. اما همین گستردگی بود که جدی بودن دعوت را تثبیت کرد.

در مقابل این دعوتها، دو مرحله ی آزمون کوفیان بود که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام داده بودند، در هر دو مرحله مردود شده بودند.. اکنون امام می بایست کدام یک را انتخاب می کرد: سابقه ی بد مردم را یا وضعیت فعلی آنان را؟ با توجه به گفته های قبلی، حتی اگر فرض کنیم احتمال پیروزی کمتر از پنجاه درصد هم بود، آیا برای امام راه دیگری وجود داشت؟ به نظر می رسد در شرایط عادی سیاسی هیچ راهی احتمال

(صفحه ۱۸۸)

موفقیتش به اندازه ی احتمال پیروزی در کوفه نبود. حتی احتمال رفتن به یمن نیز موفقیت آمیز نبود؛ زیرا به یقین تشیع در یمن به اندازه ی کوفه نبود؛ اضافه بر آنکه آنجا نیز در دسترس معاویه بود. حتی زمانی که والی امام علی علیه السلام در آنجا بود، سپاه شام به یمن یورش برد و شمار زیادی از شیعیان را به قتل رساند.

نخستین دلیل احتمال پیروزی، وجود نامه ها بود که نشان می داد عده ی زیادی نه تنها او را حفاظت خواهند کرد، بلکه با دشمنش خواهند جنگید. در مقابل، از هیچ نقطه ی دیگری از او دعوت به عمل نیامد. افرادی که نامه نوشتند در مرحله ی

اول شیعیانی چون سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، حبیب بن مظاهر رفاعه بن شداد و عده ای دیگر بودند. امام با فرصت کمی در اختیار داشت، راه معقولی را برگزید. آن حضرت در این مرحله به نامه ها پاسخی نداد، پس از آن مکرر نامه ها به سوی مکه سرازیر شد. علاوه بر آن نمایندگان این گروهها به مکه رفته و درخواست خود را حضوری مطرح کردند. هر نامه ای که به مکه می آمد، تعداد زیادی امضا و اسم پای آن بود. در برخی از روایات تعداد نامه ها صد و پنجاه ذکر شده است. با این حال امام تا اواخر هیچ پاسخی به این درخواست ها نداد (۲۲) و پس از آن تنها حاضر شد تا مسلم را برای ارزیابی وضعیت کوفه بفرستد.

امام برای این که میزان حمایت مردم را بهتر بشناسد، نماینده ی مسقیم خود، یعنی مسلم بن عقیل، را که فردی کاملاً مطمئن بود به کوفه فرستاد. آن حضرت در نامه ای به مردم کوفه نوشتند: «انی بعثت الیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و قد أمرته ان یکتب الی بحالکم و رأیکم فقدموا مع ابن عمی و بایعوه و انصروه» (۲۳) من برادرم، پسر عمم و فرد مورد اعتماد خودم را از اهل بیتم، یعنی مسلم، به سوی شما فرستاده و به او گفتم تا وضعیت شما را برایم بنویسد. او را همراهی کرده، با او بیعت کنید و او را یاری نمایید.

زمانی که مسلم به کوفه رفت، مردم، گروه گروه با او بیعت کردند. او نیز اسامی آنها

(صفحه ۱۸۹)

را می نوشت و از آنها تعهد می گرفت تا غدر و خیانت نکرده و از امام حمایت کنند.

تعدادی که او از بیعت کنندگان ثبت نام کرد، بیست و چند هزار نفر بود. (۲۴) مسلم که وضع را چنین دید، در نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت: «فانی اخبرک انه قد بايعك من الكوفه نيف و عشرون ألفا فاذا بلغك كتابي هذا فالعجل» (۲۵) بیش از بیست هزار نفر با تو بیعت کرده اند، وقتی نامه به دست تو رسید، بشتاب: می گویند وقتی امام علیه السلام حرکت کرد، اسامی هجده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم بیعت کرده بودند، به دست او رسید. (۲۶) امام در برابر این نامه چه می توانست بکند؟ او تا مسلم را نفرستاده بود اطمینان کافی نداشت، اما اکنون نامه ی نماینده اش رسیده بود که بهترین دلیل بر بیعت کوفه با امام بود. از این رو در برابر اعتراض ابن عباس در آخرین مرحله، امام به او فرمود: من می دانم که تو اهل نصیحت کردن هستی، اما «و لکن مسلم بن عقیل کتب الی باجماع اهل المصر علی بیعتی و نصرتی و قد أجمعت علی المسیر الیه» (۲۷) مسلم به من نامه نوشته که مردم بر بیعت و برای من اجتماع کرده و من نیز تصمیم به رفتن گرفته ام. در روایت دیگری آمده که مسلم به امام نوشته بود: «و الناس کلهم معک لیس لهم فی آل معاویه رأی و لاهوی» (۲۸) یعنی مردم همگی با تو هستند و تمایل و علاقه ای به آل معاویه ندارند. این چیزی بود که مسلم به چشم خود دیده بود و با اطمینان کامل آن را گزارش کرده بود. او بی علاقه ای مردم کوفه را به معاویه و گرایش آنان را به آل علی دیده و یقین

کرده بود، اما آمدن ابن زیاد و سایه ی استبدادی حکومتش، جریان را عوض کرد. تهدید کوفه برای بنی امیه، جدی تلقی شد. جاسوسان در نامه ای برای یزید نوشتند: «قد بايع مسلم الترابيه» (۲۹) یعنی ترابیه - که نامی برای شیعه به مناسبت نام ابوتراب برای علی علیه السلام بود - با مسلم بیعت کرده و از او خواسته اند تا زودتر به فریاد

(صفحه ۱۹۰)

کوفه برسد. فرستادن عبیدالله به همین دلیل بود، چون برای آنها مسلم شده بود، اگر دیر بجنبند، کوفه از دست خواهد رفت. بویژه که نعمان بن بشیر علاوه بر بی تفاوتی بنا به نقلی، گفته بود: «لابن بنت رسول الله احب الينا من ابن بجدل» (۳۰) فرزند رسول الله برای ما دوست داشتنی تر از فرزندان ابن بجدل (۳۱) است.

ابن اعثم نقل کرده که در جریان آمدن مسلم به کوفه، نعمان تنها در قصر مانده بود. کسی در نماز جمعه حاضر نمی شد و خراج نیز بدو پرداخت نمی کردند. هر کس را فرامی خواند، اجابت نمی کرد و هر چه فرمان می داد، متابعت نمی کردند. (۳۲) اینها شواهدی است بر این که تا قبل از آمدن ابن زیاد، مشکل کوفه برای بنی امیه جدی بوده است. بنابراین مناسب بود که امام حسین علیه السلام راهی کوفه شود.

(۱) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساكر، ص ۱۹۷، اخبار الطوال، صص ۲۲۲، ۲۲۴.

(۲) الفتوح، ج ۵، ص ۳۷، ۳۶؛ اخبار الطوال، صص ۲۴۶، ۲۲۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۹، در ص ۴۱ ملاقات امام با ابن مطيع در مسير از مکه به کوفه ذکر شده است.

(۳) اخبار الطوال، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳؛ تاريخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص

- (٤) الفتوح، ج ٥، ص ٣٢.
- (٥) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦١؛ الفتوح، ج ٥، ص ١١٠؛ تاريخ الطبرى، ج ٤، ص ٢٨٧.
- (٦) اسناب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٣؛ الفتوح، ج ٥، ص ٣٩، ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٧.
- (٧) الفتوح، ج ٥، ص ١١٦؛ تاريخ الطبرى، ج ٤، ص ٢٩١، الكامل، ج ٤، ص ٤٠.
- (٨) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ٥٧.
- (٩) همان، ص ٥٨.
- (١٠) همان، ص ٥٧.
- (١١) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٥.
- (١٢) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٤؛ تاريخ الطبرى، ج ٤، ص ٢٨٩، الفتوح، ج ٥، ص ١١٣ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساكر، ص ١٩٠؛ المعرفه و التاريخ، ج ١، ص ٥٤١؛ مجمع الزوايد، ص ١٩٢، مروج الذهب، ج ٣، ص ٥٥؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٣٨.
- (١٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٤.
- (١٤) الفتوح، ج ٥، ص ١١٦؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٣٨.
- (١٥) تاريخ الطبرى، ج ٤، ص ٢٩٠.
- (١٦) الفتوح، ج ٥، ص ١٢٤.
- (١٧) انساب الاشراف، ج ٣، صص ١٦٥-١٦٣.
- (١٨) ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ص ٦٤.
- (١٩) همان، ص ٧٢.
- (٢٠) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساكر، ص ١٩٢.
- (٢١) همان، صص ٢٠٩، ٢١٠.

(۲۲) نك: الفتوح، ج ۵، صص ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۶؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۶۲.

(۲۳) نك: الفتوح، ج ۵، ص ۵۲، تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۶۲.

(۲۴) نك: الفتوح، ج ۵، ص ۶۸؛ ونك: تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۵۹؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساكر، ص ۲۰۷، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴ (تعداد را ۱۲ هزار نوشته اند)؛ نك: الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۵ (تعداد را سی هزار نفر نوشته است).

(۲۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام

ص ۶۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۷۷.

(۲۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۵.

(۲۷) مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۵، ۵۴.

(۲۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۱.

(۲۹) الفتوح، ج ۵، ص ۶۰.

(۳۰) الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۵.

(۳۱) مقصود از ابن بجدل، یزید است.

(۳۲) الفتوح، ج ۵، ص ۴۸.

امام در برابر سپاه عراق

امام در برابر سپاه عراق

نخستین برخورد امام با سپاه عراق، برخورد با سپاه هزار نفری حر بن یزید ریای بود. در آن موقع، حر در حد یک فرماندهی جزء، خود را کارگزار ابن زیاد می دانست و چندان در مسائل سیاسی قضیه دخالت نمی کرد. لذا وقتی امام حسین علیه السلام به نماز ایستاد، حر همراه با سپاهیان، با اعتقادی که به امام داشتند، بدو اقتدا کردند. وظیفه ی حر این بود تا امام را به کوفه ببرد و بخصوص اجازه ی بازگشت به او ندهد. امام در خطابه ای که برای جمع نمازگزار ایراد کرد، فرمود: من قصد آمدن بدین نقطه را نداشتم تا این که نامه های شما و پیام آوران شما به سوی من آمدند، اکنون اگر تعهد می دهید که به من تعرضی نشود، داخل شهر شما بشوم؛ در غیر این صورت به همان نقطه ای که آمده ام باز می گردم. (۱).

اشاره کردیم که امام پس از دریافت نامه ی مسلم به سرعت از مکه خارج شد و به طرف کوفه به راه افتاد. این حرکت تا قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم همچنان ادامه

(صفحه ۱۹۱)

داشت، اما هنگامی که خبر شهادت مسلم رسید (۲) حرکت کاروان سست شد و صحبت هایی میان امام و اهل بیت و یاران حضرت درباره ی رفتن به عراق مطرح گردید. برخی گفته اند امام قصد بازگشت داشت اما برادران

مسلم حاضر نشدند و گفتند که برای گرفتن انتقام خون برادر باید مسیر را ادامه دهند. (۳).

بر فرض که چنین گفته باشند، قطعاً امید «پیروزی» داشته اند و شاید این دلیلی بوده است تا امام هم به حسب ظاهر قانع شده، و به مسیر ادامه دهد. عاقلانه نیست بپذیریم آنها با یقین به شکست باز در فکر انتقام خون برادر بوده اند.

افزون بر پیروزی سیاسی، امر دیگری نیز بود و آن این که بالاخره می باید امام حسین علیه السلام موضعی در برابر یزید اتخاذ می کرد، ولو آن موضع شهادت باشد؛ شهادت که از نظر او محکومیت یزید را نشان دهد. شاید دیگران نیز گفتارهایی در تأیید احتمال پیروزی مطرح کرده اند. نقل شده است که عده ای گفتند: شما همچون مسلم بن عقیل نیستند، اگر مردم کوفه شما را ببینند، همه بسه سوی شما خواهند آمد. (۴) منظورشان این بود که شاید مسلم به هر دلیل نتوانسته مردم را جذب کند، اما شخصیت شما جذبه و نفوذ دیگری دارد. این کلام در موقعیتی که امام قرار داشت، با توجه به نامه ها و درخواستهای ده ساله ی مردم کوفه، بعید نمی نمود. از این رو امام پذیرفت که به راه خود ادامه دهد. از روایت فتوح چنین بر می آید نامه ای که توسط قیس بن مسهر، مبنی بر دعوت مردم کوفه به رعایت تعهداتشان بود، (۵) فرستاد، احتمالاً بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است. با این که زمینه ی شک به صورت قابل توجهی در مورد کوفه میان سپاه امام به وجود آمده بود، اما اثر آن در بازگشت تنها زمانی هویدا گردید که امام

(صفحه ۱۹۲)

با سپاه حر برخورد کرد. آمدن

حر و سپاهیان او، با شنیدن خبر آمدن چهار هزار نفر از سپاه دشمن به قادسیه و اخبار قبلی کوفه - خصوصاً پیام آوردن فرستاده ی ابن سعد که مسلم به او وصیت کرده بود - امام را بر آن داشت که از رفتن به کوفه صرف نظر کند. مسلم که با دستگیری خود و مشاهده ی تفرقه ی مردم از اطراف خویش به این حقیقت پی برده بود، سعی کرد همان گونه که امام را تحریض بر آمدن کرده بود، اینک با پیامی او را از آمدن منصرف سازد. لذا در وقت شهادت به عمر بن سعد - که قریشی بود - وصیت کرد تا کسی را نفرستد و این پیام را به امام حسین علیه السلام برساند.

اندک زمانی پس از رسیدن پیام در آغاز محرم، کاروان امام در سرزمین عراق با سپاه حر تلاقی کرد. با این حال امام تصمیم به بازگشت گرفت، اما حر مانع شد. وظیفه ی او بردن سپاه امام به سمت کوفه بود امام که اینک به اوضاع کوفه آگاه بود، درخواست او را نپذیرفت. حر برای جلوگیری از درگیری، و این که دستوری برای جنگ به وی نرسیده بود، حاضر شد سپاه به طرف کربلا- برود، به سوی سرزمینی خشک، نه بازگشت به حجاز و نه کوفه. (۶) صرف نظر از این که در عمل چه گذشت، امام پیشنهاد بازگشت را در زمان برخورد با حر مطرح نمود و از او خواست تا اجازه دهد باز گردد. (۷) بعد از آن در برابر ابن سعد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد (۸) و بارها فرمود: «یا ایها الناس اذا کرهتمونی فدعونی أنصرف عنکم الی مأمنی الارض»، اگر به حمایت

من علاقه ای ندارید، اجازه دهید به سرزمین ایمن (یعنی مکه) بازگردم (۹) عده ای از مورخین نوشته اند که امام سه پیشنهاد کرد: یکی بازگشت به حجاز، دیگری شام و سومی رفتن به شرق اسلامی، در یکی از سرحدات سرزمین مسلمانان. در روایتی که در چند سطر قبل گذشت و هم تصریحات دیگر، تأکید شده است که امام بازگشت به شام را مطرح نکرد و فقط خواستار بازگشت به حجاز (مکه یا مدینه) بوده است. بلاذری به صراحت نقل کرده که او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را

(صفحه ۱۹۳)

مطرح کرد. (۱۰) همچنین به طور مستند، از عقبه بن سمعان نقل شده است که گفت، من در همه ی مراحل به همراه حسین بن علی علیه السلام بودم. برخلاف آنچه عده ای می گویند، در هیچ مرحله ای آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود و دستش را در دست او گذارد. آن حضرت فقط گفت: «دعونی أرجع الی مکان الذی أقبلت منه، أو دعونی أذهب فی هذه الارض العریضه حتی ننظر الی ما یصیر الیه أمر الناس» (۱۱) اجازه دهید به محلی که از آنجا آمدم بازگردم. یا اجازه دهید به محلی که از آنجا آمدم بازگردم، یا اجازه دهید در سرزمین وسیع خداوند بگردم و بینم کار این مردم به کجا خاتمه خواهد یافت. بلاذری نوشته است که امام می خواست به طرف شام برود، همچنین از سپاه حر خواسته بود تا اجازه دهند به شام رفته و دستش را در دست یزید بگذارد. (۱۲) این خبر محل تردید جدی است که به احتمال زیاد مورخان اموی مسلک ساخته اند.

طبیعی است که امام همه ی آن آوارگی ها را

به علت عدم بیعت با یزید تحمل می کرد و حتی اگر روایت درست باشد، نمی توان چنین درخواستی را دست کم به معنای رضایت دادن به خلافت یزید تفسیر کرد؛ بلکه به احتمال قوی، قصد دور شدن از حوزه ی حکومتی ابن زیاد را که فاسقی سجور بود، داشته است. امام مطمئن بود که حتی در صورت عدم بیعت، خود یزید او را خواهد کشت و منطقی نیست که عمدا قصد رفتن به شام را داشته باشند. یزید به ولید نوشته بود: «ولیکن جوابک الی رأس الحسین علیه السلام». (۱۳) ولید مایل به این اقدام نبود و بعدها نیز از شنیدن خبر قتل امام به شدت ناراحت شد. بنابراین نمی توان پذیرفت که حتی اگر امام چنین سخنی را گفته، قصد بیعت داشته و یا اصلا قصد رفتن به شام را داشته است.

زمانی که امام برای حر توضیح داد که فقط بعد از رسیدن نامه های کوفیان بوده است که به این سمت آمده، حر پاسخ داد که از نامه ها اطلاعی ندارد. وقتی نامه ها را در مقابل او نهادند، او باز اشاره کرده که وظیفه ی او بردن به سمت کوفه است. اما حاضر به

(صفحه ۱۹۴)

رفتن به سمت کوفه نشد و راه حجاز را در پیش گرفت. در این وقت سپاه حر مانع گردید. آنها توافق کردند راه میانه ای را انتخاب کنند؛ راهی که نه به سمت کوفه و نه حجاز باشد، لذا راهی منطقه ی العذیب شدند.

در همین نقطه طرمح بن عدی از ما خواست تا راهی جبال طی شوند. اما سایه ی سپاه حر و تعهد امام در مورد رفتن به سمت عذیب، مانع از پذیرش خواست طرمح شد. (۱۴) در طور مسیر

امام می کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند و خود را از کوفه هر چه دورتر نگه دارد؛ اما حر مانع از چنین کاری می شد تا این که به قصر بنی مقاتل رسیدند و از آنجا تا نینوا پیش رفتند. (۱۵) در این منطقه بود که از سوی ابن زیاد دستور توقف به دست حر رسید: «و لا تحله الا بالعراء علی غیر خضر و لا ماء» (۱۶) او را تنها در بیابان خشک و بی آب و علف نگه دار. در این نقطه چند تن از شیعیان کوفه توانستند خود را به امام برسانند و علی رغم مخالفت حر در کنار امام قرار گیرند. (۱۷).

در مدتی که امام همراه حر بود، زهیر بن قین از امام خواست تا به کوفیان حمله کنند؛ چرا که نفرات آنها در آن موقع کم بود. ولی امام نپذیرفت و فرمود: «انی اکره انی ابدئهم بالقتال». (۱۸) یعنی من کراهت دارم که شروع کننده ی جنگ با آنها باشم. رسیدن به کربلا مصادف با دومین روز ماه محرم بود (چهارشنبه یا پنجشنبه) دینوری، چهارشنبه اول محرم را روز رسیدن به کربلا ذکر کرده است. (۱۹).

مسعودی نوشته است: هنگامی که امام به سرزمین کربلا رسید، پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده همراه او بودند. (۲۰) این افراد در مدت هشت روز و بخصوص شب عاشورا که فردای آن جنگ حتمی بوده، از کنار اما دور شدند. هر چند احتمال می رود که در آن شب، شمار آنها کمتر از رقمی بود باشد که مسعودی ذکر کرده، اما بی شبهه

(صفحه ۱۹۵)

تعدادی نیز در این فاصله امام را تنها می گذاشتند.

فردای روز ورود امام به کربلا،

سپاهیان ابن زیاد بتدریج در این سرزمین اجتماع کردند. ابن زیاد اصرار داشت تا تمامی مردم کوفه در این جریان حضور داشته باشند. لذا همه ی قبایل گروه گروه عازم شدند. چنین سیاستی برای آن بود که در آینده از متهم شدن بعضی از قبایل جلوگیری کرده و دست همه را به خون حسین علیه السلام آغشته سازد. این می توانست مانعی در شرکت کوفیان در حمایت از قیام هایی به نفع علویان باشد. طبق روایت ابن اعثم، حدود بیست و دو هزار نفر فرستاده شدند. (۲۱) هر چند از روایت های بلاذری، (۲۲) دینوری (۲۳) و نیز ابن سعد چنین بر می آید که گروهی در نیمه راه گریخته اند.

ابن زیاد اعلام کرده بود: «أیما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه». (۲۴) یعنی هر کس بعد از امروز از آمدن در لشکر تخلف کند، من ذمه ی خود را از او برخواهم داشت» با این تهدید بود که این جمعیت روانه ی کربلا گردید.

عمر بن سعد بن ابی وقاص، که عازم ری بود و قرار بود تا با دیلمان مشکرک نبرد کند، قرار شد در آغاز داستان کربلا را خاتمه دهد و بعد به ری برود. در نهایت او به عنوان فرماندهی نیروهای کوفه (علی رغم کراهت خود و طایفه اش بنی زهره) حاکمیت بر ری را به قیمت ریختن خون پسر رسول الله برگزید و عازم کربلا شد. (۲۵) در آغاز، پسر سعد، نماینده ای نزد امام فرستاد و دلیل آمدن او را پرسش کرد. پاسخ امام، ارائه ی نامه هایی بود که مردم کوفه برای او فرستاده بودند. آن حضرت در ادامه فرمود: در صورتی که مایل نیستند، او به همان جایی که از آن آمده است باز

خواهند گشت. عمر بن سعد که خود به دنبال مفری بود، این پیشنهاد را برای ابن زیاد فرستاد و نوشت: حسین علیه السلام به من تعهد داده که برگردد یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی

(صفحه ۱۹۶)

رفته و مانند یک فردی عادی باشد؛ این موجب رضایت تو و مصلحت این امت است: «هذا لك رضا و للامه صلاح» (۲۶) اما شمر مانع گردید و ابن زیاد را که تمایل به پذیرش این پیشنهاد است، از قصدش منصرف کرد. او گفت: «اگر حسین برود، دیگر نمی توان او را به دست آورد» ابن زیاد در نامه ای به ابن سعد نوشت: تو را نفرستاده ام تا مماشات کنی. بلکه هر چه زودتر بیعت با یزید را با او مطرح کن، اگر نپذیرفت او را بکش. (۲۷) وقتی این پیام به دست امام رسید، فرمود: «لا اجیب ابن زیاد، لا ذلک ابداء، فهل هو الا الموت، فمرحبا به»، (۲۸) پاسخ مثبت به ابن زیاد نخواهم داد. آیا نتیجه ی آن جز مرگ است، پس آفرین بر مرگ».

چند روز قبل از عاشورا، دستور اکیدی از ابن زیاد رسیده بود که مانع از دسترسی امام حسین علیه السلام به آب شوند: «حل بین لاحسین و الماء فلا یذوقوا منه قطره کما صنع بالتقی الزکی عثمان» (۲۹) بین او و آب جدایی بیندازید؛ به طوری که نتواند قطره ای آب بردارد؛ کما این که آنها همین رفتار را با عثمان کردند. او همچنین در نامه ای به ابن سعد نوشته: «شنیده ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته و چاه هایی کنده اند. هنگامی که نامه به دست رسید، آنها را حتی الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه ی بهره برداری از آب فرات را به

در طی روزهای آخر، امام چند ملاقات محرمانه با ابن سعد داشت و سعی کرد تا او را منصرف کند. اما ابن سعد بر طبق روایات تاریخی نتوانست از حکومت ری

(صفحه ۱۹۷)

چشمپوشی کند.

رابطه‌ی نسبی شمر با مادر عباس بن علی علیه السلام موجب شد تا امان نامه‌ای از ابن زیاد برای او و دیگر برادرانش بگیرد. اما آنها حاضر نشدند تا امام حسین علیه السلام را تنها بگذارند. (۳۱) در موردی دیگر، امانی برای علی اکبر ذکر شده که او نیز در ارتباط با مادرش بوده است. اما علی اکبر گفت: «أما و الله لقرا به رسول الله صلی الله علیه و آله کانت أولى أن ترعی من قرا به أبی سفیان» (۳۲) رعایت قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از قرابت با ابوسفیان است. سپاه ابن زیاد همان عصر تاسوعا قصد حمله داشت؛ اما با درخواست امام دایر بر موکول کردن درگیری به فردای آن روز موافقت شد. در آن شب امام برای اصحاب خویش سخن گفته و به آنها فرمود که او بیعت خود را از عهده‌ی آنها برداشته و می‌توانند بروند و حتی بعضی از افراد خانواده‌ی او را نیز همراه خویش ببرند؛ اما اصحاب ایستادگی خود را اعلام کردند. (۳۳).

شب عاشورا، امام دستور داد تا اطراف خیمه‌ها را، جز یک طرف، خندق کنند تا دشمن نتواند از همه طرف به آنها حمله کند. از صبح عاشورا دو سپاه در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند و کوچکترین سستی در سپاه امام دیده نشد. آوردن اهل بیت توسط امام حسین علیه السلام صرف نظر از توجه به واقعیات و به تقدیرات خداوند و یا مزایای سیاسی آن پس از شهادت امام حسین علیه السلام

بیانگر قصد و عمدی است که امام برای گرفتن حاکمیت از دست یزید داشته است. حتی انتقال آنها از مکه به سمت کوفه، در ظاهر امر، ناشی از یک اطمینان سیاسی بود که حکایت از انقیاد مردم کوفه در برابر امام داشت. از این رو نگاه داشتن آنها در حجاز، از نظر سیاسی به مصلحت امام نبود؛ زیرا بر فرض پیروزی در عراق، چه بسا حجاز دست امویها باقی می ماند و می توان حدس زد که آنها با اهل بیت امام چگونه رفتار می کردند.

امام در شب عاشورا به اصحابش فرمود: فردا جز شهادت چیز دیگری نخواهد

(صفحه ۱۹۸)

بود: فَأَنْتُمْ فِي حُلِّ مَنِي وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَمَنْ كَانَتْ لَهُ مِنْكُمْ قُوَّةٌ فَلْيُضْمِرْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيْهِ وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ كُمْ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَأُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۳۴).

شما از ناحیه ی من آزادید. این شب است که شما در آن ایمنید، هر کس از شما نیرومند است مردی از اهل بیت مرا نیز به همراه خویش برداشته و در این سرزمین به راه افتد، تا این که خداوند پیروزی را نصیب ما کند یا امر دیگری از طرف خداوند تحقق یابد و این افراد را از آن قصدی که در درونشان دارند، پشیمان گرداند.

در اینجا اشاره به این نکته شده که ممکن است پیروزی نصیب آنها شود و یا دشمن از قصد خویش منصرف شود. بنابراین از نظر سیاسی احتمال ضعیف پیروزی و یا تحولی در دشمن وجود داشته است. البته در این شرایط چنین احتمالی بسیاری ضعیف بود و آنان راهی جز شهادت در پیش روی

آنها خود نداشتند.

پیوستن حر، به همراه سی تن به امام (۳۵) با توجه به روشنگری سیاسی امام در صبح عاشورا نشانگر آن است که احتمال چنین تحولی بوده است. اما خباثت عمر بن سعد که پدرش در سلک قاعدین بود، (۳۶) همراه با خبث ذاتی خوارج صفتانی چون شمر بن ذی الجوشن (۳۷) و فشار ابن زیاد، سبب شد تا یکی از هولناکترین جنایات در عالم اسلام به وقوع بپیوندد.

ابن سعد نوشته است که همراهان امام پنجاه مرد بودند که بیست نفر دیگر از سپاه به آنها پیوستند. (۳۸) قبل از درگیری، امام سخنانی را برای سپاه دشمن مطرح کرد: دلیل آمدن من خواسته ی شما و مانند شما بود. نوشته بودید که سنت از بین رفته، نفاق برآمده و از من خواسته بودید برای اصلاح امت جدم به اینجا بیایم. حال اگر کراهت درآید، اجازه دهید از همین جا بازگردم. شما به درونتان مراجعه کنید. آیا ریختن خون فرزند رسول الله را جایز می دانید؟ فرزند پسر عم پیامبر، اولین مؤمن بدو. کسی که حمزه و

(صفحه ۱۹۹)

عباس و جعفر، عموهای او هستند. آیا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره ی من و برادرم شنیده اید که فرمود: «سیدا شباب أهل الجنة» اگر از من نمی پذیرید از جابر انصاری، ابوسعید خدری و یزید بن ارقم بپرسید. (۳۹) بریر بن خضیر نیز مشابه همین استدلالها را مطرح کرد. (۴۰) کما این که زهیر بن قین هم با مردم سخن گفت و اتمام حجت کرد. (۴۱).

حر بن یزید که تا آن موقع گمان می کرد کار به خونریزی، آن هم در مورد فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد انجامید، یکبار

به خود آمد. نزد ابن سعد رفت و گفت: آیا هیچ کدام از این سخنان شما را قانع نمی کند؟ عمر بن سعد گفت: اگر کار دست من بود او را نمی کشتم! اما اکنون چاره ای نیست. حر که این سخنان را شنید بلافاصله نزد امام آمد و توبه کرد و به دفاع از او ایستاد و پس از کشتن دو نفر به شهادت رسید. (۴۲) یزید بن ابی زیاد نیز از کسانی بود که در همان لحظه به سمت امام حسین علیه السلام آمد و در کنارش به شهادت رسید. (۴۳).

سیره ی امام علی علیه السلام این بود که جنگ را آغاز می کرد. امام نیز در کربلا جنگ را آغاز نکرد، بلکه عمر بن سعد بود که اولین تیر را در کمان خویش نهاد و به سوی لشکر امام پرتاب کرد. او پس از این اقدام خود گفت: نزد ابن زیاد شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (۴۴).

در آغاز، و پس از شهادت جمعی از اصحاب در تیراندازی عمومی دشمن، افراد باقی مانده، تک تک روانه ی نبرد شدند. مدتی که گذشت، تعداد کشته های دشمن زیادتر از شهدا بود. لذا عمرو بن حجاج با اشاره به این که شما دارید با قهرمانان عرب می جنگید، گفت: اگر آنها را تیرباران نکنید به دست آنها کشته خواهید شد. (۴۵).

پس از آن طی نبردهای چندی، ابتدا یاران و سپس به ترتیب افراد خانواده ی امام به شهادت رسیدند. ابن سعد در طبقات و دیگران، جزئیات این حملات را ثبت کرده اند.

(صفحه ۲۰۰)

واقعه ی کربلا با شهادت امام و بیش از هفتاد تن از یارانش و نیز کشته شدن نزدیک به هشتاد و هشت نفر از سپاه دشمن

خاتمه یافت. (۴۶).

(۱) اخبار الطوال، و نک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵.

(۲) اخبار الطوال، ص ۲۴۷ در آنجا آمده است که دو نفر از بنی اسد که از کوفه می آمدند خبر را آوردند. این که نوشته اند که فرزاد خبر شهادت مسلم را آورده و یا حر خبر را داده، قطعاً نادرست است. نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۵.

(۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تراخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۷؛ الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۶.

(۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲.

(۵) الفتوح، ج ۵، ص ۳۰۴.

(۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ ج ۴، صص ۴۸، ۴۷.

(۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۰.

(۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۵.

(۹) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳.

(۱۰) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۲.

(۱۱) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۴.

(۱۲) همان، ص ۱۷۳؛ در پاورقی این روایت توسط مصحح تکذیب شده است.

(۱۳) الفتوح، ج ۵، ص ۲۶ جوابت برای من سر حسین بن علی علیه السلام باشد..

(۱۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۷، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۳، قبیله ی بنی طی، قبیله ی حاتم طایی است که فرزندش عدی، از اصحاب رسول الله، و بعد امام علی علیه السلام بود که اینک فرزندش طرماح به خاطر تشییش چنین پیشنهاد می کرد..

(۱۵) اخبار الطوال، صص ۲۵۰، ۲۵۱.

(۱۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص

(۱۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲.

(۱۸) اخبار الطوال، ص ۲۵۲؛ تاریخ الخلفاء، برگ ۸۱ آ.

(۱۹) همان، ص ۲۵۳.

(۲۰) مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱.

(۲۱) حر با هزار نفر، حصین بن نمیر؛ ۴ هزار نفر، شیبث بن ربیع یک هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن، ۴ هزار نفر...؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹.

(۲۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۲۳) اخبار الطوال، ص ۲۵۴.

(۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸.

(۲۵) امام نماینده ای نزد ابن سعد فرستاد تا او را نهی کند، اما پاسخی که نماینده آورد این بود: «رضی ابن سعد أن یقتلک بلمک الری» الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۳.

(۲۶) الارشاد، ج ۲، صص ۸۶ - ۸۵.

(۲۷) «فانظر فان نزل الحسین و اصحابه علی الکم فابعث بهم الی سلما و ان ابوفازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم مستحقون لذلك» الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۶، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳.

(۲۸) اخبار الطوال، ص ۲۵۴.

(۲۹) این دستور بعد از گذشت سه روز از ورود امام بوده است: نک: اخبار الطوال، ص ۲۵۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸۰، آنچه ابن زیاد در مورد عثمان آورده است، صحیح نیست زیرا در مقابل فشاری که مخالفین عثمان بر او وارد کردند، این امام علی علیه السلام بود که آب برای او فرستاد..

(۳۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱، اشاره به چاه می تواند پاسخ به اعتراض گروهی باشد که گفته بودند سرزمین کربلا با کندن دو یا سه متر، آب دارد و نیازی به فرات نیست. لذا تشنگی هم نبوده است واضح است که حتی سپاه ابن زیاد تا این اندازه سختگیر بودند که اجازه ی کندن چاه را نمی دادند.

در عین حال این درست است تا یکی - دو روز قبل از عاشورا سپاه امام چند مرتبه با نبرد توانستند از فرات آب ببرند.

(۳۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۸.

(۳۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳.

(۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۹، ۵۸.

(۳۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۷۱-۷۰.

(۳۵) همان، صص ۱۸۱-۱۷۸؛ الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۷.

(۳۶) کسانی که به تعبیر زیبای امام علی علیه السلام «خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یاری نکردند.

(۳۷) شمر سابقه خارجی گری نیز داشته است.

(۳۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۹.

(۳۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۲؛ و نک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۰، ۶۱.

(۴۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۲.

(۴۱) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۳.

(۴۲) همان، ج ۴، صص ۶۴-۶۵.

(۴۳) همان، ج ۴، ص ۷۳.

(۴۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳.

(۴۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۷.

(۴۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۵؛ و نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳ نقل درست تاریخی همین بوده و مطابق اوضاع و احوال جاری در آن زمان و نحوه برخورد دو طرف می باشد.

آگاهی از شهادت در کربلا

آگاهی از شهادت در کربلا

از مسائلی که در بعد تاریخی حماسه ی عقیدتی کربلا سهم بسزایی دارد، مسأله ی آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خود پیش از وقوع آن است؛ امری که موجب شده است تا در بررسی این واقعه ی تاریخی اختلافاتی پیش آمده و بیشتر بصورت مقابله ی یک

امر کلامی با یک مسأله ی تاریخی عنوان شود. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که بر اساس آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام خیر داده بودند. علامه ی امینی بخشی از این نقلها را در کتاب سیرتنا و سنتنا و فراهم آورده اند. کتابهای اهل سنت مملو از این اخبار و آثار است. (۱).

علاوه بر این روایات (۲) که خود جنبه ی تاریخی دارد، اخباری نقل شده که بصراحت یا اشارت، وقوع حادثه ی کربلا را قبل از اتفاق افتادن آن، خبر داده است. این اخبار در کتب تاریخی نقل شده که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می کنیم. بیشتر اخباری که آگاهی امام حسین علیه السلام را - پس از حرکت از مدینه به سوی مکه و سپس عراق - از شهادت خود نشان می دهد در کتاب الفتوح آمده که باید با احتیاط بیشتری با آن برخورد کرد.

در روایتی آمده است که امام علیه السلام در شب قبل از آن که از مدینه به سوی مکه هجرت کند، بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پس از آنکه کنار قبر خوابش برد، در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از ملائکه را دید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بدو فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب اراک مقتولا مذبوحا بارض کرب و بلا من عصابه من أمتی و

(صفحه ۲۰۱)

أنت فی ذلک عطشان لا تستقی... یا حسین! ان اباک و أمک قد قدموا علی و هم الیک مشتاقون و ان لک فی الجنة درجات لن تنالها الا بالشهادة، ای حسین!

می بینم که به زودی به دست گروهی از امت من در کربلا تشنه کشته خواهی شد... ای حسین! پدر و مادرت بر من وارد شده و مشتاق دیدار تو هستند. تو در بهشت مقامی داری که جز با شهادت بدان دسترسی پیدا نمی کنی.

در خبر دیگری آمده است که امام حسین علیه السلام در مکه فرمود: انی رأیت جدی صلی الله علیه و آله فی منامی و قد أمرونی بأمر و انا ماض لأمره، (۳) من جدم را در خواب دیدم. به من دستوری داد. که برای اجرای آن می روم. امام در نامه ای برای سعید بن عاص، با استناد به همین خواب، نوشت: «و اعلمک انی رأیت جدی فی منامی مخبرنی بأمر و انا ماض له، (۴) تو را از نکته آگاه کنم که من جد خود را خواب دیده ام. او به من خبری داده که من به دنبال آن هستم.

در منطقه ی خزیمه، زینب علیه السلام نزد امام آمد و عرض کرد: در نیمه های شب فریادی شنیدم. امام علیه السلام فرمود: چه شنیدی؟ زینب علیه السلام گفت: هاتفی فریاد می زد:

ألا یا عین فاحتفلی بجهد

و من بیکی علی الشهداء بعدی

و علی القوم تسوقهم المنايا

بمقدار الی انجاز وعدی

یعنی ای چشم! با جهد تمام جشن بگیر، چه کسی بعد از من بر شهیدان می گرید، مرگ به سوی این قوم حرکت می کند، به مقداری که وعده ی مرا منجز کند. امام فرمود: آنچه قضای الهی باشد، همان محقق خواهد شد. (۵).

از وارد دیگر هنگامی است که امام به کربلا رسید. وقتی نام آن منطقه را پرسید و به او گفتند: فرمود: لقد مر ابی بهذا المكان عند مسیره الی صفین و أنا معه فوقف فسأل عنه فاخبر

باسمه فقال: ههنا محط ركابهم و ههنا مهراق دمائهم، فسئل عن ذلك، فقال: ثقل لال البيت محمد ينزولن هاهنا، (٦). پدرم در
حين رفتن به صفين از اينجا عبور كرد كه

(صفحه ٢٠٢)

من با او بودم. اسم اين محل را پرسيد و به او گفتند: فرمود: اينجا محل فرود آنها و ريختن خونشان است. در اين باره از او
پرسش كردند، گفت: جمعی از اهل بيت در اينجا فرود خواهند آمد.

امام در منطقه ی ثعلبيه پس از ظهر، سرش را بر زمین نهاد و به خواب رفت. پس از بيدار شدن. شروع به گريه كرد. علی اکبر
از علت گريه ی آن حضرت پرسيد، امام فرمود: انی رأيت فارسا علی فرس حتی وقف علی فقال: یا حسين! انکم تسرعون
المسير و المنايا لکم تسرع الی الجنه فعلمت ان انفسنا قد نعت الينا، (٧) سواری را دیدم که آمد و نزد ما توقف کرد، گفت: ای
حسین! شما در این مسیر به سرعت می روید و مرگ برای شما به سرعت به سوی بهشت می رود. من دانستم که نفوس ما در
حال وداع با ما هستند.

صبح عاشورا امام علیه السلام به خواهرش فرمود: یا اختاه! انی رأيت جدی فی المنام و أبی علیا و فاطمه امی و اخي الحسن
عليهم السلام فقالوا: انک رائح الينا عن قریب و قد و الله یا أختاه دنا الامر فی ذلك لا شک، (٨) ای خواهر! دیشب جدم پیامبر،
پدرم علی، مادرم فاطمه، و برادرم حسن عليهم السلام را در خواب دیدم که می گفتند: تو به زودی به سوی ما خواهی آمد.
ای خواهر! بدون شک و به خدا قسم که وقت آن نزدیک است.

همچنین درباره ی عاشورا نقل

شده که امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که گروهی از اصحاب همراهش بودند و به من فرمود: یا بنی! انت شهید آل محمد و قد استبشرت بک السماوات و أهل الصفا الأعلی فلیکن افطارک عندی اللیلہ تعجل و لا توخر (۹) فرزندم! تو شهید آل محمد هستی. آسمان ها و اهالی آسمان های اعلی به تو بشارت داده اند. تو باید امشب نزد من افطار کنی. عجله کرده و تأخیر نکن.

در یک مورد دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که بنا به نقل مجاهد در کوفه بر سر منبر فرمود: کیف أنتم اذا أتاکم اهل بیت نبیکم یحمل قویهم ضعیفهم، چگونه خواهید بود، وقتی که اهل بیت پیامبران بر شما وارد شوند در حالی که قویتر آنها

(صفحه ۲۰۳)

ضعیفتر را بر دوش می کشد؟ مردم گفتند: چه و چه خواهیم کرد. امام سرش را تکان داد و فرمود: توردون ثم تعردون ثم تطیعون البراءه و لبراءه لکم. (۱۰).

اینها نمونه هایی بود از آنچه دلالت بر آگاهی امام از واقعه ی کربلا قبل از شهادت داشت، اما طبیعی است که نه تنها از امام حسین علیه السلام بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در زندگی سیاسی خویش، از عنصر آگاهی پیشین استفاده نمی کرد، جز در مقام اثبات نبوت یا امامت، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه مطابق ارزیابی سیاسی موجود بود. این آگاهی پیشین در مواردی است که خداوند به طریقی آنها را آگاه می گردانید - به وسیله ی جبرئیل یا خواب و امثال آن - چرا که اصل آن جز در اختیار خداوند نیست. پیشگامی و اسوه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله

و امام علیه السلام مبتنی بر وضع موجود و ارزیابی ظاهری است، نه بر آگاهی پیشین. این مشی تمامی انبیا و ائمه در شرایط طبیعی زندگیشان بوده است. در اینجا بحثهای تاریخی و کلامی فراوانی شده است که کتاب مختصر ما گنجایش آنها را ندارد و باید در مقالی مستقل به آنها پرداخته شود. پس از این در بحث حکمت شهادت امام حسین علیه السلام با تفصیل بیشتری این مسأله را بررسی خواهیم کرد.

(۱) بیشتر این اخبار با مصادر و منابع جدیدتر، علامه شیخ محمد باقر محمودی، در مجلد نخست کتاب عبرات المصطفین آورده اند.

(۲) نک: ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۵۱ - ۵۰، و پاورقی همان صفحات.

(۳) الفتوح، ج ۵، ص ۵۱.

(۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ و نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱ همین مطلب را به عبدالله بن جعفر نیز نوشته است. نک: ترجمه الامام الحسین علیه السلام ابن عساکر، ص ۲۰۲.

(۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲.

(۶) اخبار الطوال، ص ۲۵۳.

(۷) ترجمه الامام السحین علیه السلام ص ۶۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳.

(۸) الفتوح، ج ۵، صص ۱۷۶-۱۷۵.

(۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۱.

(۱۰) انساب الاشراف، ج ۴، ص ۸۲.

انحرافات دینی و کربلا

انحرافات دینی و کربلا

جامعه ی اسلامی در سال ۶۱ هجری یعنی سال قیام کربلا نسبت به آخرین سال زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تغییرات فراوانی کرده بود. این درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیه ی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه هایی بود که اهل سیاست می توانستند به راحتی از آنها بهره گیری کرده و

در تحمیق مردم و نیز توجه استبداد و زورگویی خود از آن استفاده کنند. بنی امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی امیه هیچ اصلاتی برای اسلام قائل نبوده و اظهار اسلام تنها پوششی برای همراهی و همگامی با عقاید عامه ی مردم و فریب آنهاست.

(صفحه ۲۰۴)

امام حسین علیه السلام علاوه بر این که بنی امیه را متهم به ظلم و عداوت می کرد، (۱) آنها را کسانی می دانست «که طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال تجاوز کرده اند». (۲) آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره گیری می کردند. در اینجا نمونه هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می کنیم.

سه مفهوم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه ی خلافت و نیز دوام آن را تضمین می کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی - سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماعی رعایت آنها لازم می بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است. سؤال مهم این است: تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائز نیز باید اطاعت کرد.

حفظ جماعت

یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه‌ی ایجاد تزلزل را در جامعه‌ی اسلامی فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که مخل «جماعت» و سبب «تفرقه» است می‌توان محکوم کرد؟

حرمت نقض بیعت به عنوان رعایت عهد، در اسلام تمجید شده است. نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد

(صفحه ۲۰۵)

و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساساً باید این موارد را استثنا کنیم؟ همان گونه که گذشت، خلفای بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس با به‌کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می‌کردند.

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود. چرا که بهر حال برادرش، محمد فرزند ابوبکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت، من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می‌دهی: ان یخلع الناس عهدهم «مردم را از تعهدی که بسته‌اند رها کنم؟ عایشه گفت: «انی لا- اری ذلک و لکن علیک بالرفق و التأنی» من چنین چیزی

را روا نمی دانم، اما شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید. (۳).

این نمونه نشان می دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه به خلافت یزید راضی گردید. حال به نمونه ی دیگری از این وضع بنگرید: کان شمر یصلی معنا ثم یقول: اللهم انک تعلم انی شریف فاغفرلی! قلت: کیف یغفر الله لک و قد أعت علی قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ویحک! فکیف نصنع، ان هؤلاء امرونا بأمر فلم نخالفهم، و لو خالفناهم کنا شرانم هذا الحمر السقا. قلت: ان هذا لعذر قبیح فانما الطاعة فی المعروف.

ابواسحاق می گوید: شمر بن ذی الجوشن با ما نماز می خواند؛ پس از نماز دست های خود را بلند کرده گفت: خدایا تو می دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله معاونت کرده ای؟ شمر گفت: «ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می کردیم، از الاغ های آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت

(صفحه ۲۰۶)

تنها در کارهای درست و معروف است. (۴) ابن زیاد، هم پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شفقت عصا المسلمین»، (۵) ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. مسلم با شجاعت گفت: معاویه خلافت را به اجماع امت به دست نیاورده است، بلکه با حيله گری علیه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه

یافته و خلافت را غصب کرده است.

نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکه، در زمان خروج امام حسین علیه السلام از مکه خارج می شد، گفتند: «الا تتقی الله تخرج عن الجماعه و تفرق بین هذه الامه» (۶) آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امت ایجاد می کنی؟ عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن زیاد، با افتخار می گفت: ما، اطاعت از امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره گیری نکردیم. (۷) و به سپاه ابن زیاد نصیحت می کرد: «الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خاف الامام» (۸) طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید. افرادی چون عبدالله بن عمر، که از فقهای اهل سنت و محدثین روایات به حساب می آمد، فکر می کرد که اگر مردم حتی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز خواهد پذیرفت و به معاویه نیز قول داد: «فاذا اجتمع الناس علی ابنک یزید لم اخالف» (۹) زمانی که همه ی مردم با فرزند تو بیعت کردند، من با او

(صفحه ۲۰۷)

مخالفت نخواهم کرد. او به امام هم می گفت: جماعت مسلمین را متفرق نکن. (۱۰) افرادی چون عمره، دختر عبدالرحمان بن عوف نیز به امام حسین علیه السلام نوشتند که حرمت «طاعت» را رعایت کرده و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمرد. (۱۱).

یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه ی اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره برداری بوده است، اما در صدر اسلام، معاویه مجدد آن بوده و طبق گفته ی

ابوهلال عسکری معتزلیه معاویه عامل ترویج آن بوده است. (۱۲) قاضی عبدالجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه گذار «مجره» است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است. (۱۳) معاویه در مورد بیعت یزید می گفت: «ان امر یزید قضاء من القضاء و لیس للقضاء الخیره من أمرهم». (۱۴) مسأله ی یزید، قضایی از قضاهاى الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد.

عبداللہ بن زیاد نیز به امام سجاد گفت: «او لم یقتل الله علیا؟ آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: «کان لی أخ یقال له علی، اکبر منی قتله الناس» برادر بزرگتری با نام داشتم که مردم او را کشتند. (۱۵) وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین علیه السلام را کشت، گفت: آن کار از جانب خدا مقدر شده بود. (۱۶) کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می کرد که حکومت به بنی هاشم نخواهد رسید! (گرچه بعدها، هم عباسیان و هم علویان - مثلاً - در طبرستان - به حکومت رسیدند.) همین امر را از قول عبداللہ بن عمر نیز نقل کرده اند که گفته بود: «فاذا رأیت الهاشمی قد ملک الزمان فقد هلک الزمان» (۱۷) هنگامی که دیدی فرد هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار بسر آمده است! نتیجه ی این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچ گاه حرکت امام حسین علیه السلام برای اهل سنت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشده و تنها آن را یک «شورش» غیر قانونی شناختند. (۱۸).

(صفحه ۲۰۸)

(۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷.

(۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الفتوح، ج ۵، صص

۱۴۵ - ۱۴۴، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴، در عبارات دیگری نیز امام فرمود «ألا ترون أن الحق لا يعمل و ان الباطل لا يتناهى عنه» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵، ترجمه الامام الحسین علیه السلام ابن عساکر، ص ۲۱۴. همچنین امام فرموده بود «فان السنه قد أمیتت و ان البدعه قد أحییت» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

(۳) الفتوح، ج ۴، ص ۲۳۷؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۴) لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۵۱ (چاپ جدید: ج ۳، ص ۵۰۴)؛ در ترجمه الامام الحسین علیه السلام، (ص ۸۸) عبارت چنین است: كان شمر بن ذی الجوشن الضبابی لا یکاد و لا يحضر لاصلوه معنا، فيجىء بعد الصلوه فيصلی ثم يقول: الله اغفرلی، فانی کریم لم تلدین اللثام. قال: فقلت: له انک لسیء الرأى يوم تسارع الی قتل ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قال: دعنا منك یا أباسحاق فلو كنا كما تقول و اصحابک كنا شرا من الحمير السقاءات..

(۵) الفتوح، ج ۵، ص ۹۸.

(۶) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ همین تبلیغات بود که بسیای از مردم، بخصوص مردم شام، امام حسین علیه السلام را خارجی (خروج بر امام) دانسته و تکفیر می کردند.

(۷) همان، ص ۲۷۵.

(۸) همان، ص ۳۳۱.

(۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۱۶۷، ابن عمر طبق گفته خود معاویه شخصی ترسو بود (ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۶۰) او به امام حسین علیه السلام نیز گفت: خروج نکن و صبور باش و داخل در صلحی شو که همه ی مردم در آن داخل شدند. نک: الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۱۶۶.

(۱۰) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۷.

(۱۱) ترجمه

الامام الحسين عليه السلام ص ۵۸.

(۱۲) الاوائل، عسکری، ج ۲، ص ۱۲۵.

(۱۳) فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۴۳.

(۱۴) الامامه و السياسه، ج ۱، صص ۱۸۳، ۱۸۷.

(۱۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۹.

(۱۶) طبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۴۸.

(۱۷) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن عساکر، ص ۱۹۳.

(۱۸) تاريخ اسلام، دانشگاه کمبریج، ج ۱، ص ۸۱ (متن انگلیسی) ونک: الاختلاف في اللفظ ۴۷-۴۹.

آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه ی شیعه

آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه ی شیعه

واقعه ی کربلا- از حوادث تعیین کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که مبانی تشیع، بویژه اساسی ترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروه های موجود در جامعه، به تدریج صورت گرفت است. سنت و اندیشه ای که از دوره ی خلافت امام علی به یادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویها از اسلام ساخته ی خودشان که سیاست گزاری های معاویه، اجازه نداده بود ماهیت و فاصله ی آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه ی کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروههایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند. قطعی شد. از آن پس تشخیص و تشخیص شیعه از دیگر گروه ها - گروهی که پیروی از سنت و سیره ی علی علیه السلام جانشینان او می کردند - کاملاً مطمئن بود.

در میان شیعیان، گروهی از هر حیث تابع ائمه علیهم السلام و آنها را وصی پیامبر صلی الله علیه وآله و منتخب او می دانستند. از سوی دیگر گروههایی از مردم عراق و بعضی از مناطق دیگر تنها برتری علویان را بر امویان

در نظر داشته و تشیع آنها در همین حد بود. افرادی که در کربلا در کنار امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، از شیعیانی بودند که امامت را تنها حق علی علیه السلام و فرزندانش می دانستند. خود امام علیه السلام در موارد متعددی از مردم خواست تا حق را به اهلش بسپارند و او را یاری کنند؛ زیرا امویان غاصب این حق هستند. (۱) در موردی فرمود: «أیها الناس أنا ابن بنت رسول الله و نحن أولى بولایه هذه الامور علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم. (۲) و در جای دیگر فرمود: «و انا احق من غیری لقربتی من رسول الله.» (۳).

علاوه بر امام، یارانش در فرصت های مختلفی این اعتقاد را با نثر و نظم بیان کردند. مسلم به ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، معاویه خلیفه ی به حق نیست، بلکه با

(صفحه ۲۰۹)

حیله گری بر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده و خلافت را غصب کرده است. (۴) عبدالرحمان بن عبدالله یزنی، یاران امام حسین علیه السلام در کربلا، می گفت:

أنا بن عبدالله من آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن (۵)

من فرزند عبدالله از آل یزن بوده و دینم همان دین حسین و حسن است. همچنین حجاج بن مسروق خطاب به امام حسین علیه السلام می گفت:

ثم أباک ذی الندی علیا

ذکک الذی نعرفه وصیا (۶).

نافع بن هلال بجللی در شعری می گفت:

أنا الغلام التمی البجلی

دینی علی دین حسین و علی (۷)

من از بنی تمیم و بلجی هستم و دینم همان دین حسین و پدرش - علی است.

عثمان بن علی بن ابی طالب - رحمهم الله - نیز در شعری میگفت:

انی أنا عثمان ذو المفاخر

شیخی علی ذولافعال الطاهر

وابن عم النبي الطاهر

أخو حسين خيره

من عثمان صاحب مفاخر هستم. آقايم على، صاحب کارهای پاک و طاهر است، من پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله طاهر هستم. برادر حسين که برگزیده ترین است. سيد بزرگان و کوچکان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی هستم. نافع بن هلال می گفت: أنا الجملى و انا على دين على. شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: أنان على دين عثمان. (۹) از این اشعار و نیز اشعاری که از عباس بن على علیه السلام و دیگران نقل شده، بخوبی می توان اعتقاد شیعی یاران امام را، نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه بعد اعتقادی آن را، بخوبی درک کرد.

(صفحه ۲۱۱)

(۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵.

(۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷.

(۳) همان، ج ۵، صص ۱۴۵، ۱۴۴.

(۴) همان، ج ۵، ص ۹۸.

(۵) همان، ج ۵، ص ۱۹۴.

(۶) همان، ج ۵، ص ۱۹۹.

(۷) همان، ج ۵، ص ۲۰۱.

(۸) همان، ج ۵، ص ۲۰۶.

(۹) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۳۱، ۳۳۶.

عدد چهل

عدد چهل

نخستین مسأله ای که در ارتباط با «اربعین» جلب توجه می کند. تعبیر اربعین در متون دینی است. ابتدا باید نکته ای را به عنوان مقدمه یادآور شویم:

اصولا- باید توجه داشت که در نگرش صحیح دینی، اعداد نقش خاصی به لحاظ عدد بودن، در القای معنا و منظور خاص ندارند؛ به این صورت که کسی نمی تواند به صرف این که در فلان مورد یا موارد، عدد هفت یا دوازده یا چهل یا هفتاد به کار رفته، استنباط و استنتاج خاصی داشته باشد. این یادآوری، از آن روست که برخی از فرقه های

مذهبی، بویژه آنها که تمایلات «باطنی‌گری» داشته یا دارند و گاه و بیگاه خود را به شیعه نیز منسوب می‌کرده‌اند، مروج چنین اندیشه‌ای درباره‌ی اعداد یا نوع حروف بوده و هستند.

در واقع، بسیاری از اعدادی که در نقلهای دینی آمده، می‌تواند بر اساس یک محاسبه‌ی الهی باشد، اما این که این عدد در موارد دیگری هم کاربرد دارد و بدون یک مستند دینی می‌توان از آن در سایر موارد استفاده کرد، قابل قبول نیست. به عنوان نمونه، در دهها مورد در کتابهای دعا، عدد صد بکار رفته که فلان ذکر را صد مرتبه بگویید، اما این دلیل بر تقدس عدد صد به عنوان صد نمی‌شود. همینطور سایر عددها. البته ناخواسته برای مردم عادی، برخی از این اعداد طی روزگاران، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده‌های هم از آن‌ها می‌شود.

تنها چیزی که درباره‌ی برخی از این اعداد می‌شود گفت آن است که نشانه‌ی کثرت

(صفحه ۲۱۲)

است. به عنوان مثال، درباره‌ی هفت چنین اظهار نظری شده است. بیش از این هر چه گفت شود، نمی‌توان به عنوان یک استدلال به آن نظر کرد.

مرحوم اربلی، از علمای بزرگ امامیه، در کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه در برابر کسانی که به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده گانه برای اثبات امامت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام استناد کرده‌اند، اظهار می‌دارد، این مسأله نمی‌تواند چیزی را ثابت کند؛ چرا که اگر چنین باشد، اسماعیلیان یا هفت امامی‌ها، می‌توانند دهها شاهد - مثل هفت آسمان - ارائه دهند که عدد هفت مقدس است، کما این که این کار را کرده‌اند.

عدد «اربعین» در متونی دینی

عدد «اربعین» در متونی دینی

یکی از تعبیرهای رایج عددی، تعبیر اربعین

است که در بسیاری از موارد به کار رفته است. یک نمونه آن که سن رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان مبعوث شدن، چهل بوده است. گفته شده که عدد چهل در سن انسانها، نشانه ی بلوغ و رشد فکری است. گفتنی است که برخی از انبیاء در سنین کودکی به نبوت رسیده اند. از ابن عباس (گویا به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده ی رفتن به جهنم باشد. در نقل آمده است که، مردمان طالب دنیاوند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت. (۱).

در قرآن آمده است «میقات» موسی با پروردگارش در طی چهل روز حاصل شده است. در نقل است که، حضرت آدم چهل شبانه روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (۲) درباره ی بنی اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه روز ناله و ضجه می کردند. (۳) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله نشینی صوفیان هم درست یا غلط، از همین بابت بوده است. علامه ی مجلسی در این باره که

(صفحه ۲۱۳)

برگرفتن چهل نشینی از حدیث مزبور نادرست است در «بحار» به تفصیل سخن گفته است. اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است.

در این نقلها آمده است که اگر کسی از امت من، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر چهل مرد با من بیعت می کردند، در برابر دشمنانم می ایستادم. (۴) مرحوم کفعمی نوشته است: زمین از یک قطب، چهار نفر از او تاد و چهل نفر را ابدال و هفتاد نفر نجیب، هیچگاه خالی نمی شود. (۵) درباره ی نطفه هم تصور بر این بوده که بعد از چهل روز علقه می شود. همین عدد در تحولات بعدی علقه به مضغه تا تولد در نقلهای کهن بکار رفته است، گویی که عدد چهل مبدأ یک تحول دانسته شده است. در روایت است که کسی که شرابخواری کند، نمازش تا چهل روز قبول نمی شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلشش تند می شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می کند. نیز رسول خدا فرمود: کسی که لقمه ی حرامی بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی شود. (۶) اینها نمونه ای از نقلهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است.

(۱) مجموعه ی ورام، ص ۳۵.

(۲) مستدرک وسائل ج ۹، ص ۳۲۹.

(۳) مستدرک ج ۵، ص ۲۳۹.

(۴) الاحتجاج، ص ۸۴.

(۵) بحار ج ۵۳، ص ۲۰۰.

(۶) مستدرک وسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

اربعین امام حسین

اربعین امام حسین

باید دید در کهن ترین متون مذهبی ما، از «اربعین» چگونه یاد شده است. به عبارت دیگر دلیل برزگداشت اربعین چیست؟ مهمترین نکته درباره ی اربعین، روایت امام عسکری علیه السلام

است. حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده اند: نشانه های مؤمن پنج چیز است: ۱- خواندن پنجاه و یک نماز (۱۷ رکعت نماز واجب به اضافه ۱۱ نماز شب به اضافه ۲۳ نوافل) ۲- زیارت اربعین ۳- انگشتری در دست

(صفحه ۲۱۴)

راست ۴- وجود آثار سجده بر پیشانی ۵- بلند خواندن بسم الله در نماز.

این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که در منابع دعایی آمده، به اربعین امام حسین علیه السلام و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است.

ما این که منشأ اربعین چیست، باید گفت، در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است. نخست روزی که اسرای کربلا از شام به مدینه مراجعت کردند. دوم روزی که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کند. شیخ مفید در مسارالشعیه که در ایام موالد و وفیات ائمه اطهار علیهم السلام است، اشاره به روز اربعین کرده و نوشته است: این روزی است که حرم امام حسین علیه السلام، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد.

کهن ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب مصباح المتهدجد شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است. شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن الحسین علیه السلام و روز سوم ماه صفر، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال ۶۴ هجری است،

می نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه ی کربلا) روزی است که حرم سید ما ابا عبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد و نیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین علیه اسلام را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیارت اربعین است. (۱) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین، هنگامی است که روز بالا آمده است.

در کتاب نزهه الزاهد هم که در قرن ششم هجری تألیف شده، آمده: در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (۲) همین طور در ترجمه ی فارسی فتوح ابن اعثم (۳) و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است.

(صفحه ۲۱۵)

این مطلب آمده است. برخی استظهار کرده اند که عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی، بر آن است که روز اربعین، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند (۴) به هر روی، زیارت اربعین از زیارت های مورد وثوق امام حسین علیه السلام است که از لحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است.

(۱) مصباح المتعجل، ص ۷۸۷.

(۲) نزهه الزاهد، ص ۲۴۱.

(۳) الفتوح ابن اعثم، تصحیح مجد طباطبایی، ص ۹۱۶.

(۴) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴.

بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

اشاره کردیم که شیخ طوسی، بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مدینه دانست است. باید افزود که نقلی

دیگر، اربعین را بازگشت اسرا از شام را به «کربلا» تعیین کرده است. تا اینجا، از لحاظ منابع کهن، باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است. با این حال، علامه ی مجلسی پس از نقل هر دو این ها، اظهار می دارد: احتمال صحت هر دوی اینها (به لحاظ زمانی) بعید می نماید. (۱) ایشان این تردید را در کتاب دعایی خود زادالمعاد هم عنوان کرده است. با این حال، در متون بالنسبه قدیمی، مانند لهوف و مثير الاحزان آمده است که اربعین، مربوط به زمان بازگشت اسرا، از شام به کربلاست. اسیران، از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند.

باید توجه داشت که این دو کتاب، در عین حال که مطالب مفیدی دارند، از جهاتی، اخبار ضعیف و داستانی هم دارند که برای شناخت آنها باید با متون کهن تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف، به نقل از آن کتاب این خبر را نقل کردند، نباید به عنوان یک منبع مستند و مستقل، یاد شوند. کتابهایی مانند حبيب السیر که به نقل از خبر بازگشت اسرا به کربلا آورده اند، (۲) نمی توانند مورد استناد قرار گیرند.

در اینجا مناسب است دو نقل را درباره ی تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم. نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است: در نخستین روز ماه صفر، أدخل

(صفحه ۲۱۶)

رأس الحسين عليه السلام مدینه دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:

لست من خندق ان لم أنتقم

من بنی أحمد، ما کان فعل

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

فاهلوا

و استهلوا فرحا

ثم قالوا: يا يزيد لاتشل

قد قتلنا القرن من أشياخهم

و عدلناه ببدر، فاعتدل (۳).

دوم سخن عماد الدین طبری در کامل بهائی است که رسیدن اسرا به دمشق را در ۱۶ ربیع الاول دانسته - یعنی ۶۶ روز پس از عاشورا - که طبیعی تر می نماید.

(۱) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۳۵ - ۳۳۴.

(۲) نفس المهموم ترجمه ی شعرانی، ص ۲۶۹.

(۳) الآثار الباقیه، ص ۴۲۲.

میرزا حسین نوری و اربعین

میرزا حسین نوری و اربعین

علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته ی شیعه، و صاحب کتاب مستدرک الوسائل در کتاب لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر به نقد و ارزیابی برخی از روضه ها، و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه ی شیعه رواج و به نظر وی از اساس، نادرست بوده است. یکی از مسائل مورد توجه به این عالم جلیل القدر، بحث از اربعین است. ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده است. که اسرا در بازگشت از شام، از راهنمای خود خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است.

نخستین نقد این که خود سید بن طاوس در کتاب شریف اقبال الاعمال پس از اشاره به این خبر، نوشته است: چنین چیزی بعید است، چرا که ابن زیاد، نامه به یزید نوشته درباره ی اسرا کسب تکلیف کرده بود و تا جواب نرسید آنها را از کوفه به شام نفرستاد. چگونه ممکن است که در فاصله چهل روز آنها این راه را رفته و برگشته باشند؟ (۱) به علاوه شیخ مفید در ارشاد، در خبر بازگشت اسرا، اصلا اشاره ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره ای در

مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلا هم مانند انساب الاشراف، اخبار الطوال، و طبقات الکبری اثری از این خبر دیده نمی شود. روشن است که حذف

(صفحه ۲۱۷)

عمدی آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین حذف و تحریفی، دلیل وجود ندارد. افزون بر اینها، خبر زیارت جابر، در کتاب بشاره المصطفی آمده، اما به ملاقات وی با اسرا اصلاً اشاره نشده است. مرحوم نوری نقدهای دیگری هم بر خبر بازگشت اسرا از شام به کربلا در اربعین حسینی دارد که در این مختصر جای نقل آنها نیست. مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم، به تبع استاد خود نوری، داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است. (۲) در دهه های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است. (۳).

(۱) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۲.

(۲) منتهی الامال، ج ۱، صص ۸۱۸-۸۱۷.

(۳) بررسی تاریخ عاشورا، صص ۱۴۹-۱۴۸.

شهید قاضی طباطبائی و اربعین

شهید قاضی طباطبائی و اربعین

شهید محراب مرحوم حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی رحمه الله علیه، کتاب مفصلی با نام تحقیق درباره ی اولین اربعین حضرت سیدالشهداء درباره ی اربعین نوشت. هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین، بعید نیست. این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده، مشتمل بر تحقیقات حاشیه ای فراوانی درباره ی کربلاست که بسیار مفید و جالب است. اما به نظر می رسد در اثبات نکته ی مورد نظر چندان موفق نبوده است.

ایشان در باره ی این اشکال که امکان ندارد اسرا ظرف چهل روز از کربلا به

کوفه، از آنجا به شام و سپس از شام به کربلا بازگشته باشند، هفده نمونه از مسافرتها و مسیرها و زمانهای که برای آن راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده اند. در این نمونه ها آمده است که مسیر کوفه تا شام و به عکس از یک هفته تا ده دوازده روز طی می شده و بنابراین، این ممکن است که در یک چهل روز، چنین مسیر رفت و برگشتی طی شده باشد. اگر این سخن بیرونی هم درست باشد که سر امام حسین علیه السلام روز اول صفر وارد دمشق شده، می توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می توانستند در کربلا باشند.

باید به اجمال گفت: بر فرض که طی این مسیر برای یک کاروان، در چنین زمان کوتاهی، با آن همه زن و بچه ممکن نباشد، باید توجه داشت که آیا اصل این خبر در

(صفحه ۲۱۸)

کتابهای تاریخ آمده است یا نه. تا آنجا که می دانیم، نقل این خبر در منابع تاریخی، از قرن هفتم به آن سوی تجاوز نمی کند. به علاوه، علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، نه تنها به آن اشاره نکرده اند، بلکه به عکس آن تصریح کرده و نوشته اند: روز اربعین روزی است که حرم امام حسین علیه السلام وارد مدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است.

آنچه می ماند این است که نخستین زیارت امام حسین علیه السلام در اربعین - البته پس از اهل بیت - توسط جابر بن عبدالله انصاری صورت گرفته و از آن پس ائمه ی اطهار علیهم السلام که از هر فرصتی برای رواج زیارت امام حسین علیه السلام بهره می گرفتند، آن روز را که نخستین

زیارت در آن انجام شده، به عنوان روزی که زیارت امام حسین علیه السلام در آن مستحب است، اعلام فرمودند. متن زیارت اربعین هم از سوی آن حضرت انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی، شیعیان را از زیارت آن حضرت در این روز برخوردار می کند. اهمیت خواندن زیارت اربعین تا جایی است که از علائم شیعه دانسته شده است، درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و یک رکعت در نماز در شبانه روز در روایات بیشماری، از علائم شیعه بودن عنوان شده است.

یک جمله از زیارت اربعین را تبرکاً نقل می کنیم. در بخشی از این زیارت درباره ی هدف امام حسین علیه السلام از این نهضت آمده است: «...و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله و قد توازر علیه من غرته الدنیا و باع حظه بالارذل الادنی».

خدایا، امام حسین علیه السلام همه چیزش را برای نجات بندگانت از نابخردی و سرگشتگی ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند.

باید مطلب دیگری را هم درباره ی اربعین افزود. برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین علیه السلام در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده، گریه ی چهل روزه ی آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام حسین علیه السلام یادآور شده است. (۱).

(صفحه ۲۱۹)

(۱) اربعین شهید قاضی، ص ۳۸۶.

حکمت شهادت امام حسین

حکمت شهادت امام حسین

جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش سیاسی، مذهبی، در فرهنگ شیعه است. این جنبش، نهضتی

در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه ی دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست از یک سو و نوعی پیروزی از سوی دیگر بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف، سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل استوار کردن آرمان های معنوی اصیل و دینی در جامعه ی اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین علیه السلام نیاورد، مفهوم «شکست سیاسی» برایش نامفهوم است.

حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیه السلام تلقی کرد. توضیح این معنا، نیاز به شرح بیشتری دارد. کمترین تردیدی وجود ندارد که امام علی علیه السلام حق خویش را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست رفته می دید، اما به دلایلی سکوت کرد. پس از عمر، انتظار آن را داشت تا حق به حقدار بازگردد. در این باره خود و شیعیانش نظیر مقداد و عمار تلاش کردند، اما این تلاشها به جایی نرسید. پس از آن در دوره ی عثمان، امام چنین احساس کرد که در شرایط جدید، رهبری جامعه چشم انداز موفقی ندارد. با این حال اصرار مردم او را

(صفحه ۲۲۰)

امیدوار کرد. این امید طی چهار سال و نه ماه اقدامات سخت امام برای رهبری صحیح بر باد رفت. تلاش محدود و نومیدانه امام حسن علیه السلام هم بسرعت در هم شکست شد. اکنون باید انتظار بیست ساله ای تا مرگ معاویه مطرح می شد. امام حسین علیه السلام این مدت را صبر

کرد گرچه در این مدت اعتراضاتی بر معاویه در زمینه های سیاسی بویژه قتل برخی شیعیان داشت.

در سالهای آخر حیات ننگین معاویه سخن از ولایتعهدی یزید به میان آمد. امام حسین علیه السلام مخالفت کرد، اما چندان امیدی نبود. با این حال امام در مقام امامت نمی توانست تحمل کند.

با روی کار آمدن یزید، امام از روی اعتراض به مکه آمد. در اینجا بود که روزنه ی امیدی از سمت شرق گشوده شده. عراق چندبار تجربه ی نامیمونی را پشت سر گذاشته بود. اما چه می شد کرد. اگر قرار بود اقدامی صورت گیرد. نه در شام و حجاز بکله فقط در عراق ممکن بود. آیا ممکن بود تا یکبار دیگر به کمک مسلمانان عراق که شیعیان در آن بودند حکومت اموی را سرنگون کرد و دولت علوی را سرپا نمود؟ ظاهر امر، یعنی حمایت های گسترده ای که خبر آنها به امام رسید این امر را تا اندازه ای تأیید می کرد. امام فرصت را از دست نداد، اما وقتی به کوفه نزدیک شد، اوضاع دگرگون شده بود. او در برابر سپاه ابن زیاد قرار گرفت. سخن از تسلیم شدن و بیعت با یزید بود، امام نپذیرفت. نتیجه آن شد که همراه یاران محدودش در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

این توضیح در شرح سخنی است که چند سطر قبل به آن اشاره کردیم و آن این که کربلا آخرین تلاش سیاسی ممکن برای دستیابی به دولتی علوی در جامعه ای بود که به عنوان جامعه ی مسلمانان! شناخته می شد.

در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته ی این خاندان در آن شرایط جز محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر و

تنی چند نفر دیگر کسی زنده نماند. بنابراین، باید گفت تا چه اندازه این اقدام برای از بین بردن تمامی خاندان پیامبر علیهم السلام خطرناک بوده است. اکنون باقی مانده ی این خاندان،

(صفحه ۲۲۱)

چه می باید می کرد؟ اگر کسی با زندگی امام سجاد علیه السلام آشنا باشد می تواند به راحتی بگوید که امام با سیاست نظامی به طور کامل خداحافظی کرد. اقدام به حرکتی سیاسی - نظامی، در آن شرایط خاتمه یافته فرض شد. امام نه در اندیشه ی سامان دادن قیام شیعی دیگری بود و نه در این مدت با جنبشهای سیاسی - نظامی مخالفت اموی و حتی هوادار علویان همکاری کرد، گرچه شاید همدردی داشت. اصرار امام در این باره تا اندازه ای بود که در مدینه توانست در حد شخصیتی مقبول به کار عملی پرداخته و همه را از سفره ی پربرکت علمی خویش بهره مند سازد. به نظر می رسد اگر اندکی بوی سیاست از اقدامات امام بر می آمد، اکنون آن همه تعریف و تمجید از امام را در کلام ابن شهاب زهری و امثال او نداشتیم. با وجود این برخورد، امام همچنان برای شیعیان به عنوان امام باقی ماند. فقه امام، دعای امام و شخصیت امام در شیعه به عنوان یک الگوی امامت شیعی پذیرفته شد.

پس از رحلت امام سجاد علیه السلام حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد علیه السلام یعنی امام باقر علیه السلام (رحلت در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷) قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچکتر زید بن علی (رحلت در سال ۱۲۲) که در

وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت. در زمانی که او حرکت نظامی خود را آغاز کرد، برادرش رحلت کرده و رهبری شاگردان پدر را با همان سیاست، فرزند برادرش امام صادق علیه السلام عهده دار بود. فضای شیعی کوفه دو قسمت شد، بخشی به طرفداری زید، معتقد به مشی انقلابی بود و بخشی به تبعیت امام صادق علیه السلام همان سیاست امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را دنبال می کردند. حرکت دوم با همه ی احترامی که برای زید قایل بود و از نظر شخصیتی او را می ستود، و حتی انگیزه ی او را در این قیام انگیزه ای خالص تلقی می کرد، اعتقادی به مشی انقلابی نداشت. این حرکت از نظر امام صادق علیه السلام که اکنون سامانده شیعیان امامی شده بود، به راهی جز شهادت خاتمه نمی یافت.

نکته ی جالب آن است که زید که عدم همراهی بخشی از شیعیان را دید، و یا به دلیل

(صفحه ۲۲۲)

اندکی یاران، از همه ی گروهها دعوت به همکاری کرد. شواهد فراوانی وجود دارد که از همه ی فرقه ها، در قیام او حضور داشته و با او احساس همدردی کرده اند.

این مسأله، یعنی همراهی غیر شیعیان خروج از چهارچوبی بود که شیعه برای خود ایجاد کرده بود. شیعه، از پس از کربلا اعتمادش را به پدیده ای به نام جامعه ی عمومی مسلمانان از دست داده بود. به سخن دیگر آنها را خارج شده ی کامل از خطی می دانست که خط اصیل اسلامی بود. اکنون زید از این چهارچوب خارج شده بود و حتی کسانی از خوارج، مرجئه و حتی معتزله در قیامش مشارکت می کردند. اگر شیعیان

امامی نیز بنای آن داشتند تا «اصحاب سیف» باشند، راهی جز آنچه زید انتخاب کرد نداشتند. از سوی دیگر جمعیت محدود شیعه توان برپایی جنبشی فراگیر را نداشت.

در این میان مشکل آن بود که اگر قرار بود تا جنبشی با همکاری همه ی فرقه ها برپا شود، علاوه بر آنکه پایدرای آن در معرض تردید بود، ضرورت داشت تا تشیع از چهارچوبه ی اعتقادی و فقهی خویش فاصله بگیرد. افزون بر اینها، اگر چنین جنبشی موفق به تشکیل حکومت می شد، در فردای پیروزی راهی جز راهی که بنی عباس رفتند، نمی توانست برود. می دانیم که بنی عباس جنبشی شیعی را سامان دادند. وقتی بر سر کار آمدند، نمی توانستند در یک جامعه ی سنی حکومت شیعی داشته باشند. تنها ممکن بود با اقدامی بسیار خشونت بار جامعه را به جبر به راه دیگری بازگرداند.

با این مقدمه، اکنون سؤال این است که با مشی و طریقی که شیعه ی امامی در پیش گرفته و نه به عنوان اصحاب السیف بلکه به عنوان اصحاب الامامه شناخته شد، جنبش کربلا تحت چه عنوانی و با چه تحلیلی در شیعه باقی ماند؟ به سخن دیگر، کربلا برای زیدیان، سر فصل جنبشی انقلابی از نوع نظامی آن بود که با حرکت زید و فرزندش یحیی دنبال شد، کربلا برای شیعه ی امامی چگونه تحلیلی یافت؟

ما فرض را بر این گذاشته ایم که اصولاً دو نگرش در برخورد با حادثه ی کربلا بوده، و میانه ی این دو نگرش، دیدگاههای دیگری که به این سو یا آن سو متمایل است. یکی حادثه ی کربلا را صرفاً حادثه ای اختصاصی برای امام حسین علیه السلام با اهداف خاصی دانسته

(صفحه ۲۲۳)

است. نگرش دوم جنبش کربلا را جنبشی سیاسی می داند که عملاً

برای سرنگونی حکومت یا هر هدف سیاسی دیگر برپا شده بوده است. قصد ما در اینجا بر آن است تا نشان دهیم زمینه های رشد برداشتهای صوفیانه چه بوده است. عجلتا این نکته را باید بپذیریم. که هر زمان به دلیل دشواری هایی که شیعه در برابر مسائل درونی یا بیرونی خود با آن درگیر بوده، یکی از این بینش ها غلبه داشته است. در اینجا روش تاریخی را در بررسی این تحول کنار گذاشته بیشتر به مسائل فکری می پردازیم.

عاطفه و برداشت سیاسی

عاطفه و برداشت سیاسی

یکی از جنبه های حادثه ی کربلا، بعد عاطفی است. می دانیم که کربلا به دلیل وضعیت خاص خود در به شهادت رسیدن بیش از شانزده تن از خاندان رسالت و نیز کیفیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب جامعه ی شیعه ایجاد کرد. حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود. اثر عاطفی آن بلافاصله در شیعه پدیدار شد. توابین نخستین گروهی بودند که تحت تأثیر این بعد قضیه قرار گرفته و از آنچه که خود را مقصر می دیدند، بدون آنکه اندیشه ی سیاسی روشنی داشته باشند، خود را در معرض شهادت قرار دادند. می دانیم که آنان قبل از رفتن به سوی شام، از کوفه بر سر مزار امام حسین علیه السلام آمدند و طی چند روز به گریه و زاری پرداختند. چنین امری در جامعه ی آن روز پدیده ای غریب بوده است. به هر روی شهادت شانزده تن از اهل بیت پیامبر علیهم السلام به آن صورت استثنایی امری سخت بوده و اندوه ناشی از آن در قلوب شیعه به صورت امری پایدار درآمد. با نگاهی به آنچه در احادیث امامان علیهم السلام درباره ی اقامه ی عزاء و زیارت مرقد

امام حسین علیه السلام وارد شده می توان دریافت که به سرعت بعد عاطفی کربلا جای خود را در جامعه ی شیعه باز کرده و حتی گروه هایی از سنیان را نیز به خود جذب کرد. به مرور عزاداری سالانه آغاز شد. ادبیات شیعی نیز تحت تأثیر این قضیه و سایر رخدادهای خونین که برای شیعیان (اعم از زیدی با امامی) پیش آمد، ادبیاتی مبتنی بر «مرثیه» شد.

بدن ترتیب باید در جامعه ی شیعه آثار این حرکت عاطفی - ادبی را دنبال کرد. از آن

(صفحه ۲۲۴)

پس نام امام حسین علیه السلام همراه با گریه بوده و عاشورا مهمترین حادثه ی غمگینانه (تراژدی) در تاریخ به شمار می آمد. گریه برای امام ثوابی بی اندازه و رفتن به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام پاداشی فزون از حد داشت. این بعد عاطفی کم کم توسعه ی بیشتری یافت و ایام وفیات سایر امامان نیز به عنوان ایام عزاء مطرح شد. جالب است بدانیم که بعدها کاشفی این روضه خوانی را به تمامی انبیا تسری داد.

پرداختن به جنبه های عاطفی کربلا می تواند ما را در بحث مورد نظر کمک کند.

سؤال ما این بود که منشأ برداشت سیاسی و برداشت صوفیانه در حادثه ی کربلا چه بوده و کدام یک از این دو در میان شیعه قوت بیشتری داشته است. این نکته مسلم است که پرداختن به جنبه های عاطفی می تواند به طور غیر مستقیم خاطره ی یک حادثه را زنده کند و به نحوی بار سیاسی آن را انتقال دهد، اما باید توجه داشت که با چنین پرداختی، برداشت مستقیم سیاسی نمی توان داشت. مقصود ما از برداشت سیاسی مستقیم آن است که حرکت امام حسین علیه السلام به صورت یک الگوی قابل تکرار درآمده باشد. چنین

برداشتی با ویژه کردن یک حرکت به لحاظ ماهیت و آثار، به جز در حد کلیات - یعنی ارزش کلی یک اقدام ضد ظلم یا امثال آن - چندان سازگار یا به تعبیر بهتر لااقل همراه نیست.

دو تجربه ی صلح و انقلاب

دو تجربه ی صلح و انقلاب

نکته ی دیگر آن است که در تشیع امامی، اعمال همه ی امامان به یک اندازه حجیت شرعی دارد. پیش از آنکه حادثه ی کربلا به وقوع پیوندد، تجربه ی صلح امام حسن علیه السلام رخ داده بود. آن حادثه کنار آمدن با حکومت ظالم را در شرایط خاص خود توجیه می کرد. اگر ما بحثهایی را که درباره ی متفاوت شرایط حاکم بر جامعه ی اسلامی در دو مقطع صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام مطرح شده پذیریم، در این صورت حداقل قضیه آن است که دو دستورالعمل متفاوت را در دو شرایط خواهیم داشت. این امر فی حد نفسه، کاری منطقی و معقول است. اما یک پرسش هست و آن این که در دوره های بعد، کدام یک از این دو الگو در زندگی سایر امامان تکرار شد؟ همان گونه که در آغاز

(صفحه ۲۲۵)

بحث اشاره کردیم، امامان شیعه علیهم السلام از نقطه نظر مبارزات انقلابی پس از کربلا، راه مسالمت جویانه ای را در پیش گرفتند، این در حالی است که امامان زیدیه، بر پایه ی الگوی نظامی کربلا پیش رفتند. سخن بر سر ارزیابی نتایج این دو حرکت نیست، بلکه بر سر آن است امامان، حرکت خویش را نه بر پایه ی مشی انقلابی بلکه بنا به ضرورتی که تشخیص دادند، بر پایه ی روشی به ظاهر آرام و مسالمت جویانه قرار دادند. بی شبهه این اصلی است که تاریخ آن را تأیید می کند.

باید توجه داشت که این به معنای پذیرش مشروعیت حکومت وقت نبود، حتی به این معنا نبود که امامان حقانیت خود را برای پست امامت رسمی و سیاسی جامعه انکار می کردند، بلکه صرفاً به این معنا بود که اقدام نظامی و انقلابی خاصی ندارند. همین تجربه را در زندگی فقها و علمای شیعه در دوره های مختلف داریم. برای بررسی یک تجربه تاریخی به مذاکرات شیخ ابراهیم قطیفی با محقق کرکی بر سر همراهی و همکاری با دولت جدید التأسيس صفوی باید توجه کرد. در آنجا پایه ی استدلال محقق کرکی که از همکاران دولت صفوی بود، بر تجربه ی تاریخی امام حسن علیه السلام است. (۱).

با این توضیحات می توان به نکته ی دیگری در باب «برداشت سیاسی» و «برداشت صوفیانه» از حادثه ی کربلا رسید و آن این که چنین روشی می توانست بار برداشت سیاسی از حادثه ی کربلا را کم کرده و بر بار برداشت صوفیانه آن بیفزاید.

در اینجا باید بلافاصله بر این نکته تأکید کنیم که بنای ما بر بیان ویژگیهای اقدامات امامان نیست. اگر بنا بود چنین چیزی را شرح دهیم حرکت امامان را پس از حادثه ی کربلا در دو دوره ی «اقدامات علمی» برای تبیین مکتب، تا عهد امام صادق علیه السلام و دوره ایجاد سیستم «وکالت» از دوره ی امام کاظم علیه السلام به بعد تقسیم می کردیم. پیش از آن بنی عباس سیستم ارسال «داعی» را داشتند، به موازات آنها، شیعه ی امامی و به تبع آن، اسماعیلیان نیز این تجربه را دنبال کردند. اما می دانیم که این دو حرکت همانند زیدیه، هیچ دوره ای را به عنوان دوره ی «اقدامات علمی» پشت سر نگذاشتند.

(صفحه ۲۲۶)

(۱) صفویه در عرصه ی دین، سیاست و فرهنگ، ج

تجربه ی سیاست یا فرهنگ

تجربه ی سیاست یا فرهنگ

باید توجه داشت که مشی سیاسی امامان به تبع اصالتی که به کار فرهنگی می دادند، و در سیاست مداخله جدی نداشتند (بیشتر به امید روزی که بتوانند جامعه ای شیعی را شکل دهند و همان زمان نیز آن را در درون جامعه ی موجود حفظ و رهبری می کردند)، بعدها در شیعه ی امامیه این اثر را باقی گذاشت که برای سیاست موجود چندان اعتباری قایل نبود. یعنی شیعه ی امامی در اندیشه ظهور امام غایب و به تعبیر دیگر امام قائم علیه السلام بود. در این صورت لزومی به مداخله ی در کار سیاست نداشت. به مرور از باب تقیه و حتی بر اساس شیوه یا که خود شیعیان در نفوذ در دستگاه خلافت از زمان امامان داشته و هر روز بر شدت آن افزوده شده بود، خود را به حکام نزدیکتر کردند. نتیجه آن شد که شیعه، علی رغم داشتن زمینه های سیاسی مهم، کم کم، رنگ عرفانی به خود گرفت، یا دست کم فقهِش از سیاست تهی شد. در چنین وضعیتی شهادت امام حسین علیه السلام چه تحلیلی می یافت؟ آیا راهی جز تقویب برداشت های صوفیانه وجود داشت؟ حمید عنایت می نویسد: (و باید این نوشته را با احتیاط پذیرفت)

با گرایش روزافزون شیعه به شیوه ی تسلیم طلبانه ی تقیه و تن در دادن به نظام حاکم، مسأله ی شهادت امام حسین علیه السلام به عنوان خود را فدای امت ساختن، با تحکیم هدف مبارز جویانه ی شیعه شد(!) در عین حال گریه کردن، و نه ارشاد یا آگاهی یابی سیاسی، به عنوان تنها هدف از کل یاد و خاطره ی مجاهدت امام حسین علیه السلام شناخته شد. این نکته در درجه ی اول از نام اغلب مقتلها

و تذکره های مربوط به واقعه ی کربلا برمی آید: مفتاح البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء (محیط یعنی دریا و اقیانوس) مشیر الاحزان (برانگیزاننده ی غمها) لهوف (سوگهای سوزان). یا بسیار به ندرت به روایاتی که بوی انتقام جویی و کینه خواهی سلحشورانه بدهد، برمی خوریم. گرایش غالب همانا به دست دادن روایت سوگمندانه و مرثیه وار وقایع کربلاست. (۱).

گفتنی است که در همه ی دوره های تاریخی شیعه بوده اند کسانی که بر نگرش سیاسی تأکید کرده اند، آنچه اهمیت دارد آن است که نگرش غالب چه بوده است.

(صفحه ۲۲۷)

(۱) اندیشه ی سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۱۲.

مفهوم امام

مفهوم امام

نکته ی سومی که ما را در این بحث یاری می کند آن است که اصولاً «امام» در اندیشه ی شیعه ی امامی در حوزه ی سیاست و معنویت چه جایگاهی دارد؟ می دانیم که بجز امام علی علیه السلام و فرزندش امام مجتبی علیه السلام دیگر امامان هیچ نوع پست سیاسی نداشتند. این استثنا را باید در مورد امام رضا علیه السلام نیز بکار ببریم. جز آنکه امام رضا علیه السلام آشکارا از پذیرش خواسته ی مأمون روی برتافت و تنها به اجبار آن را پذیرفت. افزون بر آن، شرط کرد تا هیچ نوع دخالت اجرایی در امور سیاسی و جز آن نداشته باشد. اکنون پرسش این است که جدا شدن امامان از رهبری سیاسی، چه آثاری بر مفهوم امامت در اندیشه ی شیعه بر جای میگذاشت؟ به طور طبیعی نتیجه ی آن این بود که بار روحی و معنوی مفهوم امام بیشتر می شد. سیر رشد مجرد در مفهوم «ولایت» می توانست ناشی از همین تجربه ی تاریخی غیر سیاسی بودن مفهوم امام باشد. ولایت در اصل نوعی سرپرستی سیاسی بود (۱) که بر پایه ویژگیهای برتر در علم و عمل

تعریف می شد، اما به موازات ضعف سیاسی آن در مرحله ی عمل، بار صوفیانه ی آن افزوده شده و بجای کاربرد در حوزه ی سیاست، درحوزه ی ماوراء طبیعی کاربرد یافت.

عدم درگیر بودن با سیاست به معنای جد آن، حوزه ی حدیثی شیعه را به سمت دیگری کشاند. بحث هایی که درباره ی ویژگیهای امام مطرح شده، و نیز آنچه در پایان حوزه ی اقتدار امام آمده، نشان می دهد که توجه به ابعاد ماوراء سیاست، بسیار بیشتر از بعد سیاسی به معنای «احکام السلطانیه» است. شاید در این زمینه مهمترین شاهد آن باشد که بحث از امامت در شیعه، به حوزه ی کلام سپرده شده و به سخن دیگر در ضمن اصول عقاید درآمد. در حالی که اگر جنبه های عملی در آن قوی بود، به حوزه ی فقه سپرده می شد. در چنین وضعیتی می توان تصور کرد که چگونه حادثه ای چونان کربلا که آشکارا رنگ سیاسی و نظامی داشته، در روند حرکت تصوف گرایانه در امامت، حل شود.

(صفحه ۲۲۸)

(۱) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.

تأثیر غالیان

تأثیر غالیان

در زمینه ی غیر سیاسی کردن مفهوم امامت و نیز حادثه خونبار کربلا، غالیان هم بی سهم نبودند. آنها با نسبت دادن نگرش های لاهوتی به امامان، بر تجرد مفهوم امامت از سیاست و واقع، تأثیر بسزایی داشتند. نگاهی به آنچه از غالیان و درباره ی آنها نقل شده، می تواند اصرار و سماجت آنها را در غیر سیاسی کردن مفهوم امامت نشان دهد. نزاع شیعیان معتدل با شیعیان غالی به طور اصولی بر محور الوهیت گرایی در حوزه ی امامت بود. توجه به این نمونه جالب است. آنها در شرح این آیه ی قرآنی که می فرماید: «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» می گفتند که

اله در زمین همان امام است. «قالوا هو الامام». این سخن آنان سبب شد تا امام صادق علیه السلام آنها را از بدتر از مجوس و یهود و نصاری و مشرکین بخواند. (۱).

اکنون پرسش این است: آیا بحث غلو صرفاً بر محور الوهیت گرایی در حوزه ی امامت است یا در محورهای دیگری هم در همان حوزه مطرح بوده است؟ این که برخی از بزرگان علم حدیث در تضعیف برخی از روایان غالی اصرار داشته اند، و یا آثاری چون بصائر را از دیده ی اعتبار ساقط دانسته اند، شاهدهی است بر این که محور بحث صرفاً در محدوده ی الوهیت گرایی نبوده است. در نگرش غالی، امام چیزی کمتر از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست. بیاد داشته باشیم که در میان غالیان بودند کسانی که مدعی بودند جبرئیل درباره ی انتخاب رسول (نعوذ بالله) به خطا رفته و می بایست امام علی بن ابی طالب علیه السلام را برمی گزید. اعطای ویژگیهای نبوتی و حتی بالاتر از آنها، به این معنا بود تا اگر امام در حوزه ی سیاست اجرایی امامتش مشهود نیست در عالم بالا این امامت از هر چیز محکمتر و دامنه اش وسیع تر باشد. سخن بر سر نفی این امور یا اثبات آنها نیست، سخن بر سر آن است که اصولاً عناوینی که در بصائر و یا موارد مشابه آمده نشان از آن دارد که حوزه ی ولایت در فضای مجرد بسیار بیش از حوزه ی ولایت در فضای سیاست مورد توجه قرار گرفته است.

اکنون جای آن است که بدانیم اصولاً غالیان درباره ی امام حسین علیه السلام چگونه

(صفحه ۲۲۹)

می اندیشیدند و جنبه ی سیاسی این نهضت را که در ظاهر شکست بود، چگونه تحلیل می کردند. نکته ی عجیبی

که در این باره ی رخ داد و البته با اندیشه ی غلات کاملاً سازگار بود آنکه امام حسین علیه السلام در این حادثه موقعیتی شبیه به عیسی بن مریم یافت. سؤال آنها این بود که چگونه ممکن است از گیر چنین شکستی برای «ولی خدا» بدر آییم؟ بهتر آن است که وضعیت او را با وضعیت عیسی مسیح در روز به دار آویخته شدن او شبیه بدانیم. یهودیان بجای مسیح شخص دیگری را به صلیب کشیدند. در کربلا نیز کوفیان حنظله بن اسعد شامی را بجای امام حسین علیه السلام به قتل رساندند! در این باره ی بهتر است روایت مورد نظر را بیاوریم: علامه ی مجلسی ترجمه ی حدیث را به این گونه آورده است:

ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابوصلت هروی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که، گروهی در کوفه هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی علیه السلام کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظله بن اسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد، چنانکه عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می سازند: «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (نساء: ۱۴۱).

حضرت فرمود: دروغ می گویند، غضب و لعنت خدا برایشان باد؛ اینان با تکذیب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد، کافر گشته اند. به خدا سوگند که حسین کشته شد و کسی که از حسین بهتر بود، یعنی امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسن علیه السلام، او هم کشته شد. و هیچ یک از اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می شود؛ مرا هم

با مکر و حيله، به زهر شهيد خواهند کرد. اين خبر از رسول خدا صلى الله عليه و آله به من رسیده و آن حضرت را جبرئيل خبر داده و جبرئيل را خداوند آگاه کرده است. و مراد حق تعالى در آن آيه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست، چگونه معنای مورد نظر آنان درست خواهد بود و حال آن که خدای متعال از کشته شدن انبياء به ناحق در قرآن خبر داده است؛ با اين که حجت انبياء بر مخالفانشان غالب بوده و حقانيت ايشان آشکار بود. (۲).

(صفحه ۲۳۰)

در خبر ديگری آمده است: فرمانی به خط حضرت صاحب الامر عليه السلام بيرون آمد که قول آنان دعوی آن دارند که امام حسين عليه السلام کشته نشده کفر است و تکذيب رسول و ائمه عليهم السلام و ضلالت و گمراهی است. (۳) تشبيه امام حسين عليه السلام را به عيسى بن مريم عليه السلام در حديث ديگری نیز آمده و از قول امام صادق عليه السلام افزوده شده است: خدا لعنت کند غاليان را که در حق اهل بيت غلو می کنند و از حد به در می روند. (۴) در منابع غاليان شيعی نیز اين قبل توجیه ها درباره ی شهادت امام حسين عليه السلام وجود دارد. در کتاب الهفت الشريف من فضائل مولانا جعفر الصادق بحثی تحت عنوان «فی معرفه قتل الحسين علی الباطن فی زمن بنی امیه» آمده که شامل هذيان گویی غاليان در اين باره است. (۵).

همان گونه که گذشت، اصولاً غلو در حق امامان عليهم السلام سبب شده است تا بار سیاسی مفهوم امامت در شيعه کم شود. در اين باره بويژه موضع غاليان نسبت به امام حسين عليه السلام که اقدام سیاسی

او آشکارا در مرئی و منظر همه بوده، در محدود کردن آن در فضای لاهوتی مؤثر بوده است. اگر بدانیم که به صلیب کشیده شدن عیسی علیه السلام در میان مسیحیان نه مفهوم سیاسی بلکه صرفاً از زاویه بعد لاهوتی آن قابل توجه بوده، می‌توانیم اهمیت تأثیر این تشبیه را نسبت به امام حسین علیه السلام دریابیم. استاد مطهری در ضمن بحثی درباره‌ی مقایسه‌ی عیسی مسیح علیه السلام و امام حسین علیه السلام به این نکته که برخی به اشتباه، اعتقاد عیسویان را به تفدیه مسیح درباره‌ی امام حسین علیه السلام نیز مطرح کرده‌اند، توجیه داده‌اند. (۶) یعنی همان گونه که مسیح با رضایت دادن به آویخته شدن به صلیب خواست گناه پیروان خود را ببخشد، امام حسین علیه السلام نیز جهت تن به شهادت داد.

(۱) رجال کشی (اختیار معرفه الرجال، ابوجعفر طوسی، تحقیق: مصطفوی، مشهد) ص ۳۰۰.

(۲) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳، ج ۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح ۴.

(۳) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح ۳.

(۴) علل الشرایع، صص ۲۲۵ - ۲۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، صص ۲۶۹ - ۲۷۱.

(۵) الهفت الشریف، (تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس) ص ۹۶.

(۶) حماسه‌ی حسینی (مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۶۵) ج ۳، صص ۲۲۴ - ۲۳۷؛ در ص ۲۲۶.

حکمت شهادت و امر سیاست

حکمت شهادت و امر سیاست

این بحث را می‌توان با پاسخ به یک سؤال مهم درباره‌ی حادثه‌ی کربلا-آغاز کرد. آن سؤال این است که اساساً حکمت شهادت امام حسین علیه السلام چه بوده است؟ آیا این شهادت

(صفحه ۲۳۱)

شهادت سیاسی است یا معنوی؟ به سخن دیگر، کربلا یک شکست ظاهری داشته و شهادت خونینی در پی آن بوده است. اگر این حادثه‌ی پیروزی سیاسی را

در آغوش می کشید، جای این سؤال نبود، اما اکنون، امام حسین علیه السلام در برابر سپاه اموی شکست خورده، زن و فرزندانش اسیر شده، و شهر به شهر گردانده می شوند و این اقدام چه هدفی می توانسته داشته باشد؟ به عبارت دیگر، خداوند در آفرینش این حادثه برای ولی خود، چه منظور و هدفی را داشته است؟ این امر یک پاسخ می توانست داشته باشد و آن این که اساساً خداوند امام حسین علیه السلام و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند. این پاسخ راه را برای دور شدن از حوزه ی سیاست فراهم می کند؛ گر چه ذاتاً ممکن است در دو حوزه ی مختلف از نتایج کربلا ارزیابی به عمل آید. تعبیر ان الله شاء ان یراک قتیلا می تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین علیه السلام و یارانش برای خودشان شهید شدند. یعنی چون عزیز بودند و خداوند آنها را دوست داشت، آنان را به سوی خود طلبید.

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

و آنکه زدلب نظر خاص یافت

داغ عنا بر جگرش می نهند

اشاره کردیم که ممکن است در حقیقت این مسأله منافات با اهداف سیاسی نداشته باشد، اما در ظاهر مروج آن است که کربلا نه یک حادثه ی سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است. با این پاسخ، جای سؤال دیگری بود، و آن این که اقدام امام به عنوان امام، چه نتیجه ای برای پیروان خود داشت؟ در این جا بود که نه به عنوان یک نتیجه ی منطقی از آن پاسخ، بلکه در فضای آن ممکن بود این تصویر بوجود آید که او به شهادت

رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مکرر اشاره شده است که این نتایج به معنی آن نیست که مقدمات و یا حتی برخی از نتایج آن - مثلا در مورد ثواب گریه کردن - نادرست است بلکه صرفا اشاره به آن است که این پاسخ ها و فضا سازی ها راه را برای رواج برداشت صوفیانه - و نه سیاسی - از کربلا فراهم کرده است. مرحوم علامه ی مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرای کربلا برداشت سیاسی کرده و در جای خود اشاره

(صفحه ۲۳۲)

خواهیم کرد، در زمینه ی این برداشت شخصی در ارتباط با بهره ی امام حسین علیه السلام برای پیروانشان چنین می نویسد:

و باید دانست که این مذلت های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی گردد. آنها که می خواستند که ایشان را ذلیل گردانند، اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی شود و نسل های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان نیست و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می طلبند، و رؤوس منابر و منایر را و جوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می گردانند، و پادشاهان روی زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می مالند،

هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند.

و چندین هزار کس به

برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه ی سیئات خود را ز لوث گناه می شویند.

و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می گردند.

و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه ی معرفت و یقین می رسند.

و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می گردند.

و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و آلف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ی ایشان صحت می یابند. (۱).

(صفحه ۲۳۳)

(۱) مجموعه ی رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی (به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸) صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

نگاه صوفیانه

نگاه صوفیانه

نگاهی به آنچه صوفیان در مفهوم ولایت و مصادیق آن گفته اند، کار را آسانتر می کند. غفلت نکنیم که با وجود تمایلات سیاسی که در برخی از صوفیان وجود داشته و دارد، طبیعت فکر تصوف، طبیعت معنویت گرایانه و بدور از سیاست یم باشد. رهبر در تصوف در قابل «ولایت» نمودار شده و اصطلاح «اولیاء» بخشی از هویت اندیشه ی صوفیانه را تشکیل می دهد. این ولایت بیش از آنکه با زمین ارتباط داشته باشد، با آسمان پیوند می خورد اگر با زمینیان هم ارتباط دارد برای وصل کردن آنها به آسمان با بریدن کامل آنها از زمین است. زمانی که از قرن ششم هجری تصوف به حوزه ی تشیع رخنه کرد، امامان شیعه نیز در شمار اولیاء و اقطاب درآمدند. پیش از

آن شرح حال برخی از امامان در حلیه‌الاولیاء ابونعیم اصفهانی آمده بود، اما رسمیت یافتن این امر از زمانی بود که در آثار صوفیان، شرح حال دوازده امام را می‌بینیم. این بار ولایت امامان اثنی عشر علیهم السلام در کنار ولایت دیگر اقطاب صوفیه پذیرفته می‌شود البته بحث بر سر خاتم ولایت باقی می‌ماند که محیی‌الدین بن عربی، عیسی بن مریم علیه السلام را مطرح می‌کرد و سید حیدر آملی، صوفی شیعی، از این سخن او برآشفته است که خاتم اولیاء نه او، بلکه امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱).

اندک اندک تصوف، عالم اسلام، بویژه حوزه‌ی شریعت را تحت اشغال خود درآورد و به طوری که سنی و شیعه‌ی این دیار تحت تأثیر آن قرار گرفتند. سنیان صوفی علاقمند به امامان شده و در کتابهای خود از آنان به عنوان امام یاد می‌کنند. خواجه محمد پارسا، از رؤسای برجسته‌ی نقشبندیان، در فصل الخطاب خود، شرح حال دوازده امام را می‌آورد. حافظ حسین کربلانی در روضات الجنان و جنات الجنان خود هم چنین می‌کند. فضل‌الله بن روزبهان خنجی صوفی نیز کتاب وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم را می‌نگارد. این اخیری رسماً ولایت امامان را می‌پذیرد اما با این شرط که از خلافت تفکیک شود. (۲) اینجاست که امامان در این اندیشه، هویت غیر سیاسی

(صفحه ۲۳۴)

می‌یابند؛ گرچه ولایت را دارند. در چنین فضایی صوفی مشهوری همچون ملا-حسین کاشفی سبزواری دست به نگارش کتاب روضه الشهداء می‌زند. ای کتاب مبنای روضه خوانی در دوره‌ی صفویه به بعد می‌شود. (۳).

اکنون پرسش این است: آیا وی اندیشه‌ی صوفیانه‌ی خود را در ترویج برداشت صوفیانه از حادثه‌ی

کربلا و اصولاً شخصیت امام حسین علیه السلام در این کتاب آورد است یا نه؟ پاسخ نمی تواند منفی باشد. مگر کسی می تواند در تألیف چنین اثری، اندیشه های صوفی گرایانه ی خود را کنار بگذارد. باید بدانیم که از آن پس کتاب یک صوفی سنی مبنای تحلیلهای جاری درباره ی کربلا می شود و این تأثیر مهمی در تبدیل حادثه ی کربلا از یک حادثه ی سیاسی به یک حادثه ی غیر سیاسی اما معنوی و عاطفی با ملاحظات صوفیانه می شود. نباید غفلت کرد که صفویان نیز از تصوف برخاسته بودند و تا سالهای دولت آنها صوفی زده بود. فضای جامعه نیز چنین بود. این فضا علی رغم مبارزات علمی فقها، تا مدتها پابر جا بود و هیچ گاه به طور کامل از بین نرفت.

(۱) جامع الاسرار، و منبع الانوار، ص ۳۹۶ به بعد.

(۲) نگاه کنید به مقدمه ی کتاب و سیله الخادم الی المخدوم (فضل الله بن روزبهان خنجی، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه ی آیه الله مرعشی، ۱۳۷۱) ص ۲۹ به بعد.

(۳) در این مجموعه مقالی مستقل در شرح کتاب روضه الشهداء آمده است.

هدف و آگاهی پیشین

هدف و آگاهی پیشین

مسأله ی دیگری که گویا تأثیر ویژه ای در بحث برداشت سیاسی یا صوفیانه از عاشورا داشته و به نحی با فلسفه ی شهادت ارتباط یافته، مسأله ی آگاهی پیشین از حادثه ی کربلا توسط امام حسین علیه السلام است. برای کسی که از رخ دادن چنین حادثه ای خبر ندارد، طبیعی است که حداقل در ظاهر و از دید خود او راهی جز آن وجود ندارد که در پی پیروزی بر دشمن است. این پیروزی صرفاً به یک مبارزه ی منتهی به پیروزی ختم نمی شود، بلکه در نهایت به مسأله ی تشکیل حکومت نیز می انجامد. سؤال

این است که اگر بنا باشد که امام حسین علیه السلام آگاهی پیشین از این رخداد داشته باشد، در آن صورت فرض پیروزی سیاسی و غلبه ی بر دشمن و تشکیل حکومت با اشکال مواجه خواهد شد. به سخن دیگر پرسش این است: چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه

(صفحه ۲۳۵)

باشد، در عین حال هدفی سیاسی مشخصی دنبال کند؟

الف: یک نظر آن است که از اساس این آگاهی پیشین را انکار می کند. در این صورت برای تحلیل مشکل مورد بحث دشواری خاصی نخواهد بود. مراجعه به منابع نشان می دهد که در میان متکلمین شیعه این عقیده به این وسعت طرفداری ندارد، بر عکس اخبار تاریخی و حدیثی فراوانی بر خلاف آن در متون وجود دارد.

ب: پاسخ احتمالی دیگر از طرف برخی نیز ابراز شده این است که امام حسین علیه السلام از پیش نسبت به شهادت خود آگاه بوده است، اما تا زمانی همه به زمین کربلا نرسیده بود، نمی دانست که آن شهادت در همین سفر برای وی رخ خواهد داد. به سخن دیگر او به صورت کلی از شهادت خود خبر داشت، اما جزئیات قضیه از نظر زمانی و مکانی دانسته نبود. با این فرض می توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به زمین کربلا و تطبیق آن اخبار کلب بر حادثه ای که شرف انجام است، در نظر گرفت؛ این هدف می تواند به دست گرفتن حکومت باشد.

ج: پاسخ دیگر آن است که هدف را به گونه ای تعریف کنیم که با این نوع آگاهی پیشین سازگار باشد. اگر هدف تسخیر حکومت باشد، به نظر می رسد که دست کم در ظاهر این تعارض در تصمیم وجود

داشته باشد، اما اگر هدف نوعی ایثار بار به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفاً برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حداقل دانست. به عبارت دیگر، قیام امام صرفاً جنبه انکار وضع موجود دارد اما آیا چیزی در جهت اثبات موقعیتی جدید را هم اثبات می کند؟ به عبارت دیگر با این تعریف روشن نمی شود - بلکه اثبات نمی شود- که امام در پی تسخیر حکومت بوده است، بلکه تنها به دست می آید که امام برای نشان دادن اوضاع بحرانی جامعه، فساد حاکم و افشاگری دست به این کار شهادت طلبانه زده است. با این حال این هدف، نباید آن گونه برخی از متکلمان سنی از قدیم به عنوان اعتراض به شیعه

(صفحه ۲۳۶)

گفته اند، و برخی از نویسندگان جدید نیز مطرح کرده اند، نوعی انتحار تلقی شود. همان طور که گذشت چنین سیره ای در شرایط خاص خود، از نظر عقل و عقلا پذیرفته است. این دیدگاه طرفداران فراوانی دارد.

د: پاسخ به این که هدف امام امر به معروف و نهی از منکر بوده، چیزی را نسبت به آنچه در باره ی پاسخ فوق اشاره کردیم تغییر نمی دهد. جز آنکه اگر بخواهد مشکل انتحار را جواب دهد راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزئی ندارد. اگر ارتباطی با آن مشکل نداشته و صرفاً در بیان تبیین هدف سیاسی

مشخص امام حسین علیه السلام باشد، باید گفت هنوز باید برای اثبات آنکه هدف امام حسین علیه السلام گرفتن حکومت بوده چاره اندیشید. شامل کردن هدف «امر به معروف و نهی از منکر» به گرفتن حکومت، نمی تواند گریزگاه امنی برای سؤالات مورد بحث باشد؛ زیرا در آن صورت با این دیدگاه فرقی نخواهد داشت که امام در پی حکومت بوده است؛ چنین شرایطی، پرسش آغازین هنوز باقی است که چگونه با آگاهی به شهادت می توان تصور به دست گرفتن حکومت را داشت؟

اکنون که بحث به برداشت سیاسی از کربلا در حد اصل امر به معروف و نهی از منکر منتهی شد، مناسب است اشاره کنیم که با پذیرفتن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک هدف سیاسی برای قیام امام، قدم بلندی به سوی برداشت سیاسی برداشته ایم، این هدف ما را به این جهت رهنمون می کند که کربلا را صرفاً به عنوان یک قضیه شخصی در نظر نگیریم. به سخن دیگر اگر قرار باشد که تمام ماجرا در یک آگاهی پیشین با یک دستور ویژه در رفتن به سوی شهادت خاتمه یابد، گرچه ممکن است به ظاهر منزل امام از لحاظ معنوی بالاتر رفته باشد، اما به همان مقدار بعد سیاسی قضیه محدود می شود. بهتر است به نقل توضیحات استاد مطهری که خود از طرفداران نظریه امر به معروف و نهی از منکر است پردازیم. در اینجا خواهیم دید که نگرانی عمده ی استاد مطهری افراط در برداشت صوفیانه و شخصی است:

یکی از اموری که موجب می گردد داستان کربلا- از مسیر خود منحرف گردد و از حیز استفاده و بهره برداری عامه ی مردم خارج شود

امر عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد، این است که می گویند حرکت سیدالشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه ی شخصیه بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند (دقت کنید حساسیت بر سر برداشت سیاسی از کربلا برای پیروان است) و نمی توان برای امام حسین علیه السلام مکتب قایل شد، برخلاف این که بگوییم حرکت امام حسین علیه السلام از دستورهایی کلی اسلام استنباط و استنتاج شد.... معمولا گویندگان برای این که به خیال خودشان مقام امام حسین علیه السلام را بالا ببرند، می گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین علیه السلام برای مبارزه ی با شخص یزید و ابن زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می گویند... هر اندازه در این زمینه خیالبافی بیشتری بشود از جن و ملک و بیداری و دستورهایی خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی مصرف تر می کند... ما شرقیها مقام را به این می دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین علیه السلام دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع الجمعی است، انسان کامل است، مقام انسان از فرشته بالاتر است... (۱)

تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه ی کربلا رخ داده، این است که می گویند، می دانید که چرا امام حسین

علیه السلام نهضت کرد و کشته شد؟ می‌گوییم چرا؟ می‌گویند: یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را به کشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی‌کند، یعنی قابل پیروی نیست! به دستور اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط نیست... آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟ (۲) این که می‌گویند: عارفا بحقه، معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه‌ی امامت و پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق

(صفحه ۲۳۸)

بودن است. امام انسان مافوق است نه مافوق انسان و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود، اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ وجه سرمشق نبود، لهذا به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه‌ی اعجاز‌آمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده ایم. (۳).

ه. پاسخ دیگر آن است که اصولاً- درباره‌ی انبیا و امام معصوم، باید ظاهر و باطن را از یکدیگر تفکیک کرد. آنها مکلف به ظاهر بوده و وظایف اجتماعی خود را بر اساس این تکلیف انجام می‌داده‌اند. در باطن نیز از قضایا بر اساس آنچه خداوند در اختیار آنها قرار داده بود، آگاهی داشتند. در این پاسخ، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین علیه السلام بر پایه‌ی اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می‌توانسته معقول باشد. در مثل این بحث را به گم شدن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه می‌کنند که علی رغم آگاهی از آن، اصحاب را در

پی آن فرستاد و تا وقتی که ضرورت پیش نیامد، این آگاهی خویش را افشا نکرد. اگر از نظر کلامی کسی در این بحث تردید نکند، توان گفت که با برداشت سیاسی می تواند همراه باشد. علامه ی مجلسی به این تحلیل اعتقاد دارد و در حد، خود کوشیده است تا بر خورد سیاسی - البته نه در حد گرفتن حکومت - داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشتی سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و باطن نقل کنیم:

و باید که ایشان (انبیاء و امامان) به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شرک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می بودند، بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر به عثمان نمی داد و عایشه و حفصه را به حباله ی خود در نمی آورد. پس حضرت امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعون و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت

(صفحه ۲۳۹)

زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا، اگر تقاعد می ورزید و اجابت ایشان نمی نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجت بود و حجت الهی برایشان تمام نمی شد. (۴).

تقسیم ظاهر و باطن و تفکیک آنها از یکدیگر، امری است که بسیاری از متکلمان شیعه

پذیرفته اند. استاد مطهری - رحمه الله علیه - با اشاره به آنکه آگاهی های تاریخی تنها غیر قابل اطمینان بودن این سفر را اثبات می کند، می نویسند:

در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن این که امام در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است می دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و همانجا شهید خواهد شد. (۵).

این مطلبی است که برای آقای صالحی قبول نیست. به باور او این سخن که کسی بگوید: امام حسین علیه السلام هم می دانست که قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می شود و هم در همان حال تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد» منجر به این مطلب خواهد شد که «تصمیم رفتن به کوفه و عدم تصمیم رفتن به کوفه در آن واحد در قلب امام حاصل شده است و این همان اجتماع نقیضین است که در هیچ سطحی ممکن نیست».

به طور طبیعی ایشان باید توجه می کرد که تناقض دست کم هشت شرط دارد، یکی از آنها وحدت جهت است. اگر امام یا هر یک از انبیای الهی در هر تصمیمی بر اساس تکلیف ظاهر و باطن مکلف باشند که دو جور تصمیم بگیرند، چگونه تناقضی بوجود خواهد آمد، در حالی که جهت یکی ظاهر و جهت دیگر باطن است. مگر پدر با فرزند کوچکش درست نظیر این برخورد را ندارد. در درون، از بسیاری چیزها آگاه است اما عملاً در دو سطح عمل می کند یکی مطابق خواست فرزند و در جهت تربیت او و دیگری بر اساس آگاهی قبلی خود.

باز گردیم به بیان برداشت سیاسی مرحوم مجلسی که از معتقدان به تفکیک

و باطن است. او در این برداشت بر افشای ظلم و احیای دین در رخدادهای کربلا تکیه دارد. اشاره کردیم که تکلیف ظاهر و باطن می تواند با برداشت سیاسی سازگار باشد، گرچه همچنان به خاطر زمینه های دیگری که گفتیم در معرض گرایش به برداشت صوفیانه است. علامه ی مجلسی به عنوان یک عالم اخباری معتدل درمرز گرایش معنوی و مادی به هر دو سو توجه دارد؛ گرچه باید پذیرفت که در اخبار این بحث روایات فراوانی وجود دارد که بار گرایش معنوی را تقویت می کند. ما پیش از این اشاره به برداشت معنوی وی از کربلا داشتیم. اکنون مروری بر برداشت سیاسی او داریم:

و درحقیقت اگر نظر کنی، آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می کرد و انکار افعال قبیحه ی او نمی نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی برطرف می شد و قبایح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می شد و کفر عالم را می گرفت. شهادت آن حضرت سب آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد. (۶).

(۱) حماسه ی حسینی، ج ۳، صص ۸۴-۸۶؛ آقای مطهری در همانجا ص ۳۸۸ نیز نوشته اند

که اقدام امام حسین علیه السلام بر اساس دستور خصوصی نبوده بلکه منطق شهدا و فداکاران بوده است.

(۲) حماسه ی حسینی، ج ۱، صص ۶۶-۶۷.

(۳) حماسه ی حسینی ج ۳، ص ۲۹۲.

(۴) مجموعه رسائل اعتقادی علامه ی مجلسی، صص ۲۰۰-۲۰۱.

(۵) حماسه ی حسینی، ج ۳، ص ۱۸۹.

(۶) مجموع وسایل اعتقادی علامه ی محمد باقر مجلسی، ص ۲۰۱.

به سوی برداشت سیاسی

به سوی برداشت سیاسی

باید گفت، تشیع از عصر صفوی به این سوی سیاسی تر و اجتماعی تر شده است. این معلول تماس نزدیکتر و حضور جدی تر در سیاست بوده است. در دوره ی صفوی مشارکت فعال بود، اما در دوره ی قاجار حکومت از شریک کردن آنان ابا داشت. زمانی که در مشروطه نظام سلطنتی دچار بحران مشروعیت شده و سخن از جانشین آن به میان آمد، بحث از قدرت ولایت جدی تر شد، اما به مثابه ی یک نظریه ی جامع تبیین نشد.

(صفحه ۲۴۱)

روحانیت بعد از مشروطه از نظر شرکت در سیاست گرفتار نوعی انفعال جدی شد. هم به دلیل انزوای خود و هم فشار قدرت حاکم برای خارج کردن دین از صحنه ی عمومی به حوزه ی خصوصی، در عین حال کسانی آتش این حضور را گرم نگاه داشتند. احساسات مذهبی بعد از شهریور بیست اوج گرفته. به دنبال آن نفوذ افکار سیاسی و اجتماعی غرب و شرق، علمای شیعه را به مبارزه طلبید، پس از مشارکت علما در مشروطه و شرکت در تبیین و روشن کردن جنبه های سیاسی اسلام در رساله هایی که آن زمان تألیف شد، مدتی رکود پیش آمد. این رکود با تحول مجددی که در دهه ی چهل به وجود آمد، شکسته شد و بار دیگر ادعیه ی رهبری اسلام که رهبری دین را ترویج می کرد، فزونی گرفت. می توان

گفت اگرچه در این کتابها، بحث ویژه ای درباره ی رهبری نمی شد یا اگر می شد کلی بود، اما نوشته آکنده از بحث داعیه ی اسلام برای رهبری بود. ضمیمه شدن این مبارزات فکری با مبارزات سیاسی، راه بهره گیری از نهضت امام حسین علیه السلام را باز کرد. ضرورت این بحث از چند جهت روشن بود. سخن بر سر وجود نظام ظالمانه ای بود که باید سرنگون می شد. سخن بر سر شهادت بود که در اعدامهای رژیم ستمشاهی پهلوی تبلور داشت. سخن بر سر بیرون آوردن جامه از شیعه از رکود بود؛ رکودی که تا اندازه ای ریشه در افراط در برداشت های صوفیانه از کربلا داشت که در فضایی که امام خمینی - رحمه الله علیه - کتاب ولایت فقیه را نگاشت و ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه ی جامع حکومتی تبیین می کرد، در ایران نوشته هایی منتشر می شد همچون راه حسین، الفبای قیام امام حسین علیه السلام شهید جاوید، و شهادت. این کتاب ها - و نیز سخنرانی ها استاد مطهری در سال ۱۳۴۸ ش - بر پایه ی نگرش های مختلفی تألیف شده و گاه میان نویسندگان آنها اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما همه به این نتیجه رسید بودند که باید از نهضت عاشورا برداشت سیاسی چجدی تر کرد. از میان این کتابها بیشترین جدال را کتاب شهید جاوید برانگیخت. (۱) صرف نظر از بحثهای کلامی، و اشکالاتی که از این زاویه بر این کتاب می شد - و برخی صرفاً بر این

(صفحه ۲۴۲)

قسمت کتاب نقد داشتند - کتاب مزبور به قصد سیاسی کردن نهضت امام حسین علیه السلام در حد تسخیر حکومت بود. آقای صالحی نجف آبادی حتی نمی خواست این نظر را بپذیرد که هدف امام حسین

علیه السلام می‌توانست نوعی شهادت باشد که فی حدنفسه برای احیایی اسلام لازم است. او به کمترین از این نمی‌اندیشید که امام برای تصاحب حکومت قیام کرده است. چنین به نظر می‌رسد که آقای صالحی برای دستیابی به آنچه خواسته و این نوع افراطی در سیاسی کردن بوده، مجبور به مخالفت با برخی از بدیهیات شده است. اما نباید فراموش کرد که اثر مزبور جبهه‌ی مهمی را در برابر برداشتهای افراطی صوفیانه گشود.

تحلیل مرحوم دکتر حمید عنایت از این بعد کاب قابل توجه است. او می‌نویسد: چنان که به آسانی مشهود است هدف اصلی «شهید جاوید» سیاسی کردن جنبه‌ی ای از امام شناسی شیعه است که تا ایام اخیر کلاً با تعبیر عرفانی، شاعرانه و عاطفی برگزار می‌شد. نتیجه‌ی این کار، پیدایش گرایش محتاطانه ولی رو به افزایش، در میان شیعیان مبارز بود که با واقعه‌ی کربلا بسان فاجعه‌ی اساساً انسانی برخورد کنند و به تبع آن، عمل قهرمانی امام را واقعه‌ی بی‌همتا و تقلید ناپذیر در تاریخ تلقی نکنند و آن را فراتر از حد موجودات انسانی ندانند. (۲).

(۱) درباره‌ی این کتاب و مسائلی که پیش از انقلاب درباره‌ی آن مطرح شد بنگرید: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، (رسول جعفریان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ۱۳۸۰) صص ۲۱۴ - ۳۰۸.

(۲) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر صص ۳۳۰ - ۳۳۱.

هدف سیاسی: شهادت

هدف سیاسی: شهادت

باید به این نکته توجه کرد که اصولاً برداشت سیاسی از کربلا در میان آثاری که پیش از این یاد شد، صرفاً در این خلاصه نمی‌شد که امام حسین علیه السلام به هدف دستیابی به حکومت چنین اقدامی را کرده است. بلکه از

دید برخی از همان نویسندگان، اساساً این مطلب مورد انکار قرار گرفته و آنان شهادت را هدف گرفته اند. این مطلبی است که البته نه در یک قالب سیاسی صرف، اما به هر حال به عنوان یک تحلیل، از قبل وجود داشت. این طأوس در مقدمه ی لهوف پس از آن که اخبار مربوط به شهادت امام حسین علیه السلام را از پیش از واقعه ی کربلا می آورد، اشاره به اشکال کسانی می کند که «لا یعرف

(صفحه ۲۴۳)

حقائق شرف السعاده بالشهاده» نمی توانند شهادت را به عنوان یک سعادت درک کنند؛ کسانی که آن را تهلکه و خودکشی معنا کرده اند. وی در پاسخ گویی به این اشکال به روایتی از ابویوب انصاری استناد می کند که آیه ی «و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکه» را درست عکس این نظر، تفسیر می کند. (۱).

در میان معاصرین کسانی چون دکتر شریعتی را می توان نام برد که برداشت سیاسی خود را از دل مفهوم شهادت به دست می آورد و در کنار آن رسماً این امر را که امام حسین علیه السلام برای تصاحب حکومت قیام کرده، انکار میکند. (۲). در اصلی، برداشت سیاسی می توانست تحت این عنوان باشد که امام با اقدام فداکارانه ای که انجام داد، کوشید تا مردم را به مبارزه ی علیه حکومت دارد. از این زوایه، گریه و عزاداری، نه به عنوان یک برداشت صوفیانه، بلکه به عنوان یک اقدام سیاسی می توانست مورد استفاده قرار گیرد. پذیرفتن این امر که همانند بسیاری از رهبران فداکار عالم خواسته است تا خون خود را برای آبیاری اسلام بریزد، برای برخی از کسانی که در برداشت سیاسی راه افراط را پیموده اند، دشوار بوده است. این سؤال که «کشته شدن حسین بن علی

علیه السلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام شود» سؤالی است که برای آقای صالحی به صورت مشکلی درآمده است که به قول خودش «هنوز بر ایمان حل نشده است.» (۳).

نامبرده نتایج مختلفی را که می توان بر کشته شدن امام حسین علیه السلام از قبیل رسوایی بنی امیه و یا نظایر آن مطرح کرد، غیر قابل قبول عنوان کرده است، اما این نکته را که ممکن است کسی به خاطر این قبیل نتایج، دست به چنین اقدام فداکارانه زده باشد، نپذیرفته است. اگر در اصلی این مطلب تردیدی نباشد، که نیست، ممکن است پذیرفت که کسی که خود چنین کرده، نتایجی را در نظر داشته، هر چند ممکن است از

(صفحه ۲۴۴)

دید ایشان آن نتایج محقق نشده باشد. این نیز گفتنی است که بسیاری از انقلابیونی که در دهه های اخیر درباره ی امام حسین علیه السلام کتاب نوشتند، به راحتی پذیرفتند که امام حسین علیه السلام خواست خونش ریخته شود تا اسلام زنده گردد. در این جمله می توان از شهید هاشمی نژاد یاد کرد که در کتاب درسی که حسین به انسانها آموخت این دیدگاه را پذیرفته است.

(۱) لهوف، ص ۱۷-۱۶.

(۲) وی در سخنرانی شهادت خود به رغم ستایشی که از دانش نویسنده ی «شهید جاوید» می کند، بر «اختلافی نظر علمی» خود با وی تأکید می ورزد که به نظر او «اختلاف نظر اساسی» است. وی نظر صالحی را منطبق با واقعیت های خارجی و تاریخی آن روزگار نمی داند بنگرید: شهادت، صص ۳۶-۳۵.

(۳) شهید جاوید، ص ۳۲۶ (بحث آیا کشتن امام به سود اسلام بود؟).

سخن آخر

سخن آخر

آنچه باقی می ماند شرح این نکته است که در انقلاب اسلامی، با رهبری قوی، متین و انقلابی

رهبر کبیر انقلاب، حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیه و حشره الله مع اجداده الطاهرین - گرایش به برداشت سیاسی تقویت شده و آن امام در مقاطع مختلفی در این زمینه سخن گفتند. مجموعه ی این سخنان در مجموعه ای تحت عنوان قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی چاپ شده که بررسی آن، بر اساس آنچه تا کنون گفته ایم، مقال دیگری را می طلبد. عجلتا دو جمله از سخنان امام را به عنوان حسن ختام این مقال می آوریم. ایشا در جایی فرموده اند:

وقتی که حضرت سیدالشهدا آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی، و این حرکت اسلامی، سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. (۱).

و در جای دیگری فرموده اند:

سیدالشهدا آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد، اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده خیر، اینها برای حکومت آمدند ابرای این که باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد. (۲).

(صفحه ۲۴۵)

(۱) صحیفه ی نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰.

(۲) صحیفه ی نور، ج ۲۰، ص ۱۹۰.

تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان

تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان

برای زوال و سقوط یک دولت، یک سری عوامل نزدیک وجود دارد، یک سری عوامل دور که هر دو در جای خود اهمیت دارد. عوامل دور ممکن است از نظر زمانی با زمان سقوط فاصله داشته باشد، اما بی تردید و به دلایل تاریخی، نقش مهمی در زوال

یک دولت دارد. در سقوط یک دولت عوامل نزدیک، مثل انقلابی فراگیر یا حمله ی خارجی، وقتی مؤثرند که بیاد دولت محاکم ضعیف شده باشد؛ یعنی در جذب پشتوانه ی مردمی و ملی برای حمایت از خود ضعیف باش. اگر این ضعف نباشد، انقلاب فراگیر محقق نمی شود، یا اگر حمله ی خارجی صورت گیرد، حمایت مردمی، می تواند دولت را نجات می دهد. بنی امیه سال ۴۱ به قدرت رسیدند. سال ۶۱ انقلاب عاشورا بود، سال ۱۳۲ یعنی هفتاد و یک سال بعد، امویان سقوط کردند.

اکنون پرسش این است: عاشورا چه تأثیری بر سقوط امویان داشت؟ به نظر می رسد عاشورا از دو زاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت:

جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام حسین علیه السلام آنجا که به معرفی یزید و ویژگی های وی می پردازد فراوان است. آن حضرت با تعبیر «علی الاسلام السلام» اسلامیت دولت یزید و طبعا دولت اموی را زیر سؤال می برد. امام، روی سگ بازی و مشروب خواری یزید انگشت می گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت ها سخن می گوید.

(صفحه ۲۴۶)

دولت اموی که اساس آن با حيله گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد، در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجد سازی وجود داشت. عبدالملک در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت المقدس تعمیر کمی کرد. حتی به عهد ولید مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه را بازسازی و طلاکاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می بردند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی امیه بیشتر از زمان خلفای اول و

بیشتر از زمان عباسیان بوده.

اما آیا اینها اسلامیت بود؟ اسلامیت اهل بیت، اسلامیتی دیگری بود. اسلام اموی متفاوت با این اسلام بود. این فریبکاری دولت اموی به جای آن که در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشته عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم تلاش کند، برای بدست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آبرسانی به حجاج و جهاد فی سبیل الله و مقایسه ی آنهاست، خداوند به روشنی جانب جهاد فی سبیل الله را می گیرد. البته فتوحات، می توانست جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی امیه در اندیشه ی منافع مادی آن بودند. همین امویان فاسق، برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی پذیرفتند و تا مدتها با این که آنها مسلمان شده بودند، هنوز آنها را ذمی دانسته جزیه از آنان می گرفتند. (۱).

البته مسلمانانی که در جبهه های نبرد می جنگیدند؛ طارق بن زیادها و دیگران، شاید واقعا مجاهد فی سبیل الله بودند. وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می شود، فتوحات هم متوقف می شود. چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیر الجماجم وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس در سال ۷۱ برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، با همان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند.

جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین علیه السلام در سقوط دولت اموی آن بود که از ابتدای

(صفحه ۲۴۷)

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه برای به دست گرفتن رهبری

جامعه‌ی اسلامی مطرح بودند. بنی هاشم و بنی امیه. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت آن حضرت نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه‌های میانی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شدند. اندکی بعد، بنی امیه، طی حوادث دوران عثمان تا شهادت امام علی علیه السلام بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب آنان بنی هاشم بودند که در حکومت امام علی علیه السلام و فرزندش امام حسین علیه السلام این مسأله نمودار شد. نهضت کربلا بار دیگر نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را برعهده دارد و آماده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، یک دولت هاشمی و علوی تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای تعمیق بخشیدن ادعای علویان برای حکومت در دوره‌ی بعد، این نکته‌ی کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان، نهضت کربلا، فعال بودن بنی هاشم و اهل بیت را نشان داد. برای مثال، سالهای پایانی دولت اموی شعار الرضا من اهل بیت بود که جوهره‌ی رهبری را در مبارزه‌ی سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت.

اهل بیت این قداست خود را از کجا آوردند. این احساس سیاسی هوادار بنی هاشم از کجا آمده است؟ به نظر می‌رسد یکی از بزنگاه‌های اصلی در اینجا این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بین شانزده تا ۲۵ نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می‌توانستند این ماجرا را فراموش کنند؟ مظلومیت را از

آنان یاد بیرند و به آن بی توجه باشند؟

البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی امیه تنها در همین جهت بوده است. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی هاشم می افتد، باید ریشه ی بخشی از سقوط را در مظلومیت این خاندان جستجو کرد.

البته و مع الاسف، شاخه ی بنی عباس (از بنی هاشم) از فرصت استفاده کرد و آنچنان که شرح آن در تواریخ آمده، با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف اهل بیت و «الرضا من آل محمد» به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند

(صفحه ۲۴۸)

ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد. هر چند ابومسلم خود اولین قربانی این دولت بود و پاداشش را خیلی زود گرفت.

(۱) تاریخ الطبری، ج، ۷، ص ۵۵؛ الکامل، ج ۵، ص ۱۴۸.

قیام امام حسین یک قیام اسوه

قیام امام حسین یک قیام اسوه

اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده ی آن همانجا بسته می شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود.

دوم نوعی دیگر از قیام ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام هایی است که حالت اسوه برای دوره های بعد پیدا می کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد.

در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه السلام حالت نوعی الگو و

اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او درآمده است.

روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین علیه السلام از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی

(صفحه ۲۴۹)

نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین علیه السلام از زاویه‌ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه‌ی مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد.

مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله

بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه ی قیامهای بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

قیام امام حسین یک قیام اسوه

اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده ی آن همانجا بسته می شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود.

دوم نوعی دیگر از قیام ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام هایی است که حالت اسوه برای دوره های بعد پیدا می کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد.

در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه السلام حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده

است.

روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت ها اندک است. در شهادت ها، می توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می افتد. نهضت امام حسین علیه السلام از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش های زمانی

(صفحه ۲۴۹)

نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین علیه السلام از زاویه ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه ی مسیر انبیاء مطرح می شود و وارث آنان تلقی می گردد.

مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه ی

قیامهای بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام های پس از آن

تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام های پس از آن

باید توجه داشت که قیام امام حسین علیه السلام جدای از آنچه که مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر بود، در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی امیه بود. بنابراین یک بار دیگر، پس از تلاشهای امام علی علیه السلام از سوی امام حسین علیه السلام که نواده پیامبر صلی الله علیه و آله بود، بر این اصل تکیه شد که امامت حق امویان نیست. این نکته ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه ی برنامه ی سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه ی خود ساختند.

نکته ی دیگری شعارهایی بود که امام حسین علیه السلام مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی های ایشان مرور کنیم، با آنچه که به عنوان شعار در سایر قیامهای شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می کند. این اهداف معمولاً در بحث بیعت مطرح می شود یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی با او بیعت می کنند. این بیعت از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام علوی، دعوت مردم به کتاب

(صفحه ۲۵۰)

خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعیت سنت خلفا بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان

خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی علیه السلام نپذیرفته بود.

قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فراگیر آن، در همه ی این قیامها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین علیه السلام در قیامش مطرح کرد و اصولاً مشروعیت به آن داد. می دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولاً قیام مسلحانه پذیرفته نیست. البته در گذشته، مرجیان به قیام مسلحانه اعتقاد داشتند؛ چنان که روزگاری دسته ای معتزله هم بر همین باور بودند. خوارج نیز چنین می اندیشند.

نکته ی دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظریه ی سیاسی شیعه به حساب می آمد و همه جا گفته می شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره ی اموی «الرضا من آل محمد» بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخر که در سال ۱۶۹ قیام کرد آمده است: ادعواکم الی الرضا من آل محمد و علی أن نعمل فیکم بکتاب الله و سنه نبیه و العدل فی الرعیه، و القسم بالسویه. (۱).

حتی در قیام توابین هم این نکته را می یابیم که اظهار کردند، اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می سپریم. عدالت گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می شد و از زمان امام علی علیه السلام رایج گشته بود، در این بیعت ها مورد تأکید قرار می گرفت.

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۸.

امامان شیعه و مسأله ی قیام

امامان شیعه و مسأله ی قیام

آنچه در این باره می توان گفت: این است که کربلا در میان شیعیان

امامی، بیش از آن که یک حادثه‌ی سیاسی و قابل تقلید در عرصه‌ی سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه‌ی خونبار و مقدس مورد توجه قرار گرفت. در واقع علویان زیدی، و بیشتر از نسل امام حسن علیه السلام راه قیام انقلابی را پذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین علیه السلام بود؛ پیشینه‌ی سیاسی آن هم باز به جمل و صفین می‌رسید؛ زیرا

(صفحه ۲۵۱)

آن دو حرکت هم به نوعی مبارزه‌ی علیه طغیانگری و ستمگری حکام داخلی داشت. با این حال، و به رغم آن که در میان شیعیان امامی، بعد سیاسی انقلابی کربلا کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش‌های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره‌های بعدی انتقال یافت. در واقع، عدم تقلید از آن حرکت، دلایل خاصی داشت و بیشتر به ناهموار بودن شرایط سیاسی جامعه برای تکرار چنان پدیده‌ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی پدید می‌آمد، همان ارزش‌هایی سیاسی نهفته می‌توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت و از بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره‌گیری شد.

تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه‌ی شیعه

تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه‌ی شیعه

جامعه‌ی شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه‌ی عاشورا قرار داشته است. اما این که تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه‌ی عاشورا، بیشتر در ابعاد غیرسیاسی بوده است. در اینجا البته مطلب یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است که نیاز به تبیین دارد.

روشن است که ائمه‌ی شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را ورای

یک اثر سیاسی صرف مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولاً کوشیدند تا کربلا را میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه‌ی امام باقر علیه السلام به روضه خوانی در منی در ایام حج، یک نمونه‌ی قابل توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا- و حتی برابر دانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه‌ی همین جاودانه سازی بود. انشای زیارت نامه‌ها، بعد دیگر این امر را تشکیل می داد اینها در اسوه کردن حادثه‌ی کربلا اهمیت زیادی داشته است.

اکنون پرسش این است: آیا ائمه‌ی از این مسأله‌ی اهداف سیاسی داشته اند یا نه؟ بدون تردید باید گفت داشته اند. یعنی همه‌ی اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین علیه السلام بوده است. در زیارت عاشورا که عام‌ترین ابزار بیان اهداف

(صفحه ۲۵۲)

نهضت امام حسین علیه السلام و وسیله‌ی ایجاد ارتباط بین یک شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی را می یابیم. در آنجا در یک مورد چنین می خوانیم: بأبی أنت و أمی، لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی أکرم مقامک و أکرمنی بأ أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمدصلی الله علیه و آله. و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله و أن یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم.

از این عبارت به دست می آید که حرکت امام حسین علیه السلام به یک معنا، به صورت یک ثار دائمی مطرح شده است؛ ثاری که یک شیعه در هر زمان باید در

گرفتن آن سهیم باشد. یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین علیه السلام نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه ی چهره های باطل در ریختن خون امام حسین علیه السلام دخالت داشته اند و هر بار باید انتقام آن ثار را از آنان گرفت.

بعد معنوی کربلا

بعد معنوی کربلا

مع الاسف بخش سیاسی کربلا تا اندازه ای و در دوره هایی به طول کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت غیر صحیح از متون روایی و زیارتی ماست. این خلط، خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا- آئینه مبارزه ی حق و باطل نیست. نوعی حالت و وسیله برای رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله ی عبرت نیست. بلکه خودش فی حد نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدا می کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد؛ اما مع الاسف بسیاری از شیعیان ما از طبقات مختلف، وقتی زیارت عاشورا را می خوانند، به این جمله نظر آینه ای دارند بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می دانند بس. این گروه از شیعیان، روایاتی را که درباره ی اهمیت زیارت است. مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره ی نهضت امام حسین علیه السلام و جاودانه شدن عاشورا

(صفحه ۲۵۳)

می شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است. درست مثل این که بگوییم حتی اگر کسی معنای آیات قرآن را نمی فهمد، باز خواندن آن ثواب دارد.

به بیان دیگر، وقتی روی

زیارت کربلا- تکیه می شود، مسأله دو جنبه دارد. یکی نفس زیارت و ثواب آن؛ دیگری جهت دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شریعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین علیه السلام نیز در می یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است.

مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می توان مشاهده کرد. ائمه به محض آن که احساس می کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است یا بدعتی در حالی جایگزین شدن است، شیعیان را به سوی عمل به آن حکم راغب کرده و به مخالفت با بدعت تحریک می کردند. زمانی که امام باقر علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام سخن می گوید، هنوز بنی امیه بر سریر قدرت نشسته اند و رفتن به زیارت امام حسین علیه السلام مبارزه با بنی امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است. البته عاشورا باید جاودانه باشد، رسم سوم آن هم باید جاودانه باشد، چرا که ما همیشه به اهداف عاشورا نیازمندیم.

نکته ای که باید در تبیین حادثه ی عاشورا برای توده های مردم تأکید شود، وصل کردن حادثه ی عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید در آن صورت اسوه بودن و عبرت واقع شدن کربلا می تواند ملموس تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریه کردن برای امام حسین علیه السلام زایل کننده ی گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد شرایط تحول درونی و آماده کردن یک شیعه برای دفاع و پاسداری از دین و احیانا فداکاری و جانبازی در راه آن است. با این حال باید تأکید

کرد که تکیه ی روی جنبه ی سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده ی کاملاً برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیر شده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم رنگ کند. کربلا یک نهضت زمینی صرف نیست؛ بخشی از وحی مجسم شده و قرآن عینیت یافته است. همان طور که نظریه ی امامت در شیعه، صرفاً مشتمل بر جنبه ی سیاسی نیست، قیام عاشورا هم تنها یک حرکت سیاسی نیست.

(صفحه ۲۵۵)

مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن قولویه

مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن قولویه

امام حسین علیه السلام یکی از کانون های اصلی توجه شیعه در نگاه شیعه به تاریخ دینی و مقدسش بوده و هست. در حقیقت گزینش یک حادثه در تاریخ و تکرار آن، تفسیری است که از تاریخ صورت می گیرد. برای شیعه، نهضت امام حسین علیه السلام تفسیر تاریخ است. یعنی همه ی عناصری که در بهره گیری از تاریخ لازم دارد، در این حادثه نهفته است.

آگاهیم که یک هدف سیاسی و مهم در تاریخ، اصل عبرت است؛ عبرت یعنی بهره مند شدن از قانون مندی تاریخ و تطبیق و تسری آن به سایر موارد. این قانون مندی مبتنی بر داشتن فلسفه ای است از حق و باطل؛ تعامل این دو در گذر تاریخ، و در نهایت سرنوشت نهایی هر یک از آنها، بدان گونه که در نگرش قرآنی، حق اصیل و باطل کف روی آب است.

نکته ی دیگر، اسوه یابی در تاریخ است. انسان در تاریخ به دنبال اسوه هایی اساسی می گردد. درست مانند یک فیلم سینمایی که هنرپیشه ی نخست فیلم به عنوان یک الگو مورد توجه است. در قرآن اسوه های اصلی و محوری انبیاء و اولیاء هستند و در رأس آنها خود پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله است. در تاریخ مقدس شیعه به لحاظ ساختار سیاسی ویژه اش، امام حسین علیه السلام یک الگوی تمام عیار در استمرار حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ است. شیعه برای حفظ این الگو تلاش فراوانی کرده است.

از سوی دیگر، تکرار تاریخ و تجربه ی آن بسیار اهمیت دارد. انسان در نگاه تاریخی

(صفحه ۲۵۶)

خود به دنبال مشابه سازی میان آن چیزی است که به عنوان اصل پذیرفته، با آن چیزهایی که در حال رخ دادن است. حادثه و شخصیتی را که به عنوان اسوه پذیرفته و اعتباری ویژه ای برای آن قائل است، مرتب به خاطر می آورد و ملاک و معیار و محک سایر رخدادها قرار می دهد.

حادثه ی کربلا برای شیعه نوعی ملاک در تکرار تاریخ است؛ تکرار بخشی از تاریخ که بسیاری از چیزها را به او می آموزد. این تکرار، درباره ی بخشهای دیگر هم صورت می گیرد. برای نمونه اعیاد هم چنین وضعیتی دارند. این قبیل تکرارها در این که یک حقیقتی را از نو برای انسان طرح و تفسیر می کنند، مشترکند.

آنچه برای شیعه اهمیت داشته این است که این اسوه را به گونه ای حفظ کند که سخت در خاطره ها بماند و نه تنها حضور زبانی که حضور واقعی در خطر مشی تاریخی یک شیعه داشته باشد. رابطه ی میان شیعه با این بخش تاریخ باید هر لحظه تجدید شود و خاطره ی آن محفوظ بماند. دست کم یکی از ابراهای که این ارتباط را نیرومند می کند، زیارت است.

اینجاست که بحث زیارت با دیدار با این بخش از تاریخ مقدس ما، اهمیت ویژه می یابد. زیارت امام حسین علیه السلام نوعی تجدید دیدار و تجدید عهد با آنحضرت و آرمان های اوست. روشن

است که همه ی مسلمانان زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارند و آن را گونه ای تجدید دیدار با آن حضرت می دانند. در زیارت، زائر نزدیک قبر می رود و، سلام می دهد و پاسخ می شنود. در واقع، زیارت شنونده، زنده است و پاسخ سلام را می دهد و اینجاست که دیداری و تجدید عهدی صورت می گیرد؛ دیدار با یک اسوه ی زنده.

باید گفت که امامان با تأکید بر زیارت امام حسین علیه السلام نهضت آن حضرت را جاودانه کردند. این نکته ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته گرچه در شعور خود آگاه همه ی شیعیان آثار آن دیده می شود. این ممکن بود که حادثه ی عاشورا به عنوان یک رخداد مهم صورت گیرد، اما بعدها به دلایلی مورد غفلت قرار گیرد و از خاطره ها حذف شود. در این میان عواملی و شرایطی باید پدید می آمد تا آن را زنده نگاه دارد. حتی

(صفحه ۲۵۷)

فریادهای امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام هم در طول سفر ممکن بود فراموش شود؛ اما امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام با رواج سنت زیارت، نهضت حسینی را جاودانه کردند. آنان سنتی را در لزوم زیارت امام حسین علیه السلام و رفتن به سوی قبر و گریه کردن و ضجه زدن استوار کردند که نهضت حسینی جاودانه و همیشگی گشت و نورش فروزان شد.

یک دانشمند شیعی بزرگوار با نام ابوالقاسم جعفر بن محمد معروف به ابن قولویه قمی (م ۳۶۸ یعنی سه سال پس از آغاز غیبت کبری) کتاب با ارزشی در باب زیارت تألیف کرد. این اثر که کامل الزیارات نام دارد، مشتمل بر ۱۰۸ باب است که هر باب آن اختصاص به مساله ای در

باب زیارت دارد. وی این کتاب را در پاسخ کسی نوشت که از وی خواسته بود تا در این باره تالیفی داشته باشد، گرچه از وی نام نبرده است. ابن قولویه به خصوص در مقدمه تاکید می کند که آنچه را در این کتاب آورده، روایاتی است که از طریق ثقات اصحاب نقل شده و از افرادی که مورد طعن بوده اند، روایتی نقل کرده است.

بخش مهم این کتاب درباره ی زیارت قبر امام حسین علیه السلام است؛ اما مؤلف در ابتدا و انتها درباره ی اصل زیارت، زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام سخن گفته و در انتها درباره ی زیارت سایر امامان روایاتی نقل کرده است. بسیاری از این زیارات در کتاب های حدیثی دیگر نیز آمده اما این تک نگاری با ارزش، می تواند نگرش جامعی از زیارات را در فرهنگ شیعه نشان دهد. به علاوه، کتاب یاد شده، سند استواری است در باره ی صحت و اصالت بسیاری از آنچه به عنوان زیارت برای امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیه السلام نقل شده است. کتاب یاد شده را استاد علی اکبر غفاری تصحیح و منتشر کرده است. (۱).

پس از مسأله ی زیارت خانه ی خدا که همان سفر حج و عمره است، سنت زیارت را خود رسول الله صلی الله علیه و آله بنا نهاد. حضرت فرمود: «هر کس به مکه بیاید، اما در مدینه به

(صفحه ۲۵۸)

زیارت من نیاید، در حق من جفا کرده است.» بر همین اساس است که زائران خانه ی خدا، از سنی و شیعه، پس یا پیش از اعمال حج، به مدینه سفر می کنند و به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله می شتابند.

و نیز فرمود:

«هر کس به زیارت من بیاید، من شفیع او در روز قیامت خواهم بود.» و نیز فرمود: «هر کس مرا زیارت کند، بهشت برای او خواهد بود.» (کامل الزیارات ص ۹). در روایت دیگری آمده است: زیارت قبر رسول مانند زیارت خداوند است در عرش او (کامل ۱۰).

متن زیارت نامه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را ابن قولویه آورده است. ارکان اصلی آن عبارت است از: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول. شهادت به این که رسول و وظائفش را انجام داده. ستایش خدا از این که رسولش ما را از شرک و ضلالت نجات داده. فرستادن صلوات و درود خدا و ملائکه بر رسول. خواستش پاداش برای پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس خدمات او. و درخواست استغفار از خدا به توسط رسول او. (کامل ۱۱).

نمونه های دیگری هم از زیارت وجود دارد که رکن اصلی آن، فرستادن اسلام و صلوات بر رسول و درخواست دعا برای خویش است.

زیارت نامه ی امام علی علیه السلام بعد از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد عنایت شدید قرار گرفت است. یک زیارت نامه ی مفصل از امام سجاد علیه السلام برای امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است. (ص ۳۷) سلام و درود و شهادت به این که «جاهدت فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتبعت سنن نبیه» و بعد هم استغفار فراوان. یک زیارت نامه ی مفصل هم از موسی بن جعفر علیه السلام در کتاب الجامع محمد بن حسن بن ولید بوده که ابن قولویه آن را آورده است. (ص ۳۸ - ۳۹) عناصر اصلی این زیارت نامه هم سلام و درود خدا بر رسول، تمسک به قبر حضرت

و خود حضرت برای طلب استغفار از خداوند، و بیان صفات و مناصب الهی آن حضرت: السلام عليك يا حبيب الله. السلام عليك يا صفوه الله، السلام عليك يا ولي الله. السلام عليك يا حجه الله. السلام عليك يا عمود الدين و وارث علم الاولين و الاخرين (ص ۳۹) و ادامه آن که بسیار مفصل است.

در این زیارات، درس امامت به طور کامل آمده است. همین طور بینش تاریخی

(صفحه ۲۵۹)

شیعه در ارتباط با تاریخ امامت تشریح شده است. برای مثال: در ص ۴۲ کامل الزیارات در زیارت امام علی علیه السلام آمده است: السلام عليك يا ولي الله. انت اول مظلوم و اول من غضب حقه صبرت و احتسبت حتى أتاك اليقين. در اینجا امام به عنوان «نخستین مظلوم» و «اولین کس که حق او غضب شده» معرفی گشته است.

ابن قولویه، پس از زیارت امام علی علیه السلام فصلی درباره ی محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسنین آورده. بعد از آن فصلی در زیارت قبور ائمه ی بقیع علیهم السلام. این زیارت نامه هم درست درس دینداری و امامت داری است. (ص ۵۲).

پس از آن مباحث به امام حسین علیه السلام اختصاص می یابد که در واقع، مقصود اصلی از تالیف کتاب است. ابتدا از اخبار شهادت امام حسین علیه السلام از پیش از تولد و پس از تولد آن حضرت یاد می شود. پس از آن، از آگاهی انبیاء از شهادت امام حسین علیه السلام صحبت می شود که در این باره احادیث فراوانی در دست است. از این روایات، به دست می آید که شهادت امام حسین علیه السلام یک امر قطعی بوده که همه ی انبیاء و ملائکه از پیش، آن را به عنوان یک حادثه ی

مهم می دانسته اند. بنابراین شهادت امام حسین علیه السلام یک امر معمول و عادی نبوده است. این همه روایت که بسیای از آن ها نیز درباره ی آگاهی خود امام حسین علیه السلام از شهادت خویش است. مؤید آن است که حادثه ی مزبور می بایست تأثیر تاریخی عظیمی از خود در امت شیعه داشته باشد. یعنی شهادت امام حسین علیه السلام یک شهادت سیاسی و معمول نبوده بلکه یک نقطه ی مهم در مجموعه ی زندگی بشر به شمار می آید. زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بر بالای منبر از مردم می خواهد تا هر چه می خواهند سؤال کنند، سعد و قاص به طعنه از عدد موهای سرش می پرسد؛ حضرت می فرماید: زیر هر یک از موهای تو شیطانی نشسته، و فرزندی از فرزندان تو، فرزندم حسین را خواهد کشت. (ص ۷۵).

امام حسین علیه السلام از همان مکه نامه ای به برادرش محمد بن حنفیه چنین نوشت: اما بعد: فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی، لم یدرک الفتح. (ص ۷۶).

بعد از شهادت نیز تمام عالم عزادار می شوند. آسمان و زمین و خورشید گریه می کنند. زیر هر سنگی که آن را بر می دارند خون تازه می بینند. البته این روایات

(صفحه ۲۶۰)

حکایتش، حکایت تسبیح است. گرچه ما نمی فهمیم و کیفیت آنرا نمی دانیم؛ اما مسلم است که اصل این روایات از امامان علیه السلام صادر شده و بسیاری از آنها در مآخذ اهل سنت و از قول غیر امامان هم آمده است.

ابن قولویه از باب سی و دوم، روایات مربوط به گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را می آورد. یکی از ارکان حفظ یاد امام حسین علیه السلام گریه کردن برای اوست. در این باره، به مقدار زیادی تأکید شده است.

مضمون بسیاری از این روایات شبیه این روایت امام صادق علیه السلام است که فرمود: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار (ص ۱۱۱). بیشتر اخبار گریه کردن ائمه، مربوط به امام سجاد علیه السلام است. هر وقت گریه می کرد و از حضرتش می خواستند تا آرام شود، می فرمود: یعقوب فقط یک فرزندش گم شد، آن اندازه گریه کرد. من پدرم، برادرانم و جماعتی از اهل بیتم در اطرافم ذبح شدند! آیا نباید گریه کنم. (۱۱۵). تعبیر قتیل العبرات به معنای کشته شده اشک ها را به خود امام حسین علیه السلام نسبت داده اند؛ به این معنا که هیچ کس از او یاد نمی کند، جز آن که اشکش جاری شود. (۱۱۷) در زیارت اربعین هم آمده است: السلام علی أسیر الکربات و قتیل العبرات.

برگزاری مجلس سوگواری با حضور شعرا یکی از کارهایی است که ائمه انجام می دادند. شعرا شعری خواندند و ائمه و خانوای آنان گریه می کردند. مخصوصاً ائمه علیهم السلام از سرودن شعر در مرثیه ی حسین علیه السلام به خوبی استقبال می کردند و جوایز زیادی می دادند. (ص ۱۱۲) یک مورد خبر کمیت بن زید اسدی نقل شده است که برای امام سجاد علیه السلام شعر خواند و آن حضرت گریه کرد. در وقت جایزه، از امام خواست تا لباسش را به وی بدهد و حضرت داد. دیگری مربوط به دعبل خزاعی است که برای امام رضا علیه السلام شعر خواند و امام سخت گریست.

نکته ی دیگر تحریض مردم در رفتن به زیارت قبر امام حسین علیه السلام است. مسمع بن عبدالملک بصری می وید: امام به من گفت: سر قبر حسین می روی؟ گفتم: من در بصره شناخته شده ام. اگر بروم، وابستگان به

خلیفه - سلیمان بن عبدالملک - به او خیر می دهند. حضرت فرمود: پس برای او عزاداری می کنی؟ آری، گریه می کنم.

(صفحه ۲۶۱)

پس از آن حضرت فرمودند: اما انکم یعدون من أهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا أمانا. (۱۰۸) شما در جمله سوگواران ما هستید، کسانی که با خوشحالی ما خوشحال می شوند و با حزن ما محزون، از ترس ما احساس ترس و از امنیت ما احساس ایمنی می کنند.

زیارت قبر امام حسین علیه السلام سخت مورد تأکید ائمه علیهم السلام بوده و برای آن فضائل بیشماری در روایات آمده است. زنی با نام ام سعید الاحمسیه که عراقی بود و به مدینه آمده بود، در این شهر، الاغی گرفت تا به زیارت قبور شهدای احد برود. حضرت فرمود: شما اهل عراق را چه می شود. تا اینجا برای زیارت شهدا می آید، اما به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام که سیدالشهداء است نمی روید (۱۱۸).

روایاتی درباره ی زیارت قبر امام حسین علیه السلام توسط انبیای الهی (۱۲۰) و همچنین ملائکه الله (۱۲۲) نقل شده است.

امام صادق علیه السلام ضمن دعاهاى خود، برای زائر قبر امام حسین علیه السلام دعا می کرد. در این دعا حضرت اشاره می کند که زائرین امام حسین علیه السلام مورد طعنه ی دشمنان بوده اند. پس از آن از خداوند می خواهد زائرانی که زیر آفتاب گرم به زیارت می روند، ببخشد، فارحم تلك الوجوه التي غیرتها الشمس، و ارحم تلك الخدود التي تتقلب علی حفرة أبی عبدالله الحسین. و ارحم تلك الاعین التي جرت دموعها و رحمه لنا... (۱۲۶).

برای زائر حسین علیه السلام ملائکه درود می فرستند و از وقتی که به زائر به سوی حرم ابا عبدالله علیه السلام

حرکت می کند، همراهیش می کنند.

فصلی خاص درباره ی لزوم زیارت قبر امام حسین علیه السلام تا سر حد لزوم آمده است. امام باقر علیه السلام می فرماید: مروا شیعتنا بزیاره قبر الحسین علیه السلام فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین بالامامه من الله عزوجل. (۱۳۱).

حتی اگر کسی خودش نمی تواند به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود، اگر هزینه ی دیگری را بدهد که برود، ثواب فراوان دارد (۱۳۲). همین روایات است که بعدها در دوره ی صفوی، وقف های بیشماری را برای پرداخت هزینه ی زائران قبر امام حسین علیه السلام پدید آورده است.

(صفحه ۲۶۲)

در اواخر دوره ی امویان زیارت امام حسین علیه السلام بسیار دشوار بوده و روایاتی در کامل الزیارات (صص ۱۳۷-۱۳۵) آمده است که زیارت در حال خوف و ترس و ثواب آن را مورد توجه قرار داده است. ابن بکیر به امام صادق علیه السلام می گوید: من در ارجان (نزدیکی بهبهان فعلی) مقیم هستم و شوق زیارت قبر امام حسین علیه السلام را دارم، اما وقتی می آیم ترسی در دلم هست تا برگردم: حتی أرجع خوفا من السلطان و السعاه و أصحاب المسالح (۱۳۶) ترس از سلطان، سخن چینان و مرزداران و دروازه بانان دارم. به دلیل همین فضای ترس، ائمه زیارت در حال تقیه را به اصحاب خود تعلیم می دادند. حضرت صادق علیه السلام می فرماید در فرات غسل کن. لباس پاک بپوش و از برابر قبر رد شو و بگو صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک یا ابا عبدالله تا سه بار. (۱۳۶) یعنی یک زیارت مختصر و عبوری در حالت ترس و خوف.

درباره ی ثواب زیارت احادیث بی شماری در دست است. در اینجا هم درست مانند سفر حج، سفر با پای پیاده،

بسیار توصیه شده و هر گام آن مساوی با نوشتن یک حسنه و پاک شدن یک گناه دانسته شده است (۱۴۵). سرافرازی زائران حسین علیه السلام در روز قیامت به حدی است که در آن روز هر کسی دوست می دارد که ای کاش زائر حسین علیه السلام می بود. (۱۴۶) هر کس که زائر حسین علیه السلام باشد در قیامت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خواهد بود (۱۴۷). زائران حسین علیه السلام زودتر از سایر مردم وارد بهشت خواهند شد. (۱۴۸)

یکی از شرایط زیارت که در روایات آمده، آن است که حسین علیه السلام را زیارت کند در حالی که عارفا بحقه. حق او را و ولایت او را بشناسند. این قید بسیار مهمی است. امام کاظم می فرماید: ادنی ما یتاب به زائر الحسین علیه السلام بشط الفرات اذا عرف بحقه و حرمته و ولایتیه أن یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. (۱۴۹). در روایات بی شماری تعبیر عارفا بحقه آمده است. (۱۵۲ - ۱۴۹).

شرط دیگر زیارت، خلوص نیت است: من أتى قبر الحسین علیه السلام زائرا له عارفا بحقه یرید به وجه الله و الدار الاخره غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. (۱۵۶).

زیارت امام حسین علیه السلام ممکن است به انگیزه های خاص اما مختلفی صورت بگیرد.

(صفحه ۲۶۳)

بابی تحت عنوان زیارت امام حسین علیه السلام به خاطر دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام تدوین شده است. (۱۵۳) بابی نیز تحت عنوان «زیاره قبر الحسین تشوقا الیه» که خیلی ثواب دارد: من أتى قبر الحسین تشوقا الیه کتبه الله من الامین يوم القیامه.

فضیلت زیارت حسین علیه السلام به شکل های مختلف بیان شده است: پاک شدن گناهان، داشتن فضیلت بی حد، ثبت شدن نام زائر حسین علیه السلام در اعلیٰ علین، مساوی بودن زیارت امام حسین علیه السلام با انجام عمره، نمونه ای از ثواب هایی است که در روایات آمده است. (۱۶۷) سمعت أبا الحسن علیه السلام يقول: ان زیاره قبر السحین علیه السلام تعدل عمره مبروره متقبله. (۱۶۹) در برخی روایات حجه مبروره دارد. (۱۷۰) زیارت امام حسین علیه السلام در برابر با ثواب عتق بردگان است. (۱۸۰) به طور معمول وقتی در روایات بخواهند ثواب چیزی را نشان دهند با حج و عمره و انجام غزوه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیهم السلام و نیز ثواب عتق برده و کنیز مقایسه می کنند. این به معنای آن است که ثواب زیادی دارد. طبعاً هر چه زیارت کردن دشوارتر باشد، یعنی در شرایط ترس، یا راه دور، ثواب بیشتری دارد. مثلاً برابر با چند عمره یا حج.

روزهای مخصوصی زیارت امام حسین علیه السلام ثواب بیشتری دارد. یکی روز عرفه است: هر کس این روز به زیارت قبر حسین علیه السلام بیاید، خداوند به قلب او آرامش می دهد. (۱۸۷). همین طور خواندن زیارت نامه هایی برای روزهای عید قربان، فطر و ماه رجب توصیه شده است.

بیشترین پاداشی برای کسی است که روز عاشورا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود. امام صادق علیه السلام فرمودند: من بات عند قبر الحسین ليله عاشوراء لقی الله ملطخاً بدمه یوم القیامه کانما قتل معه فی عرصته. (۱۹۱) کسی که شب عاشورا را کنار قبر امام حسین علیه السلام بگذراند، روز قیامت چونان خون آلود می آید که گویی با حسین بن علی علیه السلام در

میدان حاضر بوده است. همچنین توصیه شده است که اگر کسی نمی تواند روز عاشورا به کربلا برود، به جای آن به صحرا یا بالای بامی مرتفع برود؛ نگاهش را به سمت قبر آقا ابا عبدالله کند؛ آن گاه اندکی پیش از ظهر شرعی دو رکعت نماز بخواند؛

(صفحه ۲۶۴)

پس آن برای آن حضرت گریه کند و اهل و خانواده ی خود را نیز به گریه کردن فراخواند.

اینجاست که باید زیارت معروف عاشورا را بخواند که برای قریب و غریب به امام حسین علیه السلام توصیه شده است. علقمه بن محمد می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: زیارت نامه ای به من یاد دهید که هم از نزدیک تر قبر بتوانم بخوانم هم از روی بام خانه ام وقتی که دور هستم. حضرت زیارت عاشورا را به من تعلیم دادند. (۱۹۴). اصولاً توصیه شده است که زیارت از دور بر بام خانه خوانده شود.

از دیگر ایام زیارت امام حسین علیه السلام روز نیمه ی شعبان است که بر آن تکیه فراوانی شده و فضائل بیشماری برای آن ذکر شده است. (۱۹۷-۱۹۹).

از بابت نهضت امام حسین علیه السلام آب فرات نیز ارزش و اهمیت یافته و به خصوص برای زیارت، غسل کردن و در آب فرات مورد تأکید قرار گرفته است.

اما اگر شیعه ای به زیارت امام حسین علیه السلام نرود، گویی ناقص الایمان از دار دنیا رفته و در بهشت در مرتبه ی سایر مؤمنین قرار ندارد. (۲۱۱)، فمن كان للحسن زوارا عرفناه بالحب لنا أهل البيت و كان من أهل الجنة؛ و من لم یکن للحسین زوارا كان ناقص الایمان. (۲۱۲).

زیارت نامه های فراوانی از سوی معصومین علیه السلام در کیفیت زیارت آن حضرت انشاء شده و بدست

آمده است. ابن قولویه تمامی این زیارات را از طرق مختلف فراهم آورده است؛ به طوری که می توان گفت، آن اندازه که زیارت نامه های مختلف برای امام حسین علیه السلام وارد شده برای هیچ یک از معصومین علیهم السلام وارد نشده است. بر جای ماندن بسیاری از اینها مدیون تلاش ابن قولویه است که آنها را در کتاب کامل الزیارات خود جمع آوری کرده است.

این زیارت به طور معمول متشکل بر تقدیس خداوند (یک نمونه ی مفصل ص ۲۴۱)، فرستادن سلام و درود بر امام حسین علیه السلام لعن بر دشمنان حضرات معصومین علیهم السلام دعای برای خود، طلب مغفرت، طلب شفاعت و گواهی بر این است که آن حضرت به وظائفش عمل کرده است.

یک نکته ی مهم در زیارات، طلب ثار است. انتقام از خون امام حسین علیه السلام چیزی است

(صفحه ۲۶۵)

که ثار الله خوانده می شود؛ امام حسین علیه السلام ثار قبایل عربی نیست، بلکه ثاری است که متعلق به خود خداست؛ اما از خداوند خواسته شده است تا زیارت کننده را هم در کشیدن انتقام شریک کند: أشهد أنك أمرت بالقسط و العدل و دعوت الیهما و أنك ثار الله فی ارضه. (۲۱۴) و در زیارت دیگر آمده، السلام علیک یا قتیل الله و ابن قتیلہ السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره (۲۱۸)

تبری و تولی هم یک خط اصیل در این زیارت است. اعلام بیزاری از دشمن بسیار اهمیت دارد. در این زیارت کسانی که امام حسین علیه السلام را کشته یا به کشته شدن ایشان رضایت داشته اند، لعنت می شوند. این حادثه، شیعه را از بقیه امت در آن زمان جدا کرد: لعنت امه قتلکم و امه خالفتکم و امه جحدت ولایتکم و امه ظاهره

عليكم. (۲۱۹) و در زیارت دیگر: لعن الله من قتلک و لعن الله من شرک فی دمک و لعن الله من بلغه ذلک فرضی به. انا الی الله من ذلک بری ء. (۲۲۵).

لعن بر دشمن هم یکی از ارکان اصلی این زیارت است که در برخی نقلها، به صورت مفصل و ریز آمده است. این نفرین در حق دشمن، درست در مقابل دعا برای نصرت خوبان است. همین طور که دعا وارد شده، لعنت خدا و ملائکه نیز برای برگرفتن نعمت از دشمنان است: لعن الله من رماک، لعن الله من طعنک، لعن الله من اجتر رأسک، لعن الله من حمل رأسک لعن الله من نکت بقضیه بین ثنایاک، لعن الله من ابکی نساء لعن الله من أیتم اولادک، لعن الله من أعان علیک، لعن الله من سار الیک، لعن الله من منعک ماء الفرات، لعن الله من غشک و خلاک، لعن الله من سمع صوتک فلم یجک، لعن الله ابن اکله الاکباد، و لعن الله ابنه و أعوانه و أتباعه و أنصاره ابن سمیه، لعن الله جمیع قاتلیک و قاتلی أبیک و من أعان علی قتلکم. (۲۵۱)

در این زیارت، خط امام حسین علیه السلام به عنوان یک خط اصیل پذیرفته شد و متابعان آن حضرت، افراد صادق و راستگو شناخته شده اند.

در بسیاری از این زیارت درس امامت هم هست: أشهد انکم کلمه التقوی و باب الهدی و العروه الوثقی و الحجه علی من یبقی و من تحت الثری. (۲۲۲)

در این زیارت، جهاد امام حسین علیه السلام با دشمن مورد تأیید قرار گرفته و حرکت آن

(صفحه ۲۶۶)

حضرت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر و عمل به حق

دانسته شده است: تأیید این نکته با تعبیر اَشْهَدُ بِهٖ اَیْنَ مَعْنَاست که اینها جزو معتقدات یک شیعه است: اَشْهَدُ اَنْ الْجِهَادَ مَعَكَ جِهَادًا، وَ اَنْ الْحَقَّ مَعَكَ وَ الْيُسْرَ وَ اَنْتَ اَهْلُهُ وَ مَعْدَنُهُ وَ مِيرَاثُ الْبَنُوهِ عِنْدَكَ وَ عِنْدَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَ اَشْهَدُ اَنْكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ وَفَيْتَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ. (۲۴۸). در این زیارات یک شیعه آرزو دارد که در کنار امام حسین علیه السلام بود و به همان فیض نائل می شود: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَافُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا وَ اُبْذِلُ مَهْجَتِي فَيْكَ وَ اُقِيكُ بِنَفْسِي وَ كُنْتُ فَيْمَنَ اَقَامَ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى يَسْفِكَ دَمِي مَعَكَ فَظَفِرَ مَعَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ. (۲۵۰).

یک زیارت مهم، زیارت وارث است که خط وراثت میان انبیاء را تا امام حسین علیه السلام دنبال می کند؛ این یک تصویر تاریخی بسیار مهم قرآنی است. جالب این که در این خط، امام حسین علیه السلام وارث آدم است، وارث نوح است، وارث ابراهیم است، وارث موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و فاطمه علیهم السلام است. یعنی همه ی میراث انبیاء و اوصیاء در امام حسین علیه السلام متجلی شده است. و بعدهم: اَشْهَدُ اَنْكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ اَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصًا حَتَّى اَتَاكَ الْيَقِيْنَ. (۲۲۶).

مسأله ی دیگر خواندن نماز است که کربلا و مسجد کوفه در کنار حرمین، یک حکم دارند و آن این که می توان در آنجا، هم نماز را تمام خواند (۲۶۳-۲۶۲). بالا بردن اعتبار این دو مکان مقدس و گذاشتن آنها در کنار حرمین، یکی از اقداماتی است که برای جاودانه شدن نهضت

علوی و حسینی صورت گرفته است.

در ابواب دیگر از فضیلت کربلا، فضیلت حائر حسینی، فضیلت تربت امام حسین علیه السلام (۳۰۰ - ۲۹۲) روایات فراوانی نقل شده است.

یکی از زیارت هایی امام حسین علیه السلام زیارت معروف به زیارت ناحیه ی مقدسه است که ابن طاووس در اقبال الاعمال در فصل اعمال روز عاشورا نقل کرده است. در خبر وی آمده که به سال ۲۵۲ توسط محمد بن غالب اصفهانی این زیارت از ناحیه ی مقدسه عرضه شد. مرحوم مجلسی نوشته است که این چهار سال پیش از تولد امام زمان علیه السلام

(صفحه ۲۶۷)

است. یا باید ۲۶۲ باشد یا این که از سوی امام حسن عسکری علیه السلام انشاء شده باشد.

ویژگی عمده ی این زیارت در آن است که خطاب به تک تک شهدای کربلا با ذکر نام، سلام جداگانه ای دارد و برای هر کدام صفت خاصی را ذکر می کند و حتی قاتل او را نیز نام می برد. یعنی بسیاری از بندها، یک سلام دارد و یک لعن. برای نمونه درباره ی عبدالله بن حسن علیه السلام آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرمه بن کاهل الاسدی. به همین ترتیب تا آخرین نفر از شهدا که البته درباره ی بسیاری از آن ها، نام قاتل آنان نیامده است. شمار شهدا در این زیارت ۸۱ نفر است و زیارت با السلام علیکم یا خیر أنصار و جملاتی خطاب به عموم شهدا پایان می یابد.

ابن قولویه از باب نود و نهم به بعد، ابوابی را درباره ی زیارت سایر قبور اهل بیت آورده است. فصل ۹۹ درباره ی زیارت ائمه کاظمین علیها السلام است. زیارت نامه هایی مربوط به قبور این دو امام نیز از قول امام هادی علیه السلام

آورده شده است، باب ۱۰۱ درباره ی زیارت قبر امام رضا علیه السلام است که مورد تأکید فرزندش حضرت جواد علیه السلام بوده است. باب ۱۰۳ درباره ی زیارت عسکرین علیهما السلام و زیارت نامه ی آنهاست. دو باب کوچک هم (باب ۱۰۷ - ۱۰۶) درباره ی زیارت قبر فاطمه ی معصومه علیها السلام و عبدالعظیم حسنی علیه السلام در ادامه آمده است.

(صفحه ۲۶۹)

(۱) تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۵ ش. شماره صفحاتی که در پراگماتر در داخل متن کتاب تا آخر این بحث آمده، مربوط به همین کتاب با همین چاپ است.

ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین

ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین

به طور مشخص باید گفت حادثه ی عاشورا مانند بسیاری از امور دینی و مقدس دیگر، در دو سطح قابل طرح است، یکی اساس و محتوای آن با عنوان یک حرکت مقدس تاریخی، هم به لحاظ شرایط خاص اجتماعی و هم به لحاظ یک پدیده ی الهی و دینی. دوم صورت و شکل عرضه ی آن در عرصه ی فرهنگ عمومی که نتیجه ی برخورد مردم متدین با این پدیده و کیفیت زنده نگاه داشتن آن و صورت شعاری دادن به آن است. طی مسیر میان صفا و مروه برای هاجر، مرحله ای از مراحل اجرای یک طرح الهی بوده است که برای هاجر رخ داده؛ و آنچه امروز یک حاجی انجام می دهد صورت شعاری آن است که تحت عنوان بخشی از شعائر الله در قرآن موجود توجه قرار گرفته و آمده است: و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب. (۱).

به همین ترتیب، کربلا یک جوهره ی مقدس تاریخی دارد که اصل رخداد و کیفیت اتفاق آن و اهداف تاریخ آن است. دوم یک صورت دارد که ارائه ی آن در قالب آداب و رسوم،

مناسک ویژه و آمیخته کردن آن با احساسات و عواطف و مسائل هنری و نمایشی است. به سخن دیگر اصل حادثه یک بود تاریخی مقدس است و شعائر امروز نمود تکرارپذیر آن.

از بخش اول که بگذریم، چون به بحث فعلی ما مربوط نمی شود، می توان از سه

(صفحه ۲۷۰)

جریان مشخص در بعد شعاری واقعه ی عاشورا یاد کرد.

نخست: روضه خوانی و مرثیه سرایی.

دوم: عزادرای در شکل دسته های سینه زن، زنجیر زن و مظاهر مربوط به آن از علم و کتل و پرچم و غیر ذلک.

سوم: تعزیه که صورت خاصی از تصویرسازی و بازسازی حادثه ی کربلا به شکل نمایشی است. طعنا هر سه ی اینها به هم نزدیک است.

(۱) حج، ۳۲.

ویژگی عمده ی این سه صورت شعاری

ویژگی عمده ی این سه صورت شعاری

در واقع، ویژگی شعاری اینها که نمود یک بود الهی - تاریخی است، اساسی ترین ویژگی آن محسوب می شود. این امری است که در همه ی ادیان و همه ی فرهنگ هایی که صورت دینی دارد و در واقع در همه جا و میان همه ی اقوام و نیز اساطیر هست. دین یک ماد و جوهره دارد و یک صورت. این صورت و شعار، در مراسم مذهبی خود را نشان می دهد و به طور معمول در بیشتر موارد به صورت سالانه انجام می شود. در اسلام، نمود این شعائر بیش از هر جای دیگری در حج آمده است. در آنجا داستان توحیدی زندگی ابراهیم به قالب مناسبک در آمده و تکرارپذیر شده است. هر مسلمانی که قادر به پرداخت هزینه های سفر حج هست، در عمرش یک بار باید این مناسک را تکرار کند. در حج مناسک ثابت است و حدود مشخص دارد؛ حتی اعیاد نیز چنین حالتی را دارند. هر سال روز

خاصی، روز عید است که آن نیز به نوعی جنبه‌ی شعاری دارد. یعنی واقع‌نمایی از یک بود تاریخی مقدس است.

درباره‌ی کربلا نیز ماجرا به همین صورت است. امام حسین علیه السلام در یک شرایط خاص تاریخی، دست به یک حماسه زده و این عمل، که نوعی بود الهی - تاریخی است، به صورت سالانه و در شکل‌های مختلف که تحت عنوان کلی عزاداری می‌تواند وصف شود، تکرار می‌شود. صورت تکراری آن در قالب تعزیه است، اما یاد و خاطره‌ی آن در مرثیه سرایی و روضه خوانی و عزاداری‌های عمومی حفظ می‌شود.

در اینجا یک پرسشی مطرح است و آن این که چه حادثه‌ای یا به عبارتی چه بودی

(صفحه ۲۷۱)

ممکن است نمود شعاری پیدا کند. روشن است که شعار برای هر جوهره‌ای ساخته نمی‌شود. در اینجا تأکید بر الهی - تاریخی بودن نهضت امام حسین علیه السلام است. این الهی بودن جریان‌ی است که زمینه‌ی حضور آن در سطح شعار، آن هم به صورت فراگیر، فراهم می‌کند. اگر امر الهی نباشد، اگر با قدسیت و معنویت و روابط ملکوتی پیوند نخورد، به این سادگی تبدیل به شعار نمی‌شود. حرکت امام حسین علیه السلام یک حرکت الهی است نه صرفاً یک حرکت اجتماعی - تاریخی. قصه ابراهیم و اسماعیل پشتوانه‌ی الهی دارد که در قرآن آمده و بعد هم این چنین در مناسک حج متجلی شده است. حتی اعیاد چنین حالتی دارد. همین نوروز در اساطیر نوعی صورت قدسیت برایش درست می‌شود. و حتی بعدها وقتی میان مسلمانان رایج می‌شود، نوعی پشتوانه‌ی دینی برایش دست و پا می‌شود. طبعاً هر واقعه‌ای به سادگی جنبه‌ی شعاری پیدا نمی‌کند.

ویژگی شعارها

ویژگی شعارها

یک واقعه‌ی تاریخی، اگر صرفاً تاریخی باشد،

و جایگاهی استوار در دین و قدسیت به عنوان یک امر الهی نداشته باشد، تاریخی می ماند و تکرار پذیری شعاری پیدا نمی کند. شعار به این معنا، نشان دادن تکرار پذیری آن در تثبیت نوعی از ارزشها، ایده ها و آرمانهاست. به معنای اثبات وجود برترین هاست، نشانگر وجود اسوه ها و ایده آلهاست. عرضه ی معیارها برای سنجش اعمال و رفتار و پرهیز از آلودگی ها و روزمره گی است. این شعارها، عواطف را با واقعیت ممزوج می کند، انسان را با خدا و طبیعت که مخلوق عمده ی خدا در اطراف انسان است، پیوند می دهد. اگر انسان با مطالعه ی تاریخ، عقلش را قانع می کند، در شعار، روحش را آرام و قانع می سازد و با آنچه که عقل تاریخی بیان کرده، هماهنگ می شود و حس خود را بر اساس آن ارزشها تقویت می کند. شعارها سبب می شود تا با مسأله ی تکرار روبرو شده و با بیان مکرر یک حادثه آن را زنده نگاه داریم. هر سال این واقعه در شکل های مختلف بیان می شود و احساسات را به نفع خود نگاه می دارد.

مردم بیش از آن که از اندیشه های عقلانی بهره برند، با مسائلی که در ارتباط با

(صفحه ۲۷۲)

احساس آنهاست، زندگی می کنند. عاشورای عقلنی و فکری باید پشتوانه ی عاشورای احساسی باشد، به طوری که هیچ کدام اینها بدون دیگری کارساز نیست. شعائر یاد شده، روح و حیات را در عاشورای فکری می دمد و سبب رواج آن میانه ی عامه ی مردم و متن زندگی آنها می شود. در قرآن تعظیم شعائر، ناشی از تقوای قلوب خوانده شده است؛ قلب به درستی محل درک عشقی و عاطفی انسان است. دلیلش هم این است که با این تعظیم، انسان احساس قلبی ایمانی

خود را نشان می دهد.

تغییر پذیری قالب شعائر

تغییر پذیری قالب شعائر

حادثه ی کربلا در روایات اسلامی، بسان یک حادثه ی عادی و معمولی در بستر تاریخ مانند سایر حوادث تصویر نشده است؛ بلکه انبیای الهی نیز از قبل واقف به آن بوده و برای آن سوگواری کرده اند. اگر تصویری از این تصور به دست آید، عظمت این رخداد فراتاریخی آشکار می شود. آنچه پس از رخ دادن آن پدید آمد، شعائر مختلفی بود که در ابعاد مختلف برای نشان دادن آن «بود» شکل گرفت. آداب زیارت، آداب روضه خوانی و پس از مدتی برگزاری مجالس سوگواری و حتی شبیه خوانی و تعزیه نمونه ای از آنهاست که بعضی به توصیه ی معصومین و برخی با ابتکار خود مسلمانان رواج یافته است. به مرور بر دامنه ی این کارها افزوده شد و با استفاده از روشهای جدید و بهره گیری از هنر و آداب و رسوم ملی، دایره ی آن توسعه یافته تا رسید به آنچه که امروزه به دست ما رسیده است. البته به تناسب شرایط اجتماعی، گاه از دامنه ی یک سبک کاسته شده و بر دامنه ی سبک دیگری افزوده شده است. روزگاری تعزیه نقش اول را داشت و بعد از افول آن، روضه خوانی اهمیت بیشتری پیدا کرد. به نظر می رسد تغییر و تحول در بعد صوری و شلکی واقعه ی کربلا و تصویر آن برای عامه ی مردم وجود داشت و هنوز نیز می تواند داشته باشد. روزگاری نقاشی در خدمت کربلا بود؛ نقاشی های پرده ای؛ اما اکنون به فراموشی سپرده شده و جای آن را فیلم های تلویزیونی و نمایشنامه های رادیویی گرفته است. آن زمان که این قبیل وسایل

(صفحه ۲۷۳)

ارتباطی نبود، مردم کنار گذارها، پای توضیحات کسی که پرده های نقاشی را

شرح می کرد، می ایستادند و به او گوش فرامی دادند. امروز نیز باید نقاشی را در خدمت کربلا درآورد. اما به گونه ای که صرفاً جنبه ی هنری نداشته باشد، بلکه بعد مذهبی و عاطفی آن جدی تر مطرح شود، به طوری که وقتی کسی پرده نقاشی را می بیند، اشک در چشمانش حلقه بزند؛ احساس قرابت با شخصیت های محبوبش داشته باشد و آن ارزشها را در خاطره اش تجدید کند.

شعائر و هنر

شعائر و هنر

در واقع، هنر از مقوله ی احساس است. شعائر نیز با احساس سر و کار دارد. در این صورت ابزار هنر به بهترین وجه می تواند در اختیار طرح بهتر شعائر قرار گیرد. به خصوص در مورد مانند کربلا که صورت و شعار تعریف شده ی خاصی به جز اصل زیارت و سوگواری ندارد و خواهی نخواهی با هنر موجود در جامعه پیوند می خورد. اگر در این باره، به وضعیت موجود که خود حال اندیشه و عمل مردمان گذشته است، اکتفا نشود و تلاش برای یافتن صورت های جدید و شعارهای تازه برای معرفی آن جوهره صورت گیرد، مسلماً کاری شایسته انجام شده است. البته می دانیم که ارائه ی صورت های جدید کار ساده ای نیست. باید سالها بگذرد تا تعزیه برای مردم، امری عادی شده و مقبولیت یافته باشد. همین طور دسته های سینه زنی و یا اشکال دیگر که برخی از آنها به صورت سنتی وجود داشته و در خدمت جوهره ی جدید قرار گرفته است. برای مثال شعارسازی برای کربلا- در هند قدری متفاوت با کشور ماست. در اینجا تکیه داریم در آنجا عاشورخانه. آن هم به شکل خاصی که در اینجا معمول نیست. در اینجا ما تعزیه را به معنای بازسازی حادثه ی کربلا به صورت

نوعی نمایشنامه‌ی مذهبی می‌دانیم، در آنجا ساختن ماکت‌های کربلا و نجف و غیره تعزیه نام گرفته است. این حاصل تفکر و اندیشه و رویه‌ای است که شیعیان هند در حیدرآباد در پیش گرفته‌اند و از قضا بسیار هم موفق بوده است. آن قدر که نه تنها جامعه‌ی سنی مذهب را جذب کرده بلکه هندوها را نیز از همان زمان؛ یعنی دوران سلطنت قطب شاهی، به

(صفحه ۲۷۴)

اسلام متمایل کرده و حتی اگر مسلمان نشده‌اند، واقعیت ارزشی کربلا را پذیرفته‌اند. بنابراین می‌توان و باید هنر را به صورت عالمانه در خدمت شعائر قرار داد. بعد نمودی و شکلی حادثه‌ی کربلا از طریق هنر، کیفیت بخشید و متناسب با تغییراتی که در روابط اجتماعی و زندگی شهرنشینی و معماری و غیره پدید می‌آید، صورت‌های تازه‌ای خلق کرد.

عوارض منفی شعائر تازه یاب

عوارض منفی شعائر تازه یاب

شعار، همان اندازه که می‌تواند جوهره‌ی کار را در عرصه بسط دهد، و نمود بود را واضح و آشکار سازد، می‌تواند انسان را از جوهره و اساس بیگانه کند. یعنی ارتباط و پیوند میان بود و نمود را قطع کند. این زمانی صورت می‌گیرد که شعار، از بعد فکر و هنری، تناسب خود را با اندیشه و تأمل در اصل رخداد و نتایج به دست آمده از آن قطع کند. یعنی شعار به گونه‌ای عرضه شود که به عنوان نمود، ارتباطش با بود خود قطع شود؛ یا دست کم، کسی که مشغول نشان داد این نمود است، آگاه به این ارتباط نباشد. برای مثال، اگر یک حاجی در مکه، همه‌ی مراسم را انجام دهد، اما ارتباط آن را با توحید در نیابد، می‌توان تصور کرد که این شعارها، تأثیر

مطلوب را برای او ندارد. گرچه نباید غفلت کرد که خدا حتی در همین شرایط انجام این مناسک را از چنین شخصی می خواهد و می پذیرد. این یک اصل فقهی است و حرمت آن محفوظ؛ زیرا قانونی است که اگر شکل قانونی و عموماً را از دست بدهد، در مواردی نیز که کارآمدی آن جدی است، ممکن است ترک شود. این نمونه غفلت، البته جزو عوارض منفی خود شعار نیست، بلکه مربوط به طرح شعار، کیفیت انجام آن و غفلت ارتباط میان بود و نمود است.

اما در مواردی خود شعار ممکن است جنبه ی انحرافی به خود بگیرد. شعائری ساخته شود که با ساخت الهی - تاریخی حرکت امام حسین علیه السلام و نیز اهداف مقدس آن بزرگوار سازگار نیست. برای نمونه، اگر بیش از حد در شعار بر تقدس تکیه شود یا به عکس به صورت اهانت آمیزی عرض شود یا نوعی تحریف معنوی در آن صورت

(صفحه ۲۷۵)

گیرد، در اینجا می توان تصور کرد که در کار شعارسازی نوعی انحراف روی داده است. به عبارت دیگر، کربلا اهدافی دارد که در فرمایشات امام حسین علیه السلام بیان شده است. این اهداف در قالب جملاتی بیان شد که برخی از آنها به صورت شعار درآمده است. برای نمونه می توان از جمله هیئات من الذله یاد کرد. در چنین شرایطی اگر در شعائر طراحی شده و جنبه های شکلی حادثه ی کربلا نمودهایی از ذلت دیده شود. این مطلب با بنیاد و جوهره ی نهضت امام حسین علیه السلام منافات دارد. برای نمونه، عقیده ی استاد مطهری این است که داستان آب خواهی امام حسین علیه السلام و تصویری که در برخی روضه ها از آن ارائه میشود، با

روضه خوانی و شعار

روضه خوانی و شعار

باید گفت این درست است که روضه خوانی از جهتی بیان وقایع تاریخی است، اما به لحاظ شکل، هنر خاصی از نوع بیان در آن بکار رفته است. جنبه ی آوازی، انتخاب مطلب، تلفیق آنها با یکدیگر، استفاده از شعر و تعبیر عاطفی و... همه ی اینها، ماهیت روضه خوانی را از صورت تاریخی محض درآورده و آن را به نوعی کار هنری و شعاری تبدیل کرده است. یقین داریم که هر روضه خوانی، اگر صرفاً وقایع تاریخی را به طور عادی بیان کند، مانند نقل بسیاری از نقلهای تاریخی حتی سوزناک، اثر خاصی در روح مخاطب برجای نمی گذارد؛ گرچه ممکن است عبرت آفرین باشد و گاه دلی را به درد آورد؛ اما روضه خوانی از مقوله ی دیگری است. این نکته ای است که روضه خوانان مهم در تاریخ آن را دریافته اند و در بیان مطالب، به صورت گفتاری یا نوشتاری، به نوعی خاص دست به فضا سازی زده اند. کسی نباید کتابی مانند روضه الشهداء را یک کتاب تاریخی بداند. چنان که اصولاً در بسیاری از موارد تاریخی این کتاب، امکان آن که روش های دقیق تاریخی برای ارزیابی صحت و صقم نقلها و گفته ها بکار برده شود، وجود ندارد. در آنجا باید روی فضای قضیه، روح حاکم بر آن، و هنر بکار رفته و مقدار ارتباط هنری و احساسی و عاطفی این نمود با بود اصلی که جوهره ی کربلاست، تکیه شود. اگر در این مرحله نویسنده موفق بوده، باید مطالب او را در

(صفحه ۲۷۶)

همین چهارچوب پذیرفت.

بنابراین، در روضه خوانی، تا آنجا که به نقل و قایع تاریخی پرداخته می شود، کسی حق افزودن بر مطالب تاریخی و جعل حادثه

و اسم و غیره را ندارد. اما در حوزه ای خاص روضه خوان به عنوان یک هنرمند، اختیاراتی را دارد. در اینجا آنچه اهمیت دارد، کیفیت بیان حادثه است که البته خود این بیان، فضای بسیار بازی را می طلبد.

وقتی شاعری، درخت یا گلی را وصف می کند، ممکن است صد بیت شعر بگوید. در اینجا یک گل را نباید دو گل بکند؛ یا اگر گل محمدی است نباید آن را گل یاس معرفی کند؛ اما همین گل را می تواند به هزار شکل وصف کند؛ می تواند بگوید این گل یاس، هم بوی گلی یاس می هد هم بوی گل محمدی. حتی در وصف هم نباید، صفتی که می آورد متضاد با واقعیت موجود باشد؛ مثلاً اگر گل زیباست، آن را به زشتی وصف کنند. آنچه مهم است این است که ذهن شاعر، در قالبی محدود، رنگ و بو و زیبایی آن گل را با استفاده از دقت نظر خیالی خود و ایجاد ارتباط با خیال سایر مردم، به بهترین شکل وصف کند. اینجا دیگر حوزه ی هنر و ابتکار است. در کربلا، وصف حال یا زبان حال، چنین دامنه ای را دارد. شنونده می داند که چنین گفتگوهایی که روضه خوان، مرثیه سرا یا تعزیه خوان می خواند، میان شمر و امام حسین علیه السلام روی نداده است؛ اما زبان حال نویس یا شاعر مربوطه، با توجه به خصلت های این دو نفر، و نیز با توجه به رویداد کربلا و شناختی که از اینها دارد، گفتگویی را تنظیم می کند. این کار هنری می تواند سخت سوزناک و در عین حال آموزنده باشد. البته حوزه ی کار بسیار دقیق و نیازمند احتیاط فراوان است؛ به همین دلیل لازم است تا در این باره

که پای امام معصوم و دین شناسی در میان است، دقت بیشتری در ارائه ی مطالب صورت گیرد.

در این حوزه، دیگر نمی توان روضه خوان یا شاعر را دروغگو معرفی کرد؛ جایی که مردم می دانند که روشی که برای بیان رخداد بکار رفته، برگرفته از روحی شاعرانه است نه ذهنیت تاریخی. به همین دلیل، بسیاری از انتقادهایی که به طور معمول در این حوزه مطرح می شود، قابل قبول نیست. در این باره، در مبحث تحریفات عاشورا، توضیحات دیگری آمده است.

(صفحه ۲۷۷)

بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین

بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین

این بحث، برای ارائه در مجلس تعزیت امام حسین علیه السلام در شهر زاهدان در روز ۲۵ محرم سال ۱۴۲۱ آماده گردید.

درآمد بحث

درآمد بحث

یکی از آثار قیام امام حسین علیه السلام در گذر تاریخ، پدید آمدن قیامهای علوی از اواخر دوره ی اموی و پس از آن در دوره ی عباسی است. این قیامها، ادامه ی طبیعی نهضت خونی کربلاست. علویان در امتداد کربلا، حرکت های انقلابی خود را ادامه دادند و بر این اصل پافشاری داشتند که امامت و خلافت حق طبیعی آنان است.

زید بن علی نواده ی امام حسین علیه السلام بود که نخستین قیام علوی مهم را پس از کربلا به سال ۱۲۲ هجری رهبری کرد. پس از وی، رهبری به فرزندش یحیی رسید که در سال ۱۲۶ در خراسان کشته شد. به دنبال آن روی کار آمدن بنی هاشم در ادامه ی همین ماجرا بود که با فعالیت عباسیان، راهش از علویان به عباسیان، کج شد. پس از آن علویان حرکتشان را ادامه دادند و این بار بر ضد عباسیان وارد کارزار شدند. از آن پس، دو گروه در میان علویان پدید آمد یک گروه حسنی ها و گروه دیگر حسینی ها. این درست است که کربلا را امام حسین علیه السلام رهبری کرده بود، اما قاسم و عبدالله دو تن از فرزندان امام حسن علیه السلام نیز در کربلا به شهادت رسیدند.

پس از روی کار آمدن عباسیان، جریان زیدیه شکل گرفت که حسنی ها انقلابی آن را رهبری می کردند. در کنار آن حسینی ها یا به تعبیری بیشتر حسینی ها، مشی امامی را پیش گرفتند و به دنبال فعالیت های فکری و فقهی و کلامی رفتند.

(صفحه ۲۷۸)

به هر روی، حرکت زیدیه ادامه یافت.

مهم ترین ویژگی این حرکت در مقایسه با حرکت امامیه، یکی در حفظ رویه ی انقلابی بود که امامی مذهبیان از آن دست کم در ظاهر پرهیز داشتند و دیگری عدم سخت گیری آنان در مباحث کلامی و فقهی بود. این یک واقعیت است و تا به امروز که زیدیه شیعه بودند و در مسائلی، آرای شیعی را کاملاً حفظ می کردند - مانند گفتن حی علی خیر العمل در اذان - اما بعدها با فرقه ی حنفی به مقدار زیادی نزدیک شدند. مطالعه ی زندگی عالمان قرن پنجم هجری به راحتی می تواند به ما نشان دهد که حنفی ها و معتزلی ها در زیدیه به هم رسیده اند. به عبارت دیگر، زیدیه در بسیاری از مسائل فقهی خود حنفی و از نظر کلامی معتزلی اند. البته همه ی حنفی ها، نه زیدی هستند و نه معتزلی، بلکه راه دیگری را انتخاب کرده و تنها در فقه، و نه در کلام و سیاست، از ابوحنفیه پیروی کردند.

پاسخ این که چرا زیدیه و حنفیه و معتزله به هم رسیدند، در تحولات انقلابی و فکری میانه ی قرن دوم هجری نهفته است. این زمان دو قیام زیدی، در مدینه و بصره، در سال ۱۴۵ و ۱۴۶، یکی به رهبری محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه و دیگری برادرش ابراهیم صورت گرفت. در قیام ابراهیم که در عراق بود، ابوحنفیه فتوای به لزوم خروج همراهی مردم با آن را داد؛ چنان که بسیاری از فقهای دیگر عراق چنین کردند و حتی خود هم شرکت کرده و کشته شدند. به علاوه برخی از رهبران معتزله نیز از این قیام حمایت کردند. به مرور این نزدیکی سبب شد تا فقه حنفی و کلام

معتزلی در میان زیدیه رواج یابد. این پروسه نیاز به بررسی تاریخی بیشتری دارد که تا قرن هفتم هجری ادامه می یابد. در آغاز قرن چهارم، ابن عقده (م ۳۳۳) یکی از بزرگترین محدثان دنیای اسلام، که شیعه مذهب و زیدی جارودی است، کتاب اخبار ابی حنیفه و مسنده می نویسد که بسیاری از نقلهای آن بر جای مانده است. (۱) یکی از واضح ترین نمونه های آن، موفق بن احمد خوارزمی حنفی (م ۵۶۸) است که هم حنفی است هم معتزلی و هم زیدی. وی خطیب معروف خوارزم در نیمه ی نخست قرن ششم و نویسنده ی کتاب مقتل الحسین است که پس از این از آن یاد خواهیم کرد.

(صفحه ۲۷۹)

آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، همراهی ابوحنفیه با قیام های علوی است که به تدریج سبب شد تا بعدها نیز برخی از حنفیان با این قیامها همراهی کنند؛ گرچه به صورتی که شایسته بود، این مسأله میان حنفیان جا نیفتاد. به عبارت دیگر، رویه ی انقلابی ابوحنفیه که شرح آن خواهد آمد، میان طرفداران وی ترک شد. به طور قطع در این مختصر نمی توان بیش از این در این باره سخن گفت. آنچه می ماند شواهد همراهی ابوحنفیه با قیام زید بن علی و ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن است.

(۱) ابن عقده، کتاب الولایه، تحقیق عبدالرزاق حرز الدین، قم، دلیل، ۱۴۲۱، ص ۵۹ (مقدمه).

ابوحنفیه شیعه ی زیدی

ابوحنفیه شیعه ی زیدی

شاید در ابتدا لازم باشد درباره ی تعبیر شیعه ی زیدی توضیحی داده شود. به طور اجمال و صریح می توان گفت که شیعه زیدی با اندکی تسامح بر کسی اطلاق می شود که جانبدار قیام های زیادی بوده و امامت سیاسی علویان را می پذیرد. چنین شخصی لزوم عقاید شیعی ندارد، اما

به لحاظ سیاسی جانبدار دولت علوی است. البته اگر این تسامح برداشته شود، شیعه زیدی، به ویژه در قرن سوم و بعد از آن، بر کسی اطلاق می شود که به تدریج ترکیبی از فقه شیعه، فقه حنفی و کلام معتزلی دارد. اما زمان ابوحنیفه آن هم در دوره ای که تازه زید بن علی قیام کرده، هنوز زمان شکل گیری این عقاید در قالب یک فرقه ی مذهبی مانند زیدیه فرانسیده است.

بنابراین تا این جا می توان گفت که وقتی شخصی مانند ابوحنیفه را شیعه ی زیدی می دانیم، دقیقا برای اثبات آن، به شواهدی نیازی داریم که او را جانبدار رهبران علوی در دوره ی اموی و عباسی معرفی کنیم.

نخستین شاهد، دفاع وی از زید بن علی بن الحسین است که در سال ۱۲۲ هجری در کوفه بر ضد دولت اموی قیام کرد. در این قیام، بسیاری از بزرگان و عالمان فراق شرکت داشتند. روایت مسندی که در این باره نقل شده، در مقاتل الطالبیین ابوالفرج علی بن الحسین اموی اصفهانی (۳۵۶-۲۸۴) که از قضا خود اموی نسب اما علوی الاعتقاد است، آمده است. وی به نقل از فضیل بن زبیر می نویسد: ابوحنیفه به من گفت: از فقها چه کسانی با زید همراهی کرده اند. من گفتم: سلمه بن کهیل، یزید بن ابی

(صفحه ۲۸۰)

زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و جز آنان. ابوحنیفه گفت:

قل لزید، لک عندی معونه و قوه علی جهاد عدوک، فاستعن بها أنت و اصحابک فی الکراع و السلاح، فضیل بن زبیر می افزاید: پس از آن اینها را به من داد تا به زید بسپارم و زید آنها را از من گرفت. (۱).

اما در دوره ی عباسیان؛

ابوالفرج از حمایت زید از قیام ابراهیم بن عبدالله علوی سخن می گوید که به سال ۱۴۶ در بصره قیام کرد. برادر او نفس زکیه، سال ۱۴۵ در مدینه قیام کرد که قیامش سرکوب شد. درباره ی حمایت ابوحنیفه از قیام ابراهیم چندین شاهد تاریخی در دست است.

نخست آن که زفر بن هذیل می گوید: کان أبوحنیفه یجهر فی أمر ابراهیم جهرا شدیداً، و یفتی الناس بالخروج معه. همو می افزاید: ابوحنیفه و مسعر بن کدام به ابراهیم نوشتند که به کوفه بیاید، آنان تعهد می کنند تا وی را یاری کرده و مردم کوفه را با او همراه سازند. مرجئه از این بابت، به ابوحنیفه و مسعر، انتقاد می کردند. (۲) در جای دیگری هم آمده است که مرجئه در این باره، به شدت از ابوحنیفه انتقاد می کردند: و کانت المرجئه تنکر ذلک علی أبی حنیفه تعیبه به. (۳).

روایت دیگر آن است که ابواسحاق فزاری می گوید: نزد ابوحنیفه آمدم و به وی اعتراض کرده گفتم: آیا از خدا نمی ترسی که به بردار من فتوای خروج با ابراهیم را دادی تا به قتل رسید. ابوحنیفه در پاسخ گفت: قتل اخیک حیل قتل، یعدل قتله لو قتل یوم بدر، و شهادته مع ابراهیم خیر له من الحیاه. فزاری می گوید: از ابوحنیفه پرسیدم: چرا خودت نرفتی. ابوحنیفه گفت: ودائع الناس کانت عندی. (۴). در نقل دیگری آمده است که همین ابواسحاق فزاری - ابراهیم بن محمد بن حرث - میگفت: برادر من به فتوای ابوحنیفه همراه ابراهیم خروج کرد و کشته شد و من هرگز ابوحنیفه را دوست

(صفحه ۲۸۱)

نخواهم داشت: فلا أحب أبا حنیفه أبدا. (۵) عبدالله بن ادیس نیز می گوید: سمعت أباحنیفه

و هو قائم علی درجته، و رجلا ن يستفتيانه فی الخروج مع ابراهيم و هو يقول: أخرجا. (۶) همچنین ابوالفرج به طور مستند از محمد بن منصور رازی به نقل از مشایخ او روایت کرده است که ابوحنیفه در نامه ای که به ابراهیم بن عبدالله نوشت، چنین آورد، وقتی بر دشمن غلبه کردی، به سیره ی جدت علی بن ابی طالب درباره ی اصحاب جمل با آنان رفتار نکن که شکست خورده را نکشت و اموال را برنداشت و فراری را دنبال نکرد و مجروح را از میان نبرد، زیرا آنها گروه حامی نداشتند؛ بلکه به سیره ی جدت در صفین عمل کن که اسیر می کرد و جریح را نابود می کرد و غنائم را تقسیم می نمود؛ زیرا پشت سر این سپاه اهل شام بودند و در آن جا زندگی می کردند. این نامه به دست ابوجعفر منصور افتاد؛ به همین خاطر ابوحنیفه را فراخوانده او را مسموم کرد که پس از آن در بغداد مدفون شد. (۷) ابوالفرج درباره ی مسموم کردن ابوحنیفه توسط منصور، روایت مستقل دیگری هم آورده است. (۸).

ابراهیم بن سوید حنفی نیز می گوید: درایام خروج ابراهیم، ابوحنیفه میهمان من بود. از او پرسیدم: پس از فریضه ی حج واجب، آیا خروج با این شخص بهتر است یا حج مستحبی، ابوحنیفه گفت: غزوه بعد حجهالاسلام أفضل من خمسين حجه. (۹). همو نقل کرده است که زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: فرزند من قصد خروج با این مرد را دارد، من او را منع می کنم. چه می گویی؟ ابوحنیفه گفت: لا- تمنیعه. حماد بن أعین نیز می گوید: کان أبوحنیفه یحضر الناس علی الخروج مع ابراهيم و یأمرهم باتباعه. (۱۰).

(۱) مقاتل الطالبيين،

ص ۱۴۱.

(۲) همان، ص ۳۱۰.

(۳) همان، ص ۳۱۴.

(۴) همان، ص ۳۱۳.

(۵) مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۴.

(۶) همان.

(۷) همان، ص ۳۱۵، ابوحنیفه در سن هفتاد سالگی در سال ۱۵۰ هجری در گذشت.

(۸) همان، ص ۳۱۶.

(۹) همان، ص ۳۲۴.

(۱۰) همان، ص ۳۲۵.

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد

از نظر تاریخی باید گفت در کنار شیوع مذهب عثمانیه در قرون نخستین اسلامی، یعنی کسانی که از اساس خلافت امام علی علیه السلام را مشروع نمی دانستند، کسانی که از علمای

(صفحه ۲۸۲)

اسلام، به ویژه در عراق، اصرار داشتند تا احادیث فضائل امام علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام را منتشر سازند. چنین کسانی که در کتب رجالی متقدم اهل سنت با عبارت فیه تشیع وصف شده اند و درست به دلیل نقل روایات اهل بیت علیهم السلام مورد انکار قرار گرفته اند. این در حالی است که بسیاری از آنان از علما و محدثان برجسته ی اهل سنت هستند که حتی در کتاب مسلم و بخاری نیز احادیث فراوانی از طریق آنان روایت شده است.

ابن قتیبه از عالمان میانه ی قرن سوم، در کتاب کم حجم خود با عنوان الاختلاف فی اللفظ از اهل حدیث زمان خود (و در واقع گروه عثمانی مذهب آنها) که به انکار احادیث فضائل امام علی علیه السلام می پرداختند، سخت انتقاد می کند. نگاهی به میزان الاعتدال شمس الدین ذهبی می تواند چهره ی صدها نفر از محدثانی را نشان دهد که به دلیل نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام متهم به تشیع شده اند.

در ادامه این اقدام افراطی اهل حدیث، عالم بلند پایه ی اهل حدیث، احمد بن حنبل، نقطه ی عاطفی از جهت چرخش به سمت پذیرش فضایل امام علی علیه السلام و تثبیت موقعیت آن امام همام

به عنوان خلیفه ی رابع در میان اهل سنت (عقیده ی تربیع) به شمار می رود. وی در کتاب «مسند» خود، روایات بی شماری از فضایل اهل بیت علیهم السلام را مندرج ساخت؛ روایاتی که با کمال تأسف بسیاری از آنها در صحیحین و دیگر صحاح و سنن نیامده است!

ابن حنبل افزون بر آنچه در مسند آورده است، در کتاب «فضائل الصحابه» نیز شمار زیادی از روایت فضایل، به ویژه حدیث غدیر را از طرق متعدد نقل کرده و بدین ترتیب در تعدیل مذهب عثمانیه کوشش قابل ستایشی از خود نشان داده است. (۱).

پس از احمد بن حنبل، حنابله بغداد از شدت تعصب خود کاستند و به مرور در بغداد با فضای شیعی آن که نتیجه ی روی کار آمدن آل بویه بود، کنار آمدند. در اوائل، مقاومت زیادی کرده و طی یک صد و پنجاه سال، به سختی با مراسم عاشورای شیعیان درگیر می شدند، اما نشر فضائل امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در میان آنان که با

(صفحه ۲۸۳)

احمد بن حنبل آغاز شده بود، از تعصب آنان کاست. حنابله در اواخر قرن سوم، مورخ بزرگ جهان اسلام، محمد بن جریر طبری را به خاطر گردآوری طرق حدیث غدیر طرد کردند، اما به مرور، در قرن پنجم هجری، تعصب را به کناری نهاده و میان آنان و مذهب تشیع، نوعی مسالمت و همزیستی پدید آمد.

به هر روی با فروکش کردن این نزاعها در قرن ششم، نگارش کتابهایی درباره ی اهل بیت علیهم السلام شتاب خاص خود را گرفت و آثار تعدیل در تسنن، در برخورد با ائمه اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش آشکار گردید.

برآمدن سبط بن جوزی از خاندان ابن جوزی، که خود حنبلی سرسختی بود،

مؤید تعدیل در حنابله بغداد است تذکره الخواص سبط بن جوزی یکی از بهترین شواهد برای ایجاد تعادل در تسنن افراطی است. هر چند متصبان او را شیعه دانسته اند، اما او خود را چنان می نماید که در مرز تشیع و تسنن ایستاده است.

نمونه ی دیگری که مربوط به قرن ششم است امام ابوالفضل یحیی بن سلامه الحصکفی (۲) (م ۵۵۴ یا ۵۵۳) است. بنا به نقل ابوطولون، او قصیده ای در مدح دوازده امام سروده است. بخشی از سروده ی او که نام دوازده امام در آن آمده چنین است:

حیدره و الحسنان بعده

ثم علی و ابنه محمد

و جعفر الصادق و ابن جعفر

موسی، و يتلوه علی السید

أعنی الرضا، ثم ابنه محمد

ثم علی و ابنه المسدد

الحسن التالی و يتلو تلوه

محمد بن الحسین المعتقد (۳).

حفصکی قصیده ای هم در رثای حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دارد که مدخل آن چنین است:

و مصرع الطف فلا أذکره

ففی الحشی منه لهیب یقد (۴).

یری الفرات ابن الرسول ظامیا

یلقی الردی و ابن الدعی یرد

(صفحه ۲۸۴)

یا أهل بیت المصطفی یا عدتی

و من علی جبههم أعتمد

و الشافعی مذهبی مذهبه

لانه في قوله مؤيد (٥).

این تعدادل و قرابت با شیعیان، منحصر به دسته خاصی از سنیان نبود. از میان شافعیان محمد بن طلحه شافعی (م ٦٥٢) کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول را نوشت که با اندک تفاوتی گویی یک شیعه ی دوازده امامی آن را تألیف کرده است. هم چنان که محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی (م ٦٥٨) کفایه الطالب در فضایل امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام نگاشت.

در میان حنابله، ابومحمد عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی بکر عز الدین اربلی (م ٦٦٠) به درخواست بدرالدین لؤلؤ حاکم امامی مذهب موصل، مجموعه ای

در فضایل امیر مؤمنان علیه السلام فراهم می آورد. صاحب کشف الغمه از این اثر بهره وافر برده است. (۶) ابو محمد عبدالعزیز بن محمد بن مبارک حنبلی جنابذی (م ۶۱۱) نیز کتاب معالم العتره النبویه و معارف اهل البيت الفاطمیه العلویه را در شرح حال امامان (تا امام یازدهم علیه السلام) نوشته است. (۷) ابن خلکان شافعی نیز در وفيات الاعیان زندگی ائمه اهل بیت علیهم السلام را آورده است او البته شبیه دیگران نیست، اما نفس توجه به ائمه ی شیعه نشانگر حضور امامان در ذهنیت قرن اوست.

در قرن هشتم حمدالله مستوفی (م بعد از ۷۵۰ ه) را داریم که در تاریخ گزیده، پس از یاد خلفان نخست با عناوین معمول و محترمانه، به یاد از امام علی علیه السلام پرداخته آن گاه از امام مجتبی به عنوان امیر المؤمنین، حافد رسول رب العالمین امام المجتبی حسن بن علی المرتضی یاد می کند. سپس فصلی می گشاید تحت عنوان: «در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حجه الحق علی الخلق بودند» و «مدت امامتشان از رابع صفر سنه ی تسع و اربعین تا رمضان اربع و ستین و مأتین، دویست و پانزده سال و هفت ماه می شود». او می افزاید: ائمه معصوم اگر چه خلافت

(صفحه ۲۸۵).

نکردند اما چون مستحق، ایشان بودند، تبرک را از احوال ایشان، شمه ای بر سیل ایجاز می رود. (۸) همین نویسنده در ظفرنامه ی (۹) خود نیز که شرح تاریخ زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خلفاست، به همین ترتیب مطالب را بیان کرده و شرح حال دوازده امام علیه السلام را نیز آورده است. در قرن نهم ابن صباغ مالکی (۸۵۵ - ۷۸۴) کتاب الفصول المهمه فی معرفه احوال

الائمه را نگاهشته است. در قرن دهم شمس الدين محمد بن طولون (م ۹۵۳) كتاب الشذرات الذهبية في تراجم لائمه الاثني عشرية عند الاماميه را نگاهشته است. او از عالمان علاقمند به تصوف و عرفان است. وی پس از بیان احوالات امامان از مصادر معتبر، شعری را که خود در وصف ائمه اثنا عشر سروده آورده است:

عليك بالائمه الاثني عشر

من ال بيت لامصطفى خير البشر

ابوتراب حسن حسين

و بغض زين العابدين شين

محمد الباقر کم علی دری

و الصادق ادع جعفرًا بين الوري

موسی هو الكاظم و ابنه علی

لقه بالرضا و قدره علی

محمد التقی قلبه معمور

علی التقی دره منشور

و العسکری الحسن المطهر

محمد و المهدي سوف يظهر (۱۰).

باید به جمع آثاری که گذشت کتاب الاتحاف بحب الاشراف از شبرای (م ۱۱۷۲) نور الابصار از شبلنجی و ینابیع الموده از قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴) را افزود. اثری دیگر با نام کنه الاخبار از قرن دهم برجای مانده که در آن نیز همانند بخی از آثار پیشگفته، شرح حالی از خلفا و دوازده امام آورده است. (۱۱) عنوان دیگری که در این زمینه قابل استناد است، کتاب المقصد الاقصی فی ترجمه المتسقسی است. اصل کتاب به زبان عربی بوده و کمال الدین حسین خوارزمی آن را با عنوان فوق به فارسی در آورده است. این کتاب در شرح زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفا بوده، اما وی با وجود اعتقادش به مرام اهل

(صفحه ۲۸۶)

سنت، زندگی دوازده امام و نیز فاطمه ی زهرا علیها السلام را بر آن افزود است. (۱۲).

نمونه ی دیگر کتاب روضات الجنان و جنات الجنان درویش محمد کربلایی است که با وجود داشتن اعتقادات سنی، شرح
حال مفصل امامان شیعه

را در مجلد دوم کتاب خویش آورده که بخش اعظم آن از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارساست. این خواجه محمد هم، علی رغم اصرارش در تسنن، خود در این کتابش به تفصیل شرح حال امامان را آورده است. (۱۳) کتاب غایه الهمه فی ذکر الصحابه و الائمه یا رساله ی محمدیه از محمد علیم بن محمد موسی اله آبادی نیز در شرح حال رسول خدا صلی الله علیه و آله خلفای نخست و امامان شیعه علیهم السلام است. (۱۴).

یکی از جالب ترین این آثار کتاب وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات بر چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی عالم سنی بسیاری معروف ایرانی است. وی در این کتاب، صلواتیه ای درباره ی چهارده معصوم انشاء کرده و به شرح تاریخی آن پرداخته است. بخشی از این کتاب نیز شرح حال امام حسین علیه السلام و وقایع کربلاست. یک نمونه از شعر فضل بن روزبهان چنین است:

مهیمننا به حبیب محمد عربی

به حق شاه ولایت علی عالی فن

بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد

به حق باقر و صادق به کاظم احسن

به حق شاه رضا ساکن حظیره ی قدس

به حق شاه تقی و نقی صبور محن

به حق عسکری حجت خدا مهدی

کزین دوازه ده نجات روح و بدن

فدای خاک رضا باد صد روان امین

که اوست چاره ی درد و شفیع ذلت من

(۱) بنگرید مقاله ی ما تحت عنوان: نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت در «مقالات تاریخی» دفتر ششم، (قم، الهادی، ۱۳۷۸).

(۲) درباره ی او نک: معجم الادباء ج ۲۰، ص ۱۸.

(۳) الشذرات الذهبیه فیتراجم الائمه الاثنی عشر عند الامامیه (این اثر با عنوان الائمه الاثنی عشر با تحقیق صلاح الدین منجد

چاپ شده) ص ۴۱ (بیروت دار صادر).

(۴) یقده یعنی یشتعل.

(۵) زفرات الثقلین، ج ۲، ص ۲۹۴ (به نقل از نسمة السحر، جواهر المطالب و المنتظم).

(۶) نک: کشف الغمه (چاپ دو جلدی تبریز) ج ۱، صص ۳۲۶ - ۳۲۵، ۳۱۴، ۳۱، ۱۶۱، ۱۳۷، ۱۱۶، ۹۴، ۷۷.

(۷) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه ص ۷۴ (قم ۱۳۷۲ کنگره شیخ مفید).

(۸) تاریخ گزیده، صص ۲۰۱، ۱۹۸) تحقیق: عبدالحسین نوایی).

(۹) ظفرنامه، ج ۲، ۱، به کوشش مهدی مدائنی، پروین باقری، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۰.

(۱۰) الاثمه الاثنی عشر، ص ۱۱۸.

(۱۱) درباره ی آن نک: نشر دانش، سال چهاردهم، شماره ی اسفند، ص ۵۸.

(۱۲) ادبیات فارسی استوری، ص ۷۷۵.

(۱۳) این بخش از کتاب وی در میراث اسلامی ایران دفتر چهارم منتشر شده است.

(۱۴) ادبیات فارسی استوری، ص ۹۴۹.

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری

عبدالجلیل رازی که کتاب خود را در حدود سال ۵۶۰ نگاشته است، در پاسخ یک نویسنده ی سنی اطلاعات بسیاری با ارزشی درباره ی سابقه عزاداری اهل سنت باری امام

(صفحه ۲۸۷)

حسین علیه السلام آورده است. ابتدا به نقل از آن نویسنده ی سنی می نویسد:

این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرع کنند، و رسم تعزیت را اقامت کنند. و مصیبت شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصه گویند، و علما سر برهنه کنند و عوام جامعه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند.

عبدالجلیل در پاسخ می نویسد:

اولا- معلوم جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه ی فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه، و امام مکرم شافعی، و علما و فقهای طوایف، خلفا عن سلف، این سنت را رعایت کرده اند، و این طریقت نگاه داشته. اولاً خود شافعی که اصل

است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهدای کربلا مرثی بسیار است و یکی از آن قصیده ای است که می گوید:

أبکی الحسین و أرثی منه جججحا

من أهل بیت رسول الله مصباحا

تا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده ای است که می گوید:

تاوب همی فالقواد کئیب

و أرق نومی فالرقاد عجیب (۱)

تا آخر، همه ی مرثیه ی اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند. و مرثی شهدای کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست، بی عدد و بی نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی واصحاب

(صفحه ۲۸۸)

ایشان؛ آنگه بر ما.

پس از آن به بیان نمونه هایی از عزاداری های اهل سنت را اعم از حنفی و شافعی که این دو فرقه در ایران بودند، از قرن ششم ارائه داده می نویسد:

آنگه چون فروتر آبی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده (۲) به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است. هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند.

و آنگه بغداد که مدینه السلام و مقر دارالخلافه است، خواجه علی غزنوی حنیفی (۳) دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می پرسد که: معاویه را چگویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟

و امیر عبادی (۴) که علامه ی روزگار و خواجه ی معنا و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتفی لامرالله

پرسیدند این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سیوم گفت: ای خواجه! سؤال مبهم می‌پرسی. نمی‌دانم کدام معاویه را می‌گویی. این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخائید، و او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسن برید. این مسلمانان شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت، حنیفی و سنی و شافعی زبان به لعنت و نفرین برگشودند. این مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد و با نوحه و فریاد.

(صفحه ۲۸۹)

و اما به همدان اگرچه مشبهه را غلبه برآشد برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال، مجد الدین مذکر همدانی، (۵) در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید.

و خواجه امام نجم بوالمعالی بن ابی القاسم بزاری به نيسابور با آن که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی

و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصر آبادی و خواجه محمد حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان.

و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمة ابونصر الهسنجانی کند و در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنیفان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به

وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن.

و خواجه امام بومنصور حفده (۶) که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به روی دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغیخواند در جامع سرهنگ.

و قاضی عمده ی ساویبی حنیفی (۷) که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و

(صفحه ۲۹۰)

مصنف این کتاب (یعنی همان نویسنده ی سنی) اگر رازی است دیده باشد و شنوده.

و خواجه تاج اشعری حنیبی نیسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه ی خمس و خمسین و خمسمائه به اجازت قاضی با حضر کبراء و امراء.

پس اگر این بدعت بودی، چنان که خواجه ی مجبر انتقالی (یعنی همان نویسنده ی سنی) گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتندی.

و اگر خواجه ی انتقالی به مجس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم درآید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آرد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر أجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعیت. و

گر این علما و قضات این معنی به تقیه و مداهنه می کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد و گر به اعتقاد می کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن، دگر همه ی حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند. پس خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به خوزستان و لرستان شود که خارجیان تا نیند و نشنود که تعصب که او راست، کس را نیست و تعزیت حسین علی داشتن متابعت قول مصطفی است که گفت: من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی، و جیت له الجنه، تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدا باشد و منکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آتش و علی و اولادش و الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون. (۸).

به هر روی در بغداد قرن ششم، بیشتر عالمان اهل سنت، در مظلومیت امام حسین علیه السلام

(صفحه ۲۹۱)

سخن می گفتند و به هیچ روی تمایلی به گرایش متعصبانه ای که از زمان بنی امیه باقی مانده بود، نداشتند. البته استثناءهایی هم دیده می شد. شخصی با نام عبدالمغیث بن زهیر حنبلی کتابی در فضائل یزید نوشت و ابن الجوزی این عالم معروف سنی کتابی با عنوان الرد لعی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در رد بر او نوشت. ابن اثیر درباره ی این شخص نوشته است: صنف کتابا فی فضائل یزید بن معاویه اتی فیه بالعجائب (۹) ذهبی هم درباره او با کمال شگفتی نوشته است: و کان

ثقه سنیا. (۱۰) اما این گرایش ناچیز بود، همان طور که اکنون هم گاهی از این استثناءها دیده می شود و واقعا ناچیز و غیر قابل اعتناست.

همان طور که گذشت، در این زمان، دو واعظ معروف در بغداد بودند که در ایام عاشورا مجالس سوگواری داشتند. یکی از اینان علی بن حسین غزنوی حنفی بود که واعظ قهاری بوده و سلاطین در محفل روضه خوانی او شرکت داشتند. واعظ دیگر امیر عبادی بود که او نیز روز عاشورا مقتل خوانی داشت و همین ابن جوزی نیز گزارشهایی از منبرهای او و کلمات کوتاهش نقل کرده است.

به نظر می رسد که برگزاری مراسم عاشورا در بغداد میان سنی و شیعه ادامه یافته و هیچ گاه تعطیل نشده است.

(۱) کامل این قصید را خوارزمی حنفی در کتاب مقتل الحسین علیه السلام ج ۲، ص ۱۳۶ آورده است و برخی دیگر از اشعار آن چنین است:

و مما نفی نومی و شیب لمتی

تنصاریف ایام لهن خطوب

فمن مبلغ عنی الحسین رساله

و ان کرهتها أنفس و قلوب

قتیلا بلا جرم کان قمیصه

صبیغ بماء الارجوان خضیب

تزلزلت الدنیا لال محمد

و کادت لهم صم الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقصعرت کواکب

و هتک استار و شق جیوب

همچنین این اشعار را جمال الدین زرنندی مدنی در کتاب «معراج الوصول فی معرفه آل الرسول» (نسخه ی خطی برگ ۳۱ ب نقل از زفرات الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۰) نیز آورده است. ابن شهر آشوب (مناقب ج ۳، ص ۲۹۶) نیز این اشعار را روایت کرده است.

حموی (م ۷۲۲) در فرائد السمطین (۲، ص ۲۶۶) دو بیت شعر از شافعی درباره ی امام حسین علیه السلام نقل کرده است:

ويل لمن شفاؤه خصمائه

و الصور فى حشر القيامة ينفخ

لابد أن ترد القيامة فاطم

و

قمیصها بدم الحسین مضمخ.

(۲) از علمای برجسته ی مذهب شافعی که سبکی در طبقات الشافعیه (۴:۳۰۳) از او یاد کرده است. وی از علمای بزرگ اصفهان بوده و در ربیع الاخر سال ۵۳۶ در گذشته است.

(۳) از واعظان بزرگ بغداد که سلطان مسعود سلجوقی در مجلس وعظ وی حاضر می شد. در گذشت وی به سال ۵۵۱ هجری بوده است شرح حال او در بسیاری از منابع آمده است. از جمله بنگرید: البدایه و النهایه، (۲۳۵-۲۳۶: ۱۲).

(۴) قطب الدین مظفر معروف به امیر عبادی یکی از واعظان معروف بغداد بوده که شرح حال او را ابن خلکان به تفصیل در کتاب وفيات الاعیان (ج ۲، ص ۱۲۷) آورده است.

(۵) مجد الدین ابوالفتوح محمد بن ابی جعفر همدانی نویسنده ی کتاب الاربعین عن الاربعین، فقیه و محدث و واعظ بوده و به سال ۵۵۵ در گذشته است. شرح حال او را بنگرید، تلخیص مجمع الادب، حرف میم، صص ۲۴۶-۲۴۵ تعلیقات نقض، ص ۱۰۹۷.

(۶) ابومنصور محمد بن أسعد طوسی معروف به حفده ملق به عمده الدین فقیه شافعی نیشابوری از علمای معروف نیشابور است که ابن خلکان شرح حال او را در وفيات الاعیان آورده است. مزار وی تا قرنهای محل زیارت مردم بوده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص ۱۰۹۹.

(۷) از عالمان و واعظان معروف ساوه بوده و شرح حال او را عماد کاتب در کتاب خریده القصر آورده است در گذشت وی به سال ۵۶۷ در شهر ساوه رخ داده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص ۱۱۰۰.

(۸) کتاب نقض، صص ۳۷۳-۳۷۰.

(۹) کامل، ج ۱۱، ص ۵۶۲.

(۱۰) سیر اعلام النبوی، ج ۲۱، ص ۱۶۰.

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین

به نظر می رسد که طی دو قرن پیش

از روی کار آمدن صفویه، در خراسان که مرکزی برای شیعیان و سنیان بوده، در ایام عاشورا، عزای امام حسین علیه السلام بر پا می شده است. از آن جا که این مراسم حتی در هرات نیز بوده است، خود نشانگر آن است که نه تنها شیعیان که سنیان هم این مراسم را برگزار می کرده اند.

کتابی که بیش از هر کتابی در این منطقه وجود داشته، اثری با نام نور الائمه بوده که ترجمه گونه ای از کتاب مقتل الحسین علیه السلام موفق بن احمد خوارزمی حنفی (۵۶۸ - ۴۸۴) بوده است. به جز این اثر، کتابهای دیگری هم در این زمینه بوده است.

(صفحه ۲۹۲)

در پایان این دوره، و درست هشت سال پیش از آمدن صفویه به این منطقه کتابی در باب مقتل الحسین تألیف شد که نویسنده ی آن فردی بود که چندان مرزی میان تشیع و تسنن قائل نبود. در هرات او را متهم به تشیع می کردند و در سبزوار به تسنن. وی ملاحسین کاشفی بود و در هرات دوره ی تیمور، محبوبیت زیادی داشت و در مجلس واعظ او بزرگان این دولت که سالها امیری آن را سلطان حسین بایقرا داشت، شرکت می کردند. وی کتاب خود را نیز به نام یکی از بزرگان این دربار نگاشت.

ملاحسین کاشفی در همین کتاب روضهالشهداء خود (۱) به مناسبت، اشاره می نویسد: «هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام صلی الله علیه و آله کشیده می گردد و از زبان هائف غیبی ندای عالم لا ریبی به گوش هوش مصیبت داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می رسد:

کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید

سینه را

از سوز شاه کربلا بریان کنید

از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم

در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید

کاشفی در ظاهر، به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره ی اهمیت گریه برای امام حسین علیه السلام و این که «من بکی علی الحسین و جبت له الجنة» می نویسد: برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم در آید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده ها از غایت حیران سرگردان:

زاندوه این ماتم جان گسل

روان گردد از دیده ها خون دل

کاشفی در ادامه، درباره ی آنچه در این مجالس خوانده می شده می نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه ی سینه بزدایند». مشکل کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است، اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفصیل احوال ایشان خالی است». این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر

(صفحه ۲۹۳)

حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوالات عبا بر سبیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید.» (۲).

کتاب روضه الشهداء نه تنها در دوره ی صفوی و میان شیعیان ایران، بلکه در میان سنیان اطراف مملکت

ایران نیز نفوذی فراوان یافت. یکی از آخرین نشانه های تأثیر این نفوذ، اقدامی است که عبدالله زیور (م ۱۳۶۹ قمری) شاعر سنی عراقی کرد فارسی دان انجام داده و آن را به شعر فارسی در آورده است. وی بدون آن که تصریح کند، در واقع متن فارسی روضه الشهداء را در قالب شعر فارسی در آورده و نام آن را داستان سوزناک کربلاء نهاده است.

در اینجا بی مناسبت نیز تا به موضع عبدالرحمن جامی (۸۹۸ - ۸۱۷) عالم، عارف و شاعر بزرگ خراسان که در مذهب یک سنی حنفی بوده و البته علائق صوفیانه ی عمیقی داشته، گذری داشته باشیم. وی در سلسله الذهب خود عقائد مذهبی اش را درباره ی خلافت بیان کرده و در آنجا خود را یک سنی معتقد و در عین حال، دوستدار اهل بیت می داند. وی هم درست مانند دیگر اهل سنت، معتقد است که سنی نباید به خاطر درگیری های صحابه، میان آنها خط کشی دوستی و دشمنی رسم کند؛ در عین حال باید بداند که در این اختلافات حق با علی بوده است:

همه را اعتقاد نیکو کن

دل زانکارشان به یک سو کن

هر خصومت که بودشان با هم

به تعصب مزین در آنجا دم

بر انگشت اعتراض منه

دین خود رایگان زدست مده

حکم آن قصه با خدای گذار

بندگی کن ترا به حکم چکار

و آن خلافتی که داشت با حیدر

در خلافت صحابئی دیگر

حق در آنجا به دست حیدر بود

جنگ با او خطا و منکر بود (۳).

گفتنی است که مهم ترین درگیری مذهبی جامی با مخالفان در عصرش، درگیری وی با شیعیان است که در خراسان نفوذی چشمگیر داشتند و دیدیم که به زودی نیز با آمدن

شد. جامی حملات زیادی به شیعیان دارد و می‌کوشد تا جوهرات را بر اساس آموزه‌های تسنن حفظ کند. این گرایش است که امیر علیشیر نوایی هم دارد و البته اینان مخالفانی هم از اهل سنت متمایل به تشیع دارند.

اما جامی با همه‌ی این احوال، می‌کوشد تا حدود را حفظ کند. در عین حال که از رفض و رافضه، به معنای کسانی که به صحابه دشنام می‌دهند متنفر است، اما همو شعر معروف شافعی را «لو کان رفضا حب آل محمد - فلیشهد الثقلان انی رافضی» به فارسی درآورده، چنین می‌سراید:

گر بود رفض حب آل رسول

یا تولا به خاندان بتول

گو گواباش آدمی و پری

که شدم من زغیر رفض بری

کیش من رفض و دین من رفض است

رفع من رفض و مابقی خفض است (۴).

جامی در میان شیعیان و سنیان در مانده شده بود. از یک طرف وقتی به بغداد رفت، به خاطر اشعارش درباره‌ی روافض مورد طعنه‌ی شیعیان بغداد قرار گرفت. اما از سوی دیگر، وقتی اشعاری در ستایش امیرمؤمنان علیه السلام سرود، سنیان خراسان او را مورد طعنه قرار دادند. خود می‌نویسد:

چون در نظم سلسله الذهب حضرت امیر و اولاد بزرگوار ایشان را ستایش کردیم، از سنیان خراسان هراسان بودیم که ناگاه ما را به رفض نسبت نکنند، چه دانستیم که در بغداد به جفای روافض مبتلا خواهیم شد. (۵).

همین جامی وقتی به عراق می‌رود، به زیارت عتبات عالیات می‌شتابد و در آنجا در وصف زیارت امام حسین علیه السلام چنین می‌سراید:

کردم ز دیده، پای سوی مشهد حسین

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین

خدا مرقدش به سرم گر نهند پای

حقا که بگذرد سرم از فرق فرق دین

گرد روضه ی او می کند طواف
رکب الحجیج این تروحون این این
از قاف تا به قاف پرست از کرامتش
آن به که حيله جوی کند ترک شید و شین
آن را که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت به زیب وزین
جامی گدای حضرت او باش تا شود
با راحت وصال مبدل عذاب بین
می ران زدیده اشک که در مذهب کریم
باشد قضای حاجت سائل، ادای دین (۶).

وی در ادامه سفر که در اصل راهی حج بود، به زیارت مرقد امیرمؤمنان رفت و شعری زیبا سرود که مطلع آن چنین است:

أصبحت زائرا لک یا شحنة النجف
بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف
تو قبله ی دعایی و اهل نیاز را

روی امید سوی تو باشد زهر طرف. (۷).

(۱) روضه الشهداء، ص ۳۵۴.

(۲) روضه الشهداء، صص ۱۲-۱۳.

(۳) سلسله الذهب، ص ۱۷۸.

(۴) سلسله الذهب، ص ۱۴۶.

(۵) رشحات، فخرالدین علی کاشفی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ مقامات جامی، ص ۱۶۹ به نقل از جامی، نجیب مایل هروی، ص ۱۱۸.

(۶) دیوان جامی، ص ۷۸.

(۷) دیوان جامی، ص ۵۶.

برخی از آثار علمای حنفی درباره ی امام حسین

برخی از آثار علمای حنفی درباره ی امام حسین

آثار علمای اهل سنت، طی چهارده قرن، درباره ی اهل بیت علیهم السلام خارج از حد شمار است. بسیاری از این آثار درباره ی فضائل و مناقب اهل بیت، به ویژه امیرمؤمنان و برخی نیز آثاری تاریخی پیرامون زندگی آن بزرگواران است. در اینجا شماری از آثار علمای حنفی را درباره ی امام حسین علیه السلام برای نمونه معرفی می کنیم:

- ضیاءالدین ابی المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکی الخطیب الخورازمی الحنفی (۵۶۸-۴۸۴). وی بزرگترین عالم حنفی است که درباره ی امام حسین علیه السلام قلم زده و کتاب عظیم و بزرگ مقتل الحسین علیه السلام را نگاشته است.

وی شاگرد زمخسری بوده و علوم ادب را نزد وی خوانده پس از آن به شهرهای مختلف دنیای اسلام سفر کرده و حدیث شنیده است. عماد کاتب که معاصر وی بوده شرح حال او را در خریده القصر بخش مربوط به ایران آورده و او را در فقه و ادب ستوده است. قفطی در انباه الرواه (۳:۳۳۲) شرح حال او را آورده و سال درگذشت او را ۵۶۸ یاد کرده است. بسیاری از علمای بزرگ شرح‌النگار مانند ابن النجار، ابن الدبیتی شرح حال او را آورده اند. وی کتابی با عنوان مناقب ابی حنیفه دارد که در سال ۱۳۲۱ در حیدرآباد چاپ شده است. نیز

(صفحه ۲۹۶)

کتابی با عنوان قضایا امیرالمؤمنین دارد که نمانده است. همچنین کتاب او با عنوان کتاب رد الشمس علی امیر المؤمنین علیه السلام او هم مفقود شده است. مهم ترین کتاب او مقتل الحسین است که بر جای مانده و دست کم سه نسخه ی خطی از آن برجای مانده است. این کتاب در نجف و بعدا در قم (سال ۱۳۹۹) و چاپ جدید آن توسط دارانور الهدی در قم (۱۴۱۸ ق) به چاپ رسیده است. گفتنی است که وی اشعاری نیز در ستایش ابوحنیفه دارد که در مقدمه ی مرحوم سماوی بر مقتل الحسین علیه السلام چاپ شده است.

خوارزمی شعری هم در رثای اهل بیت سروده که چند بیت آن این است:

لقد قتلوا علیا مذ تجلی

لاهل الحق فحلا فی الضراب

و قد قتلوا الرضا الحسن المرجی

جواد العرب بالسم المذاب

و قد منعوا الحسین الماء ظلما

و جدل بالطعان و بالضراب

و لولا زینب قتلوا علیا

صغیر تقل بق او ذباب

و قد صلبوا امام الحق زیدا

فیا لله من ظلم عجاب

بنات محمد فی الشمس عطشی

یزید فی ظل القباب

لال یزید من آدم خیام

و أصحاب الکساء بلائیاب (۱).

- عقیف الدین ابی السیاده عبدالله بن اراهیم طائفی حنفی (م ۱۲۰۷ که شرح حال او در عجایب الاثار جبرتی ۱۴۷:۲ آمده و نسخه ای از کتابش هم در مکتبه ی سلیم آغا در استانبول موجود است) کتابی با عنوان اتحاف السعداء بمناب سید الشهداء تألیف کرده است.

- قادر بخش بن حسن علی حنفی هندی شهسرامی (۱۳۳۷ - ۱۲۷۳) از علمای حنفی هند است که کتابی با عنوان جور الاشقیاء علی ریحانه سید الانبیاء نگاشته است. شرح حال وی در نزهه الخواطر ۸: ۳۷۰ آمده و همانجا از این کتاب او هم یاد شده است.

- مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (۱۲۳۹ - ۱۱۵۹) نیز کتابی با عنوان سر الشهداءتین در فلسفه ی شهادت امام حسین علیه السلام نوشته که عربی آن در مجله ی الموسم ش ۱۲،

(صفحه ۲۹۷)

صص ۸۳-۹۱ چاپ شده و به اردو هم چاپ شده است.

- شیخ علی انور بن علی اکبر بن حیدر علی علوی حنوفی کاکوروی (۱۳۲۴ - ۱۲۶۹) کتابی با عنوان شهاده الکونین فی مقتل سیدنا الحسین السبط نگاشته که ضمن شرح حال او در کتاب نزهه الخاطر ۸: ۳۲۸ از آن یاد شده است.

- محمد معین بن محمد امین السندی التتوی الحنفی (م ۱۱۶۱) کتابی با عنوان قره العین فی البکاء علی الحسین علیه السلام نگاشته و در آن بر لزوم گریه برای امام حسین علیه السلام سخن گفته و ثابت کرده است که اقامه ی عزا برای حسین علیه السلام تنها مخصوص شیعه نیست.

- محمود بن عثمان بن علی بن الیاس حنفی رومی (۹۳۸-۸۷۸) کتابی با عنوان مقتل الامام الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما فی کربلاء نوشته

است. اسماعیل باشا در کتاب هدیه العارفین ۲: ۴۱۲ از آن یاد کرده است.

جدای از کتاب، بسیاری از شاعران اهل سنت، به ویژه از میان حنفیان عصر نخست، اشعاری در رثای حسین بن علی علیه السلام و حادثه ی عاشورا سروده اند که جالب توجه است. نمونه ای از این اشعار را خود خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام (۲) گردآوری کرده است.

(۱) مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ص ۳۹۰ (در پایان بحث از مناقب امام علی علیه السلام).

(۲) مقتل الحسین علیه السلام ج ۲، صص ۱۸۲-۱۴۳.

خاتمه

خاتمه

امروزه در بسیاری از مناطق ایران، هند و پاکستان عزاداری امام حسین علیه السلام به طور مشترک یا حتی مستقل میان شیعیان و سنیان برگزار می شود. سنتی که در شرق ایران بوده، و بخشی از آن متعلق به خراسان کهن است، به سیستان نیز کشیده شده است.

در هند و پاکستان، این سنت از حدود چهارصد سال پیش همزمان با روی کار آمدن دولتهای متأثر از ایران و شمال و جنوب هند، رواج یافته و امروزه در شهرهای بزرگی در هند مانند حیدرآباد و یا کراچی در پاکستان، شاهد برگزاری مراسم عاشورا میان هر دو گروه شیعه و سنی هستیم. قرن هاست که در هند، دامنه ی برگزاری این مراسم، حتی میان هندوها نیز کشیده شده و بسیاری از آنان نیز در این ایام ها، با سایر

(صفحه ۲۹۸)

مسلمانان همراهی دارند.

در عراق و منطقه ی کردستان، این حرکت ادامه ی سنت گذشته است که ساکنان آن دیار همیشه برای امام حسین علیه السلام اعتبار و ارزش خاصی قائل بوده اند.

مع الاسف، در چند دهه ی اخیر به دلیل شدت یافتن تعصب مذهبی در بخشی از جهان اسلام و حرکت برای تحمیل آن به سایر نقاط، حرکتی در جهت

احیای نوع خاصی از تسنن رواج یافته است که می‌کوشد خط‌کشی‌های خاصی را میان مسلمانان ایجاد و تعمیق بخشد. به طور قطع، این حرکت، میراث دوره و زمانی است که گرایش تحت‌عنوان اهل‌حدیث یا مذهب عثمانی در قرن دوم و سوم، می‌کوشید تا با هر کسی که اندک تفاوتی با مشی آن دارد داشت‌فاصله بگیرد. به همین دلیل، برای هر گروهی نامی انتخاب کرده و آن را سبب طعن و قدح او می‌دانست. اتهام مرجئی، شیعی، معتزلی قدری و... که هم‌اکنون در بسیاری از کتابهای رجالی میراث آن دوره در زمینه‌ی قضاوت راویان آمده، یادآور آن روزگار است. آن‌جو به مرور به همت کسانی چون احمد بن حنبل در مرحله‌ی نخست و سپس عالمان دیگر شکسته شد. این جوی بود که حتی ابوحنیفه عامل و امام برجسته‌ی اهل سنت را نیز مورد حمله قرار داد و تحت‌عنوان مرجئی یا ضد حدیث و دیگر اتهامات بی‌پایه، برای قرن‌ها سرزنش می‌کرد.

در برابر آن، تجربه‌ی چند صد ساله‌ی وجود دارد که این مرزها کم‌رنگ شده و در این میان، یکی از مهم‌ترین مرزها اعتنا و اعتبار و هر دو گروه به نهضت امام حسین علیه السلام است که نه فقط نهضتی اسلامی و متعلق به همه‌ی مسلمانان بلکه نهضی انسانی و متعلق به همه‌ی انسان‌های آزاده و ضدظلم است.

(صفحه ۲۹۹)

مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا

مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا

در کتابهای لغت، تحریف به معنای گرداندن یک کلمه، به صورتی است که دو معنای متفاوت را بدهد به هدف آن که معنای غلط به جای معنای صحیح قابل طرح شود. شاید به طور واضح‌تر بتوان گفت، تحریف،

مایل کردن یک کلمه یا مفعوم از معنای صریح آن به معنا و مقاصد حاشیه ای و نادرست است. این تحریف در اصل، به معنای حفظ صورت لفظ و منحرف کردن معنای آن است؛ اما بعدها درباره ی تغییر و تحریف در الفاظ هم بکار رفته است. به این معنا که وقتی می گوئیم تاریخ تحریف شده، مطابق معنای اصلی تحریف، مقصود آن است که صورت واقعه را حفظ کرده، اما محتوای آن را به گونه ای دیگر آورده است. در حال حاضر، تحریف لفظی بیشتر مطرح است؛ به این معنا که تعبیر «تحریف تاریخ» به معنای ساختن واقعه دروغین، نسبت دادن الفاظ و کلمات به افرادی که آن مطالب را نگفته اند و چیزهایی مانند آن به کار می رود.

به هر روی، تحریف را بر دو قسمت کرده اند: تحریف لفظی و تحریف معنایی. وقتی بحث تحریف درباره ی نهضت عاشورا مطرح می شود، بر اساس تحریف لفظی، مقصود این است که مطالبی به عنوان وقایع تاریخی ساخته شده و به عنوان رخدادهای واقعی کربلا عرضه شود. اعم از این که نسبت دادن گفته های نادرست به اشخاص باشد، یا افزودن نام افرادی در یک واقعه یا اضافه کردن رخداد مهمی که اصلا اتفاق نیفتاده است. روشن است که واقعه سازی به معنای محدود یا گسترده ی آن تا چه اندازه می تواند تحلیل حادثه و تبیین اهداف آن را دچار مشکل کند.

(صفحه ۳۰۰)

اما مقصود از تحریف معنایی، آن است که در درجه ی نخست، اهداف عاشورا و قیام حسینی به صورتی دیگر درآید. این مسأله به صورت های مختلفی می تواند باشد. حکومت بنی امیه، قیام عاشورا را به صورت یک شورش معرفی می کرد. کسانی هم بودند که حرکت امام

حسین علیه السلام را نوعی خودکشی سیاسی غیر مفید تلقی می کردند. در این طرف، از میان خودی ها نیز کسانی بودند که هدف امام حسین علیه السلام را محدود به برخی از مسائل حاشیه ای می کردند. این ها نمونه ای از تحریفات معنایی است که در ادامه توضیح بیشتری درباره ی آن خواهیم داد.

زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا

زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا

برای شناخت زمان رسوخ تحریف در عاشورا می بایست بدانیم کتاب های مربوط به عاشورا در چه زمانی تدوین شده و هر زمان چه شرایطی بر تألیف این قبیل آثار حکمفرما بوده است. آنچه به طور خلاصه می توانیم در این باره اظهار کنیم این است که به جز برخی از مسائلی که ناشی از غرض ورزی مورخان اموی مسلک بوده، به طور عمده، اخبار عاشورا توسط شیعیان و یا افرادی که تمایل به تشیع داشته اند، تدوین شده است. به همین دلیل، بیشتر اخبار موجود در کتابهای کهن که توسط مورخان عراقی در قرن دوم تا چهارم نوشته شده، مطالب درستی است، در این زمینه، برخی از داستانسرایی ها را باید استثناء کرد. اما از قرن ششم به بعد، نوشته های تاریخی قدری سست شده و تحت تأثیر بی دقتی رایج در همه ی عرصه های علوم اسلامی قرار گرفته است. در این میان، دانش تاریخ به مقدار زیادی قصه ای و داستانی شده است. علاوه بر آن، شخصیت های تاریخی، مانند مشایخ، صوفیه که از این زمان به بعد - یعنی در قرن هفتم تا دهم هجری - شخصیت های اسطوره ای یافتند و اخبار عجیب و غریب فراوان به آنها نسبت داده شد، رنگ تاریخی گذشته را نیز عوض کردند. کتاب هایی که در این فاصله نوشته شد، خالی از دقت تاریخی و بیشتر داستانی

بوده است. بعدها هم این بی دقتی در تاریخ‌نویسی حفظ شد و دلیل عمده اش از دست رفتن مصادر کهن تاریخی یا در دسترس نبودن آنها بود. البته تاریخ‌های که در این

(صفحه ۳۰۱)

دوره‌ها، درباره‌ی رویدادهای معاصر مؤلف نوشته می‌شد دقیق بود، اما نسبت به تاریخ صدر اسلام، دقت لازم در کار نبود. این بی دقتی تا اواخر دوره‌ی قاجار، تاریخ‌نویسی قدیم جهان و از جمله تاریخ اسلام وجود داشت. به هر حال، تا آنجا که به تاریخ‌نویسی مربوط می‌شود، همین روال اجمالی نشان می‌دهد که از چه زمانی، زمینه‌ی تحریف در نوشته‌های تاریخی مربوط به نهضت عاشورا فراهم شده است.

انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا

انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا

در این که کار جلع در موارد بسیاری از روی عمد بوده است، و طبعا در این میان انگیزه‌های خاصی هم جریان داشته، تردیدی وجود ندارد. در اینجا مقصود انگیزه داشتن از ناحیه خودی‌ها برای جعل واقعه است. این انگیزه به نوبه‌ی خود می‌تواند انگیزه‌ای مادی باشد یا انگیزه‌ی به ظاهر معنوی. به عنوان مثال، شخصی برای بدست آوردن منافع مالی کوشش کند تا برای گرم کردن بازار سخن یا نوشته‌ی خود، مطالبی عرضه کند که جالب توجه و یا به اصطلاح در نفوس مستعین و خوانندگان، اثر چشمگیر داشته باشد. انگیزه‌ی به ظاهر معنوی نیز آن است که شخص، به قصد گریاندن بیشتر مردم، سوزناک‌تر نشان دادن حادثه‌ی عاشورا و جلب توجه مردم به امام حسین علیه السلام وقایعی را جعل کند. برای مردم بخواند یا بنویسد. این بخش، طرفداران زیادی داشته و بسیای از کسانی که دست به تحریف وقایع تاریخی مربوط به عاشورا زده‌اند، به طور معمول از چنین انگیزه‌ای برخوردار بوده‌اند،

یعنی به قصد انجام کار ثواب، دست به این اقدام زده اند.

درباره ی تحریف وقایع عاشورا، باید به یک نکته ی مهم دیگر توجه داشت و آن این است که در ورای انگیزه های خاص، نوع بیان واقعه و چگونگی طرح آن در میان مردم و به سخن دیگر نوع ارتباط عاشقانه ی مردم با این واقعه، نقش مهمی در کار تحریف داشته است. کربلا یک واقعه تاریخی بی خاصیت نیست که فقط شرحی از آن در کتابها بنویسند. بخشی از تاریخ مقدس مذهبی است که در وجود جامعه ی شیعه، در نفوس تک تک افراد، برای همیشه زنده بوده است. وقتی هر سال روز عاشورا مراسم

(صفحه ۳۰۲)

سوگواری برگزار می شود، درست مثل این است که عاشورا همین امسال رخ داده است. شعر محشتم کاشانی درباره ی جامعه ی شیعه کاشان و همه شهرهای شیعه آن روزگار و بعد از آن مؤید همین معناست:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

برگزرای تعزیه نیز نشان زنده بودن حادثه ی عاشورا است. در چنین شرایطی، مردم چنان وابسته به این حادثه اند که گویا خودشان هم در آنجا سهم دارند. آنها در زیارت نامه خطاب به امام حسین علیه السلام و یارانش چنین می خوانند که ای کاش ما با شما بودیم و به فیض می رسیدیم. گاهی در این اشعار فرارسیدن ایام عزاداری امام حسین علیه السلام چنان تصویر می شود که گویی همه ی آسمان و زمین به سوگ می نشینند.

در این قبیل نقل های تاریخی که چنین ارتباطی نزدیکی با مردم پیدا می کند و همه خود را سهم در آن می دانند، رسوخ تحریف کاری عادی و طبیعی است. اینجا دیگر تاریخ گذشته نیست،

بلکه احساسات مذهبی مردم با تاریخ عجین می شود و ادبیات که نشانه ی بروز احساس مردمی است، در آن به ایفای نقش می پردازد. وقتی تاریخ با ادبیات و هنر آمیخته شد، دیگر نمی توان انتظار آن را داشت که تنها پای روایت صحیح تاریخ در میان باشد؛ باید احساسات مذهبی را نیز نشان دهد؛ این جاست که به سوی ساختگی بودن می رود تا ماجرا را غم انگیزتر، پرچاذبه تر و گیراتر نشان دهد. این به مانند همان دستکاری های فراوانی است که در اشعار فردوسی و مولانا و جز اینها صورت گرفته و اسباب تغییر و تفاوت نسخه ها و کثرت نسخه بدلها شده است.

نقلهای تاریخی و عاطفی

نقلهای تاریخی و عاطفی

یک مسأله ی مهم این است که بیان تاریخ کربلا با احساسات مذهبی درآمیخته، تا چه اندازه می تواند در فضایی آزاد صورت گیرد. به نظر می رسد ابتدا می بایست حوزه ی کار را جدا کرد. اگر کسی بر آن است تا یک مقتل تاریخی متقن بنویسد یا بر منبر تاریخ بگوید، به عنوان نقل تاریخی، نه تنها باید از نقل وقایع ساختگی پرهیز کند بلکه

(صفحه ۳۰۳)

می بایست از کم و زیاد کردن تعبیرها و مفاهیم و کلماتی که سبب تغییر معنا می شود، خودداری ورزد.

اما وقتی کسی شعر می سراید، در اینجا به طور طبیعی انتظار آن هست که مسائل به شکل دقیق تاریخی مطرح نشود. در شعر و ادبیات، کم و زیاد شدن سخنان که رد و بدل شده، وصف قیافه ی افراد، چگونگی رخ دادن حادثه و بسیاری از مسائل دیگر، متفاوت با نوشته های تاریخی است. حتی مرحوم نوری هم در کتاب لؤلؤ و مرجان این قبیل ارائه ی مطالب را دروغ نمی داند.

به هر حال روضه خوانی، نوعی ادبیات

مخصوص به خود را دارد. اگر روضه خوان قصد نقل وقایع را دارد، یا احساس شنونده آن است که آنچه روضه خوان نقل می کند، عین تاریخ است، به طور یقین، مطالبی که بیان می شود، می بایست مطابق با تاریخ باشد؛ اما اگر بحث به صورت زبان حال است و جنبه ی شعری و ادبی آن قوی تر است و شنونده هم به این جهت توجه دارد، این قبیل سخنان را نمی توان دروغ به شمار آورد. در واقع، روضه خوانی نوعی هنر است که زمینه را برای به گریه درآوردن بیشتر مستمع فراهم می کند. حتی در این قبیل موارد، ساختن نقل تاریخی، به هیچ رو روا نیست؛ اما در کیفیت نقل به صورت زبان حال یا چیزی شبیه آن، مشکل چندانی وجود ندارد.

درباره ی عوامل تحریف، استاد مطهری از تمایل به افسانه سازی و اسطوره پردازی هم سخن گفته است که درباره ی امام حسین علیه السلام سخن درستی است. مردم از بس علاقه مند به امام بوده اند همیشه می خواستند یک شخصیت استثنایی از ایشان بسازند و این زمینه ساز دروغ های فراوانی شده است. خداوند در قرآن سخت تکیه دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله را یک انسان عادی مانند سایر انسانها معرفی کند؛ جز آن که به وی وحی می شود و امانت دار خداوند در القای وحی به مردم است. جهت این تأکید همین بوده است تا جلوی اسطوره شدن آن حضرت گرفته شود. اما متأسفانه در جامعه ی شیعه، چنین مسأله ای درباره ی امام حسین علیه السلام پیش آمده و سبب شده است تا عده ای، برای گرم کردن بازار خود از آن استفاده کنند. در اینجا روی شجاعت یا

(صفحه ۳۰۴)

چیزهایی از این قبیل تکیه فراوان شده و برای نشان

دادن قدرت عباسی بن علی علیه السلام تعداد کسانی که به دست ایشان کشته شده اند تا چند ده هزار نفر گفته می شود؛ یا برای این که به شهادت امام حسین علیه السلام با آن همه شجاعت، توجیه شود، شمار سپاه دشمن را تا پانصد هزار نفر بالا می برند؛ چنان که روز عاشورا را تا هفتاد و دو ساعت می نویسند.

روضه الشهداء و مسأله ی تحریف

روضه الشهداء و مسأله ی تحریف

ملاحسین کاشفی یکی از نویسندگان و سخنوران برجسته ی هرات در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است که به سال ۹۱۰ در گذشته است. وی گرچه بر کشیده ی سبزوار است اما به لحاظ فرهنگی متعلق به تمدن تیموری در هرات است و در عین حال، بخاطر سبزواری بودن، به تشیع هم پای بند. شغل اصلی وی سخنوری و نگارش متن های ادبی و تفسیر قرآن است. وی در اواخر عمر برای مجالس روضه خوانی امام حسین علیه السلام که در هرات و خراسان رواج داشته، کتاب روضه الشهداء را نوشته است. در مقدمه ی آن کتاب می نویسد که کتابهای دیگری هم بوده اما او خواسته است تا متن بهتری برای این مجالس تدوین کند. این کتاب نفوذ زیادی به دست آورد، به حدی که در مجالس سوگواری متن کتاب را می خواندند و مردم گریه می کردند. این متن خوانی تا به آنجا رفت که به تدریج روضه خوانی که عبارت از خواندن کتاب روضه الشهداء بوده، نامی رایج برای مجالس سوگواری شد.

کتاب روضه الشهداء مسائل را به شکل تاریخی بحث کرده؛ اما متنش ادبی است. حوادث را لحظه به لحظه گزارش کرده و حتی برای نقلها، گاهی منبع هم ذکر می کند. اما متأسفانه سرشار از نقلهای ساختگی است که به احتمال از کتاب های

دیگر برداشته است. بعدها این کتاب، منبعی برای آثار دیگران شد و از این طریق دروغ های زیادی در کتابهای بعدی وارد شده است. با یک مراجعه مختصر به این کتاب و مقایسه ی آن با سایر کتابها مهم مقتل، روشن می شود که مؤلف به مقدار زیادی داستانهای ساختگی آورده و بسیاری از اسامی اشخاص در آن تغییر کرده و رخدادها به گونه ای جدای از آنچه در کتابهای منبع آمده، گزارش شده است. یک نمونه داستان عروسی قاسم بن

(صفحه ۳۰۵)

حسن علیه السلام است که به صورتی که بیان کرده، اصالتی ندارد.

کتاب روضهالشهداء در اصل پیش از دروه ی صفوی نوشته شده است. صفوی ها در سال ۹۱۶ تازه به خراسان رسیدند، زمانی که شش سال از مرگ کاشفی گذشته بود. به طور کلی فرهنگ این کتاب از سبزواری و هرات دوره ی تیموری گرفته شده است. البته در دوره ی صفوی، این کتاب، هم در ایران و هم در آسیای صغیر شهرت زیادی به دست آورد به زبان ترکی و حتی کردی هم ترجمه شد. به هر حال، برخلاف این که کسانی صفویه را متهم به جعل می کنند، این مطالب از قبل از آن وجود داشته و ربطی به صفویه ندارد. در اصل بیشتر داستان های دروغ و تحریف شده در وقایع عاشورا مربوط به زمانی پیش از کاشفی بوده که وی تدوین مجددی از آنها صورت داده است.

طبعا در دوره های بعد گام های تازه ای در تحریف برداشته شده است که نمونه ی شاخص آن اسرار الشهادة ملا آقا دربندی است کتابش را بر اساس ماخذ مجهول نگاشته و افزوده های فراوانی نسبت به متون کهن دارد که نیاز به بررسی دارد.

حکومت ها و مسأله ی تحریف در وقایع عاشورا

حکومت ها و مسأله ی تحریف

درباره ی این موضوع باید گفت اگر مقصود از تحریف، تحریفی است که دستگاه حکومتی امویان درباره ی قیام عاشورا داشتند، البته به طور صریح پاسخ مثبت است. بنی امیه و طرفداران مکتب عثمانی، به دلیل اعتقادی که به اسلام اموی داشته اند و یا از روی ناآگاهی، اخبار نادرست و تحلیلهای غلط فراوانی را در آثار خویش آورده اند. هدف این گروه بر آن بوده است تا به نوعی قیام امام حسین علیه السلام را در حد یک شورش کور جلوه داده و در این میان، حتی شیعیان را بدنام سازند. از نظر تاریخی، تلاش این گروه بر آن است که تا یزید را در واقعه ی کربلا تطهیر کرده، مانند خود یزید همه ی گناه را بر عهده ی عیبدالله بن زیاد بگذارند. این تلاش خود یزید بود که کوشید با خوشرفتاری با اسرا و حتی برقراری مجلس سوگواری بر امام حسین علیه السلام در خانه اش، خود را تبرئه کند. با این حال، کمترین بازخواستی از ابن زیاد نکرد. همچنین برخی از همین مورخین نوشته اند که امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات اصرار داشت تا اجازه دهند به

(صفحه ۳۰۶)

شام رفته درستش را دست یزید بگذارد؛ اما ابن زیاد اجازه نداد! این نیز تلاشی دیگر برای مخدوش کردن قیام امام حسین علیه السلام است. همین طور تلاش ابن تیمیه که در دفاع از امویان شهرت دارد، برای اثبات این که سر امام حسین علیه السلام اساسا به شام آورده نشده و حکایت چوب زدن یزید بر لبان حسین علیه السلام نادرست است، در ادامه ی همین تحریفاتی است که مورخان اموی مسلک دارند. (۱).

یکی از تحریف های معنایی که درباره ی کربلا توسط امویان صورت گرفت، تلاش برای عید اعلام کردن روز

عید بود که مع الاسف در اهل سنت به صورت یک سنت برجای ماند. امویان کوشیدند تا روز عاشورا را عید بگیرند و برای این منظور یکسری حرفهایی که معمولا- برای برخی از عیدها گفته می شد، به روز عاشورا نسبت می دادند. این که روز عاشورا، روزی است که کشتی نوحی بر زمین نشسته است یا روزی است که فرعونیان در دریا غرق شده اند. در زیارت عاشورا آمده است: اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه و ابن آکله الاکباد؛ این اشاره به عید گرفتن این روز توسط امویان دارد.

اصل مسأله هم ریشه در روزه گرفتن عاشورا توسط یهود داشت. آنان ده روز اول محرم را - که اکنون تقریباً در مهرماه است - روزه می گرفتند که به عاشورا ختم می شد. این روز را هم که «عید عاسور» نام داشت، روزه می گرفتند و روزه گرفتن در آن برایشان بسیار با اهمیت بود. نوشته اند که رسول خدا پیش از نزول حکم روزه رمضان، به مانند همانچه درباره ی قبله بود، روزه ی روز عاشورا را توصیه کردند که پس از نزول حکم روزه ی رمضان آن حکم لغو شد؛ اما عید بودن آن همچنان مورد سوء استفاده ی امویان قرار گرفت. این مطلبی است که ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه بر آن تأکید کرده و باقی ماندن این سنت اموی را در میان سنیان، گوشزد کرده است. (۲).

در برابر این تحریف، ائمه علیهم السلام موضع گرفتند. در روایتی آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره ی روزه ی عاشورا پرسش کردند. حضرت فرمود: کلا و رب البیت الحرام؛ ما هو

(صفحه ۳۰۷)

یوم صوم و ما هو الا یوم حزن و مصیبه دخلت علی أهل السماء و أهل

الارض و جميع المؤمنين و يوم فرح و سرور لابن مرجانه و آل زياد... فمن صامه او تبرك به حشره الله مع آل زياد. (۳).

همچنين از امام رضا عليه السلام درباره ي روز عاشورا پرسش شد. حضرت فرمود: عن صوم ابن مرجانه تسالني؟ ذلك يوم صامه الادعياء من آل زياد لقتل الحسين و هو يوم يتشاءم به آل محمد و يتشاءم به أهل الاسلام و اليوم الذي يتشاءم به أهل الاسلام لا يصام و لا يتبرك به... فمن صامهما او تبرك بهما لقي الله تبارك و تعالى ممسوخ القلب و كان محشره مع الذين سنو صومهما و التبرك بهما. (۴).

مع الاسف، براي روز عاشورا روايات فراواني در آثار حديثي سنين وارد شده و عيد گرفتن روز عاشورا همچنان براي بسياري از آنان معتبر است.

همچنين از نظر تحريف معنایی تلاش مورخان اموي مسلک آن بوده است تا چهره ای از امام حسين عليه السلام تصوير کنند که بر اساس آن، امام فردي جنگ طلب و خشونت خواه بوده و خونريزي را دوست داشته، و زبانش نيز تند بوده است. اينان با بکارگيري برخي از اصول سياسي مذهبي نادرست تلاش کرده اند تا مشروعيت قيام ابا عبدالله عليه السلام را مخدوش کنند. به هر روي، حکومت اموي و اموي مسلکان بعدي، از اين قبيل تحريفات در نقلهای عاشورا دارند که با جستجوی بيشتري مي توان نمونه های ديگري را هم به دست آورد.

اما اين که حکومت های خودی مانند صفويه يا قاجار به دستي در تحريف وقايع عاشورا داشته يا نه، شاعدي وجود ندارد که به طور صريح، حکومت يا کسانی از وابستگان به آنان، طرحي يا برنامه ای براي تحريف داشته اند. در حقيقت، اشکال اصلي به وضع دانش تاريخ در جامعه ي علمي

ما بر می گردد که پیش از این بدان اشاره کردیم. وقتی جامعه ی علمی شیعه، یا طبقه ی روضه خوان، حساسیتی روی نقلهای تاریخی و تحلیل درست ماجرا نداشته باشند، مجموعه ی جامعه و از جمله دولت نیز به این سمت حرکت خواهند کرد.

(صفحه ۳۰۸)

البته حکومت ها از این که می دیدند قیام امام حسین علیه السلام تلحیل سیاسی نمی شود و از آن نتیجه ای بر ضد برخی از رفتارهای ستمگرانه ی آنها صورت نمی گیرد، خوشحال بودند. حتی حکومت پهلوی در سالهای پیش از انقلاب می کوشید تا به نوعی با برداشت سیاسی از نهضت عاشورا مخالفت کند. به این معنا شاید بتوان گفت که اصرار دولتها در کشاندن نهضت امام حسین علیه السلام به مجالس روضه خوانی و تعزیه گردانی، بی ارتباط با این نکته نبوده است. در عین حال، بانی این قبیل افکار کسانی بودند که در ذی اهل علم بوده و وظیفه ی آنان نظارت بر این افکار و اظهارات بوده است.

(۱) بنگرید: رساله ی «راس الحسین» (از ابن تیمیه، چاپ شاه «با استشهاد الحسین» که بخش کربلای تاریخ طبری است) ص ۱۹۹.

(۲) الاثار الباقیه، ص ۴۲۰.

(۳) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۵.

(۴) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۴.

راه های جلوگیری از تحریف در عاشورا

راه های جلوگیری از تحریف در عاشورا

گفتیم که بخشی از تاریخ که با عقائد مردم پیوند می خورد به نوعی مقدس می شود و حالت اسطوره پیدا می کند، به طور طبیعی زمینه ی تحریف دارد. ما اصولاً در دین، ملزم هستیم تا در برابر غلو بایستیم. ایستادن در برابر غلو، یعنی جلوگیری از ساختن اسطوره های خیالی و دست نیافتنی و غیر عادی. در مسیحیت این غلو در شکل ارائه ی شخصیتی از حضرت عیسی علیه السلام ظهور کرد که او را در خدایی، با خالق هستی شریک کرده

است. حتی از حوارین هم شخصیت شگرفی ساخته است. ما شاهدیم که خداوند مکرر بر بشر بودن انبیاء تکیه دارد؛ در این صورت تکلیف امامان هم روشن است. مبارزه با غلو چیزی است که هر روز باید بر آن تأکید کرد؛ چون همیشه زمینه‌ی تازه‌ای برای غلو در دین وجود دارد. مبارزه با غلو باید به صورت یک سنت مستمر در دین مطرح باشد تا دین به تحریف کشیده نشود. لزوم تقویت نگرش ضد غلو در جامعه‌ی شیعه که به خصوص از این حیث آسیب‌پذیری خاصی دارد، عاملی مهم در جهت مبارزه با تحریف است.

علاوه بر آن باید روضه‌خوانان ما اعم از روحانیون و مداحان، تحصیلات عمومی و به ویژه تاریخی متقنی داشته باشند. می‌دانیم که این قبیل دروغ‌های تاریخی، به طور معمول از سوی روضه‌خوانان و مداحان بی‌سوادی عرضه می‌شود که با متون تاریخی آشنا نیستند و به روضه‌خوانی، تنها و تنها از دریچه‌ی گریاندن مردم

(صفحه ۳۰۹)

می‌نگرند. البته ما مداح باسواد، فراوان داریم، اما ناآگاهی به ویژه نسبت به تاریخ و آن هم آشنایی با متون اصیل، مشکل بزرگی است که جامعه‌ی مذهب ما و اندیشه‌های عاشورایی آن را تهدید می‌کند برای این کار می‌بایست برنامه‌ریزی دقیق و نظارت شایسته‌ای از ناحیه‌ی روحانیت و حتی خود جامعه‌ی مداحان در کار باشد تا مداحان ملزم به رعایت امانت، صداقت و اخلاص در نقل واقع تاریخی و روضه‌خوانی باشند.

نکته دیگر، نشر کتاب‌های تاریخی دقیق درباره‌ی عاشورا است. وقتی کتاب خوب تاریخ در این باره نباشد، مشکل استفاده از کتاب‌های نادقیق وجود دارد. هنوز در برخی از مناطق جنوبی کشور، برای روضه‌خوانی کتاب روضه‌الشهداء خوانده می‌شود. افزون

بر این ها، باید به قشر روضه خوان تفهیم کرد، تا ممکن است روضه را از روی نوشته و متن مقتل بخواند. طبیعی است که وقتی از حفظ بخوانند، حرف های تازه ای به میان می آید و همین خود منشأ نوعی تحریف خواهد شد. در قدیم، مقتل خوانی بوده، یعنی از روزی مقتل، مطالب را می خواندند. روضه خوانان عراقی تا به امروزه این رسم را حفظ کرده اند؛ اما در ایران، از روخواندن رسم نیست و این نکته ی بسیار مهمی در کنترل نشدن مطالب است.

نظارت مردمان فهمیده نیز می تواند نقش مهمی در جلوگیری از تحریف داشته باشد. زمانی که آنها روضه ی جدیدی را می شنوند، نباید به صرف این که روضه خوان چنین می گوید در فلان جا شنیده یا خوانده، اکتفا کنند، بلکه می بایست کوشش کنند تا ماخذ اصلی را بشناسند و مداح یا روضه خوان را وادار کنند تا با آگاهی کامل مطالب را مطرح کند و از نقل اخبار ضعیف جدا پرهیز نماید.

تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا

تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا

مهم ترین رکن تحریف معنایی درباره ی نهضت عاشورا، تغییر محتوای پیام عاشورا است. تحریف در پیام ممکن است در چندین جهت باشد. به عنوان نمونه، حرکت عاشورا نشانگر مردانگی و مقاومت شماری از بهترین انسانها درباره ی دنائت مشتی انسان پست فطرت است. در این صورت، اگر تصویر حادثه به گونه ای باشد که

(صفحه ۳۱۰)

این مردانگی و استواری را، نه تنها نشان ندهد بلکه به نوعی باشد که آنها را در برابر دشمن عاجز تصویر کند، در اینجا یک تحریف معنایی رخ داده است. در این موارد، معمولاً تحریف لفظی، منشأ تحریف معنایی است. در صورتی که هدف عاشورا، قیام بر ضد ظلم و ستم و

در جهت احیای دین باشد، اگر از بیان این هدف که در بیشتر فرمایشات امام حسین علیه السلام منعکس شده فاصله بگیریم، طبعاً نهضت حسینی گرفتار تحریف معنایی شده است. بیشتر تحریف معنایی، در زمینه‌ی دگرگونی اهداف اصلی امام حسین علیه السلام از نهضت رخ داده است. در همین کتاب کاشفی، تحلیلی که از نهضت حسینی به دست داده می‌شود، تحمل درد و رنج برای اولیاءالله است. یعنی خداوند با خلق حادثه‌ی کربلا، یکی از بندگان برگزیده‌ی خود را گرفتار رنج و بلا کرده است تا او را به مقامات عالی برساند. این یک سنت الهی دانسته شده که همه‌ی اولیای خدا باید از جام بلا بنوشند و هر کس عزیزتر است، از این جام بلا بیشتر به او می‌دهند. در اینجا صحبت از تشکیل حکومت حق، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و احیای دین نیست، بلکه بحث بر سر مسأله‌ای است که صوفیه مطرح کرده‌اند و گرچه در مواردی سخن درستی است و روایاتی هم به آن اشعار دارد، اما تعمیم آن، ناقض بسیاری از اصول دیگر است. همین طور در میان شیعیان گاه عنوان می‌شود که امام حسین علیه السلام برای بخشش گناهان شیعیان به شهادت رسیده است. البته این درست است که گریه برای امام حسین علیه السلام ثواب دارد، اما خلاصه کردن نهضت عظیم حسینی در این مسأله، نوعی تحریف معنایی است که رواج بسیار زیادی در میان شیعیان داشته است. شاید سیاسی کردن بیش از حد حادثه‌ی عاشورا نیز که طی چند دهه‌ی اخیر رواج یافته، خود نوعی تحریف معنایی در نهضت عاشورا باشد.

یکی از مصداق‌های تحریف معنایی در تحلیل

کربلا، تأثیر غزل فارسی، بر تفکر دینی مذهبی در ایران است؛ چیزی که درست عکس برداشت سیاسی افراطی از حادثه ی کربلاست. نگرش حاکم بر غزل نگرشی عارفانه - صوفیانه است که بر بسیاری از بنیادهای فکری - دینی کشور ما تأثیر اساسی گذاشته است. برای نمونه مفاهیم اساسی موجود در این تفکر نوعی فضای عاشقانه را با معیارهای و ملاکهای خاص خود

(صفحه ۳۱۱)

پدید می آورد که بر همه ی اجزاء تفکر در جامعه تأثیر می گذاشت. بیشتر نویسندگان قرن هفتم هجری به بعد تا روی کار آمدن صفویان، تحت تأثیر تصوف و غزل فارسی بودند و نگرش صوفیانه را بر تمامی زوایای فکری خود منعکس می ساختند. به یک بیت که ملا حسین کاشفی درباره ی کربلا آورده توجه کنید:

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست

کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد (۱).

و این بیت:

وادی عشق که جز کشته دور نایاست

ریگش از خون دل تشنه لبان سیرابست (۲).

محتشم هم درباره ی همین نگرش درباره ی آزار و اذیتی که به اولیاء و از جمله امامان علیهم السلام رسیده می گوید:

بر خوان غم چون عالمیان را صلا زدند

اول صلا به سلسله ی انبیاء زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید

زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

مناسب است به این عبارت در کتاب هم و غم فی شهر المحرم از آثار دوره ی قاجاری توجه کنیم که درباره ی امام حسین علیه السلام می نویسد: شاید بتوان گفت آنچه در کتب فقه و حدیث و تفسیر نوشته شده، همه ی آنها به قول مردم سازهایی است که از برای آن حضرت زده می شود و باطن آنها آن حضرت است و تأویل آنها به آن حضرت برمی گردد! (۳).

(۱) روضهالشهداء ص ۲۶۱.

(۲) روضهالشهداء ص ۲۶۰.

پیشینه ی مبارزه با تحریف درباره ی عاشورا

پیشینه ی مبارزه با تحریف درباره ی عاشورا

گفتیم که تحریفات تاریخی از قرن هفتم هجری به مرور آغاز شده است. متأسفانه نقد تاریخی در این روزگار چندان معنا نداشت و همه ی فضای جامعه را داستان های غیر عادی را پر کرده بود. البته جامعه ی شیعه چندان گسترده بود و ما کتاب زیادی از این دوره در دست نداریم که درباره ی امام حسین علیه السلام نوشته شده باشد. کار مهم ترجمه ی فتوح ابن اعثم است که بخش مهمی از آنچه که مربوط به امام حسین علیه السلام است به فارسی درآمده است. با این حال، از معدود کتاب های تاریخی این دوره به دست می آید که

(صفحه ۳۱۲)

جامعه ی آن زمان، آماده قبول این همه تحریف تاریخی بوده است. سرگذشت کتاب روضهالشهداء ملاحسین کاشفی و فراگیر شدن آن نشان می دهد که کسی قادر به نقد تاریخی نبوده و حتی در دوره ی صفوی کسی به این کتاب اعتراض چندانی نکرده است. البته در دوره ی صفوی تألیفاتی به چشم می خورد که اصولی تر از نوشته هایی است که در دوره ی پیش و پس از آن؛ یعنی دوره ی قاجاری نوشته شده است. در دوره ی قاجاری کتابهای بی پایه ی زیادی نوشته شد که مهم ترین آنها از نظر مفصل بودن و دروغ فراوان داشتن کتاب اسرار الشهاده ملا آقا دربندی است. نقادی تاریخی واقعی، از اواخر دوره ی قاجار آغاز شد. بینادگذار این نقادی میرزا حسین نوری بود که به درستی نمی دانیم با چه زمینه ای متوجه این نقد تاریخی شده است. هر چه هست او عالمی کتابشناس بود و به ارزش کتابها و این که در چه زمانی تألیف شده و توسط چه کسانی و چه مآخذی

بهره برده شده، آگاه بود. این حساسیت سبب شد تا وی به نگارش کتاب لؤلؤ و مرجان روی آورد و در این کتاب به نقادی بپردازد.

در این زمان، در نجف، عالمان دیگری هم در این باره فعالیت داشته اند که احتمال می دهیم حرکتشان در نقد اخبار عاشورا به تأثیر از میرزای نوری بوده است. عالمی با نام علی بن محمد تقی قزوینی نجفی در سال ۱۳۲۴ قمری کتابی با نام اسرار المصائب و نکات النوائب فی ذکر غرایب ماصئب الاطایب من آل ابی طالب نوشت که به خط خود او در کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی (ش ۷۸۳۲) موجود است. وی این کتاب را در رد بر کسانی نوشت که در نقل وقایع عاشورا، روایات ساختگی و جعلی نقل می کنند و در عزاداری ها کارهای موهن انجام می دهند.

بعد از این، یکی از شاگردان میرزای نوری با نام مرحوم آیهالله حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ قمری) به پیروی از استادش، حساسیت خاصی روی روایات و نقلهای ساختگی داشت و تلاش کرد تا خود اثری خالی از تحریف ارائه دهد. کتاب نفس المهموم یکی از آثار مرحوم حاج شیخ عباس قمی است که وی در آن کوشش کرده است تا بر اساس متون صحیح، حادثه ی کربلا را بازسازی کند. مرحوم قمی این کتاب خود را بر اساس متون قدیمی مانند ابومخنف (متن موجود در طبری) فتوح، مقاتل

(صفحه ۳۱۳)

الطالبین، عقد الفرید، مروج الذهب، کامل ابن اثیر، کشف الغمه گذاشته و آن را با استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام که بطور پراکنده در آثار حقیقی، تألیف کرده است.

مرحوم قمی در مقدمه ی کتاب نفس المهموم منابع خود را نام می برد که در میان آنها

کتابهای مهمی از مؤلفان سنی و شیعه درباره ی تاریخ اسلام و نهضت عاشورا است. یکی از ماخذ ایشان کتاب مقتل الحسین علیه السلام از ابومخنف است. کتاب ابومخنف از میان رفته اما بخش های مهم آن در تاریخ طبری موجود است. در قرن هفتم، یک متن نو به نام ابومخنف شیوع یافت که گرچه برخی مطالب آنها درست بود، اما روایات ساختگی فراوان داشت. مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه ی نفس المهموم می نویسد:

از مقتل ابی مخنف به توسط طبری و از سید ابن طاووس تعبیر می کنم به سید، و از ابن اثیر به جزری، و از محمد بن جریر طبری به طبری، و از ابی مخنف به ازدی، تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است. آن را نقل کرده ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل از آن ابی مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگر نیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگری نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کنند، داند که این مقتل از وی نیست. (۱).

یکی دیگر از کسانی که درباره ی عزاداری ها و اصلاح روضه خوانی تلاش کرد، مرحوم سید محمد امین بود. البته در این باره اختلافی در نجف صورت گرفته و در این باره که آیا عزاداری باید به چه سبکی صورت گیرد، نزاع علمی

گستره ای برپا شد. سید محسن به نوعی اصلاح طلبی در این مسائل شهرت یافت و رساله ی کوچکی با نام التزیه لاعمال الشبیه نوشت (بیروت، مطبعه العرافان، ۱۳۴۷ ق) که ترجمه ی آن در سال ۱۳۲۲ شمسی به قلم جلال آل احمد انتشار یافت. (۲) مجموعه ای از خود رساله و نقدها

(صفحه ۳۱۴)

و دیدگاه هایی که درباره ی آن مطرح شده در کتاب ثوره التزیه آمده است. (۳) زمانی که این کتاب که در اصل درباره ی تعزیه بود منتشر شد، چندین کتاب در رد بر آن انتشار یافت. (۴) علامه شیخ آقا بزرگ از العشائر الحسینیه و اقاله العاثر و النظره الدامعه به عنوان کتاب هایی که در رد بر سید محسن امین نوشته شده، یاد کرده است.

علامه ی امین با همین زاویه ی دید کتابی با عنوان المجالس السنیه مناقب و مصائب العتره النبویه نگاشت. ایشان در مقدمه این کتاب می نویسد:

بسیاری از ذاکرین امام حسین علیه السلام در اخبار مصائب اختلاف کرده و مطالبی می گویند که هیچ مورخ و مؤلفی آنها را نگفته است. آنها برخی از احادیث صحیح را نیز مسخ کرده و اخبار را برای تأثیر گذاری آنها بر قلوب شنوندگان خود، کم و زیاد می کنند. این در حالی است که هیچ مانعی در برابر نشر اکاذیب در این باره وجود ندارد. (۵).

(۱) نفس المهموم، ص ۱۰.

(۲) این ترجمه اخیرا تحت عنوان «عزاداری ها نامشروع» با مقدمه ی سید قاسم یا حسینی به چاپ رسیده است. (بوشهر، شروه، ۱۳۷۱).

(۳) ثوره التزیه، محمد القاسم الحسینی النجفی، بیروت، دارالجدید، ۱۹۹۶.

(۴) حکایت تفصیل واکشنهایی که در برابر این کتاب و پیروان آن و مخالفین در حوزه ی نجف پدید آمد، در کتاب «هكذا عرفتهم» جعفر الخلیلی (قم، منشورات شریف الرضی) آمده

است.

(۵) المجالس السنيه، ج ۱، صص ۱۲ - ۱۱.

میرزا حسین نوری و مسأله ی تحریف در عاشورا

میرزا حسین نوری و مسأله ی تحریف در عاشورا

انگیزه ی اصلی مرحوم میرزا حسین نوری در نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان در آداب منبر، (۱) این بود که یکی از علمای هند به نام سید محمد مرتضی جانپوری نزد ایشان شکایت برد که ذاکرین و روضه خوانان هند «در دروغ حریص و بی باک و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند، بلکه نزدیک به آن رسیده که آنرا جایز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره ی عصیان و قبح او را بیرون دانند».

به همین جهت مرحوم نوری تصمیم گرفت تا کتابی در این باره بنگارد. نظر ایشان این است که «اگر اهل علم مسامحه نمی کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و

(صفحه ۳۱۵)

صدق و کذب گفتار این طایفه می شدند و از گفتن اکاذیب می کردند، کار خرابی به اینجا نمی رسید و به این حد بی باک و متجری نمی شدند».

ایشان در مقدمه بحثی درباره ی گریاندن و فضیلت آن آورده و پس آن به بحث درباره ی شرایط و آداب اهل منبر پرداخته، از اصولی چون «اخلاص»، صداقت به تفصیل سخن گفته است. در همین قسمت، به نقد برخی از نقل های تاریخی پرداخته و نمونه های را مثال زده است. وی در این کتاب به مناسبت، از برخی از نقل های تاریخی نادرست دیگر و یا نادرستی محل قبور برخی از اصحاب نیز سخن گفته است. نوری بحثی هم به اربعین اول و نادرستی آن اختصاص داده است.

نکته ی مهمی که ایشان نقل کرده است، حکایت کتاب مبهم و بی سر و تهی است که کسی نزد مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی آورده و

گفته است که این کتاب از فلاّن عالم جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است. مرحوم تهرانی بعد از آن که کتاب را که ملاحظه کرد، بر ایشان معلوم شد که کتاب یاد شده «از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب واضح و اخبار واهی احتمال نمی رود که از مؤلفات عالمی باشد». در اسامی تألیفات آن عالم هم نامی از این کتاب نبود. مرحوم نوری می افزاید که چندی بعد، مؤلف اسرار الشهاده، این کتاب پردروغ را گرفت و چون مشغول تألیف کتابش بود، مطالب آن را در کتاب خویش «درج کرد و بر عدد اخبار واهی مجمله بیشمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و همتش او را به آنجا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کروار پیاده رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود». (۲).

افزون بر اینها، ایشان به نکته ی جالبی توجه می دهد که آن زمان هم رایج بوده است. و آن این که عده ای از عوام روضه خوان دست به تألیف می زدند که این خود منشأ رسوخ بیشتر تحریفات در تاریخ عاشورا شده است. در دوره ی قاجاری دهها کتاب مقتل به عناوین مختلف نوشته شد که نویسندگان آنها اصلاً شم تاریخی درست دو فهم تاریخی منطقی نداشتند. بسیاری از آنها یی نقلهایی که این طرف و آن طرف شنیده بودند،

(صفحه ۳۱۶)

جمع آوری می کردند یا روی منبر می خواندند و دیگران از قول آنها روایت می کردند ترکیب اینها، مجموعه ای از اخبار نادرست را فراهم کرد به قول مرحوم نوری فلانی می گفت از «مجموع والد» نقل می کنم، دیگری می گفت از «جنگ استاد مغفور» نقل می کنم یا

«در مقتل فاضل کذایی» چنین آمده است. همه ی اینها مجموعه ای را می ساخت که در ابتدا شفاهی بود و کم کم مکتوب می شد و وقتی به چاپ سنگی می رسید، گویی مستند می شد! و به دنبال آن، مورد استفاده طبقه ی روضه خوان قرار می گرفت و در مجالست هم خوانده می شد.

به هر روی بیشتر اشاره های مرحوم نوری به کتاب اسرار اشهادیه یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت از ملا آغا بن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی (م ۱۲۸۵) است که هر چه اخبار باطل و نادرست و جعلی بوده از این طرف و آن طرف گردآوری و در کتاب خود آورده است. (۳) نباید شگفت زده شد که گاه در همین کتاب، مؤلف به نقد برخی از اخباری پرداخته است که آن روزگار در منابع خوانده می شده است. نقل یک نمونه جالب است. مؤلف این مسأله را به صورت یک پرسش مطرح می کند: آیا مطلبی که برخی از قراء و مرثیه سرایان در جریان شهادت علی اکبر نقل کرده اند درست است که وقتی علی اکبر شهید شد، سید الشهداء علیه السلام قسم خورد که آن قدر از کفار و اشرار خواهد کشت که خون آنان مانند سیل روی زمین جاری شود، به طوری که به رکاب اسب ها برسد؛ آن گاه، با دست چپ و راست خود دو نفر را می گرفت، آنها به هم می کوفت و باز دو نفر دیگر تا آن که بین دوازده تا پانزده هزار نفر را کشت و خون آنان به رکاب اسب ها رسید؟ سپس جواب می دهد مکه این مطلب در کتابهای مقتل نیامده و به حسب عادی هم بعید است درست باشد! ذاکرینی هم که این را می گویند

منبع خود را نقل نمی کنند؛ گرچه برخی از آنان مدعی هستند که این مطلب در کتاب مقتل شیخ حاذق علامه آل عصفور بحرانی آمده است. برخی نقل کرده اند که وی در کتابش شمار مخالفین و اشرار را که در کربلا برای جنگ با امام حسین علیه السلام

(صفحه ۳۱۷)

حاضر شده بودند، پانصد هزار نفر نوشته است. (۴).

برای مثال از یکی از این کتابهایی که دوره ی قاجاری درباره ی کربلا نوشته است، یاد می کنیم؛ کتابی با نام هم وغم فی شهر محرم از حسین بن علی حسن بن عبدالعلی که مجموعه ای از آنچه را که «در مجالس علما و صلحا... می خواند و می گریست و ایشان را می گریانید» در این کتاب فراهم آورده است. وی مطلبی از شیخ احمد احسائی باوصف «استاد عارف ما» نقل می کند. وی از ابومخنف! نقل کرده است که در کربلا- یک صد و بیست هزار نفر سپاه دشمن بوده است: هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده. (۵) همچنین نوشته است که زهیر بن قین، به یک روایت، نوزده نفر و به روایت دیگری صد و بیست نفر را به درک واصل کرد. حبیب بن مظاهر، به یک روایت سی و یک نفر و یک روایت شصت و دو نفر را روانه ی منزل سقر نمود. (۶) درباره ی ساعات روز عاشورا هم نوشته است که هفتاد ساعت بوده است. به علاوه در آن آمده است که به روایت صحیح آمده که حضرت هزار و نهصد زخم برداشتند. (۷).

(۱) این کتاب اخیرا با عنوان «چشم اندازی به تحریفات عاشورا: لؤلؤ و مرجان» به کوشش مصطفی درایتی به چاپ رسیده است (قم، ۱۳۷۹).

(۲) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۶۸

(۳) این کتاب با این مشخصات در سه مجلد (۹۴۸ به اضافه ۸۲۰ به اضافه ۷۱۲ صص) چاپ شده است: تصحیح الشیخ محمد جمع بادی، عباس ملاعطیه الجمری، بحرین، شرکه المصطفی للخدمات الثقافیه، ۱۴۱۵ ق.

(۴) اکسیر العبادات، ج ۲، صص ۶۵۴ - ۶۵۳ مصحح در پاورقی یادآور شده است که چنین مطلبی در کتاب آل عصفور نیامده و این ها شفاهی نقل می شده است.

(۵) هم و غم فی شهر المحرم ص ۳۱ (نسخه ی مرعشی، ش ۵۶۲۷).

(۶) همان، ص ۴۵.

(۷) همان، ص ۱۷۹.

استاد مطهری و مسأله ی تحریف

استاد مطهری و مسأله ی تحریف

استاد شهید مطهری در سال ۱۳۴۸ شمسی، چهار سخنرانی درباره ی تحریفات عاشورا در حسینیه ی ارشاد ایراد کردند که نشان می دهد از سالها قبل روی این موضوع حساسیت داشته اند. ایشان در سخنرانی ها متأثر از کتاب مرحوم نوری بوده و خودشان نیز تحلیل های جالبی در این باره آورده اند. ایشان در آنجا می گویند که «اگر بخواهیم روضه های دروغی را که می خوانند جمع آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه ای بشود.» ایشان علاوه بر نمونه هایی که از میرزای نوری نقل می کنند، برخی از تجربه های خودشان را نیز بر آن می افزایند. قصه حضور لیلا- در کربلا، قصه عروسی قاسم که از روضهالشهداء نقل شده، قصه نذر لیلا که اگر علی اکبر زنده بماند از

(صفحه ۳۱۸)

کربلا- تا مدینه را ریحان خواهند کاشت! از این دست است. ایشان یک سخنرانی را به تعریف تحریف، دیگری را به عوامل تحریف و سومی را به تعریف معنوی و چهارمین سخنرانی را به وظیفه ی ما در برابر تحریفها اختصاص داده اند. مجموعه ی اینها در کتاب حماسه ی حسینی به چاپ رسیده است. می توان گفت که ایشان مطالب مرحوم حاجی نوری را با تحلیلهای

خود یک جا عرضه کرده اند و بحث منظم و بسیاری خوبی درباره ی تحریف به دست داده اند. استاد مطهری در این زمینه و بیشتر در تحلیل رخداد کربلا، متأثر از مرحوم دکتر آیتی نیز بوده و در مواردی از ایشان با احترام یاد کرده است. کتاب دکتر محمد ابراهیم آیتی تحت عنوان بررسی تاریخ عاشورا به سال ۱۳۴۷ ش به چاپ رسید و این درست یکسال پیش از سخنرانی های استاد شهید مطهری درباره ی عاشورا است.

داستان مقابله با تحریف به ویژه تحریف معنوی به شکل دیگری نیز پیش از انقلاب مطرح گردید. بسیاری از نویسندگان مذهبی از پس از مشروطه به این سو، تلاش کردند تا تصویر سیاسی تری از کربلا به دست بدهند تا پاسخی برای کسانی باشد که تحت عنوان مبارزه با خرافات می کوشیدند تا با عزاداری و سوگواری و مراسم محرم مقابل کنند. مروری بر مجلات مذهبی سالهای ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۸ ش و پس از آن مجلاتی که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران نشر شد، می تواند دامنه ی وسیع نوشته هایی را که درباره ی امام حسین علیه السلام و نهضت کربلا به سبک و سیاق روز تألیف می شد، نشان دهد. این حرکت پس از قیام پانزده خرداد سال ۴۲ وسعت بیشتری یافت و آثار متعددی در فاصله ی سال ۴۲ سال ۵۷ و پس از آن انتشار یافت که مرور بر آنها، مجال و مقالی مستقل را طلب کند. تنها به اشارت کافی است که گفته شود که در بیشتر کتابهایی که در پانزده ساله پیش از انقلاب انتشار یافت. انتقاد از نگاه سنتی به عاشورا به چشم می خورد. این انتقادات، نه تنها از سوی کسانی است که با

نگاه خرافه زدایی به دین گاه به افراط می افتند، (۱) بلکه از سوی بسیاری از روحانیون و نویسندگان انقلابی این دوره مطرح می شده است.

(صفحه ۳۱۹)

(۱) کسانی مانند مصطفی حسینی طباطبائی که کتابچه ای با عنوان «سعادت و شهادت، درسی که از نهضت امام حسین بن علی علیه السلام باید آموخت» را نوشت. (۱۵ صفحه ی جیبی، تهران، ۱۳۸۲ ق ۱۳۴۲ ش .).

روضه الشهداء ملاحسین کاشفی

روضه الشهداء ملاحسین کاشفی

قرنها پس از آنکه کتاب روضه الشهداء به عنوان متنی رایج در مجالس سوگواری، توسط روضه خوانان - یعنی کسانی که همین کتاب روضه الشهداء را می خواندند - نفوذ خود را حفظ کرده بود، و در استان سوگواران امام حسین علیه السلام دست به دست می گشته و صدها بلکه هزارها نسخه از آن را کاتبان می نگاشتند، در اوائل قرن چهاردهم هجری، میرزا حسین نوری، درباره ی آن و کتاب اسرار الهشاده، تردیدهایی را ابراز کرد. او بویژه، درباره ی قصه دامادی قاسم و داستانهای مشابه به روضه اعتراض کرد. (۱) بعد از او کسانی، از معاصران، نظیر مرحوم استاد مرتضی مطهری (۲)، انتقاداتی را بر کتاب کاشفی مطرح کردند. خواهیم دید که افندی، در قرن دوازدهم هجری، منابع کتاب روضه الشهداء را مورد انتقاد قرار داده بود. نفوذ چنین کتابی در طول قریب به چهار تا پنج قرن در فرهنگ مناطق شرقی و ترجمه ی آن به چندین زبان، بررسی کوتاهی را طلب می کند. این بررسی می بایست در چند محور انجام شود. نخست بررسی زندگی ملاحسین کاشفی و آثار اوست. بخش دیگر درباره ی گرایشات مذهبی است که می بایست ضمن آن، به گرایشات مذهبی موجود در خراسان و هرات آن روزگار پرداخت شود. و بخش مهمتر، بررسی منابع کتاب روضه الشهداء است

که برای شناخت آن کتاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در بخش پایانی به برخی از ویژگیها و آثار این کتاب پرداخته شده است. در این مقال برآنیم تا به اختصار به این مباحث بپردازیم.

(صفحه ۳۲۰)

(۱) لؤلؤ و مرجان ص ۱۹۴.

(۲) حماسه ی حسینی، ۴۵-۴۶: ۱.

احوال کاشفی

احوال کاشفی

ملا «حسین» کاشفی، ملقب به «واعظ» و «کمال الدین» در شعر «کاشفی» تخلص می کرده و به همین دلیل به «کاشفی» مشهور شده است. سال تولد واعظ کاشفی روشن نیست و علی رغم آنکه می دانیم وی در سال ۹۱۰ در گذشته (خواندمیر: چون مقتضای اجل موعد رسید، فی سنه ی عشر و تسعمائه، مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت) (۱)، نمی دانیم که چه مقدار عمر وی به درازا کشیده است. فرزند کاشفی نقل کرده که پدرش در سال ۸۶۰ در مشهد، سعد الدین کاشغری را به خواب دیده که از او خواسته احوال و اثقال بردارد و به خانه ای که او برایش مهیا کرده برود. پس از تحقیق کاشفی، روشن می شود که سعد الدین همان ایام در هرات از دنیا رفته است. بعد از چند گاه به هرات می رود بر مزار سعد الدین، جامی را می بیند و ملازمت وی را اختیار می کند. (۲) بنابراین وی در سال ۸۶۰ جوانی رشید بوده و ما باد تولد او را تقریباً در حول و حوش ۸۴۰ بدانیم.

وی در مقدمه ی روضهالشهداء که آن را دو تا سه سال قبل از مرگش نگاشته، به کهولت سن خود اشاره کرده است. وی این مدت عمر را در سبزواری، مشهد و هرات طی کرده است. مدت اقامت در هرات که نیمه ی آخر زندگی وی بوده، احتمالاً

قریب ۳۴

سال به درازا کشیده است. شاهد این سخن آن است که امیر علیشیر که مجالس خود را در سال ۸۹۶ تألیف کرده، می نویسد: «مدت بیست سال است که در هرات ساکن است». (۳).

وی در هرات ملازمت ملا- عبدالرحمان جامی و امیر علیشیر نوایی را یافته و بویژه با جامی خویشی یافت. در نوع این خویشاوندی، این اختلاف وجود دارد که آیا ملاحسین شوهر خواهر جامی بوده یا تنها فرزند ملا حسین با جناب جامی شده

(صفحه ۳۲۱)

است. (۴) آنچه مسلم است این که جامی، دختر خواجه کلان، فرزند سعد الدین کاشغری را داشت و فخر الدین صفی علی فرزند کاشفی نیز دختر دیگر خواجه کلان را گرفت. اشاره خواهیم کرد که این ملازمت آثار ویژه ای بر فکر و اندیشه ی مذهبی کاشفی داشته است.

گویا قدیمی ترین شرح حال که برای وی از زبان یکی از دوستانش برای او نوشته شده چند سطری است که امیر علیشیر، شخصیت دوم سیاسی - فکری هرات (بعد از میرزا حسین بایقرا و عبدالرحمان جامی) آن روزگار، در مجالس النفائس (تألیف بسال ۸۹۶) درباره ی او نوشته است: مولانا حسین واعظ، کاشفی تلخیص می کند و از ولایت سبزوار است و مدت بیست سال است که در شهر هرات ساکن است. مولانا به غایت ذوفنون و پرکار واقع شده و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد؛ خصوصاً وعظ و انشا و نجوم که حق اوست و در هر یک از این کارهای مشهور و قوفی تمام دارد. (۵) وی در جای دیگری، باز به شرح احوال مولانا، کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده. (۶) در جای دیگری درباره ی او گوید: و مولانا

حسین واعظ، نه چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترک وصف او اولی است. (۷).

واصفی نیز در ضمن تمجیداتی که از وی کرده، کاشفی را از جمله پنج عالم مشهور خراسان که به عنوان «خمسه ی متحیره ی فلک لاجوردی در روش و رفتار خود در برج زبرجدی متحیراند» یاد کرده است. اینان عبارت بودند از: جامی، مولانا کمال الدین شیخ حسین، مولانا شمس الدین صاحب کشف، مولانا داود و مولانا معین تونی. «به نوشته واصفی، «این پنج کس بودند که هیچ ذوی العقولی ششم ایشان را تجویز نمی کرده». (۸).

تخصص اصلی ملاحسین در وعظ و انشا بوده و کار وی نیز اقامه ی وعظ در مراکز

(صفحه ۳۲۲)

حساس حکومتی و فرهنگی هرات آن زمان بوده است. امیر علیشیر درباره ی وی می نویسد: و مولانا، چنانکه همه کس را معلوم است، واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم، واعظی به خوبی او نبوده و نیست و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد، از کثرت جمعیت مردمان، جای اکثر نیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت این است که آواز و انشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده و به حقیقت معنی حضرت داود علیه السلام در او تجلی نموده و در امت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده... و در مجلس وعظ او کسی بوده که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظم می آورده و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آن را خوانده. و می گویند که روزی مولانا وعظ می گفته، یکی از

مستعمان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته به دست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ گشاد و بیت را خوانده که:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند به خلوت می روند آن کاردیگر می کنند

در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و غضب ترک وعظ کرده و مدت دو ماه طالب آن کس بوده و او را نیافته است. (۹).

خواند میر آگاهیهای جالبی درباره ی مجالس وعظ وی داده است. او می نویسد: «ملا حسین واعظ» به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت می پرداخت و به عبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی - ص - را مبین می ساخت. صبح روز جمعه در دار السلطنه ی سلطانی که در سر چهار سوق بلده ی هرات واقع است به وعظ مشغولی می کرد. و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر نیز در لوازم آن کار شرط اهتمام به جای می آورد. در روز شنبه در مدرسه ی سلطانی وعظ می گفت. و چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد می رفت. و نیز در اواخر وفات حیات، چندگاه در حظیره ی سلطان احمد میرزا به آن امر می پرداخت. (۱۰) درباره ی وعظ ملاحسین بر سر حظیره ی خواجه محمد

(صفحه ۳۲۳)

ابوالولید، واصفی نیز که از شاگردان ملا حسین بوده، گزارشی نقل کرده است (۱۱) همو از استاد خود به عنوان «جناب افصح البلغاء و ابلغ الفصحاء واقف غوامض آیات الکلام، عارف دقایق احادیث سید الانام» یاد می کند. (۱۲).

واصفی در حکایتی نقل می کند که زین العابدین نیشاپوری به وی می گفت: سالهاست که مادر آروزی وعظ مولانا حسین واعظ بوده ایم. (۱۳)

مجالس و عظمای ملاحسین، چنان بوده که سلطان حسین بایقرا و سایر درباریان نیز در آن حاضر می شدند. واصفی از یکی از این محفلها یاد کرده است که «سلطان حسین میرزا با جمیع فرزندان و امرا و وزرا و ارکان دولت حاضر بودند» و «چنان منقول است که در آن روز، هژده پوستین کبش به جناب مولانا مشارالیه داده بوده اند.» (۱۴).

از دیگر معاصران کاشفی که اشاراتی به شرح احوال وی کرده، عبدالواسع نظامی باخرزی است. او در کتاب مقامات جامی، در چندموضع به دانش کاشفی و همنشینی وی با جامی اشاره کرده است. در یک مورد گوید: از خواص زمره ی اصحاب او (شیخ رواسی) مولانا کمال الدین حسین الواعظ السبزواری المتخلص بالکاشفی که در سخنان تصوف، تصرفی به صواب نموده، صاحب فن نجوم بود و نقوش روایات و اخبار رقوم حکایات و آثار بر لوح نگاشته به ترتیب مجالس نصح و موعظت به غایت مسأنس می نمود،...» (۱۵).

در جای دیگری، کرامتی از قول واعظ کاشفی درباره ی جامی نقل می کند. کاشفی می گوید که درباره ی آیه ی «و آیه لهم اللیل...» فکری به خاطر رسید، اندیشیدم تا برای جامی باز گویم. روز بعد که نزد جامی رفتم، «پرسیدند که شما را در مطالعه ی تفاسیر هیچ وقتی چنان می باشد که در بعضی از آیات قرآنی معنی مناسب به خاطر رسد که در کتب قوم به نظر نرسیده باشد، تقریر کنید و من به شرح آن مقدمات متعرض گشتم!» (۱۶).

باخرزی از مجلس سوگواری جامی نیز که امیر علیشیر برپا کرده سخن میگوید و

(صفحه ۳۲۴)

این که خطیب آن مجلس، ملاحسین کاشفی بوده «و در آن روز قیامت علامت، مولانا کمال الدین حسین

واعظ، که هیچ آینده ای ریاض مجالس نصح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی دهد، ابیات مرثیه ی عدیم النظیر، که عالی جناب ممکت پناهی در خلال آن احوال به نظم آورده بود، بر فراز منبر بلند پایه، به نوعی ادا نمود که نغمات هایل آن سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و نقرات مشکل آن مسامع و ابصار کبار و صغار را تیره و خیره ساخت.» (۱۷).

نقلی دیگر از پسر کاشفی، حکایت از آن دارد که وقتی یکی از مشایخ، از او پرسد که فرزند کیست، و او پاسخ داد، پسر ملاحسین واعظ کاشفی، آن شیخ با ابراز این که او را می شناسد، گفت: می گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه ی وی مقبول خواص و عوام است. (۱۸).

تخصص دیگری که شرح حال نویسان پس از وعظ و انشا، برای او یاد کرده اند، آگاهی وی به دانش نجوم (و علوم غریبه) است. این مطلب را امیر علیشیر (۱۹) و دیگران یادآور شده اند. میرخواند (در سال ۹۲۹) درباره ی او نوشته است: در علم نجوم و انشا، بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز به امثال و اقران دعوی برابری می نمود. (۲۰). آثار سبعة ی نجومی او در این زمینه می باشد. (۲۱) کارهای تفسیری او نیز نشانگر علاقه ی وی به قرآن و آشنائیش از نوع تفسیر تأویلی است. با این حال باید تخصص وی را بویژه در ادبیات و تاریخ ستود، تخصصی که به سبب شده تا او کار تاریخی خود را نیز ترکیبی از کار تاریخی و ادبی قرار داده و بیش از آنکه به دقت علمی تاریخی پردازد، به نثر زیبا و دلکش بیندیشد.

از وی

پسری با نام فخرالدین صفی علی برجای مانده که او نیز آثار و تألیفاتی از خود برجای گذاشته است. صفی در سال ۸۶۷ تولد یافته و در ۹۳۹ درگذشته است. مهمترین اثر وی رشحات عین الحیاه است که از برجسته ترین آثار صوفیانه نیمه ی اول

(صفحه ۳۲۵)

قرن دهم هجری بوده و آگاهیهای قراوانی درباره ی جامی، عبیدالله احرار و دیگر مشایخ صوفیه در این عهد دارد. از ملاحسین کاشفی، یک اجازه ی روایت برای وی در پشت نسخه ای از صحیفه الرضا نوشته شده که در کتابخانه ی مسجد اعظم قم موجود است. گراور این اجازه در پایان چاپ روضهالشهداء نیز آمده است.

(۱) روضه الصفا،: ۲۷۷.

(۲) طرائق الحقائق، ۳: ۱۱۵.

(۳) مجالس النفائس، ص ۹۳.

(۴) در این باره نک: مقدمه ی رشحات عین الحیاه، ۷۰-۷۵: ۱.

(۵) مجالس النفائس، ص ۹۳.

(۶) همان، ص ۲۶۸.

(۷) همان، ص ۲۶۹.

(۸) بدایع الوقایع، ۳۱۶-۳۱۷: ۲.

(۹) مجالس النفائس، ص ۳۶۹ و نک: ص ۹۳.

(۱۰) روضه الصفا، ۷: ۲۷۷.

(۱۱) بدایع الوقایع، ۱: ۴۴۸.

(۱۲) همان، ۲: ۱۵۷.

(۱۳) همان، ۲: ۲۶۷.

(۱۴) همان، ۲: ۱۵۷.

(۱۵) مقامذات جامی، ص ۱۱۱.

(۱۶) مقامات جامی، ص ۲۵۳.

(۱۷) مقامات جامی، ص ۲۶۱.

(۱۸) رشحات علین الحیاه، ۲: ۴۹۱.

(۱۹) مجالس النفائس، ص ۲۶۹، ۹۳.

(۲۰) روضه الصفا، ج ۷، ص ۲۷۷.

(۲۱) نک: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۸۷.

آثار کاشفی

آثار کاشفی

در این مقال کوتاه جای پرداختن به بررسی آثار وی نیست، تنها گزارشی از آنچه دیگران، بطور کلی درباره ی برخی از آثار یا فهرست آنها گفته اند خواهیم داشت. آشکار است که بررسی دقیق آثار وی و شمارش آنها، مقال مفصلی را می طلبد.

آثار کاشفی، متنوع، دلچسب و ملیح بوده و از همان زمان در میان مردم انتشار یافته است. بسیاری از آنها در عثمانی به ترکی نیز ترجمه شده

و در آنجا نیز رواج کامل یافته. از آنجا که وی گرایش صریحی در تسنن و تشیع نداشته و اصولاً آثارش نیز در زمینه‌هایی جز مباحث امامت و ولایت بوده، آثار او در سراسر مناطق فارسی از آن شیوع یافته است. خواند میر که شرح حال وی را در سال ۹۲۹؛ یعنی نوزده سال پس از وی نگاشته، با یاد از تألیفات وی، اشاره به شهرت برخی از آثار وی میان مردم دارد. او بویژه از جواهر التفسیر، مواهب علیّه، روضه الشهداء، انوار سهیلی، مخزن الانشاء، اخلاق محسنی، و اختیارات که مسمی به لواح القمر است اشاره کرده است. (۱) از جمله کسانی که به تفصیل درباره‌ی آثار وی سخن گفته، میرزا عبدالله افندی است. (۲) صاحب کشف الظنون (۳) و سپس هدیه العارفین تألیفات او را فهرست کرده اند. سعید نفیسی در مقدمه‌ی لب اللباب از سی و هفت کتاب وی یاد کرده است. شیخ آقا بزرگ (۴) به شماری از آثار او اشاره کرده و در ذریعه به تناسب در هر جا تألیفات او را آورده است. غلامحسین یوسفی در ذیل شرح حال مختصر وی در (encyclopaedia of Islam) از چهل اثر او با ترجمه‌هایی که به زبانهای مختلف ترکی یا اروپایی شده یاد کرده است. در لغتنامه‌ی

(صفحه ۳۲۶)

دهخدا نیز از سی و پنج اثر او یاد شده و درباره‌ی هر یک توضیحاتی داده شده است.

یکی از مهمترین آثار وی کتاب تفسیری او تحت عنوان جواهر التفسیر لتحفه الامیر است که درباره‌ی کم و کیف آن به فهرست دانشگاه (۵) می‌توان مراجعه کرد. مواهب العلیّه که به عنوان تفسیر الحسینی هم نامیده شده در تفسیر

قرآن است. این کتاب مکرر در مکرر در هند به چاپ رسیده و به عنوان تألیفی عمومی و دلپذیر در اختیار عموم مردم بوده است. امیر علیشیر، که این کتاب به نام خود وی نگاشته شده، درباره ی آن نوشته است: از مصنفاتش یکی جواهر التفسیر است که سوره البقره را یک مجلد نوشته که به قطع منصف، صد جزو نزدیک است (مجالس النفاثس، ص ۹۳). واله اصفهانی در خلد برین (تألیف بسال ۱۰۷۸) از تفسیر او چنین یاد می کند که «نخست جواهر التفسیر است که گوهری به آن حسن و بها از درج تبحر هیچ یک از علما بر بساط ظهور جلوه نما نگشته. دیگر از مصنفاتش روضهالشهدا است که مثنویات تألیف آن از برای مولانا ذخیره ی روز جزاست.» (۶).

این تفسیر که به گفته افندی بر اساس مذهب اهل سنت و مطالب صوفیه نوشته شده، به دستور شاه عباس ثانی، توسط فیض کاشانی اصلاح شده است. نام کتاب (۷) فیض، تنویر المواهب است که به عنوان حواشی فیض بر المواهب العلیه کاشفی معرفی شده است. اته، بعد از ترجمه ی تفسیر طبری، آن را دومین تفسیر قابل ذکر در فارسی می داند که از نظر شیوه ی زیان و پرمغز بودن قابل اعتنا است. (۸) از جمله آثار وی اخلاق محسنی است که مؤلف در تاریخ تألیف آن، دو بیت شعر گفته که عبارت از سال ۹۰۰ هجری است. (۹) از تألیفات ادبی او مخزن الانشاء است که بعدها در اثر دیگری با نام صحیفه ی شاهی تلخیص کرده است. (۱۰).

از مشهورترین کارهای وی که سبب شهرت او در شرق و غرب شده، انوار سهیلی است که بازنویسی داستان کلیه

و دمنه است. این اثر به زبانهای مختلفی ترجمه شده

(صفحه ۳۲۷)

است. (۱۱) یکی از آثار او در علوم غریبه و شعبده بازی اسرار قاسمی است که فخر الدین علی پس ملاحسین آن را با نام کشف الاسرار القاسمی تلخیص کرده و در برلن چاپ شده است. (۱۲) درباره ی روضه الشهداء جداگانه توضیحاتی خواهیم داد.

بطور کلی می توان آثار او را در چند بخش ادب در شاخه های انشاء، قصه و شرح شعر، تفسیر، تصوف، نجوم، اخلاق، علوم غریبه، حدیث و تاریخ عنوان کرد.

(۱) روضه الصفا، ج، ۷ ص ۲۷۷.

(۲) ریاض العلماء، ج ۲، صص ۱۸۸-۱۹۲.

(۳) کشف الظنون، ج ۵، ص ۳۱۶.

(۴) احیاء الدائر، ص ۷۰.

(۵) فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، صص ۷۰۰-۷۰۲.

(۶) خلد برین، ص ۳۱۱.

(۷) ریاض العلماء، ۲: ۱۹۰.

(۸) تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۹۷.

(۹) تذکره ی نصرآبادی، ص ۴۷۱.

(۱۰) نک:، فهرست دانشگاه، ۱۵۵-۱۵۶: ۲.

(۱۱) نک: (Encyclopaedia of Islam)؛ ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۳۷۱؛ و درباره ی چگونگی تدوین این کتاب نک: (ریاض العلماء؛ ۱۹۱-۱۹۲: ۲).

(۱۲) نک: دانشگاه، ۱: ۱۰۲.

مذهب کاشفی

مذهب کاشفی

درباره ی مرام مذهبی وی به سادگی نمی توان اظهار نظر کرد. نام او حسین است و از شهر سبزوار. اینها حکایت از تولد او در خاندانی شیعی دارد، چرا که شهر سبزوار از زمانهای دور به تشیع شهرت داشت و همان زمان نیز قصه هایی برای تشیع آن زبانزد خاص و عام. (۱) اما از سبزوار به هرات رفت و دوستانی برای خود برگزید که همه گرچه به اهل بیت علاقه ی وافری داشتند، از رفض بیزار بودند. دو نمونه مهم و مؤثر در وی امیر علیشیر و عبدالرحمان جامی هستند که از صوفیان نقشبندی بودند و به تبع خواجه محمد

پارسا از رفض بر وی بیزار. فرقه ی نقشبندی از فرقه های صوفی است که در تسنن اصرار دارد و کوشید تا از بدعت‌های صوفیان دور باشد. این فرقه، در میان فرق صوفیه، تنها فرقه ای است که ابوبکر را سر سلسله ی خویش دانسته است. بدنامی جامی برای شیعیان از آنجا آشکار می شود که بدانیم، زمانی که شاه اسماعیل به هرات رفت، دستور داد تا هر کجا نام جامی ثبت شد، نقطه ی جیم را پاک کرده و در بالای آن بنویسند. یعنی «جامی» را «خامی» کنند. به دنبال همین کار بود که به نقل حکمت (۲) هاتفی شاعر، خواهرزاده ی جامی در شعری گفت:

پس عجب دارم زانصاف شه کشور گشای

آنکه عمری بر درش گردون غلامی کرده است

(صفحه ۳۲۸)

کز برای خاطر جمعی لوند ناتراش

نقطه ی «جامی» تراشیده است و «خامی» کرده است

ملاحسین با جامی همنشین شده و همانگونه که گذشت با وی خویشاوند شد. فخرالدین علی فرزند کاشفی در جای دیگری نیز حکایت ملازمت پدر را به جامی براساس خوابی که پدرش دیده و به همان دلیل به هرات رفته، آورده است. پیش از این به اجمال به آن اشاره شد. (۳).

شاید سخن خود امیر علیشیر در مقدمه ی این بحث جالب باشد که درباره ی کاشفی نوشته است: و مولانا، سبزواری است و لیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، لیکن از تهمت بری نیست! (۴) سخن اخیر او اشاره به آن دارد که کاشفی علی رغم این همنشینی ها، تا به آخر، در هرات متهم به رفض بوده است. همانطور که در سبزواری متهم به تسنن، حنفی گری یا شافعی گری بوده است. افندی با اذکر این اتهام می افزاید: اکثر تصانیف

سیما تفسیراه، مؤلفه علی طریقه اهل السنه و أدرج فیها طرائق الاخابث الصوفیه. (۵) جالب این که با این تصریحات، افندی می گوید که تشیع او نزد من واضح است. (۶).

کاشفی در هرات با دستگاہ دولتی کنار آمده و در آنجا نفوذ چشمگیر یافته و در میان مردم به کار و عظمی پرداخته است. در چنین شرایطی، جز آنکه اظهار تسنن کند، کاری نمی توانسته انجام دهد. اما آیا چنین اقدامی از روی تقیه بوده است؟

در نزد عالمی چونان قاضی نورالله که به عنوان شیخ شیعه شناس شهرت یافته، این قبیل عالمان علی رغم وجود هر گونه شاهد ضمنی بر تسننشان، باید شیعه تلقی شوند. شاید این اقدام بیش از هر چیز بر مبنای تفسیری ویژه از تشیع استوار باشد، تفسیری که تشیع را تنها نه در حد تعاریف رسمی بلکه حتی شامل علائق ویژه به اهل بیت می داند. با این حال قاضی اصرار دارد تا بر مبنای تقیه، به دفع اشکالات موجود در ارتباط با تسنن این افراد پردازد. یک از آنها ملاحسین کاشفی است. شاهدی که

(صفحه ۳۲۹)

قاضی برای تشیع وی آورده، شعری است از کاشفی در منقبت امام علی علیه السلام که از جمله شامل نکته ای است که شیعه در اثبات امامت امامان، به آن استناد می کنند: (۷).

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان

و ز لاینال عهد جوابش بکن ادا

گردد تو را عیان که امامت نه لایق است

آن را که بوده بیشتر عمر در خطا

در برابر این شواهد، شواهد نقل شده که وجود تسنن را در او نشان می دهد. از جمله آنکه پسر او در رشحات عین الحیات تصریح کرده است که پدرش در طریقه ی نقشبندی درآمده است. (۸).

تسنن برخی

از شاگردان وی همراه با موضع ضد شیعی آنها، شاهد دیگری بر گرایشات سنی وی باشد. زین الدین محمود واصفی از جمله شاگردان اوست که در قضایای ورود قزلباشان به هرات و نواحی خراسان، مجبور به گریز شد، زیرا با وجود سوابق او و دوستانش در برخورد با شیعیان هرات، بطور یقین به دست قزلباشان کشته می شد. وی خود شرحی از این گریز خود را قصه وار نقل کرده است. (۹).

او خود را از شاگردان ملاحسین واعظ می داند و از وی ستایشی در حق خود نقل می کند. (۱۰) زمانی نیز که در جریان فرار از دست قزلباشان به نیشابور آمد، وقتی خود را به عنوان واصفی معرفی کرد، زین العابدین نیشاپوری به وی گفت: آن واصفی که شاگرد مولانا حسین واعظ است. پیر افزود: اشتیاق مردم نیشاپور به ملازمان شما، به مرتبه ای است که معلوم نیست که به مهدی آن مقدار بوده باشد. (۱۱) با خرسی نیز که از علاقمندان جامی بوده و در مقامات جامی گرایش ضد شیعی از خود نشان می دهد (۱۲) از ملاحسین واعظی ستایش دارد و هیچ گونه قدحی درباره ی وی نکرده است.

به هر روی آنچه مسلم است این که او در هرات بر مذهب تسنن بوده و از مذاهب فقهی بر مذهب حنفی بوده است. افندی در ریاض از برخی از فوائد میرداماد نقل کرده

(صفحه ۳۳۰)

است که ملاحسین صاحب روضه الشهداء را حنفی المذهب دانسته بوده است. (۱۳) کامل شیبی با استناد به هدیه العارفین (۱۴) گفته است که کاشفی رساله ای در فقه حنفی دارد، اما با مراجعه معلوم نشد که کدامیک از کتابهایی که در آنجا یاد شده، در فقه حنفی است.

اگر پذیرفته

شود که او بر مذهب تسنن بوده، باید علائق شیعی که در برخی از آثار وی بویژه روضه‌الشهدا وجود دارد توجیه شود. توجیه طبیعی آن این است که گرایش تسنن دوازده امامی که این زمان در بسیاری از نقاط ایران و ماوراءالنهر وجود داشت، اقتضای چنین گرایشی را در آثار کاشفی ایجاد کرده است. این پاسخ تا اندازه‌ای درست است، زیرا همانطور که در جای دیگر اشاره کرده ایم، کتاب فصل الخطاب خواجه ی پارسا، شواهد النبوه جامی و وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهاره معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، همین گرایش را با شدت و ضعف در خود دارد.

نمونه ی دیگر از این آثار کتاب با ارزش روضات الجنان و جنات الجنان از حافظ حسین کربلانی تبریزی است. این اثر که در اواخر دهم هجری نگاشته شده، و شدیداً در بخشهایی از آن متأثر از فصل الخطاب است، در چهار چوب گرایش «تسنن دوازده امامی» مباحث خویش را مطرح کرده است. از جمله در روضه ی هشتم کتاب، شرح حال ائمه اثناعشر را به تفصیل (صص ۳۷۲-۴۴۸) آورده است. این گرایش است که خود جامی که گفته اند کاشفی را به طریق نقشبندی داخل کرده، داشته است. شواهد النبوه او مشتمل بر شرح حال ائمه اطهار نیز هست. روشی که بطور معمول از قرن هفتم و هشتم به بعد در میان این قبیل سنیان شیعی مرسوم بوده، آن است که ابتدای سخن را با ذکر ستایش خدا، صلوات بر رسول آغاز کرده، سپس از خلفای چهارگانه یاد کرده و آنگاه از امامان یاد می کنند. این شیوه ای است که ملاحسین کاشفی نیز در کتاب «فتوت

نامه سلطانی» خود، از آن پیروی کرده است. (۱۵) توجه به این نکته جالب است که عبدالواسع باخرزی نیز که اشاره به گرایش

(صفحه ۳۳۱)

ضد شیعی او به تبع جامی کردیم، وقتی سخن از شیخ قاینی می گوید که به دلیل اظهار رفض مورد طرد قرار گرفت، درباره ی عقیده ی رفض می گوید که «هرگز اهل بیت رسول که عبارت از ائمه ی اثنا عشراند علیهم السلام بر این اعتقاد ناپاک نبوده اند!» (۱۶) به این ترتیب، از دید این مخالف شیعه نیز، اهل بیت رسول خدا - ص - عبارت از امامان دوازده گانه اند. یکی از آثار واعظ کاشفی که رنگ تشیع دارد، فتوتنامه ی سلطانی است. کاشفی در این کتاب، آداب فتوت و شرایط آن را بیان کرده است. در آنجا آمده است که برای ورود افراد به دایره ی فتوت، اسامی دوازده امام خوانده می شود. تنها در دیباچه این کتاب، نام خلفای چهارگانه آمده است. اما تا به آخر، حتی یکبار اسامی خلفای سه گانه نیامده، این در حالی است که اسامی دوازده امام مکرر آمده است و فصل نهم این کتاب، اختصاص به «در کیفیت میان بستن» دارد. این رسمی خاص میان فتوتیان است که ملاحسین آداب آن را بازگو کرده است. برای شناخت مذهب وی مناسب است قسمتی از عبارت او نقل شود:

بدان که در فصول قبل مجمل میان بستن مذکور بود. در این فصل مفصل آن مسطور خواهد شد، بر وجهی که از استادان مشاهده کرده. چون استاد خواهد که میان کسی ببندد، اول باید که مجلس سازد در مکان وسیع پاکیزه، پس فرزند طریقت در مجلس پیر و پدر عهدالله و استاد شد تعیین کند و نقیب فرماید که این عزیزان

فلان روز در آن محفل شیخ و نقیب و برداران طریق حاضر گردند. آن گه، سجاده شیخ را روی به قبله باندازند، پس سجاده ی شد را باندازند و هر دو سجاده را گوشه به گوشه پیوسته باید و سجاده ی (شیخ باید که بر دست راست) باشد و شیخ بر سجاده بنشیند و استاد طریقت که پدر عهدالله گویند، رو به روی شیخ بنشیند و دو برادر طریقت بر دست چپ عهدالله بنشینند، به پهلوی یکدیگر و اگر شیخ حاضر نباشد، مصحف تمام بر روی سجاده ی شیخ نهند و کاسه ی آب صافی در مجلس حاضر گردانند و قدر نمک سفید پاک که هیچ چیز با وی آمیخته نباشد و نقیب برخیزد و آن نمک را در آب اندازد...» این رسوم ادامه دارد تا آنکه موضع خطبه خواندن می رسد...» پس سلام باز

(صفحه ۳۳۲)

دهد و شیخ آنجا خطبه ی طریقت بخواند و اگر نقیب هم بخواند، جایز باشد. اما اگر نقیب میان کسی بر بندد، اولی آن است که دیگر بخواند و خطبه ی طریقت به انواع است. ما از کتاب صاحب تأویلات خطبه ای آوردیم و آن این است: الحمد لله الذی فضل الانسان علی سایر الاکوان و شرف من بینهم بشرف المکارم عصبه الفتیان، فزین نفسهم بزینة و العدل و الاحسان.... و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له... و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المبعوث فی آخر الزمان لتتمیم مکارم الاخلاق و اظهار دین الحق علی سار الادیان صلی الله علیه و آله و أصحابه و خلفائه و نقبائه و الذین اتبعوهم باحسان، خصوصا علی الولی الاظهر و المجتبی الاظهر و الشهید الاظهر و العابد الاظهر و الباقر الاجر

و الصادق الا-کبر و الکاظم الانور و الرضا الابهـر و النقی الانقی و النقی الانقی و الزکی الازکی و حجه الله علی اهل الارض و السماء صاحب الزمان و قاطع البرهان» پس از نقل این خطبه، اشاره می کند که خطبه ی دیگری نیز در این باره نقل شده است: «خطبه ی دیگری مختصر که حضرات سادات عظام نجف و کربلا - ادام الله ظلالهم - می خوانند و این دوازده کلمه است که شد سیرت گویند و ذکر آن گذشت و این از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است.» این خطبه ی دوم کاملاً شیعی است و ضمن آن، پس از یاد از امامان اثناعشر آمده است: «بهم أتولی و من أعدائهم نبری» (۱۷).

این دو خطبه، حکایت از قوت تشیع امامی در کاشفی دارد، بویژه که تأیید شده است که حضرات نجف و کربلا، آن زمان به یقین شیعه ی اثناعشری بوده اند، این خطبه را تأیید کرده اند.

در میان آثار ملاحسین کاشفی، روضهالشهداء بیش از همه رنگ تشیع دارد. این کتاب اجمالی از تاریخ انبیا را در آغاز آورده، سپس شرحی از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و به دنبال آن، به بیان زندگی سایر امامان پرداخته است که البته بخش مربوط به کربلا هدف اصلی مؤلف در نگارش کتاب بوده، مفصلتر از دیگر بخشهاست. ویژگی این کتاب، همانند نظایر آن، از زاویه ی دید مذهبی، آن است که علی رغم اظهار شدید مسأله ی «تولای» نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسأله ی «تبرای» از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بری

(صفحه ۳۳۳)

نیست. این دقیقاً همان روشی است که فضل الله بن روزبهان در کتاب چهارده معصوم دنبال کرده است. در آنجا

نیز شرح حال چهارده معصوم، دقیقاً بر اساس منابع و روشی که شیعه‌ی امامی دارد آمده، اما کمترین اشاره به مخالفان نشده است. البته کاشفی تفاوت مهمی با ابن روزبهان دارد و آن این که فضل در آثار دیگر خود، بر تشیع، یا به قول خودش رفض حمله کرده و حتی کتابی در رد بر علامه‌ی حلی نوشته است، در حالی که کاشفی چنین روشی را در سایر کتابها دنبال نکرده است. به عکس، در همین روضه‌الشهداء، از ماجرای تصرف حکومت و فدک نیز یاد شده است، البته بدون هیچ گونه لحن تند و توضیحی: آورده اند که (بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله)... فاطمه را هیچ رنجی نبود و جز غم فراق پدر و تقدم اصحاب بر علی و تصرف ایشان در فدک، هیچ المی نداشت (روضه، ص ۱۳۷).

شاید دلیل دو پهلویی وی در این اقدامات این بوده است که کاشفی نمی خواسته بطور کامل گرایش‌های مذهبی خود را آشکار کند، یا به تعبیری، بر آن بوده تا از یکسو در هرات و از سوی دیگر در سبزوار، زادگاه خود، موقعیت خود را داشته باشد. داستان زیر که شهرت بسیاری دارد، تا اندازه‌ای ما به این جهت گیری رهنمون می کنند. واله اصفهانی می نویسد:

مشهور است که نوبتی از راه اضطرار، بنا بر تقلب روزگار و تصاریف لیل و نهار، جناب واعظ الانام به کام و ناکام از سبزوار سفر هرات پیش گرفت و رعایت و مراقبت سزاوار از امیر علیشیر دیده، بعد از مدتی به دیار خود بازگشت. سبزواریان اندیشیدند که مبادا جناب مولوی در مدت غیبت به مذهب اهل سنت رغبت کرده باشد؛ لاجرم

با یکدیگر مقرر کردند که در حینی که مولوی بر فراز منبر برآمده، به موعظه مشغول گردد، درصدد تحقیق عقیده ی وی در آیند و منتظر بودند تا مجلس وعظ مولوی در جمعه ای از جمعات منعقد گردید و خلق سبزوار به جهت تحقیق این مقدمه، خود را به مسجد کشیدند و چون مولانا به موعظه مشغول شد، پیری که هفتاد سال از ارباب فضل و کمال از میان مردمان برپای خاست و به آواز بلند از مولوی پرسید که جبرئیل

(صفحه ۳۳۴)

امین چند نوبت بر امیرالمؤمنین نازل شد؟ مولانا بدون تفرقه و اضطراب جواب داد که صد و چهل هزار بار. پیر سؤال فرمود که مولوی را در این باب سندی هست؟ مولانا فرمود که، سندی بهتر از حدیث صحیح «انا مدینه العلم و علی بابها» می خواهید؟ چه به تحقیق پیوسته که جبرئیل امین علیه السلام هفتاد هزار بار بر جناب رسالت ماب صلی الله علیه و اهل نازل شده و چون چنین باشد در هر آمد و رفت، به مقتضای و اتو البیوت من ابوابها، (۱۸) دوبار به در خانه ی علم نازل شده خواهد بود. و به این جواب صواب، سبزواریان خاطر از صحت عقیده ی جناب مولوی مطمئن ساختند. (۱۹).

فرزند ملا حسین کاشفی نیز وضعیتی شبیه پدر دارد، جز آنکه او بیش از پدر با صوفیان نقشبندی محشور شده است. به همان اندازه که فتوتنامه ی سلطانی پدر رنگ تشیع دارد، رشحات علی الحیات رنگ تسنن دارد. مصصح کتاب رشحات نوشته است: هر کس کتاب رشحات را به قصد تتبع و تحقیق بخواند... و حشر و نشر دائم و مستمر او را با جامی و خانواده ی خواجه سعد الدین کاشغری که

از بزرگان و مشایخ طریقه ی نقشبندیه اند واقف شود، بی هیچ شک و تردیدی حکم می کند که مولانا فخر الدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است.» همین مؤلف در ادامه تصریح می کند، با توجه به غلبه ی قزلباش بر هرات و ادامه ی نفوذ فرزند کاشفی، معلوم می شود که او مرام تسنن را کنار گذاشته و همانند بسیاری دیگری به مذهب امامیه گروش پیدا کرده است. این گرایش در لطائف الطوائف او کاملاً هویدا است.

محمد قزوینی در پشت نسخه ای از لطائف الطوائف نوشته است: مؤلف این کتاب شیعه ی اثنا عشری خالص مخلص بی شائبه بوده است و برای دوازده امام در اوایل کتاب، فصلی مفید پرداخته و علامت ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص بدو ذکر کرده است. (۲۰) مصحح رشحات بخشی از جملات وی را در ارتباط با امامان در همان

(صفحه ۳۳۵)

مقدمه ی پیشگفته، (صص ۸۷-۸۸) آورده است. نظیر همین رویه در کتاب حرز الامان من فتن الزمان او نیز به کار رفته است. او کتاب خود را در پنج مقاله و هر مقاله شامل پنج باب و هر باب دوازده فصل دارد. وی تصریح کرده است که عدد پنج اشاره به عدد آل عبا و دوازده اشاره به دوازده امام است. (۲۱) معینان در مقدمه ی رشحات (۲۲) جملاتی از این کتاب نیز در ارتباط با تشیع او آورده است.

(۱) رشحات عین الحیاه، ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۰.

(۲) جامی، صص ۱۴۱-۱۴۲، ۵۲-۵۲.

(۳) نک: طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵.

(۴) مجالس النفائس، ۲۶۸.

(۵) ریاض، ج ۲، صص ۱۸۶ و ۱۹۰.

(۶) همان، ص ۱۹۰.

(۷) مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۸؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص

(۸) یوسفی ص ۷۰۴.

(۹) بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۲۶۰.

(۱۰) بدایع، ج ۱، ص ۱۲۰.

(۱۱) بدایع، ج ۲، صص ۲۶۵-۲۶۶.

(۱۲) مقامات جامی، صص ۱۴۸ به بعد، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۵۸.

(۱۳) ریاض، ج ۲، ص ۱۸۶.

(۱۴) هدیه‌العارفین، ج ۵، ص ۳۱۶.

(۱۵) نک تشیع و تصوف، ص ۳۲۸.

(۱۶) مقامات جامی، ص ۱۵۷.

(۱۷) فتوتنامه ی سلطانی، صص ۱۳۱-۱۳۶.

(۱۸) بقره، ۱۸۹.

(۱۹) خلد برین، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ مجالس المؤمنین، ۱:۱۱۴ ریاض، ۲:۱۸۶.

(۲۰) مقدمه ی رشحات عین الحیاه، ص ۸۶.

(۲۱) فهرست دانشگاه ۱۰۲:۱.

(۲۲) رشحات عین الحیات، ص ۸۹.

کاشفی و تألیف روضه‌الشهداء

کاشفی و تألیف روضه‌الشهداء

کاشفی به عنوان یک واعظ متبحر، با دانشهای بسیاری آشنا بوه است. یکی از ضروری ترین دانشها برای یک واعظ، آگاهی از تاریخ بویژه تاریخ دینی - شامل تاریخ انبیاء و امامان و اصحاب - است. کاشفی در این زمینه آگاهیهای خوبی داشته و با کتابهایی که در آن زمان در دسترس بوده، مکرر سر و کار داشته است. بطور حتم، حتی اگر کاشفی پس از وعظ خود در

جامع هرات، روضه خوانی نمی کرده، اما از سبزوار که سالهای نخست زندگی خویش را در آنجا بسر برده و قطعا بعدها نیز رفت و شدی نیز داشته، با مجالس سوگواری آشنا بوده است. آنچه مسلم است این که، این مجالس نه تنها در سبزوار که در هرات نیز بر پا بوده و قاعدتا در آنها اشعار و مراثی خوانده می شده و نوحه سرایی انجام می شده است. (۱) در این باره آنچه دانستی است این که نمی توان پذیرفت که با وجود چنین رسمی، متنهای آماده ای برای این کار نبوده است. کاشفی در جایی از کتاب (۲) به مناسبت، اشاره می کند که «هرگاه ماه محرم نو شود،

رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام صلی الله علیه و آله کشیده می گردد. و از زبان هاتف غیبی ندای عالم لاریبی به گوش هوش مصیبت داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می رسد:

(صفحه ۳۳۶)

کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید

سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید

از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم

در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید

کاشفی در ظاهر به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره ی اهمیت گریه برای امام حسین علیه السلام و این که «من بکی علی الحسین وجبت له الجنة» می نویسد: برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم درآید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده ها از غایت حیران سرگردان:

زاندوه این ماتم جان گسل

روان گردد از دیده ها خون دل

کاشفی در ادامه، درباره ی آنچه در این مجالس خوانده می شده می نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه ی سینه بزایند». مشکل این کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفصیل احوال ایشان خالی است» این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه ای جامع که

حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سبیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید.» (۳).

این عبارت صریح در این نکته است که پیش از کار کاشفی هم، روضه خوانی رواج داشته - گرچه این اسم پس از تألیف کتاب روضه‌الشهداء رواج یافته - و هم منتهایی در اختیار بوده که در این مجالس خوانده می شده است. ملاحسین کاشفی در جای دیگری درباره ی دلیل و شکل تألیف کتاب روضه‌الشهداء و این که بنا دارد تا جزئیات شهادت هفتاد و دو تن را نقل کند، می نویسد: «و در اغلب رسایل که داستان این مقتل

(صفحه ۳۳۷)

مرقوم شده، تفصیل این مبارزان و کیفیت مبارزات ایشان مذکور نیست و به مجرد نامی و شعری اکتفا کرده اند و این کمینه، تفحص و تصفح بسیار کرده تا تفصیل آن واقعه را به طریق خیر الکلام در این اوراق ایراد نموده و رجز هر مبارزی را که می خوانده چون پارسی زبان را از آن فایده ای نیست و سر رشته ی سخن به سبب آن انقطاع می یابد، اینجا نیاورده، مگر جایی که ضرورت باشد و اشعاری که ترجمه ی آن رجزها از گفتار قدما بود و مناسب اذهان لطیفه ی اهل این زمان نمی بود آن نیز منطوی شد الا آنچه ایراد آن بی فایده نباشد. (۴) این سخن حکایت از کثرت متون نظم و نثر فارسی مربوط به کربلا پیش از تألیف کتاب روضه دارد.

مؤلف در چندین مورد اشاره دارد که از ذکر اشعار عربی پرهیز کرده است. از جمله می گوید: «و چون در مبدأ تألیف این اوراق مقرر شده که متصدی ایراد ابیات

عربی نگردد مگر آنچه ذکر آن ضرورت بود، چه استماع آن در اثنای اخبار فارسی زبان سبب توزیع ضمیر می باشد.» (۵) همانجا اشعار عربی ججاج بن مسروق جعفی را به فارسی درآورده است. از این عبارت چنین معلوم می شود که از همان ابتدا قرار بوده تا متن مزبور در مجالس خوانده شود، در چنین شرایطی، شعر عربی دریک متن فارسی، مناسب نمی نموده است، این امر کاشفی را بر آن داشته تا رجزهای عربی را به فارسی درآورد. البته ترجمه های فارسی اشعار عربی نیز از منابع کهن یا به قول خودش «قدما» گرفته شده است. فرد شاخصی که مکرر از ترجمه های او یاد شده، ابوالمفاخر رازی است. در بیشتر موارد از مترجم رجزهای عربی به شعر فارسی یاد نشده و گاه کاشفی می گوید که ترجمه را از «عزیزی» نقل می کند. (۶).

کاشفی کتاب خود را در اواخر عمر خویش تألیف کرده، آنگاه که «بواسطه ی کبر سن و دیگر موانع» «نمی توانسته» «رایت فصاحت در میدان بلاغت» برافرازد. این تألیف مربوط به سال ۹۰۸ هجری است. زمانی از «روز شهادت امام حسین علیه السلام - ع - تا تاریخ تألیف این کتاب که قریب هشتصد و چهل و هفت سال است»

(صفحه ۳۳۸)

(۹۰۸ ۶۱ ۸۴۷) (۷) شاید هم اوائل ۹۰۹

فهرست کتاب روضه نشان می دهد که مؤلف کوشیده تا در این کتاب از زندگی حضرت آدم علیه السلام آغاز کرده تا امام دوازدهم ادامه دهد. باب اول در ابتلائی بعضی از انبیا؛ باب دوم در جفای قریش با حضرت رسالت؛ باب سوم در وفات حضرت سید المرسلین؛ باب چهارم در حالات حضرت فاطمه ی زهرا؛ باب پنجم در اخبار علی مرتضی علیه السلام باب ششم

در فضایل امام حسن علیه السلام و برخی احوال وی تا شهادت؛ باب هفتم در مناقب امام حسین علیه السلام و ولادت آن بزرگوار؛ باب هشتم در شهادت مسلم بن عقیل؛ باب نهم در رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا و محاربه ی وی با اعدا و شهادت آن حضرت با اولاد و اقربا و سایر شهدا؛ باب دهم در وقایعی که بعد از حرب کربلا مر اهل بیت را واقع افتاد و عقوبت مخالفان که مباشر آن حرب شدند. خاتمه در ذکر اولاد سبطین و سلسله ی نسب بعضی از ایشان. در این خاتمه به اجمال زندگی امامان آمده است.

از این فهرست آشکار است که هدف اصلی نگارش کتاب، بیان چگونگی واقعه ی کربلا بوده است. پرداختن به زندگی انبیا صرفاً برای ابراز نگرش مؤلف درباره ی مسأله ی «ابتلا و بلا» است. افزون بر این، او در پایان زندگی هر پیغمبری، گریزی به واقعه ی کربلا- می زند. زندگی دیگر امامان نیز در خاتمه آمده است. کاشفی در جایی از روضه (۸) می گوید: «و چون مطاوی این اوراق گنجایش تفصیل صفات مرتضوی ندارد و مقصد اصلی از تألیف این کتاب ذکر احوال شهدای اهل بیت است بر این قدر اختصار افتاد.» همین برخورد در ذکر احوال امام حسین علیه السلام شده است. (۹).

کتاب روضهالشهداء از همان ابتدا در ایران انتشار یافت و به دنبال رواج تشیع در ایران، کتاب مزبور، بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. اکنون در کمترین کتابخانه ای از کتابخانه های مشتمل بر آثار خطی است که نسخه یا نسخه هایی از این کتاب یافت نشود. چاپهای مکرری نیز از آن صورت گرفته که فعلاً رایج ترین آن تصحیح محمد

(صفحه ۳۳۹)

رمضانی و تصحیح مرحوم

شعرانی است، گرچه هنوز از حیث اصول تصحیح، کار سنگینی را می‌طلبد.

روضه‌ی در سال ۹۲۸، یعنی قریب بیست سال پس از تألیف، توسط حسین ندایی یزدی نیشابوری، در دو هزار بیت به نظم درآمده که نسخه‌هایی از آن موجود است. نام این اثر سیف النبوه یا مشهد الشهداء است که مؤلف آن را به نام شاه اسماعیل سروده است. (۱۰) وی در آنجا می‌گوید:

کردم آن را به نام پادشهی

که شکسته به حمله‌ای سپهی

حیدر عهد شاه اسماعیل

که چو او بت شکن ندیده خلیل

همچنین، روضه چندین بار به ترکی ترجمه شده، با نامهای سعادتنامه در نیمه‌های قرن دهم هجری، حدیقه السعداء از شاعر برجسته فضولی بغدادی که همراه با افزودگیها و اصلاحات انجام شده است. این حدیقه مکرر چاپ شده است. شهدانامه نیز روایت منظوم ترکی روضه‌الشهداء است. ترجمه‌ی آذربایجانی نیز آن توسط علی عسکر خویی مشهدی در سال ۱۲۴۲ انجام شده است. ترجمه‌ی ترکی آسیای میانه‌ای آن نیز از شاعری که تخلص وی صابر است، انجام شده و نسخه‌های فراوانی از آن در تاشکند و جایهای دیگر موجود است. ترجمه‌ی دکنی در سال ۱۱۳۰ انجام شد و ترجمه‌ی ارودی آن با نام گنج شهیدان چاپ شده است. (۱۱).

(۱) در وقفنامه‌ی امیر علیشیر نوائی از جمله مصارف رقبات وقف شده یکی هم آن است که روز عاشورا چهل من گوشت با مصالح دیگر به قدر ضرورت آش پخته با پنجاه من نان قسمت کنند. تذکره‌ی المجالس، ص کج. آیا ممکن است این مسأله مربوط به مبارکی روز عاشورا نزد سنیان بوده و ربطی به امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت نداشته باشد؟

(۲) روضه‌الشهداء، ص ۳۵۴.

(۳) روضه‌الشهداء،

(۴) روضهالشهداء ص ۱۷۷.

(۵) همان، ص ۲۵۴.

(۶) همان، ص ۳۳۶.

(۷) روضهالشهداء، ص ۳۵۴.

(۸) همان، ص ۱۵۷.

(۹) همان، ص ۱۷۷.

(۱۰) نسخه ای از آن در کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره ی ۶۳۵۸ موجود است که در فهرست ج ۱۲، ص ۲۶۶۸ شناسانده شده است.

(۱۱) ادبیات فارسی، استوری، صص ۹۰۳ - ۹۱۲.

منابع کاشفی در روضهالشهداء

منابع کاشفی در روضهالشهداء

یکی از راههای ارزیابی روضهالشهداء شناخت مصادر و منابع این کتاب است. متأسفانه، ملا حسین آگاهیهای مفصلی از مآخذ کار خود به دست نداده است. اما از همان مقدار نیز که آورده می توان حدس زد که صرفنظر از گرایش او به داستانی کردن رخدادهای، علاقمند بوده است. تا مطالب خویش را از مصادر موجود برگیرد یا حداقل چنین وانمود کند که مطالبش متکی به منابع دیگر است. به علاوه، همانگونه که

(صفحه ۳۴۰)

خواهیم دید، گاه و بیگاه به کار نقد و بررسی برخی نقلها نشست است. با این حال، و صرفنظر از آنکه در بیشتر موارد و بویژه موارد حساس، هیچ مصدري را یاد نکرده، مصادر نقل شده، خود محل اشکال واقع شده اند. به سخن دیگر، نگاهی به نام مصدري که وی بیش از همه از آنها نقل کرده، نشان می دهد. که او از آثار غیر معتبر و نامشهور بهره گرفته است. در این باره، اظهار نظر افندی کتابشناس بلند پایه ی شیعی حجتی تمام است. وی پس از آن که اشاره می کند که کاشفی از برخی از کتابهای شیعی چون عیون اخبار الرضا از صدوق و ارشاد از مفید و اعلام الوری از طبرسی و کتاب الال ابن خالویه استفاده کرده می نویسد: «و لکن اکثر روایات هذا الکتاب بل جمعیها مأخوذه من کتب غیر مشهوره بل

غیر معول علیها». (۱) با یکدور مطالعه کتاب به قصد استخراج منابع، اسامی زیر به عنوان کتابهایی که کاشفی از آنها بهره گرفته بدست آمد. موارد استفاده ی وی از آنها در برابر هر عنوان اشاره شده و در مواردی درباره ی خود کتاب نیز توضیحی آمده است. در موارد دیگر یا شهرت کتاب و یا عدم اطلاع ما سبب شده تا توضیحی داده نشود.

۱- کتاب الآل، ۱۲۲. در عبارت آمده است که: و ابن بابویه در کتاب آل آورده، در حالی که ابن خالویه در دست است. قاعدتا این نقل با واسطه ای از کتاب دیگری مثل کشف الغمه صورت گرفت است. (۲).

۲- اسباب النزول، واحدی، ۱۵۴

۳- بشائر المصطفی، ۱۴۶. این نقل نیز باید به واسطه ی کتاب دیگری باشد. اربلی در کشف الغمه دوبار از کتاب بشائر المصطفی نام می برد. محتمل است که مقصود کتاب بشاره ی المصطفی لشیعه المرتضی باشد. (۳).

۴- تاریخ ابوحنیفه دینوری (اخبار الطوال)، ۳۶۰.

۵- تاریخ اعثم کوفی، (الفتوح)، ۳۵۳، ۲۱۷.

۶- تاریخ طبری، ۱۶۷.

(صفحه ۳۴۱)

۷- تاریخ العالم، ۳۸۹، ۴۰۷.

۸- ترجمه ی (و شرح) سوره ی یوسف، امام رکن الدین محمد المشهور به امامزاده، ۳۶

۹- تفسیر سوره ی فاتحه، امام نجم الدین نسفی، ۱۳۲، ۱۹۶.

۱۰- تکلمه؟، ۲۳

۱۱ - درج الدرر (فی میلاد سید البشر) ۹۸، ۸۲. این کتاب از امیر اصیل الدین ابوالمخافر عبدالله بن عبدالرحمان حسینی دشتکی شیرازی شافعی است. او به درخواست سلطان ابوسعید به هرات رفت. او در سال ۸۸۳ در گذشته است. از این کتاب نسخه های مختلفی در کتابخانه های جهان از جمله کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی و آستان قدس موجود است. (ادبیات فارسی استوری، ص ۷۹۱). نسخه ای نیز در کتابخانه ی آیه المرعشی به شماره ی ۷۰۷۰ موجود است.

۱۲ - دلائل النبوه، ابو نعیم

اصفهانی، ۱۵۸ (در عبارت به ابوالشیخ اصفهانی نسبت داده شده!)

۱۳- روح الارواح، ۲۱۲، ۱۰

۱۴- روضه الاحباب (فی سیر النبی و الال و الاصحاب)، ۹۸، ۸۱، ۷۱ (سه بیت شعر) ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۰۴. این کتاب از امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی دشتکی است. کتاب مزبور در سال ۹۰۰ تألیف شده است. نسخه های بیشماری از آن در کتابخانه های جهان و از جمله ایران موجود است. یکبار نیز در لکهنو به چاپ رسیده است.

۱۵- روضه الاسلام، قاضی سدید الدین جیرفتی، ۱۰۷

۱۶- روضه الواعظین، ۱۱۷ (در عبارت آمده است که شیخ مفید در روضه الواعظین آورده!)

۱۷- زلال الصفا (فی احوال المصطفی)، ۷۰. این کتاب از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی بکر الکارتانی؟ است. وی چندی در کرمان در دربار پادشاه خاتون بوده (سال ۶۹۳) پس از آن به یمن رفته و این کتاب را برای ابوالنصر دیباج بن فیلساه فرمانروای

(صفحه ۳۴۲)

گیلان نوشته است. نسخه ای از آن در لنینگراد موجود است. (۴).

۱۸- زهره الرياض، ۳۹۲. کتابهای مختلفی با این نام وجود دارد. در میان آنها کتابی با نام زهره الرياض و نزهه القلوب المراض وجود دارد که به نقل شیخ آقا بزرگ، (۵) کشف الظنون از آن یاد کرده و نوشته است که ملاحسین کاشی در تحفه الصلوات از آن یاد کرده است هم افزوده که کتاب در مواعظ است اما معتبر نیست.

۱۹- ستین الجامع للطایف البساتین، امام سیف النظر ابوبکر طوسی، ۱۳۰ (خود کاشفی کتابی با عنوان الجامع الستین در تفسیر سوره ی یوسف دارد).

۲۰- سنن ترمذی، ۱۷۵، ۱۵۳

۲۱- سیر امام شهید امام اسماعیل خوارزمی، ۳۵۷. ۱۰۷ در این مورد به عنوان تفسیر کبیر

امام اسماعیل بخاری یاد شده که محتملاً سیر، تفسیر شده است. ۳۵۷ (مؤلف: امام اسماعیل بخاری رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که امام زاهد - قدس سره - در مجلس عاشورا می گفت... (این محمد اسماعیل روای مشهور قصص انبیاست. (۶)

۲۲- سیر کبیر، (۲۴۴) مؤلف نوشته است: و امام طبری در سیر کبیر آورده که...؛ شاید تاریخ طبری مراد باشد، چنانکه شاید مقصود شماره ی پیش باشد. (

۲۳- شرح تعرف، ۱۵۳

۲۴- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، ۲۵

۲۵- شواهد النبوه، ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۲۷، ۹۴، ۲۶۹۰ (از دلایل امام مستغفری) ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲ (دو مورد)، ۳۵۷، ۲۷۱، ۲۴۷، ۲۴۳، (از ربیع الابرار زمخشری)، ۴۱۸، ۴۰۷، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۶۴، ۳۶۳ (دو مورد)،

شواهد النبوه لتقویه یقین اهل الفتوه عنوان کتابی است که کاشفی بهره ی فراوانی از آن گرفته است. این کتاب از ملا عبدالرحمن جامی است که در سال ۸۵۵، به خواهش امیر علیشیر نوائی در هرات تألیف شده است. موضوع آن بیان شواهد و دلایل نبوت رسول خدا - ص - و اموری است که در این زمینه به صحابه، امامان و تابعین مربوط

(صفحه ۳۴۳)

می شود. رکن اول آن در شواهد و دلایل پیش از ولادت آن حضرت. رکن دوم از ولادت تا بعثت؛ رکن سوم از بعثت تا هجرت؛ رکن چهارم از هجرت تا وفات؛ رکن پنجم آنچه مخصوص به دوره ی خاصی نبوده؛ رکن ششم شواهدی که از ائمه ی اطهار و صحابه به ظهور آمده؛ رکن هفتم شواهد مربوط به تابعین و طبقات صوفیه و خاتمه در عقوبت اعداء.

شواهد النبوه در سال ۱۳۰۲ در هند به چاپ رسیده و نسخه ی چاپی آن در

کتابخانه ی آیه مرعشی به شماره مسلسل ۱۰۲۳۹۶ موجود است. علی اصغر حکمت نیز شرحی از این کتاب در کتاب جامی خود (تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۳۸) به دست داده است. (۷).

ناشر چاپ هند در خاتمه الطبع نوشته است: هر چند در کتب دیگر مانند مدارج النبوه و معارج النبوه و غیره به مثابه همچنین تقاریر ضبط کرده اند، لیکن همانا این چنین توضیحات لائق و فائق خصوص شواهد احوال حضرات ائمه اطهار و اصحاب کبار کس ننگاشته. (صفحه ی آخر چاپ هند).

۲۶- صحیح نسائی، ۱۵۳

۲۷- صحیفه ی رضویه، ۲۲) در صحیفه ی رضویه که احادیث آن مسند به حضرت سلطان خراسان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و آن حضرت از آبای کرام عظام خود نقل فرموده، ۳۹۴، ۱۷۴ (دو مورد) گفتنی است که نسخه ای از صحیفه الرضا در کتابخانه ی مسجد اعظم قم وجود دارد که بر روی آن اجازه روایاتی به خط ملاحسین کاشفی برای فرزندش آمده و عینا در پایان چاپ روضه تصحیح شعرانی گراور شده است.

۲۸ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ۳۵۵، ۱۹۴، ۹۰، ۶۷، ۱۹ (دو مورد)، ۳۹۳.

۲۹- فصل الخطاب، ۱۹۷

این کتاب از خواجه محمد پارسا، بنیادگذار طریقه ی نقشبندی است که در زمان کاشفی اکابر هرات بر این طریقه بوده و به نقل فرزند کاشفی، خود ملاحسین نیز از آن پیروی می کرده است. خواجه محمد در این کتاب علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرحی از خلفا و امامان دوازده گانه دارد. گرچه در آنجا به روافض سخت حمله کرده و درباره ی

(صفحه ۳۴۴)

امام زمان علیه السلام نیز مطالبی جز آنچه نزد شیعه شناخته شده است. آورده است. کتاب وی باید مبنای عقیده ی نقشبندیه درباره ی خلفا و

۳۰- کتب سماوی، ۶۸

۳۱- کنز الغرایب، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۷۸، ۳۵۹، ۲۴۲، ۲۰۷، ۱۹۵، ۷۳، ۲۳ (دو مورد)، ۳۹۷ نام اصلی این کتاب، کنز الغرایب فی قصص العجایب است که در شرح حال خلفای چهارگانه و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به سال ۸۸۲ نوشته شده است. مؤلف آن نجم الدین قاسم بن محمد مذمکینی است. درباره ی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، ص ۱۰۳۴، از این کتاب در مفتاح الجنه نیز در نقل برخی از معجزات استفاده شده است. (ذریعه، ۱۸: ۱۶۰).

۳۲- گل و هرمز، فرید الدین عطار، ص ۱۷۵.

۳۳- (کتاب) مبکیات، امام وقار رحمه الله، ۷۸.

۳۴- مختارنامه، ۳۶۵، کتابهای متعددی با این نام شهرت دارد. یکی از آنها که در سال ۹۴۶ به فارسی ترجمه شده، تألیفش به زمان ملاحسن نزدیک است.

۳۵- مرآه الجنان (یافعی)، ۳۹۸، ۱۱ (دو مورد).

۳۶- مسند احمد بن حنبل، ۱۵۰، ۲۵.

۳۷- مصابیح القلوب، ۲۴۵، ۱۱. رو ملو به اشتباه این کتاب را از خود کاشفی دانسته (احسن التواریخ، ص ۱۱۷) در حالی که کتاب از مولی حسین شیعی سبزواری است. (ریاض، ۲: ۱۸۷).

۳۸- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ۲۴۳.

۳۹- معارج النبوه، (فی مدارج الفتوه) ۱۳۳، ۱۳۱. این کتاب از معین الدین فراهی متوفای ۹۰۷ هجری است. نام دیگر کتاب سیر شریف و سیر معینی است. کتاب مزبور عمدتاً تاریخ زندگی و معجزات رسول خداست. تألیف این کتاب در سال ۸۹۱ آغاز شده است. (ادبیات فارسی استوری، ص ۸۰۳).

۴۰- مقتل الشهداء، ۲۰۵ (در اینجا مؤلف گفته: و ابوالمفاخر رازی در مقتلی که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده است و دو

افتاد. (۳۶۵، ۳۵۳، ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۳۰ - ۳۲۹، ۳۲۳ - ۳۲۲، ۳۰۹، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۴، ۲۸۸، ۲۸۱، ۲۷۹ - ۲۷۸، ۲۶۳) (دو مورد اخیر نشر است نه نظم)، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۸۱. از آنچه کاشفی از این کتاب نقل کرده - و متأسفانه تا کنون منبع دیگری درباره ی این کتاب نمی شناسیم - چنین بر می آید که کار عمده ی ابوالمفاخر، ترجمه ی ارجاز عربی بوده که به برخی از شهدای کربلا منسوب بوده است. با این حال همانگونه که در موارد نقل اشاره کردیم، مطالبی به نشر نیز در آن بوده است. ابوالمفاخر از ادیبان شیعی دوازده امامی قرن ششم هجری بوده که قصیده ی جاودانه ای درباره ی امام رضا علیه السلام سروده است. ما در جای دیگری از آنچه درباره ی وی نقل شده سخن گفته ایم. (۸) گفتنی است که کاشفی ترجمه ی برخی دیگر از رجزهای عربی را آورده اما قید نکرده است که آنها نیز از ابوالمفاخر است. (۹) اشاره وی در جای دیگر تصریح دارد که ترجمه ها از متون کهن بوده و تازه از همانها نیز مقداری را حذف کرده است. (۱۰).

۴۱- مقتل امام اسماعیل، ۳۵۱، ۲۸۷ (مؤلف: امام اسماعیل بخاری آورده. مطلب نقل شده نمی تواند به صحیح بخاری ربطی داشته باشد چون درباره ی ماجرای بریدن سر امام حسین علیه السلام در قتلگاه است.)، ۳۷۱ (امام اسماعیل آورده)،

۴۲ - مناقب خوارزمی، ۱۲۷.

۴۳ - موالید (الائمه) ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۱۷ (در این دو مورد از ابن الخشاب نقل کرده)

۴۴ - نورالائمه (مقتل)، خوارزمی، ۲۵۴، ۲۳۰، ۲۰۵، ۱۱۳، ۹۹ (مؤلف در اینجا می گوید: چنانچه در تاریخ ابوالمؤید موفق به احمد مکی مسطور شده.) ۲۵۹ (سه بیت شعر فارسی از نورالائمه نقل

شده) ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۰ (مؤلف: نورالائمه دو سه بيتى از ترجمه ی رجز او را آورده:...)، ۳۳۶، ۳۱۶، ۳۱۵ (ابوالمؤید خوارزمی آورده)، ۳۳۶ (سه بيت شعر فارسی)، ۳۴۴ (سه بيت شعر فارسی)، ۳۴۶ (نورالائمه از امام جارا لله علامه نقل می کند)، ۳۵۳ (ابوالمؤید خوارزمی آورده). ۳۹۱، ۳۸۰، ۳۶۴، ۳۵۸، ۳۵۷ (سه مورد اخير از ابوالمؤید)، به هر

(صفحه ۳۴۶)

روی باید دانست که نورالائمه از مهمترین آثاری است که کاشفی در تألیف کتاب خود از آن بهره برده است. متأسفانه با جستجوی مختصری که انجام شد، روشن نشد که این متن آیا ترجمه ی مقتل خوارزمی است یا چیز دیگر. احتمال می رود که اشعار ابوالمفاخر را هم از این کتاب گرفته باشد.

علاوه بر مواردی که کاشفی نام کتابی را به عنوان مأخذ خود یاد کرده، در چند مورد محدودی از افرادی که صاحب کتابی هستند مطلبی نقل کرده اما نامی از کتاب آنها به میان نیاورده است. از جمله: از امام رضی بخاری (۱۲)، ابن اسحاق (۷۴)، شیخ مفید (۱۹۳، ۱۴۴) حاکم خثعمی (۲۸۱) شیخ اوحدی (۳۶۸) امام ترمذی (۳۹۸)، شرف الدین نسابه (۳۹۹)، ابن عنبه (۴۰۰)، ندافی نسابه (۴۰۲)، ابن یمین (۴۱۶)، نسابه ی دینوری (۴۱۷).

(۱) ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۹۰.

(۲) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۰۱.

(۳) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، صص ۱۰۴-۱۰۵.

(۴) ادبیات فارسی استوری، ۲: ۷۷۷.

(۵) ذریعه، ج ۱۲، صص ۷۴ - ۷۵.

(۶) فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی گنج بخش، ج ۴، ص ۱۹۹۶.

(۷) درباره ی نسخه های خطی و چاپی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، صص ۷۹۷ - ۸۰۲.

(۸) نک: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، صص ۱۹ - ۲۸.

(۹) برای

نمونه بنگرید: روضهالشهداء، ص ۲۵۴.

(۱۰) روضهالشهداء، صص ۲۷۷-۲۷۶.

کاشفی و نقد و بررسی نقلها

کاشفی و نقد و بررسی نقلها

با توجه به روال طبیعی کتاب روضهالشهداء در عدم دقت در نقل و گرایش به مؤلف به حکایت قصه ای ماجرا به صورت یک تراژدی، مواردی در کتاب وجود دارد که نوعی بررسی در نقل و نقد را نشان می دهد. باید توجه داشت، همین که مؤلف در مواردی مطالب خود را مستند به برخی کتابها کرده، حکایت از آن دارد که نخواستہ تا چندان بی استناد سخن گفته باشد. این فرض را نیز نباید از نظر دور داشت که این اقدام می توانسته برای القای این امر صورت گرفته باشد که به هر حال کتاب مستند نوشته شده در صورتی که در اصل چنین نیست!

جدای از مواردی که از هیچ مصدری یاد نشده، و در مواردی نام کتاب خاصی آمده، مواردی وجود دارد که با تعبیرهای خاصی نشان داده شده که مطلب را از جای خاصی نقل کرده است. برخی از این تعبیرات عبارتند از: «اهل تاریخ بر آنند که...» (۱۶۱)؛ «و در بعضی از تواریخ مذکور است که...» (۳۰۵)؛ «در بیشتر تواریخ مذکور است که...» (۳۳۶)؛ «در بعضی از تفاسیر آمده» (۱۳۴)؛ «در بعضی کتب معتبره مذکور است که...» (۱۶۷)؛ «آورده اند که...» (۲۸۲)؛ «راوی گوید» (۳۱۶) (تعبیر راوی گوید

(صفحه ۳۴۷)

نسبتا فراوان است.) «در بعضی از کتب آورده اند که...» (۱۲۳، ۱۱۰)؛ «و در اکثر کتب مذکور است که...» (۳۰۹). «راویان معتبر آورده اند که...» (۳۹۷).

مواردی وجود دارد که دو نقل مختلف را نقل کرده و گاه به ضعف یک نقل تصریح کرده است. در یک مورد درباره ی اخبار تزویج حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده است: «و در باب

تزویج فاطمه به علی علیه السلام روایات بسیار است و اینجا به نقل اشهر از کتب معتبر ایراد کرده می شود. در جای دیگر آمده است: «راویان صادق الراویه و مخیران ظاهر الدرایه آورده اند که...» (۱۳۵). و در جای دیگر: «به صحت رسیده» (۱۳۶)؛ و در جای دیگر: «و نقل اصح آن است که..» (۱۸۹)؛ در نقل شهادت هانی پس از نقلی آمده: و روایتی آن است که او را بر سر بازار برده گردن زدند و...» (۲۲۱)؛ در موردی از قول عیدالله نقل شده که به مسلم گفت: «اگر حسین قصد ما نکند ما نیز قصد او نکنیم، و اگر متعرض امر خلافت گردد خاموش ننشینیم.» به دنبال آن می گوید: «و روایتی آن است که گفت: اگر حسین ما نطلبد ما وی را نطلبیم و سخنان دیگر میان پسر زیاد و مسلم گذشته که گفتن و شنودن آن موجب ملال است.» (۲۲۹).

در مورد دیگر درباره ی قاتل مسلم ابتدا روایتی را نقل کرده که پسر بکیر بن حمران قصد کشتن داشت اما دستش خشک شد بعد می گوید: «و روایتی آن است که لب خود را به دندان گرفته بود... (پسر زیاد) یکی دیگر را فرستاد.» بعد می افزاید: «قول اصح آن است که پسر بکیر او را به قتل رسانید.» (۲۳۱-۲۳۰).

درباره ی دو فرزند مسلم آورده است که: «راوی گوید که به کرامتی که اهل بیت رسول الله - ص - را می باشد آن تنها را آب برآمدند و هر سری بر تنه ی خود چسبید، دست در گردن یکدیگر آورده و به آب فرو رفتند.» بعد می گوید: «و روایتی است که هر دو را از آب بیرون کرده و در آن

سال قبری کنده به خاک کردند.» (۲۴۱).

و در جای دیگر می گوید: «و روایتی ضعیف هست که آن ضعیفه (همسر وهب بن عبدالله کلبی) روی به میدان نهاد و خود را در خون شوهر می گردانید.» (۲۹۳)؛ درباره ی شهادت ابوبکر فرزند امام علی علیه السلام آورده است که: «... و آخر به طعن نیزه ی قدامه موصلی و گفته اند: به زخم عبدالله بن عقبه غنوی یا زجر بن بدر نخعی» (۳۳۰).

(صفحه ۳۴۸)

درباره ی شهادت عمر بن علی علیه السلام نیز می نویسد: «پس از محاربت بسیار به سبب غلبه ی فجار و اشرار از عالم غدار رخت بر بسته و در روضه رضای پروردگار قرار گرفت، رضوان الله علیه. و بعضی گفته اند که عمر بن علی در آن حرب حاضر نبوده و این قول، نزد علما اصلح است اما مشهور آن است که در آن روز به سعادت شهادت فایز گشته.» (۳۳۰).

درباره ی شهربانو، بعد از نقل این خبر که امام حسین علیه السلام به او فرمود که پس از شهادت من اسب من خواهد آمد و تو سوار شو: «که او تو را از میان قوم بیرون برده بجایی که خداوند خواهد برساند» می گوید: «اما اصح آن است که شهربانو همراه اهل بیت به شام رفته بود.» (۳۴۹).

در مورد دیگری درباره ی کیفیت رفتن اسرا به شام می گوید: «و آنکه در بعضی کتب نوشته اند که سر و پای برهنه بر شتران بی جهاز نشانده می بردند، قولی ضعیف است و به صحت نرسیده.» (۳۶۳).

مؤلف پس از نقل حکایتی از برخورد اسرا با یزید در مجلس وی، می نویسد: «و در بعضی کتب مذکور است که این صورت در مجلس ابن زیاد واقع شده، و الله اعلم.» بعد می افزاید: «پس یزید

رو به امرای کوفه کرد، حسین را چگونه کشتید؟ زحر بن قیس و به روایتی شمر بن ذی الجوشن آغاز تکلم کرده گفت: «...» (۳۸۰).

نفوذ دیرپای روضهالشهداء

نفوذ دیرپای روضهالشهداء

اشاره شد که این کتاب برای قرن‌ها در مجالس سوگواری خوانده می‌شده است. در وقفنامه‌ی مدرسه‌ی شفیعیه‌ی اصفهان آمده است که ماه مبارک رمضان همه ساله در مدرسه‌ی مزبوره روضهالشهداء خوانده شود. (۱) اکنون یکی از سؤالاتی که درباره‌ی این کتاب وجود دارد این است که چگونه چنین کتابی در میان شیعیان و حتی سنیان متمایل به اهل بیت (با توجه به ترجمه‌های ترکی آن). این چنین جاودانه مانده و چنین تأثیر شگرفی از خود برجای نهاد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله آن است که نثر شیوا و گیرای این

(صفحه ۳۴۹)

کتاب مهمترین عامل جاودانگی این کتاب در میان شیعیان بوده است. به یقین، اگر چنین نثری نمی‌داشت و این چنین در فصاحت و بلاغت، مطالب ابراز نمی‌شد، امکان چنین موفقیتی برای آن، در این حد وجود نداشت. کاشفی از برجسته‌ترین نثرنویسان نیمه‌ی دوم قرن نهم هجری است. آثار او در انشا، نه تنها سرمشق شاگردان ادب است، بلکه برای مدرسان این فن نیز الگویی بوده که می‌بایست مورد تقلید قرار می‌گرفته است.

عبارت پردازیه‌ها کاشفی در این اثر، در حالی صورت گرفته که او شادابی جوانی را پشت سر گذاشته و در حال کبر سن و کهولت این اثر جاودانه را تألیف کرده است. او خود می‌نویسد که «بواسطه‌ی کبر سن و دیگر موانع» نتوانسته است تا «رایت فصاحت را در میدان بلاغت» برافرازد. (۱۳)

انتخاب و گزینش جملات زیبا از این کتب کار دشواری است. چه هر کجای آن انتخاب

شود، احساس می شود که موارد دیگری وجود دارد که زیباتر و شیواتر نگاشته شده است. انتخاب بهترین و سوزناکترین اشعار به هر مناسبت، کتاب را در موضوع خود دلپذیرتر کرده است. در اینجا تنها برای نمونه چند عبارت از آن نقل می شود تا کسانی که احیانا کتاب مزبور را تورقی نکرده اند، با نمونه ی نثر آن آشنا شوند. در جایی که درباره ی «بلاکشان عالم» می نویسد:

«بلا» نه شربت شیرین است که اطفال طریقت را دهند، بلکه قدح زهر هلاهل است که بر دست بالغان راه نهند... در راه ابتلای او، هزار هزار دل کباب است و از کشاکش محنت و بلای او هزار هزار دیده پر آب. در هر بادیه او را کشته ای است به حسرت افتاده، و در هر زاویه سوخته ای از سطوت کبریای او جان داده، تن کدام ولی است که نه گداخته ی زباله ی آتش کبریایی اوست و دل کدام نبی است که نه پرداخته نشانه ی تیر بلای اوست؟ آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه ی نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربان کردن اسماعیل نبیل و کربت یعقوب در بیت الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی تیماری ایوب سقیم و اره شکافنده بر فرق زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیا و جگر پاره پاره ی حمزه سیدالشهداء و محنت اهل بیت

(صفحه ۳۵۰)

رسالت و مصیبت خانواده ی عصمت و طهارت و سرشک دردآلود بتول عذرا و فرق خون آلود علی مرتضی، و لب زهر چشیده نور دیده ی زهرا و رخ به خون

آغشته ی شهید کربلا و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان عالی همت، همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته. (۲).

در شرح حال حضرت آدم علیه السلام می نویسد:

پس آدم به هوای محبت، از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت، رو به گرداب ملامت نهاد و از گلشن فرح متوجه گلخن ترح شد. گلزار نعمت را به خارستان نقمت مبدل ساخت و از ذروه ی محبت به حضيض محنت افتاد. از مرتبه ی قربت رو به بادیه ی غربت آورد و درکات کلفت را بر درجات انس و الفت اختیار کرد. قدم از صومعه ی شادکامی بیرون نهاده ساکن غمکده بدنامی شد، زیرا که عشق و نیکنامی با یکدیگر راست نیاید. (۳). کاشفی در مقدمه ی سخن از وفات سید المرسلین - ص - می نویسد:

ای عزیز! گل این جهان رفیق خار است و ملش قرین خمار، گنجش به رنج پیوسته، عیشش به زیش بازبسته، راحتش با زحمت همخانه، محبتش با محنت در یک کاشانه، قربتش با کربت آمیخته و مسرتش با مضرت در آویخته، نوش لطفش با نیش قهر است و اثر تریاقش با ضرر زهر؛ وفاش با نفاق هم وثاقت و تلاقش را با افتراق اتفاق؛ عشرتش، بی عسرت وجود نگیرد و فرحش بی ترح وقوع نپذیرد. (۴).

در جای دیگری در نقل حکایتی درباره ی علی مرتضی و فاطمه زهرا، در سخن گفتن آن دو با یکدیگر، چنین می نویسد:

روزی علی مرتضی علیه السلام به حجره درآمد؛ فاطمه را دید که قدری آرد خمیر کرده بود تا نان پزد و مقداری گل ترمی ساخت تا سر فرزندان بشوید و ساز شستن جامه ی اولاد امجاد بزرگوار عالی مقدار خود

می کرد. علی علیه السلام از آن حال متعجب شده از روی تحیر گفت: ای مخدومه ی دو جهان، و ای معصومه ی اخرالزمان، ای دو جبهه ی دو یحیی و ای مریم دو عیسی و ای بلقیس حجره ی تقدیس و جلال و ای آسیه عالم تکمیل و کمال و ای زهرای مرضیه و ای حوری انسیه، ای مادر دو

(صفحه ۳۵۱)

مظلوم و ای دختر یک معصوم، ای عروس کم جهاز و ای خاتون حجله ی اعزاز و ای سیاره ی راه قبول و ای ستاره ی جلوه گاه رسول و ای بضعه ی احمد و ای بضاعت محمد صلی الله علیه و آله

یا زهره الزهراء فی افق العلی

و الدرہ البیضاء فی صدف النهی

... در این مدت هرگز از تو مشاهده نکرده ام که در یک روز، دو کار دنیا پیش گرفته باشی، امروز می بینم که به سه کار اشتغال می نمایی. در این چه حکمتست؟ فاطمه که این سخن استماع نمود، قطرات عبرات از دیده بیارید و گفت: ای تاجدار سوره ی هل اتی، و ای شهبسوار عرصه ی لافتی، و ای خطیب منبر سلونی و ای وارث مرتبه ی هارونی و ای طراز حله ی صفا و ای رازدار حضرت مصطفی، ای شیر بیشه ی شریعت و ای کشتی لجه ی حقیقت و ای شکوفه ی باغ ابوطالب و ای نواخته ی لقب اسدالله الغالب... هذا فراق بینی و بینک. (۵).

و در شهادت سعد بن حنظله تمیمی در کربلا می نویسد:

روی به میدان نهاده، مرغ تیر پران از قفس جعبه آزاد کرد و گوهر تیغ بران را از معدن نیام بیرون آورد و روی هوا را از بخار حرارت هیجازنگاری و صحن زمین را از کثرت خون اعدا گلناری ساخت. بعد از کشش بسیار و کوشش

بی شمار، نامردی بر وی تاخت و بنیاد حیاتش را به شمشیر قاطع برانداخت. (۶).

در شهادت علی اکبر می نویسد:

دریغا که هلال نورگستر آسمان ولایت که از افق امامت و هدایت طلوع یافته بود و، هنوز بر مدارج معارج کمال بدریت مرتقی و مشتعل ناگشته، به حجاب غروب و نقاب افول محتجب و مخفی گشت و نهال طوبی مثال بوستان کرامت که بر کنار جویبار فتوت و شهامت نشو و نما پذیرفته بود، پیش از اظهار ازهار فضائل و اثمار معالی به صرصر اجل از پای درآمد.

تا دامن آن تازه گل از دست برون شد

چون غنچه دلم ته بته آغشته به خون شد

سوزش این درد غمزده ای داند که به واقعه ی غم اندوز مهاجرت فرزندی سوخته

(صفحه ۳۵۲)

باشد و خراشش این زخم را مصیبت رسیده ای شناسد که به حادثه ی جگرسوز مفارقت دلبندی مبتلا گشته بود. (۳۴۱).

در شهادت امام حسین علیه السلام می نویسد:

و در این حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد، ولوله از اهل حظایر جبروت برآمد، آفتاب عالم افروز از تاب باز ایستاد و ماه جهان آرای در چاه محاق افتاد. زهره برای دل زهرا دست از طرب بازداشت. کیوان بر بالای هفت ایوان اتفاق مصیبت زدگان را از لوای تعزیت برافراشت. فرشتگان در جوف هوا ناله برداشتند، جنیان از نواحی کربلا به گریه درآمدند، آسمان دامن از خون پر گردانید، زمین از غضب الهی بر خویش بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرق شده نعره ی غراب البین برکشیدند، ماهیان دریا از آب بیرون آمده بر خاک حواری می طلبیدند، دریاها موج حسرت به اوج فلک رسانیدند، کوهها به صدای دردآمیز و نوای محنت انگیز بنالیدند، آواز گریه از جوانب و اطراف برخاست، کس نمی دانست که

آن فغان کیست و آن تعزیت چیست... دل پیروان احمد مختار صلی الله علیه و آله از وقوع این حادثه هایلله در مقام تحیر، دایره وار سرگردانست و جان هواداران اهل بیت از اظهار حدوث این واقعه ی نازله در محبس تفکر، چون نقطه ی مرکز پای بند احزان. هرگاه که شعله ی این حکایت در کانون سینه بر می افروزود، دل محرومان را کباب می سازد و جگر پر خون می سوزد. (۷).

باید توجه داشت که سبک قصه ای - تاریخی، سبکی است که کاشفی برای بیان این رخداد مهم و دیگر مسائل تاریخی انتخاب کرده است. او در قالب نقلهای تاریخی محدود نمی ماند، گرچه هدفش نقل تاریخ است. در جای جای کتاب، چنان صحنه را داستانی توصیف می کند، که آشکارا فراتر از تاریخ نگاری عالمانه، مستند است. چنین سبکی برای توده ی مردم در حد بسیار عالی پذیرفتنی و دوست داشتنی است. این گونه عبارت پردازی نه تنها عقل که روان آدمی را نیز تحریک می کند و تمام وجود خواننده را به همراه خود می کشد. به عنوان نمونه در موارد متعددی به وصف قیافه ی افراد و یا

(صفحه ۳۵۳)

صحنه ی جنگ می پردازد. در نقل ماجرای شهادت وهب بن عبدالله کلبی می نویسد: او جوانی بود زیباروی و نیکوخوی با رخساره ای چون ماه و موی مانند سنبل تر و مشک سیاه قدرت به قلم و صورکم فاحسن صورکم نقش روی او بر کشیده و بر لوح فی احسن تقویم چهره گشائی کرده (۲۸۹).

کاشفی در کار تصویر ماجرای کربلا، در نهایت زیبایی، از مفاهیم حماسی بهره گرفته است. او درباره شهادت حماد بن انس می نویسد:

بعد از آن حماد بن انس به میدان درآمده، اسب می تاخت و لوای نصرت بر می افراخت و به

تیغ مبارزت سر دشمنان از تن جدا می ساخت و آن را به چوگان نصرت، چون گوی می باخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار بر می انداخت. عاقبت خدنگ اجل، دیده ی املش بر بست و با دلی شادان و جانی به محبت آبادان، به شهیدان راه حق پیوست. (۸).

آشفته می کند دل مسکین بلبلی

هر لحظه باد می برد گلی

استفاده از مفهوم «شهید» و «شهادت» تا اندازه ای در این کتاب گسترده است که کمتر بتوان نظیر آن را در متون فارسی آن عهد یافت. شاید بتوان گفت: کاشفی، علی رغم آنکه برداشت غیر سیاسی از کربلا دارد، ناخواست با ترویج هر چه تمامتر مفهوم شهادت، زبان فارسی را از این مفهوم اشباع کرده است. به یک نمونه شعر سنگین او در وصف شهادت و شهید بنگرید:

شهیدان را به چشم کم مبین کایشان به زخمی

که اینجا یافتند آنجا ز رحمت مرحمی دارند

اگر رفتند با درد و الم زین عالم ناخوش

به دارالخلد بی درد و الم، خوش عالمی دارند

(۱) تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۳۵۳.

(۲) روضهالشهداء، ص ۱۱، ۱۰.

(۳) همان، ص ۱۷.

(۴) همان، ص ۹۵.

(۵) روضهالشهداء، ص ۱۳۸.

(۶) همان، ص ۲۹۴.

(۷) روضهالشهداء، ص ۳۵۳.

(۸) روضهالشهداء، ص ۲۹۵.

روضهالشهداء جایگزین ابومسلم نامه ها

روضهالشهداء جایگزین ابومسلم نامه ها

بی شبهه داستانهای دروغینی در روضهالشهداء وجود دارد که سبب شده است تا این

(صفحه ۳۵۴)

کتاب بی بهره از اعتبار علمی باشد. قصه های نظیر شهادت هاشم بن عبتة در کربلا (روضه، صص ۳۰۳ - ۳۰۳) که سالها پیش از آن در صفین به شهادت رسیده بود، و نظایر آن، از مواردی است که نشان می دهد که کاشفی از منابع بی پایه ای بهره برده و یا آن خود وی به انشای آن پرداخته است. آنچه باید در این باره

مورد توجه قرار گیرد، تلقی روضه نه به عنوان یک کتاب «تاریخی» بلکه باید به عنوان یک اثر ادبی و «رمان تاریخی» مطرح شود. ویژگی رمان تاریخی، در تعریفی که در اینجا مورد نظر ماست، این است که ترکیبی از نقلهای درست تاریخی با خود ساخته ها آمیخته انجام شده و متنی خواندنی عرضه کند. چنین رمانهایی در ادب فارسی شایع بوده و نمونه آنها همین ابومسلم نامه، حمزه نامه ها و آثاری دیگر از این قبیل است.

زمانی که روضهالشهداء نگاشته شد، این گونه آثار فراوان بوده است. به احتمال، کاشفی که خود قصه نویسی از این نوع داشته دست بکار تألیف روضهالشهداء شده است تا در مجالس سوگواری خوانده شود، همانطور که ابومسلم نامه در محافل خاصی خوانده می شده است. نمونه ی قصه نویسی ملاحسین کاشفی، کتابی است که درباره ی حاتم طائی نگاشته است. این کتاب به عنوان «قصص و آثار حاتم طائی» یا «رساله ی حاتمیه» نامیده شده است. کاشفی کتاب مزبور را در سال ۸۹۱ تألیف کرده است. پیش از کاشفی نیز حاتم نامه هایی وجود داشته که عنوان «قصه ی هفت سیر حاتم» داشته است. (۱) اگر ما فضای روضهالشهداء را که نوعی رمان تاریخی است، با این روحیه ی کاشفی مقایسه کنیم، قصه ای بودن کار او را بهتر درک خواهیم کرد.

به این نکته اساسی نیز باید توجه داشت که تألیفات کتاب روضهالشهداء در فضایی بوده که ابومسلم نامه و حمزه نامه فراوان در دسترس مردم بوده و توان گفت که پس از کنار رفتن این گونه آثار به دلایلی در جای دیگر به آن پرداخته ایم، (۲) کتاب کاشفی جایگزین آنها شد. در آن عهد، نه در محافل علمی ماوراءالنهر و نه ایران، تحقیق علمی وجود

نداشت تا به این بررسی و نقد این آثار پردازد. سالها طول کشید تا

(صفحه ۳۵۵)

کتابشناسی چون افندی، درباره‌ی روضه‌الشهداء بنویسد که این کتاب بر پایه‌ی منابع غیر قابل اعتماد نگاشته شده است. جالب است که بسیاری از علمای عهد صفوی، هنوز با شخصیت نابخردانه ابومسلم خراسانی در ارتباط با اهل بیت و تشیع آشنایی نداشته و از ابومسلم نامه‌ها که مثنی‌قصبه دروغ بود حمایت می‌کردند. مخالفان نیز آثار برای رد این اندیشه تنها آثاری چون مروج الذهب را در اختیار داشته و با این همه کتابهایی که ماهیت ابومسلم را در دفاع از عباسیان نشان می‌دهد، آشنایی نداشتند. در چنین فضایی، طبیعی بود که به هر حال، روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها شود.

(۱) تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۱۷.

(۲) بنگرید: قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، رسول جعفریان، قم، دلیل، ۱۳۷۸.

روضه‌الشهداء و رواج تشیع در ایران

روضه‌الشهداء و رواج تشیع در ایران

یکی از دلایل قطعی نفوذ تشیع در ایران، ظهور جریان تسنن دوازده امامی در ایران قرن هفتم به بعد است. این حرکت سبب شده تا نام ائمه‌ی اطهار علیهم السلام در آثار این دوره رواج یافته و مناقب و فضایل و کرامات آن بزرگواران میان مردم منتشر شود. این حرکت به تدریج سبب شد تا جایگاه امام علی علیه السلام و بویژه امام حسین علیه السلام در میان مردم مشرق اسلامی فزونی یافت و به مرور وسیله‌ای برای اثبات محکومیت کسانی باشد که از سوی شیعیان مسبب فاجعه‌ی کربلا بوده اند.

منابع کسانی از سنیان که دوست داشتند تا به زندگی امامان شیعه پردازند، آثار شیعه بود، به عنوان نمونه کتاب عیون اخبار الرضا، مأخذی مهم برای حیات امام رضا علیه السلام بود، امامی که سنیان خراسان بویژه

صوفیان آن دیار شدیداً به او عشق می ورزیدند. زمانی که قرار می شد تا از کتاب شیخ صدوق، امام رضا علیه السلام معرفی شود، بطور طبیعی دیر دیدگاههای شیعه نیز نشر می یافت. صوفیان نقشبندی که کوشیده بودند تا از تسنن دفاع بیشتری کنند، میان تشیع و رفض جدایی انداخته و با تأیید تشیع کلی، از رفض بیزاری جستند. اما این اقدامات نمی توانست در نهایت حرکت رو به رشد تشیع را کن کند. گفته شده که تنها با اصرار امیر علشیر و جامی بوده که سلطان حسین بایقرا بر مذهب سنت باقی ماند، در حالی که او را از ابتداء بر آن بود تا خطبه به نام دوازده امام بخواند.

(صفحه ۳۵۶)

تقدیر چنین بود که در چنین فضایی، کاشفی قدم بزرگی دارد. گرچه کاشفی سبزواری را به قصر هرات ترک کرد و در آنجا تمایلات مذهبی جامی و امیر علشیر را پذیرفت، اما با تألیف روضهالشهداء حرکت ایجاد شده را تسریع کرد. در آن زمان، همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراءالنهر، مراسمی برپا می شده و این پیش از تألیف روضهالشهداء بوده است. چه خود کاشفی در مقدمه ی کتاب خود هدف از تألیف این کتاب را آماده کردن متنی برای این سوگواریها دانسته است. (۱).

بنابراین روضهالشهداء نقش مهمی را در روند شیعی شدن بیشتر مردمان این نواحی و اندکی بعد تمامی ایران ایفا کرد. در این باره دکتر شیبی اشاره کرده که به احتمال در آن زمان به دنبال ملغی شدن مجالس ذکر صوفیانه، گریه بر امام حسین علیه السلام جانشین آن شده بوده است. سپس می نویسد: اگر این نتیجه گیری درست باشد نشانه ای است که از وسعت آمادگی مردم برای پذیرش

تشیع در قرن نهم. و نیز شاید خیلی مبالغه آمیز نباشد اگر خود کتاب روضه‌الشهداء را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم.» (۲) اشاره کردیم که روضه‌الشهداء جانشین قصه خوانی های رایجی شد که پیش از صفویان تحت عنوان ابومسلم نام و... وجود داشت. به هر حال باید پذیرفت که دستگاه صفوی از احساسات بسیاری از مسلمانان نسبت به عاشورا بهره برد. اندکی بعد که روضه‌الشهداء رواج یافت، این احساسات رو به فزونی نهاد.

(۱) روضه‌الشهداء، ص ۱۳.

(۲) تشیع و تصوف، ص ۳۲۷.

روضه ی الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست

روضه ی الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست

اهمیت روضه‌الشهداء و فراگیری آن در ایران دوره ی صفوی سبب شده است تا برخی آن را نخستین مقتل فارسی بدانند. گاهی قید شده است که با این گونه نظم و ترتیب، بدان صورت که نثر و نظم همراه باشد، اثری وجود نداشته است (۱) حماسه ی حسینی، ۱: ص ۴۵ «استاد نوشته اند: اولین کتابی است که در مرثیه به فارسی نوشته» مقدمه ی رشحات

(صفحه ۳۵۷)

عین الحیاه، ص ۶۷. چنین سخنی با توجه به منابعی که خود ملاحسین به آنها ارجاع داده، ناصواب به نظر می رسد.

آثاری که خود کاشفی در زمینه رخدادهای کربلا در ادب فارسی از آنها بهره گرفته، نشانه ی پیشینه ی حضور ادب سوگواری کربلا در میان فارسی زبانان است. جدای از مصابیح القول از مولی حسن شیعی سبزواری که کاشفی از آن بهره گرفته، مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی با اشعار نغز آن، بر پایه ی آنچه کاشفی از آن نقل کرده، یکی از مهمترین آثار فارسی در زمینه ادب کربلا در مشرق اسلامی بوده است. گفتنی است که ابوالمفاخر رازی از دانشمندان امامی مذهب قرن ششم - هفتم هجری

است. در کتاب ابوالمفاخر نثر و نظم هر دو وجود داشته و کاشفی از هر دو بخش آن نقل کرده است.

افزون بر آن، نورالائمه نیز که علاوه بر نقلهای تاریخی، اشعاری فارسی نیز از آن نقل شده، مصدر مهمی بوده که در دسترس مردمان آن زمان بوده است.

این نکته ی مهم آن است که چنین حجم گسترده از اشعار فارسی درباره ی کربلا، خود نشانگر وجود آثاری ویژه در این زمینه است، گرچه ممکن است حکایت از مقتل مکتوبی نکند. متأسفانه کاشفی درباره ی شاعر بیش از نود درصد اشعاری که در روضهالشهداء آورده، توضیحی نداده است.

کتاب دیگری نیز به عنوان مقتل الشهداء به زبان فارسی موجود است که تاریخ کتابت آن ۸۸۷ هجری است و بنابراین مقدم بر روضهالشهداء. تخلص مؤلف آن عاصی است. (۲) کاشفی در جایی از کتاب روضه (۲۷۶) به وجود رسایل مقتل اشاره کرده است. به هر روی باید به این حقیقت اشاره کرد که روضهالشهداء سند مهمی است بر این که مجالس سالانه ی سوگواری عاشورا به شکل بسیار حاد در آن زمان شایع بوده است. همانگونه که اشاره شد، نه تنها از اشاره خود کاشفی به این مطلب در مقدمه ی روضهالشهداء می توان این مطلب را دریافت، بلکه ساختار کتاب و حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. رجزها، نوحه ها آنچهان در این کتاب شایع و گسترده

(صفحه ۳۵۸)

است، که جای هیچ گونه تردیدی را در این امر باقی نمی گذارد که مجالس سوگواری به شکل بسیار گسترده ای در مشرق اسلامی وجود داشته است. در اصل روضه خوانی - نامی که

پس از شهرت روضه‌الشهداء شایع گردید (۳) - مربوط به زمانی پیش از صفویه بوده است. در این باره ی نکته ی قابل توجه آن است که کاشفی حتی در بخشی از کتاب خود که داستان انبیا را بازگو می کند، پس از یاد از داستان هر پیغمبری، گریزی به کربلا می زند. این مسأله بدون استثناء درباره ی همه ی اینباء تکرار شده است. روشن است که کاشفی در این حد، نمی توانسته مبدع باشد و به احتمال بسیار قوی از رسمی مرسوم پیروی کرده است.

(۱) روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۰.

(۲) ذریعه، ج ۲۴، ص ۳۳.

(۳) روضات، ج ۳، ص ۲۳۰.

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا

زمانی که یک صوفی به تحقیق تاریخی بپردازد یا به ذکر شرح حال عالمان و سیاستمداران بنشیند، چه بینشی بر نوشته او حاکم خواهد بود؟ آیا جز این انتظاری از او هست که دیدگاهش را درباره ی جهان و آنچه در آن است، بر این تحقیق غلبه داده و تاریخ را از منظر تصوف بنگرد؟ مسلم چنین خواهد بود. کاشفی، هم واعظ است، هم صوفی است، هم شیعه است، هم داستان نویس و هم ادیب و شاعر. همه ی این عناصر سهمی در پیدایش روضه‌الشهداء داشته است. از میان این عناصر، کدام یک بعد فکری قضیه را سامان داده است؟ طبیعی است که باید از دو عنصر تشیع و تصوف یاد کرد. طبیعت تصوف چنین اقتضا می کند تا تحلیل گر صوفی، قضایای رخداد را از جدیت سیاسی جدا کرده، برای هر حادثه و رخدادی ماهیتی فوق طبیعی دست و پا کند. در این نگرش، هر حادثه ای انجام می شود تا به دنبال آن تأثیر معنوی ویژه ی خود را داشته

باشد.

زمانی که این حوادث به تاریخ امور دینی برسد، این قبیل تحلیل، شدت یافته و کمتر به ابعاد مادی قضیه پرداخته می شود. کاشفی در آغاز کتاب مبنای تحلیل خویش را ارائه کرده است. صوفی دنیا را بر خود سخت می گیرد، تا از لحاظ معنوی مقامات

(صفحه ۳۵۹)

بالا تری بیابد. به علاوه خداوند نیز انبیا و اولیا را گرفتار بلای بیشتر می کند تا او را عزیزتر کند. تاریخ مذهبی عالم، سلسله ای از این ابتلائات است و همه ی انبیاء و اولیا در این «بلا» گرفتار آمده اند.

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت

داغ عنا بر جگرش می نهند

برای تأیید این نظر به سخن حلاج استناد می کند که روزی در مناجات خود می گفت که خدایا بحق و حقیقت تو سوگند که در خزانه ی بلا- بر من بگشائی و چهره ی محتتهای گوناگون به من بنمائی و خلعت و اندوه در من پوشانی و جرعه ی غم و ملال به من پوشانی بلاها را بر من مضاعف گردانی و تحفه رنج و کلال در هر دم و در هر قدم به من رسانی و دلم را کوی میدان بلیت سازی و به چوگان قهر به هر طرف که می خواهی اندازی و چون مرا هدف تیر محن و نشانه سهام الم و حزن ساخته باشی به من نظری فرمائی اگر دلم ذره ای از دوستی تو عدول کرده باشد حکم کن که حسین حلاج مرتد طریقت است و در دعوی خود دروغ گفت به خدایی تو که اگر به مقراض ریاضت ذره ذره از جای وجودم قطع کنند جز در ازدیاد محبت تو نخواهند کوشید و جز کوس

محبت بر سر کوی تمنا فرونخواهد کوفت. (۱).

تا پایان کتاب، کمترین سخنی از ماهیت قایم کربلا بویژه اهداف سیاسی این نهضت، به میان نمی آید. تا آنجا که به شهیدان کربلا مربوط می شود، جایگاه آنها در دنیا بد بوده و اکنون به جای بهتری رفته اند، پس چرا باید در این دنیا می ماندند؟ و تا آنجا که به علاقمندان به آن امام مربوط می شود، بهترین چیزی که باقی مانده، گریه ی نجات بخش است. (۳۹۳)

دیده کز بهر شهید کربلا شد اشکبار

یابد از نور سعادت روشنی روز شمار

از عمیق تشنه ی شاه شهیدان یاد کن

گوهر اشکی ز بحر دیده ی خونین بیار

هر که او امروز گریانست از بهر حسین

بالب خندان بود فردا به صدر اقتدار

(۱) روضهالشهداء، ص ۲۱۱.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹